



مقن سخنرانی های استاد حسین انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیمای (چهره) ملکوتی یوسف علیه السلام

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	سیمای (چهره) ملکوتی یوسف علیه السلام
۱۷	مشخصات کتاب
۱۷	سخن ناشر
۴۳	۱ عشق پاک و ناپاک
۴۳	اشاره
۴۵	عبرت گیری از تاریخ گذشتگان
۵۰	سوره مبارکه یوسف زیباترین قصه تاریخ
۵۱	کر و کور شدن عاشق
۵۲	سنگینی بار گناه در برابر خالق
۵۴	کر و کور شدن باطن زلیخا
۵۶	دو برابر بودن گناه زنا
۵۷	چشم و گوش الهی
۵۸	عنایت خدا در یاری بندگان
۶۰	۲ حقیقت عشق
۶۰	اشاره
۶۴	رحم خدا، علاج نفس اماره
۶۵	پاداش خوف از مقام پروردگار
۶۷	خوف پیامبر صلی الله علیه و آله از سه چیز
۶۹	ازدواج نامعقول و عشق مجازی
۷۰	عشق برخاسته از هوای نفس
۷۳	مخلصین، در حاشیه امن پروردگار
۷۵	شرمندگی از ایام جوانی
۷۷	۳ وارستگان از شهوت حرام

- ۷۷ اشاره
- ۸۱ تبیین کلمه «غاسق» در قرآن
- ۸۳ جایگاه طغیان کنندگان در قیامت
- ۸۴ ناله های امیرالمؤمنین علیه السلام از خوف جهنم
- ۸۵ حمیم و غساق جهنم در انتظار آلودگان
- ۸۶ جزای معادل تکذیب آیات
- ۸۷ عمق مفهوم تکذیب آیات
- ۸۸ خطبه بی نقطه
- ۹۰ خطر بزرگ زنان هرزه
- ۹۲ خوف پیامبر صلی الله علیه و آله از شر زنان
- ۹۳ سنگینی گناه زنا
- ۹۵ لذت اشتغال به یاد خدا
- ۹۶ مباحثات خدا بر فرشتگان به واسطه بنده مؤمن
- ۹۸ ۴ ارزش داران عالم
- ۹۸ اشاره
- ۱۰۱ ملاک باارزش و بی ارزش بودن
- ۱۰۲ کم بودن ارزش داران
- ۱۰۳ ارزش یوسف علیه السلام در مقابل زلیخا
- ۱۰۴ اثر معرفت به پروردگار
- ۱۰۶ آثار چشیدن مزه عشق
- ۱۰۷ دیدگاه عاشقان خدا به مرگ
- ۱۰۹ دیدگاه عاشقانه به دنیا
- ۱۱۰ حرکت عاشق به سوی معشوق
- ۱۱۱ ذکر مناجات با پروردگار
- ۱۱۲ ۵ بازگشت به اصل خود
- ۱۱۲ اشاره

- ۱۱۶ خواص عشق برخاسته از معرفت
- ۱۱۷ عرشیان فرش نشین، و عاشقان با معرفت
- ۱۱۸ جنگ آرام با هوس و هوس بازان
- ۱۱۹ تفاوت معشوق حقیقی و غیر حقیقی
- ۱۲۱ جبهه مقابل عشق با معرفت
- ۱۲۱ جلوه اعمال در روز قیامت
- ۱۲۲ آدرس واقعی جان و تن آدمی
- ۱۲۴ جهت حرکت یوسف علیه السلام
- ۱۲۴ ذکر مناجات با پروردگار
- ۱۲۶ ۶ نور و حرارت معنوی
- ۱۲۶ اشاره
- ۱۳۰ تشبیه حرکت معنوی انسان به رشد نباتی
- ۱۳۱ ارزش خورشید
- ۱۳۳ ارزش مکان به مکین
- ۱۳۴ عبرت آموزی از مراحل رشد نباتات
- ۱۳۴ ادب در برابر پروردگار
- ۱۳۵ رانده شدن بی ادب از درگاه حق
- ۱۳۶ خورشید هدایتگر انسان ها
- ۱۳۷ اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله هدایتگر بی نظیر
- ۱۴۰ پاداش تبلیغ پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۴۱ معلم مؤدب به آداب روحانی
- ۱۴۲ آموزش، نتیجه جذب نور رسالت
- ۱۴۴ فرار از جهنم به سوی بهشت
- ۱۴۵ ۷ تقابل پاکی و ناپاکی
- ۱۴۵ اشاره
- ۱۴۹ اشتراک لفظ انسان و تفاوت در معنا

- ۱۵۰ منشأ تفاوت بین انسان ها
- ۱۵۲ ارزش زنبور عسل در ارتباط با خدا
- ۱۵۴ ارتباط انسان با وحی الهی و شیطانی
- ۱۵۵ نمونه هایی در تفاوت ارزشی
- ۱۵۵ ۱- آهوی ختن
- ۱۵۶ ۲- شیر جنگل و شیر مادر
- ۱۵۶ ۳- گلستان و شوره زار
- ۱۵۷ ۴- نیزار و نی شکر
- ۱۵۷ ۵- سنگ تزیینی و سنگ آبی
- ۱۵۸ ۶- چوب ساحران و عصای موسی علیه السلام
- ۱۵۸ ۷- امیرالمؤمنین علیه السلام و معاویه
- ۱۵۹ آیات قرآن در تفاوت بین دو گروه
- ۱۶۱ ۸ دو نگاه به زندگی
- ۱۶۱ اشاره
- ۱۶۶ لیلی از نگاه مجنون
- ۱۶۶ دیدگاه یوسف علیه السلام
- ۱۷۰ علت هبوط روح به دنیا
- ۱۷۱ ارزش تاجر آخرتی در قیامت
- ۱۷۳ بهره برداری از ابزار دنیوی برای تجارت اخروی [۱]
- ۱۷۵ روشن شدن حقانیت یوسف علیه السلام
- ۱۷۵ مناجات یوسف علیه السلام بعد از پادشاهی
- ۱۷۷ دو درخواست یوسف علیه السلام از خدا
- ۱۷۸ ۹ جلوه معشوق
- ۱۷۸ اشاره
- ۱۸۲ اثر کمالات معشوق در عاشق [۱]
- ۱۸۳ عاشق در اختیار معشوق

- ۱۸۴ ----- حال عاشق در احوال مختلف -----
- ۱۸۶ ----- فانی بودن هر چیز غیر از وجه معشوق [۱] -----
- ۱۸۷ ----- الگو بودن بندگی یوسف علیه السلام [۱] -----
- ۱۹۰ ----- ذکر مناجات عاشق با معشوق -----
- ۱۹۲ ----- ۱۰ أحسن القصص -----
- ۱۹۲ ----- اشاره -----
- ۱۹۷ ----- تمام پاکی ها در برابر تمام ناپاکی ها -----
- ۱۹۷ ----- توجه ویژه خدا به بعد از درگیری یوسف علیه السلام و زلیخا -----
- ۱۹۸ ----- اهمیت جذب نگاه خدا در جوانی [۱] -----
- ۱۹۹ ----- تفاوت نگاه خدا به جوانی و کهنسالی [۱] -----
- ۲۰۱ ----- شادی و گریه واقعی -----
- ۲۰۲ ----- شادی واقعی -----
- ۲۰۳ ----- شادی جدایی از رذایل اخلاقی -----
- ۲۰۵ ----- شکستن منتیت ها -----
- ۲۰۷ ----- منشأ شادی مؤمن در دنیا -----
- ۲۰۹ ----- ۱۱ لیاقت و هدایت -----
- ۲۰۹ ----- اشاره -----
- ۲۱۲ ----- مکننت عنایت شده به بندگان خالص -----
- ۲۱۳ ----- محسنین در سایه لطف پروردگار -----
- ۲۱۴ ----- اعتماد به وعده های خدا -----
- ۲۱۵ ----- داستان از تشریف دو یهودی به اسلام -----
- ۲۱۶ ----- نام پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در تورات [۱] -----
- ۲۱۸ ----- نام شیعیان در مصحف [۱] -----
- ۲۱۹ ----- دنباله داستان تشریف دو یهودی به اسلام -----
- ۲۲۱ ----- ۱۲ عقل و ادب -----
- ۲۲۱ ----- اشاره -----

- ۲۲۴ ----- تأمین مصالح ساختمان انسانیت با وحی -----
- ۲۲۷ ----- رسیدن به اوج یقین -----
- ۲۲۸ ----- علامت اهل باور و یقین -----
- ۲۳۰ ----- تخریب ساختمان عقل با بی ادبی -----
- ۲۳۱ ----- عقل، محبوب ترین مخلوق خدا -----
- ۲۳۲ ----- جواب بی ادبانه در برابر دعوت به دین -----
- ۲۳۳ ----- جایگاه بی ادبان در جهنم -----
- ۲۳۴ ----- عالی ترین درجه عقل -----
- ۲۳۵ ----- محرومیت بی عقل از دنیا و آخرت -----
- ۲۳۶ ----- عقل، مایه عبادت و کسب بهشت -----
- ۲۳۷ ----- ادب عاقلان عالم خلقت -----
- ۲۳۸ ----- ادب امام سجاد علیه السلام در برابر پدر و مادر -----
- ۲۴۰ ----- ۱۳ فیوضات الهی -----
- ۲۴۰ ----- اشاره -----
- ۲۴۳ ----- راه کسب فیوضات الهی برای همه باز است -----
- ۲۴۳ ----- تلاش عاشقانه برای کسب فیوضات الهی -----
- ۲۴۴ ----- پاداش های دنیوی یوسف علیه السلام -----
- ۲۴۴ ----- ۱- مکنت و مقام -----
- ۲۴۵ ----- معرفت در سلوک الی الله [۱] -----
- ۲۴۷ ----- تمکن معنوی اولیای خدا -----
- ۲۴۸ ----- شایستگی کسب مقام دنیایی -----
- ۲۴۸ ----- اشاره -----
- ۲۴۹ ----- ۲ و ۳- حکمت و علم، دو هدیه دیگر به یوسف علیه السلام -----
- ۲۵۰ ----- لیاقت های اعطای حکمت -----
- ۲۵۲ ----- ۱۴ صدق یوسف، کید زلیخا -----
- ۲۵۲ ----- اشاره -----

- ۲۵۵ ----- یوسف صدیق
- ۲۵۶ ----- راه دست یابی به مقام صدیقین
- ۲۵۷ ----- یوسف علیه السلام در اوج عزت
- ۲۵۹ ----- باز بودن پرونده خواص بعد از مرگ [۱]
- ۲۶۰ ----- خطاب خدا به سالکان راه زلیخا
- ۲۶۱ ----- نمونه ای از زنان پاک
- ۲۶۴ ----- شدت و عظمت کید و مکر زنان [۱]
- ۲۶۵ ----- تخریب ارکان هدایت
- ۲۶۶ ----- ذکر مناجات با پروردگار
- ۲۶۸ ----- ۱۵ جسم و جان یوسف علیه السلام
- ۲۶۸ ----- اشاره
- ۲۷۲ ----- تصویر دو حقیقت در یوسف و زلیخا
- ۲۷۳ ----- لقمان روح، خسته از هر گناه
- ۲۷۵ ----- تبدیل شدن موسای چوپان به کلیم الله
- ۲۷۶ ----- بعثت چوپان زنده پوش به پیامبری
- ۲۷۸ ----- قدرت روح در تصرف جسم
- ۲۷۹ ----- صدای الهی و حیوانی
- ۲۸۰ ----- ارزش صداهای الهی
- ۲۸۱ ----- لیاقت شنیدن صداهای الهی
- ۲۸۳ ----- ۱۶ آغوش رحمت
- ۲۸۳ ----- اشاره
- ۲۸۶ ----- تفاوت ماهیتی توبه کننده و گناهکار
- ۲۸۷ ----- خوشحالی مؤمن
- ۲۹۰ ----- عاقبت به خیری، دغدغه مؤمن
- ۲۹۱ ----- باز بودن درب توبه تا قبل از مرگ
- ۲۹۲ ----- توبه واقعی از دیدگاه رسول گرامی اسلام

- ۲۹۳ برتری حق الله بر حق الناس
- ۲۹۵ عزم بر توبه به درگاه غفار
- ۲۹۶ باز بودن باب توبه
- ۲۹۷ توبه، آغوش رحمت پروردگار
- ۲۹۸ توبه در سحر شب جمعه
- ۳۰۱ ۱۷ شفاعت توبه
- ۳۰۱ اشاره
- ۳۰۶ نجات بخش ترین شفیع روز قیامت
- ۳۱۰ معنای صحیح توبه نصوح
- ۳۱۱ مراحل توبه
- ۳۱۲ ادا کردن حق نمک
- ۳۱۳ توبه واقعی حر بن یزید و فضیل عیاض
- ۳۱۶ ۱۸ عنایت خاص خدا
- ۳۱۶ اشاره
- ۳۲۰ کاشت در زمین وجود
- ۳۲۱ عزت یوسف علیه السلام در برابر برادران
- ۳۲۲ همه مؤمنان در معرض آزمایش [۱]
- ۳۲۳ درخواست عاجزانه برادران از یوسف علیه السلام
- ۳۲۴ با خدا باش، پادشاه باش
- ۳۲۵ دفاع خدا از مؤمنان
- ۳۲۶ به ذلت کشیده شدن برادران یوسف
- ۳۲۸ گرفتاری یونس علیه السلام در شکم ماهی
- ۳۲۸ استجابت دعای یونس علیه السلام
- ۳۲۹ نجات مؤمنان با التجا به درگاه خدا
- ۳۳۰ نشانه ای از رحمت خدا در یوسف علیه السلام
- ۳۳۲ دو شاخه عظیم معنوی در یوسف علیه السلام

- ۳۳۴ ۱۹ دایره حب و بغض خدا
- ۳۳۴ اشاره
- ۳۴۰ پول و درآمد محبوب خدا
- ۳۴۲ ارزش محبت پروردگار در برابر پادشاهی عالم
- ۳۴۳ رشته های متابعت از خدا
- ۳۴۳ اثر نور در قلب و روح مؤمن
- ۳۴۳ ۱- سعه صدر
- ۳۴۴ مقام دنیایی در نظر بندگان خدا
- ۳۴۶ حال بندگان خاص خدا
- ۳۴۶ اشاره
- ۳۴۷ ۲- شوق رحلت به سوی آخرت
- ۳۴۸ ۳- آمادگی برای برزخ و قیامت
- ۳۵۴ توبه، زنده کننده قلب
- ۳۵۶ مسمومیت روح با سم گناه
- ۳۵۷ گناه، مخالفت با نظام هستی
- ۳۵۸ شعاع رحمت و کرم خدا
- ۳۵۹ درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله بر حسابرسی امت در قیامت
- ۳۶۰ رد درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله و علت آن
- ۳۶۱ ناامید نکردن بت پرست
- ۳۶۲ ۲۱ آئینه وجود
- ۳۶۲ اشاره
- ۳۶۶ کم وزنی محرومان از بینش الهی
- ۳۶۸ سرعت حسابرسی مؤمنان در قیامت
- ۳۷۱ نور، هدایت کننده مؤمنان به بهشت
- ۳۷۲ شاهد بی گناه یوسف علیه السلام
- ۳۷۴ ارزش دهی خدا به اعمال در قیامت

- ۳۷۵ ورود به بهشت، بدون حسابرسی
- ۳۷۶ بینش آگاهان با نور الهی
- ۳۷۷ منبع کسب نور
- ۳۷۸ گرفتن آینه وجود به طرف خدا
- ۳۷۹ فضل خدا بر بندگان خاص
- ۳۸۰ برات آزادی از جهنم، عیدی بندگان
- ۳۸۱ داستان اعمش و زیارت امام حسین علیه السلام
- ۳۸۴ ۲۲ مقایسه روح با بدن
- ۳۸۴ اشاره
- ۳۸۷ اسمای مورد تعلیم آدم
- ۳۸۹ متخلق شدن انسان به اخلاق الهی
- ۳۸۹ قدرت روح در رشد انسان
- ۳۹۰ مقایسه روح با بدن [۱]
- ۳۹۴ مذموم بودن کار بدن منهای روح
- ۳۹۵ بالاترین وصف روح
- ۳۹۶ ارزش بدن های مستخر روح
- ۳۹۹ بها دادن خدا به بدن های مستخر روح
- ۴۰۰ رانده شدن از بهشت به خاطر بدن
- ۴۰۲ ۲۳ پایبندی روح
- ۴۰۲ اشاره
- ۴۰۶ توان روح در حرکت دادن بدن
- ۴۰۷ پایبندی روح در تمایلات بدنی
- ۴۰۹ طمع و تمایلات بی حد انسان
- ۴۱۱ پایبندی روح در بدن، وابسته به تمایلات نفس
- ۴۱۲ سبک بال شدن برای پرواز
- ۴۱۴ جاذبه الهی در مبارزه با نفس

- نمونه هایی از سبک بالان عالم ----- ۴۱۵
- ۱- حکایت آیت الله حائری و آیت الله حجت ----- ۴۱۵
- عجین بودن مبارزه با نفس با انواع بلاها ----- ۴۱۶
- اشاره ----- ۴۱۶
- ۲- قطع کردن پا در حین ذکر گفتن ----- ۴۱۸
- ۲۴ مرکب روح ----- ۴۲۰
- اشاره ----- ۴۲۰
- جمع آوری خیرات تا هنگام مرگ ----- ۴۲۴
- مقابله با خواسته های نامشروع ----- ۴۲۶
- هزینه کردن نعمت ها در حدّ نیاز ----- ۴۲۷
- مخفی بودن اولیا در قالب بدن ----- ۴۲۸
- عبادات مخفیانه اولیا به دور از طعن مردم ----- ۴۲۹
- حسن ظنّ به مردم ----- ۴۳۰
- اولیا در غربت دنیا ----- ۴۳۳
- ۲۵ روح یوسف ----- ۴۳۴
- اشاره ----- ۴۳۴
- زیاده خواهی تمایلات بی مهار انسان ----- ۴۳۷
- تقسیم بندی ثروت به جا مانده ----- ۴۳۸
- سود بردن دیگران از ارث ----- ۴۳۹
- بصیرت بزرگان در برخورد با تمایلات دنیوی ----- ۴۴۰
- حاجی سبزواری و کشیدن مهار نفس ----- ۴۴۲
- خدمتگزاری حاجی سبزواری در حوزه علمیه کرمان ----- ۴۴۳
- پاسخ آیت الله کرمانی توسط حاجی سبزواری ----- ۴۴۴
- کرامات اخلاقی حاجی سبزواری ----- ۴۴۶
- حسن ظن به استجاب دعا ----- ۴۴۷
- فهرست ها ----- ۴۴۸

۴۴۸	اشاره
۴۴۹	فهرست آیات
۴۹۲	فهرست روایات
۵۰۵	فهرست اشعار
۵۱۷	فهرست اعلام
۵۲۶	فهرست جاها
۵۳۰	کتابنامه
۵۳۶	درباره مرکز

شابک: ۵۵۰۰۰ ریال؛ شومیز: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۵۲-۷؛ ۶۵۰۰۰ ریال (گالینگور)

شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۱۳۸۸۳

عنوان و نام پدیدآور: سیمای ملکوتی یوسف علیه السلام / مجموعه سخنرانیهای حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محسن فیض پور، محمدحسین امیدوار.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۴۵۱ ص.

فروست: سیری در معارف اسلامی؛ ۲۸.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع: یوسف، پیامبر

موضوع: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ - - وعظ

موضوع: یوسف (پیامبر) در قرآن

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۶

رده بندی کنگره: BP۸۸/۳۶/الف ۳س ۹ ۱۳۸۹

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

شناسه افزوده: فیض پور قمی، محسن، ۱۳۵۳ -، ویراستار

شناسه افزوده: امیدوار، محمدحسین، ویراستار

وضعیت فهرست نویسی: فیا

ص: ۱

در جهان پرتلاطم امروز، آیات پرشور الهی و کلام روح بخش معصومین و زمزم لایزال معارف شیعه مرهم جان های خسته و سیراب کننده تشنگان هدایت و رهایی جویندگان از ظلمت های نفس است. عالمان دینی و عارفان حقیقی غواصان این اقیانوس بیکران معرفت اند که گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل بیت علیهم السلام را به دست آورده و به مشتاقان حقیقت عرضه می نمایند.

در این میان، کرسی منبر و خطابه رسانه دیرپا و سازنده ای است که از دیرباز زمینه ارتباط و انتقال معارف دینی و مکارم اخلاقی را میان عالمان و متعلمان فراهم کرده است و عالمان آگاه و هادیان دلسوز، که عمر خویش را صرف تتبع و تحقیق در آثار علمی شیعه نموده اند، عباد الله را به مصداق کریمانه « اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ » ، با کلام نغز و لطیف خود به راه سعادت دعوت کرده اند.

مجموعه حاضر، که با عنوان «سیری در معارف اسلامی» در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختیار خوانندگان محترم قرار می گیرد، مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استاد حسین انصاریان، مدظله العالی، است که یکی از عالمان برجسته و میراث داران گوهر سخن در زمان خویش است که استواری کلام و لطافت بیان نافذشان بر اهل نظر پوشیده نیست.

این گنجینه ارزشمند حاصل نیم قرن مجاهدت علمی و تبلیغی حضرت استاد جهت

نشر و ترویج فرهنگ غنی شیعه بر کرسی بحث و نظر می باشد که به منظور پربارتر ساختن محتوای تبلیغ دینی در جامعه و استفاده بیشتر طلاب محترم علوم دینی به زیور طبع آراسته می شود.

در این مجموعه گرانقدر، تلاش شده است با تکیه بر ویرایشی روشمند و دقیق - که شرح آن در یادداشت ویراستار آمده است - ساختار هنرمندانه مباحث و سبک استاد در ارائه سخن از بین نرود، تا ضمن نشر فرهنگ انسان ساز آل الله علیهم السلام شیوه منحصر به فرد استاد در تبیین معارف دینی نیز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجموعه‌ای که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می شود بیست و هشتمین اثر از این مجموعه سترگ و دربردارنده ۲۵ گفتار در باب چهره ملکوتی یوسف علیه السلام می باشد که مربوط به سخنرانی های استاد در ماه رمضان ۱۳۸۵ در حسینیه همدانی ها تهران است.

این مکتوب، علاوه بر در برداشتن متن سخنرانی که لا-جرم سبک و سیاق متن را نیز گفتاری می سازد، از فواید زیر خالی نیست:

- عنوان بندی مناسب و تفکیک مطالب و موضوعات.

- استخراج مصادر آیات و روایات و ارائه مطالب متنوع دیگر در پی نوشت.

- ذکر نام مستقل برای هر بحث (در انتخاب نام هر مجلد و نیز هر گفتار غلبه موضوع مدنظر بوده است، نه انطباق کامل موضوع و محتوا)

- مجموعه متنوع فهرست ها و ...

در پایان، با امید به این که این اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و مقبول نظر مبلغان دینی قرار گیرد، لازم است از استاد انصاریان، دامت برکاته، که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نمایم.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

پیش گفتار مؤلف

«الحمد لله و الصلاه على رسول الله و على آله آل الله»

پایه گذار منبر و جلسات سخنرانی برای رشد و هدایت جامعه وجود مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. ارزش تبلیغ دین از طریق منبر و جلسات تا جایی بود که خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا روز پایان عمرشان با کمال اخلاص به بیان معارف دین پرداختند و در این راه زحمات سنگینی را متحمل شدند. پس از پیامبر، وجود مقدس امیرمؤمنان علیه السلام ادای این تکلیف الهی به عهده گرفتند که بخشی از سخنرانی های آن حضرت در کتاب بی نظیر نهج البلاغه موجود است.

امامان معصوم، به ویژه حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نیز تا جایی که فرصت در اختیارشان قرار گرفت و مزاحمتی از جانب حکمرانان بنی امیه و بنی عباس برایشان پیش نیامد این مهم را به صورت بیان معارف الهی و رشته های مختلف علوم به صورتی که حجت تا قیامت بر همگان تمام باشد به عهده گرفتند و دیگران را که مورد اعتمادشان در علم و عمل بودند به این مسأله تشویق کردند.

عالمان مخلص و باعمل شیعه برای حفظ دین خدا و تبلیغ معارف الهیه بر اساس قرآن و فرهنگ اهل بیت قرن به قرن تا به امروز که سال ۱۳۸۷ هجری شمسی است این جایگاه عظیم را حفظ کردند؛ شخصیت هایی چون شیخ مفید، شیخ صدوق، شیخ

طوسی، علامه محمدباقر مجلسی، شیخ جعفر شوشتی و در قرن معاصر بزرگانی چون آیت الله العظمی بروجردی، آیت الله سیدعلی نجف آبادی، آیت الله حاج میرزا علی شیرازی، آیت الله حاج میرزا علی هسته ای، آیت الله حاج میرزا علی فلسفی تنکابنی و... .

با داشتن مقام مرجعیت و مقام علمی بسیار بالا در ماه رمضان و محرم و صفر به منبر می رفتند و از این طریق دین خود را به قرآن و اهل بیت ادا می کردند.

این جانب حسین انصاریان که سالیانی از عمرم را در شهر مقدس قم، این آشیانه اهل بیت، نزد بزرگانی از مراجع و اساتید مشغول تحصیل بوده ام، بر اساس وظیفه ای که احساس می کردم رو به جانب تبلیغ و تألیف آوردم و در این راه، فقط توفیق حق رفیق راهم بود. در زمینه تبلیغ بیش از شش هزار سخنرانی در نزدیک به پانصد موضوع مختلف بر پایه قرآن و روایات اهل بیت و تاریخ صحیح و نکاتی از حیات پاکان و اولیای الهی پرداخته ام و امیدوارم تا لحظات پایان عمر هم چنان توفیق ادای این وظیفه را از جانب حق داشته باشم.

مؤسسه دارالعرفان، که در شهر قم در جهت نشر معارف قرآنی و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام کارهای مهمی را در سطح جهانی انجام می دهد، بنا گذاشت متن این سخنرانی ها به صورت مکتوب درآید تا در اختیار طلاب حوزه ها و دانشجویان و مردم علاقمند قرار گیرد و این مجموعه که احتمالاً حدود دویست جلد خواهد شد در آینده منبعی برای مبلغان شیعه قرار گیرد. من پس از سپاس از حضرت حق لازم می دانم به خاطر تحقق این مهم از دو فرزندم و جناب آقای پیمان تشکر کنم و از خوانندگان، به خصوص مبلغان گرامی، درخواست دعا نمایم. حال، این شما و این اثر اسلامی که فقط لطف و رحمت حق سبب ظهورش شد.

فقیر: حسین انصاریان

۱ عشق پاک و ناپاک

اشاره

اهمیت بررسی تاریخ انسان ها

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۲۶

آیات و روایات، خصوصاً نهج البلاغه مردم را دعوت می کنند که در تاریخ زندگی انسان ها اندیشه کنند، تا دقائق آن را بیابند.

در تاریخ زندگی انسان ها که دارای دو بخش مثبت و منفی است، نکات بسیار آموزنده ای قرار دارد که هر مطالعه کننده ای می تواند از این نکات به نفع خود، اطرافیان و جامعه اش استفاده کند و با دقت در تاریخ گذشتگان و نکات مثبت و منفی زندگی آنها به ارزش های وجودی خودش بیافزاید و حتی راه قرب و لقاء به سوی حق را با کمک گرفتن از تاریخ بیاماید و خود را به قله های مرتفعی از مقامات الهی و انسانی برساند.

ابوحیان اندلسی (۱) از دانشمندان مهم ادبیات عرب است، این طور که از سخنانش

ص: ۲۷

۱ - ۱) - معارف و معاریف (دایره المعارف اسلامی، دشتی): ۱/۴۱۴ - ۴۱۵، کلمه ابوحنیان. ابوحنیان: اثیرالدین محمد بن یوسف غرناطی اندلسی جیانی یکی از ائمه لغت عرب، اصلاً بربری است، مولدش غرناطه به سال ۶۵۴ بوده است. مقدمات علوم را در همان شهر آموخت و سپس به شهرهای بلش و مارقه و مریه شد و در بلاد مزبوره به تحصیل علوم پرداخت و از آنجا به شمال آفریقا و مصر سفر کرد و نزد ابن نحاس به تحصیل نحو پرداخت و پس از وی در تدریس نحو جانشین استاد گشت. وی در آغاز پیرو مذهب ظاهریه بود و پس از آن مذهب شافعی گرفت. تألیفات او تنها در نحو نیست که او را در علوم قرآن و حدیث نیز مؤلفاتی است و کتابی نیز در شصت مجلد در تاریخ اندلس داشته که در دست نیست و از کلیه تألیفات او که بالغ بر شصت و پنج کتاب است جز ده کتاب ظاهراً باقی نمانده، وی شاعر نیز بوده که قطعاتی از او نقل شده، او علاوه بر زبان عرب به زبان فارسی و ترکی و حبشی نیز آشنا بوده، چنانکه منطق الخرس فی لسان الفرس و کتاب الالفعال فی لسان الترك و کتاب زهو الملک فی نحو الترك و رجز نور الغبش فی لسان الحبش از او است و از مؤلفات دیگر او است کتاب التذیل و التکمیل من شرح التسهیل، الشذره الذهبیه فی العلوم العربیه و کتاب نجاه اندلس، المبدع فی التصریف، المبین فی تاریخ اندلس، البحر المحیط فی التفسیر، شرح الالفیه موسوم به منهج السالک و کتب دیگر، وفات او به سال ۷۴۵ بوده است. (دهخدا)

استفاده می شود، اهل مطالعه تاریخ بوده و به خاطر مطالعات سنگینی که در تاریخ داشته، نصیحت کننده خوبی شده است. مطالعه در تاریخ انسان ها به او قدرت داده بود که با استفاده کردن از نکات آن، بتواند افراد را خیلی خوب نصیحت کند.

عبرت گیری از تاریخ گذشتگان

ابوحیان جمله بسیار جالبی درباره تاریخ دارد که در نصایحش آمده است و این جمله را زیاد تکرار کرده است که تاریخ را حتماً مطالعه کنید، زیرا مطالعه آن، عقل جدیدی به انسان می دهد و انسان با آن عقل جدید، زندگی جدیدی را پیدا می کند. یعنی وقتی انسان به نکات مثبت و منفی تاریخ حیات انسان ها دل بدهد، ارزش انسان های زیادی را در خود جمع می کند و گاهی به تنهایی مانند هزار نفر می شود.

نکات منفی زندگی دیگران را از خود دفع می کند و منبع پاکی ها، درستی ها و کمالات می شود.

پروردگار عالم در قرآن کریم، حضرت ابراهیم علیه السلام را به عنوان یک امت نشان

« إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً » (۱)

چرا؟ زیرا او از تجربه های خوب گذشتگان بهره برداری خوبی کرد و نکات منفی آن انسان ها را از خود دفع کرد. ایشان به خاطر آشنایی با هزاران نفر در زمینه نکات با ارزش و یا منفی زندگی آنان، به تنهایی به یک امت تبدیل شد.

به خاطر اهمیت، عظمت، درس دهی تاریخ و تربیت گری تاریخ، پروردگار عالم بخشی از آیات قرآن را به بیان تاریخ ملت های گذشته اختصاص داده است. (۲)

ص: ۲۹

۱- ۱) - نحل (۱۶) : ۱۲۰؛ «بدون تردید، ابراهیم [به تنهایی] یک امت بود.»

۲- ۲) - نقش داستان در زندگی انسانها: با توجه به اینکه قسمت بسیار مهمی از قرآن به صورت سرگذشت اقوام پیشین و داستانهای گذشتگان بیان شده است، این سؤال برای بعضی پیش می آید که چرا یک کتاب تربیتی و انسانساز اینهمه تاریخ و داستان دارد؟ اما توجه به چند نکته علت حقیقی این موضوع را روشن می سازد: ۱- تاریخ آزمایشگاه مسائل گوناگون زندگی بشر است، و آنچه را که انسان در ذهن خود با دلایل عقلی ترسیم می کند در صفحات تاریخ به صورت عینی باز می یابد، و با توجه به اینکه مطمئن ترین معلومات آن است که جنبه حسی داشته باشد، نقش تاریخ را در نشان دادن واقعیات زندگی به خوبی می توان درک کرد. انسان با چشم خود در صفحات تاریخ، شکست مرگباری را که دامن یک قوم و ملت را بر اثر اختلاف و پراکندگی می گیرد می بیند، و همین گونه پیروزی درخشان قوم دیگر را در سایه اتحاد و همبستگی. امام علی علیه السلام در نهج البلاغه در نامه ای به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می فرماید: «فرزندم! من هر چند عمر پیشینیان را یک جا نداشته ام، ولی در اعمال آنها نظر افکندم، در اخبارشان اندیشه نمودم، و در آثارشان به سیر و سیاحت پرداختم، آن چنان که گویی همچون یکی از آنها شدم بلکه گویی من به خاطر آنچه از تجربیات تاریخ آنان دریافته ام با اولین و آخرین آنها عمر کرده ام!» (نهج البلاغه: نامه ۳۱ به امام حسن مجتبی علیه السلام). ۲- از این گذشته تاریخ و داستان جاذبه مخصوصی دارد، و انسان در تمام ادوار عمر خود از سن کودکی تا پیری تحت تاثیر این جاذبه فوق العاده است. و به همین جهت قسمت مهمی از ادبیات جهان، و بخش بزرگی از آثار نویسندگان، را تاریخ و داستان تشکیل می دهد. ۳- داستان و تاریخ برای همه کس قابل فهم و درک است، بر خلاف استدلالات عقلی که همه در آن یکسان نیستند! به همین دلیل کتابی که جنبه عمومی و همگانی دارد و از عرب بیابانی بیسواد نیمه وحشی گرفته تا فیلسوف بزرگ و متفکر همه باید از آن استفاده کنند، حتما باید روی تاریخ و داستانها و مثالها تکیه نماید. تفسیر نمونه: ۹/۳۰۳ - ۳۰۷.

سوره ای از قرآن را تمام و کامل به صورت تاریخ، بر پیغمبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله نازل کرد و از این داستان نیز به « أَحْسَنَ الْقَصَصِ » (۱) تعبیر کرده است؛ یعنی این تاریخ و داستان واقعی، نیکوترین داستانی است که در عالم اتفاق افتاده است؛ چون ما هیچ داستانی را بهتر و پرنکته تر از این داستان نداریم. (۲)

ص: ۳۰

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۳؛ « نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ »؛ ما بهترین داستان را با وحی کردن این قرآن بر تو می خوانیم و تو یقیناً پیش از آن از بی خبران [نسبت به این بهترین داستان] بودی.

۲-۲ - در تفسیر نمونه ذیل این آیه شریفه آمده: بعضی از مفسران معتقدند که « أَحْسَنَ الْقَصَصِ » اشاره به مجموعه قرآن است، و جمله بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ را قرینه بر آن می دانند، و «قصه» در اینجا تنها به معنی داستان نیست، بلکه از نظر ریشه لغت به معنی جستجو از آثار چیزی است، و هر چیز که پشت سر هم قرار گیرد، عرب به آن قصه می گوید و از آنجا که به هنگام شرح و بیان یک موضوع، کلمات و جمله ها پی در پی بیان می شوند، این کار را «قصه» نامیده اند. بهر حال خداوند مجموعه این قرآن که زیباترین شرح و بیان و فصیحترین و بلیغ ترین الفاظ را با عالیترین و عمیقترین معانی آمیخته که از نظر ظاهر زیبا و فوق العاده شیرین و گوارا و از نظر باطن بسیار پر محتوا است احسن القصص نامیده. در روایات متعددی نیز مشاهده می کنیم که این تعبیر در باره مجموعه قرآن به کار رفته است هر چند این روایات به عنوان تفسیر آیه مورد بحث وارد نشده است (دقت کنید). مثلاً- در حدیثی که علی بن ابراهیم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده می خوانیم: و احسن القصص هذا القرآن: «بهترین قصه ها این قرآن است.» (نور الثقلین: ۲/۴۹). در کتاب «روضه کافی» در خطبه ای از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده که: «ان احسن القصص و ابلغ الموعظه و انفع التذکر کتاب الله عز ذکره: بهترین داستانها و رساترین موعظه ها و سودمندترین تذکرها کتاب خداوند متعال است.» (نور الثقلین: ۲/۴۹). ولی پیوند آیات آینده که سرگذشت یوسف را بیان می کند با آیه مورد بحث آن چنان است که ذهن انسان بیشتر متوجه این معنی می شود که خداوند داستان یوسف را « أَحْسَنَ الْقَصَصِ » نامیده است و حتی شاید برای بسیاری به هنگام مطالعه آیات آغاز این سوره غیر از این معنی چیزی به ذهن نیاید. اما بارها گفته ایم که مانعی ندارد این گونه آیات برای بیان هر دو معنی باشد، هم قرآن بطور عموم احسن القصص است و هم داستان یوسف بطور خصوص. چرا این داستان بهترین داستان نباشد؟ با اینکه در فرازهای هیجان انگیزش ترسیمی از عالیترین درسهای زندگی است. حاکمیت اراده خدا را بر همه چیز در این داستان به خوبی مشاهده می کنیم. سر نوشت شوم حسودان را با چشم خود می بینیم، و نقشه های نقش بر آب شده آنها را مشاهده می کنیم. ننگ بی عفتی، عظمت و شکوه پارسایی و تقوی را در لابلای سطورش مجسم می بینیم. . . . بسیارند کسانی که هنوز به داستان یوسف به عنوان یک ماجرای عشقی جالب می نگرند، همچون چارپایانی که به یک باغ پر طراوت و پر گل، تنها به صورت یک مشت علف برای سد جوع می نگرند. و هنوز بسیارند کسانی که با دادن شاخ و برگهای دروغین به این داستان سعی دارند از آن یک ماجرای سکسی بسازند، این از عدم شایستگی و قابلیت محل است و گرنه اصل داستان همه گونه ارزشهای والای انسانی را در خود جمع کرده است و در آینده به خواست خدا خواهیم دید که نمی توان به آسانی از فرازهای جامع و زیبای این داستان گذشت، و به گفته شاعر شیرین سخن گاه در برابر جاذبه های این داستان «بوی گل انسان را چنان مست می کند

که دامش از دست می رود»! . تفسیر نمونه: ۹/۳۰۱ - ۳۰۳.

در این داستان، طرف های مختلفی را می بینیم که یک طرف در اوج ارزش ها است و طرف دیگر در حوض پستی ها. و علت آن نیز بیان می شود که چرا یک طرف در اوج ارزش ها قرار دارد، و طرف دیگر در اوج بی ارزشی و در پایان این داستان، پروردگار عالم می فرماید: این داستان غذای مغز خردمندان است.

یعنی عاقلان باید با توان خرد و عقل خود از این داستان استفاده بکنند، تا گرفتار پستی افرادی همچون افراد این داستان نگردند و از مکر ایشان در امان بمانند و از ارزش های ارزش دارانی که در این داستان هستند، بهره مند شوند:

« لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ » (۱)

خیلی عجیب است، می فرماید: من این داستان را که زیباترین داستان اتفاق افتاده در عالم است، به عنوان غذای مغز خردمندان قرار دادم. یعنی این داستان به عقل، خرد، مغز، بصیرت، ایمان، تقوا و انسانیت شما کمک می دهد.

سوره مبارکه یوسف زیباترین قصه تاریخ

من در صدد تفسیر آیه به آیه سوره مبارکه یوسف نیستم، چون تفسیر آیه به آیه چندین سال طول خواهد کشید. آن چه که مهم است، فقط موارد عبرت، پند،

ص: ۳۲

۱-۱) - یوسف (۱۲): ۱۱۱؛ «به راستی در سرگذشت آنان عبرتی برای خردمندان است.»

لطائف و اشاراتی است که آنها را با کمک پروردگار بیان خواهیم کرد.

در این داستان، خداوند متعال سخن از عشق آتشین بی جا و خطرزای زنی صحبت می کند که در عین شوهر داشتن، در میدان خیانت به شوهر قرار گرفت و به خیال خودش می خواست جوانی را که مؤدب به همه آداب انسانی و الهی بود، به خود جذب کند، و دامن انسانیت، عصمت، عفت و کرامت او را لکه دار کند و بخشی از صفحات تاریخ حیات زن را از چارچوب پاک نظام خانواده به لجن بکشانند.

زنی که عشق او طبیعی، عقلی، انسانی، آسمانی، عرشی و ملکوتی نبود؛ چون ما انواع این عشق ها را داریم که در قرآن و روایات آمده است. حتی در روایات با لغت «عشق» هم آمده، نه با لغت محبت.

عشق؛ یعنی اوج محبت و دلدادگی که حکمای الهی انواع آن را تعریف کردند، عشق ملکوتی، الهی، انسانی، طبیعی و شهوانی. که عشق شهوانی ریشه آن نفس اماره، لذت گرایی و مادی فکر کردن و سراپا آلوده، ناپاک و نجس بودن و ظهور این عشق در هر کجا که باشد، آنجا را نیز به آلودگی و ناپاکی می کشد. (۱)

گر و کور شدن عاشق

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» می فرماید:

عشقی که منبع آن نفس اماره و هوای نفس است، دل و صاحب این عشق را کر و

ص: ۳۳

۱- ۱) - الأمالی للصدوق: ۶۶۸، (المجلس الخامس و التسعون)، حدیث ۳؛ بحار الأنوار: ۷۰/۱۵۸، باب ۱۲۶، حدیث ۱؛ «عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْعُشْقِ قَالَ قُلُوبٌ خَلَّتْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ حُبَّ غَيْرِهِ. از امام صادق علیه السلام عشق را پرسیدم فرمود: دلهایی که از یاد خدا تهی شوند و خدا دوستی دیگری را به آنها چشانند.»

کور می کند. (۱) دید او نسبت به زندگی، دید کورکورانه ای است؛ یعنی تنها چیزی که در این عشق محاسبه می کند و غیر از آن را نمی تواند محاسبه کند، لذتی است که به قیمت آلوده کردن دامن خود و خانواده است.

آیات سوره یوسف به هر جوانی، از مرد و زن، نسبت به خطرات این عشق شعله کشیده از هوای نفس و نفس اماره هشدار می دهد که بدانید! این عشق، سراپا خطر، خسارت، زیان و ضرر است و شما را به هر گناهی آلوده می کند. گناهی که پروردگار در سوره فرقان عذاب این گناه را دو برابر گناهان دیگر اعلام کرده است.

آیاتش مفصل است و با این آیه شروع می شود:

« وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا » (۲)

بندگان خدا، زندگی بی بار و سبکی دارند. سنگینی بار زندگی در گناه است، گرچه صغیره باشد.

سنگینی بار گناه در برابر خالق

ائمه ما در روایات می فرمایند:

به کوچکی گناه نگاه نکن، بلکه به آن شخص بزرگی که در برابر او گناه را مرتکب

ص: ۳۴

۱- ۱) - نهج البلاغه: ۱۰۸؛ «مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعْسَى بَصِيرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِيحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ حَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ وَلِهَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثُمَا زَالَتْ إِلَيْهَا وَ حَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا لَا يَنْزِجُ مِنَ اللَّهِ بَرَاكِرٍ وَ لَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ.»

۲- ۲) - فرقان (۲۵) : ۶۳؛ «و بندگان رحمان کسانی اند که روی زمین با آرامش و فروتنی راه می روند.»

می شوی، نگاه کن. (۱)نگو: یک نگاه به نامحرم که به جایی بر نمی خورد، یا جنسی خریدم، مقداری از قیمتش را ندادم و طرف هم نفهمید، نگو: چیزی نیست.

نگو: من سیلی مختصری به صورت یک مظلوم زدم، این که به جایی بر نمی خورد، بلکه نگاه کن، ببین با این برنامه ها، نافرمانی چه کسی را داشتی؟ چه کسی گفته است که سیلی نزن؟ به نامحرم نگاه نکن؟ مال مردم را کم و زیاد نکن؟

« لَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ » (۲)

چه کسی این دستورها را گفته است، او را لحاظ کن.

پروردگار عالم جبرئیل را مأمور کرد که از افق اعلا آیه بیاورد و بر قلب پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل کند. ثقل معنوی آیه را بسنج؛ چون گیرندگی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به قرآن، با همه امت فرق داشته است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

هر وقت من در کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم و آیه ای نازل می شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله برای دریافت آیه تا مرز مرگ پیش می رفت. (۳)

ص: ۳۵

۱- ۱ - بحار الأنوار: ۷۴/۷۹، باب ۴، حدیث ۳؛ الأمالی للطوسی: ۵۲۷، حدیث ۱۱۶۲؛ «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا اباذر «لَا تَنْظُرُ إِلَى صِعْرِ الْخَطِيئَةِ وَ لَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى مَنْ عَصَيْتَ»

۲- ۲ - اعراف (۷): ۸۵؛ «از اجناس و اموال و حقوق مردم مکاهید.»

۳- ۳ - بحار الأنوار: ۱۸/۲۶۰ - ۲۶۱، باب ۲، حدیث ۱۳ و احادیث ذیل آن؛ «وَ أَمَّا كَيْفِيَّةُ نُزُولِ الْوَحْيِ فَقَدْ سَأَلَهُ الْحَارِثُ بْنُ هِشَامٍ كَيْفَ يَأْتِيكَ الْوَحْيُ فَقَالَ أَحْيَانًا يَأْتِينِي مِثْلُ صَلَاحِ الْجَرَسِ وَ هُوَ أَشَدُّهُ عَلَيَّ فَيَفْصِمُ عَنِّي فَتَقْدَرُ عَلَيَّ مَا قَالَ وَ أَحْيَانًا يَتَمَثَّلُ لِي الْمَلَكُ رَجُلًا فَيَكَلِّمُنِي فَأَعْي مَا يَقُولُ وَ رَوَى أَنَّهُ كَانَ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ يُسْمَعُ عِنْدَ وَجْهِهِ دَوِيٌّ كَدَوِيِّ النَّحْلِ وَ رَوَى أَنَّهُ كَانَ يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ فِي الْيَوْمِ الشَّدِيدِ الْبُرْدِ فَيَفْصِمُ عَنْهُ وَ إِنَّ جَبِينَهُ لَيَنْفَصِدُ عَرَقًا وَ رَوَى أَنَّهُ كَانَ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ كُرْبٌ لِتَدْلِكَ وَ يَزْبَدُ وَجْهُهُ وَ نَكَسَ رَأْسَهُ وَ نَكَسَ أَصْبَحَابَهُ رُءُوسَهُمْ مِنْهُ وَ مِنْهُ يُعَالُ بُرْحَاءُ الْوَحْيِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ تَلَقَّاهُ بِلِسَانِهِ وَ شَفْتَيْهِ كَانَ يُعَالِجُ مِنْ ذَلِكَ شِدَّةً فَنَزَلَ لَاتُحَرِّكَ بِهِ لِسَانَكَ وَ كَانَ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ وَجِدَ مِنْهُ أَلْمًا شَدِيدًا وَ يَتَصَدَّعُ رَأْسُهُ وَ يَجِدُ ثِقَلًا قَوْلُهُ إِنَّا سَيَلَمُنِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا وَ سَمِعْتُ أَنَّهُ نَزَلَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله سِتِّينَ أَلْفَ مَرَّةٍ.»

حضرت جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد و این آیه را آورد:

« قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ * وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ » (۱)

به مردان مؤمن بگو: چشم از زن نامحرم بپوشند و از شهوت حرام بپرهیزند، به زنان با ایمان بگو: به مردان نامحرم خیره نشوند، دامن عفت خود را پاک نگهدارند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

وقتی این آیه می خواست بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شود، حضرت را تا مرز مرگ برد.

نگو: یک نگاه کردن چیزی نیست. بگو: چه کسی گفته است نگاه نکنید؟ این آیه ای که گفته است نگاه نکنید، چه کسی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده و پیغمبر صلی الله علیه و آله وقت گرفتن این آیه، چه حالی داشته است؟ برای چه آیه نازل شده است؟ برای این که نگاه ها، زنان و مردان، پاک بمانند. تا زنایی اتفاق نیفتد و طلاق پیش نیاید و بنیان خانواده سست نشود. عقل ها و جان ها از بین نرود، خودکشی ها به وجود نیاید. پس نگو:

یک نگاه چیزی نیست، همین نگاه در تاریخ بشر خیلی فاجعه به بار آورده است.

گر و کور شدن باطن زلیخا

در این سوره صحبت از زنی است که دارای عشق نفس امّیاره ای شدید و آتشین است که شعله این عشق، تمام ارزش های انسانی این زن را سوزانده، که دیگر نسبت

ص: ۳۶

۱-۱) - نور (۲۴) : ۳۰ - ۳۱؛ «به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را [از آنچه حرام است مانند دیدن زنان نامحرم و عورت دیگران] فرو بندند، و شرمگاه خود را حفظ کنند، این برای آنان پاکیزه تر است، قطعاً خدا به کارهایی که انجام می دهند، آگاه است. * و به زنان با ایمان بگو: چشمان خود را از آنچه حرام است فرو بندند، و شرمگاه خود را حفظ کنند.»

به شوهر و پاکدامنی خود، و لطمه زدن به موقعیت جنس زن حسابگر نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

عشق او را کور کرده است، نمی بیند. نه خدا را می بیند، نه قیامت و نه عاقبت خود را. دیگر پاکی خودش را لحاظ نمی کند و حقوق شوهرش را نمی بیند. در مسیری افتاده است که فقط می گوید: این جوان باید کام مرا برآورد. همین و بس.

دیگر نمی فهمد که این کار خیانت به خود و شوهر است. خرابی دنیا و آخرتش است و این شهوت او را به گناهی می کشد که اگر این گناه اتفاق بیفتد، در قیامت عذابش دو برابر دیگر گناهان است. در حالی که بی نماز، روزه خوار و قاتل را دو برابر عذاب نمی کند.

«عباد الرحمن» زیر بار سنگین گناه نمی روند:

« وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا » (۱)

وقتی با زبان نفهم ها برخورد می کنند، درگیر نمی شوند؛ چون آن درگیری را به سود خود نمی بینند. وقتی با کسی درگیری علمی پیدا می کند، سود دارد؛ چون طرف مقابل از اشکال و شبهه اش مجاب می شود. وقتی با کسی درگیری اخلاقی پیدا می کند، در آن درگیری عملاً به طرف مقابل، درس رعایت ادب می دهد که طرف مقابل خجالت زده می شود. عباد واقعی خدا با زبان نفهم ها، جاهلان و آنهایی که بر نادانی خود مصرّ هستند، درگیر نمی شوند و می گویند: ما با شما بحث و حرفی نداریم. برو به سلامت.

ص: ۳۷

۱- ۱) - فرقان (۲۵) : ۶۳؛ «و بندگان رحمان کسانی اند که روی زمین با آرامش و فروتنی راه می روند، و هنگامی که نادانان آنان را طرف خطاب قرار می دهند [در پاسخشان] سخنانی مسالمت آمیز می گویند.»

« وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا » (۱)

هنگامی که به شخص بی هنر و گفتار و کردار بیهوده می‌رسند، با بزرگواری عبور می‌کنند و خود را در معرض مسخره مسخره کنندگان قرار نمی‌دهند. کرامت و بزرگواری دارند.

بعد صفات دیگر آنان را بر می‌شمارد و می‌فرماید:

« وَلَا يَزُنُونَ »

عباد خدا اهل رابطه نامشروع با نامحرم نیستند. تا چه وقت؟ تا وقتی جوان هستند؟ نه، تا آخر عمر؛ زیرا نگاه اهل معرفت به همه مسائل، نگاهی روشن بینانه و درست است.

دو برابر بودن گناه زنا

اهل بندگی خدا، زنا را تنها زنا نمی‌بینند که هوس کنند انجام بدهند، بلکه آنها در باطن خود زنا را عذاب مضاعف و دو برابر می‌بینند، لذا برای آنان هیچ لذتی ندارد، بلکه از زنا فرار می‌کنند.

« وَلَا يَزُنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » (۲)

کسانی که مرتکب زنا شوند خود را درگیر دوزخ و عذاب دو برابر کرده‌اند.

بی‌نماز، روزه‌خوار، رباخور، قاتل و مانند آن یک عذاب دارند. اما آن کسی که

ص: ۳۸

۱-۱ - فرقان (۲۵) : ۷۲؛ «و هنگامی که بر گفتار و کردار لغو می‌گذرند، با بزرگواری و متانت می‌گذرند.»

۲-۲ - فرقان (۲۵) : ۶۸ - ۶۹؛ «و زنا نمی‌کنند؛ و کسی که این اعمال را مرتکب شود به کیفر سختی برسد. * روز قیامت عذابش دو چندان شود.»

دامن پاک خود را به زنا نجس می کند، چون این دامن پاک برای خدا خیلی ارزش دارد، از اینرو دو برابر عذاب می شود.

این نوع عشق، زن را کور کرده و در جایگاه حسیض و پستی قرار می دهد و او را به اسفل سافلین جهنم سوق می دهد.

آیا نمونه چنین زنانی لیاقت دارند که مردان و زنان از آنها تقلید کنند. این یک طرف داستان است، اما طرف دیگر جوانی قرار دارد که در اوج جوانی است، ولی نگاه او به زندگی و هستی، همان نگاهی است که خدا دارد.

چشم و گوش الهی

نگاه حضرت یوسف علیه السلام، نگاهی از روی بصیرت، معرفت، ایمان و یقین به همه موجودات بوده و در حقیقت چشم او شعبه ای از دیده حضرت حق بوده است.

حضرت یوسف علیه السلام چشم خدا را عاریه گرفته بود و با آن چشم، عالم هستی را نگاه می کرد. به نظر شما صاحب این نگاه، در جواب این زن، چه باید بگوید؟ او پیر نبود؛ چون پانزده ساله و در اوج شکوفایی شهوت و زیبایی بود. آن زن نیز زیبا، جوان و در اوج هنرمندی برای ربودن دل حضرت یوسف علیه السلام بوده است.

درگیری بین بصیرت و کوردلی، حق و باطل، انسانیت و حیوانیت، بسیار گزنده بوده است.

درگیری بین کسی که حقایق را می بیند و کسی که به جز لذت بدن چیزی را نمی بیند.

درگیری بین «اعلی علیین» و «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» ، بین بلند مرتبه ترین بلند مرتبه ها و پست ترین پست های آن دوران.

آیا در این درگیری، دست پست ترین پست ها، به بلند مرتبه ترین انسان ها می رسد؟ یا آن دست خیلی کوتاه است؟

همین نکته را قرآن به شما جوان ها می گوید که خود را در نقطه اوجی قرار دهید که دست زلیخاهای جامعه به شما نرسد؛ چون اگر شما حالتی، اخلاقی، رفتاری، کرداری مانند پست ها پیدا کنید، دسترسی آنها به شمار بسیار آسان می شود.

خدا ماه رمضان را برای این قرار داد که ما را اوج و رفعت بدهد، بالا برد، تا جایی که ما از دسترس تمام شیاطین جنّی و انسی خارج شویم و آنها از ما ناامید شوند، چنان که زلیخا از حضرت یوسف علیه السلام به طور کامل ناامید شد. این یکی از نکته های این سوره است.

عنایت خدا در یاری بندگان

امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل می فرماید:

«و احفظنی برحمتک» (۱) تو در این دنیای پر از فساد به داد من برس و به من کمک بده که در اوجی قرار بگیرم که از دسترس تمام شیاطین جنّی و انسی بیرون باشم و آنها از من ناامید شوند.

خدایا ما هیچ چیزی نداریم و تو همه چیز داری، ای دارنده خزائن غیب و شهود، درهای خزائن را به روی ما باز کن، ما محتاج هستیم و به گدایی آمده ایم. ما نیامدیم به تو بگوییم اهل عمل، روزه، نماز و کارهای خوب هستیم، ما برای گدایی آمده ایم:

«الهی لا تؤدّبنی بعقوبتک» (۲)

ص: ۴۰

۱-۱) - اقبال الأعمال: ۳/۳۳۷، فصل ۵۱.

۲-۲) - اقبال الأعمال: ۱/۱۵۷، فصل ۲۰.

من عمری است که علیه خودم نقشه کشیده ام، برای من کافی است، دیگر تو علیه من نقشه نکش. من هر ضربه ای که بنا بود بخورم، خوردم، تو دیگر به من ضربه و زخم نزن، بلکه مرا معالجه کن. مرا با چوب عقوبت خود نزن.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۴۱

سیر نشدن نفس اماره

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۴۲

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

از آیات سوره مبارکه يوسف استفاده می شود که درگیری به وجود آمده در کاخ عزیز مصر، درگیری بین ناپاکی ها و پاکی ها بوده است. صاحب پاکی ها در مرتبه ای قرار داشت که دست ناپاکی ها از تسلط بر آن پاکی ها کوتاه و از دسترس آن خارج و بسیار دور بود.

آن ظرفی که ناپاکی ها در او جمع بود، عاشق بود و آن ظرفی که پاکی ها در او جمع بود نیز عاشق بود. اما عشق بانوی کاخ، آتشی برخاسته از هوای نفس و نفس اماره بود که در صاحبش علاج نشده بود و میدان تاخت و تاز در اختیارش قرار گرفته بود و عشقی که در وجود مبارک حضرت يوسف علیه السلام، در اوج جوانی بود، عشقی برگرفته از معرفت به حق و حقایق بود.

در این دو زمینه، چند آیه و روایت بسیار مهم را مطرح می کنم. خطر نفس اماره، یعنی نفسی که در مدتی طولانی او را به گناه عادت داده اند و او را برای هر معصیتی به معده ای بزرگ تبدیل کرده اند، معده ای که طبق آیات قرآن، هرگز سیر نمی شود و حکمای الهی این معده را به جهنم تشبیه کرده اند.

خدا در قرآن می فرماید:

وقتی در قیامت تقسیم بندی تمام می شود، بهشتیان در بهشت و دوزخیان در

ص: ۴۵

دوزخ مستقر می شوند، پروردگار عالم به جهنم خطاب می کند:

« هَلْ اِمْتَلَأْتِ » (۱)

آیا سیر شدی؟ جهنم در جواب پروردگار می گوید:

« هَلْ مِنْ مَزِيدٍ »

آیا باز هم لقمه ای هست که در دهان من بیانداز.

رحم خدا، علاج نفس اماره

وقتی کسی در سالیانی طولانی، وجود خودش را به گناه عادت بدهد، در حقیقت نفس خود را با تغذیه گناه چاق کرده، قوت و قدرت داده و این نفس در وجود انسان، حکومت می کند و مهار انسان را نیز در اختیار می گیرد و به طور پیوسته «لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» می شود.

«آمار» از لفظ «امر» است؛ یعنی با قاطعیت و قدرت به انسان برای رفتن به جانب گناه حکم می کند و چون انسان در اسارت او است، نمی تواند سرپیچی کند و اگر بخواهد حکم او را اجرا نکند، مورد آزار قرار می گیرد، آرامش خاطر صاحب نفس را به هم می ریزد و نمی گذارد او آرام باشد.

نفس عصیانگر آرامش خود را می خواهد و آرامش او در ارتکاب گناه است در چنین حالی، قدرت نفس عصیان گر، در حدی است که قرآن مجید می فرماید: جز با کمک رحمت خدا، نجات از این نفس امکان ندارد:

« إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي » (۲)

ص: ۴۶

۱-۱ - ق (۵۰) : ۳۰؛ «آیا پر شدی؟ می گوید: آیا زیادتر از این هم هست؟»

۲-۲ - یوسف (۱۲) : ۵۳؛ «زیرا نفس طغیان گر، بسیار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند.»

علاج آن نه کار روان شناس است، نه کار علوم امروز و نه کار خانواده، بلکه صاحب نفس اماره باید تصمیم قاطعی بگیرد که از حالت اماره بودن با توبه واقعی و بازگشت به پروردگار فاصله بگیرد و از غذا دادن به این معده خطرناک جهنمی خودداری کند، تا این که ضعیف شود، در حدی که دیگر نتواند بر انسان حکمرانی کند و انسان با مرگ نفس اماره از شر آن راحت شود.

این خانم کاخ شدیداً دچار نفس اماره بود و خود او به این مسأله - در اواخر سوره یوسف - اقرار کرده است که تمام اشتباهات من نسبت به حضرت یوسف علیه السلام و عشق من به او و کامجویی از او، بر اساس نفس اماره بوده است.

البته هر گنهکاری بعد از گذشتن دوره جوانی، بهار عمر، قدرت، توان و افتادن در ضعف، پیری و خاموشی غرائز و از کار افتادن شهوات، به بدی و زشتی خودش در گذشته اقرار می کند و در درون، وضعیت خود را لمس می کند.

آیا در این حال، توبه واقعی کرده و تمام گذشته را طبق برنامه های الهی جبران می کند و اهل نجات می شود، یا نه، به قدری ضعف و زبونی باطنی بر او حاکم است که حال جبران کردن گذشته را نیز ندارد و به شقاوت ابدی دچار می شود.

پاداش خوف از مقام پروردگار

آیه دیگر از عجائب آیات قرآن است:

« وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ » (۱)

ص: ۴۷

۱- ۱) - نازعات (۷۹) : ۴۰ - ۴۱؛ «اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است؛ * پس بی تردید جایگاه بهشت است.»

مقام در این آیه شریفه به دو معنا است که امام صادق علیه السلام در توضیح این آیه بیان کرده اند:

یکی دادگاه های قیامت است که انسان را در برابر پروردگار قرار می دهند و در این دادگاه باید در مورد آنچه که بر او گذشته است پاسخ بدهد. عذر و حجت قابل قبول بیاورد. اگر به او بگویند: شصت سال نعمت بدن، چشم، گوش، زبان، دل، حال، زیبایی و نعمت های دیگر را در گناه هزینه کردی، چرا؟ نه این که ندانند گناه او چیست. سؤال آنها این است که چرا و به چه دلیل؟

آیا کسی هست که در قیامت عذر قابل قبول بیاورد؟ خدا در قرآن مجید می فرماید:

هیچ کس نیست که بتواند عذر قابل قبولی برای گناهان و ناشکری های خود بیاورد؛ چون هر عذرخواهی را بخواهد در قیامت بیاورد، با مهر استدلال و دلیل دهانش را می بندم و می گویم: عذر تو قابل قبول نیست.

معنای دیگر مقام، دوزخ است؛ یعنی کسی که نگران دوزخ باشد و با بهره گیری از این نگرانی، وجود خود را از ارتباط با گناهان و خواهش های شیطانی منع کند:

« فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ » (۱)

عیب بانوی کاخ این بود که نه نگران دادگاه قیامت بود و نه نگران دوزخ. حسن طرف مقابل این بود که تمام وجودش هم نگران دادگاه های قیامت بود و هم نگران دوزخ؛ یعنی درگیری این دو، درگیری بین نور و ظلمت، حق و باطل بود، ولی مقام حق و نور در اعلیٰ علین بود که دست ظلمت به این مقام نمی رسید تا او را بشکند و در بستر گناه قرار دهد.

حضرت یوسف علیه السلام با همه وجود از دسترس زلیخا خارج بود. اگر در وجود این

ص: ۴۸

جوان کمترین حالی از حالات زلیخا وجود داشت، تحقّق گناه قطعی بود، اما وجود او غرق در همه پاکی ها بود. با وجود داشتن شهوت و غریزه جنسی، با این که ملک و فرشته نبود، بلکه مانند دیگر انسان ها ظرف همه غرائز، امیال و شهوات بود، اما این امیال را پشت همه پاکی ها قرار داد تا زلیخا به غرائز و شهوات او دسترسی نداشته باشد.

خوف پیامبر صلی الله علیه و آله از سه چیز

وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام شجاع ترین انسان های روزگار بود که به «أشجع الناس» (۱) تعبیر می کنند. اما این «أشجع الناس» می فرماید:

«أخافُ على أمتي ثلاثاً»

از سه چیز که به سر امت من بعد از من می آید، ترس و نگرانی، دغدغه، دلهره، رنج باطن، ترس، بیم و وحشت دارم.

اول: «ضلاله الأهواء»

خواسته های گمراه و نامعقولی که بر امت من چیره می شود.

دوم: «و اتَّبَعَ الشَّهَوَاتِ فِي الْبُطُونِ وَ الْفُرُوجِ»

شهوت شکم و غریزه جنسی که آنها را به نابودی و هلاکت می کشد و از امت من بیرون می برد. جزء یهودی ها و مسیحی های زمان خود می شوند؛ چون همین کارهایی که بیشتر مسلمانان در کشورهای اسلامی و تعدادی در ایران نسبت به شکم و شهوت دارند، همان هایی که اسرائیلی ها، صهیونیسم و مسیحی ها در اروپا و آمریکا دارند.

ص: ۴۹

۱- ۱) - بحار الانوار: ۱۶/۲۳۲، باب ۲۰، قریب به این روایت از انس نقل شده: «عَنْ أَنَسٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَشْجَعَ النَّاسِ وَ أَحْسَنَ النَّاسِ وَ أَجْوَدَ النَّاسِ.»

سوم: «وَالْغَفْلَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ» (۱) بعد از این که شناخت به خدا، قیامت و اهل بیت علیهم السلام داشتند، این شناخت را از دست بدهند و درگیر فساد، مادیّت و دنیاگرایی شوند که دین از یاد آنها برود.

شهوة شکم و غریزه جنسی، دو خطری است که پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله را نسبت به امت ترسانده بود که فرمود: برای امت بعد از خودم می ترسم.

در روایت دیگری پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَالْهَوَىٰ فَإِنَّ الْهَوَىٰ يُصِمُّ وَيُعِمِّي»

از پیروی هوای نفس پرهیز، که اگر دچار هوای نفس و خواسته های نامعقول شوید، شما را کر و کور می کند. شما را کور می کند، طوری که غیر از خود، هیچ چیزی را نمی بینید. فقط می گوید شکم و شهوتم. در این عالم، غیر از شکم و شهوت، میلیاردها حقیقت وجود دارد. اما او دیگر نه خدا را می بیند، نه قیامت و آینده با سعادت را.

نبوت انبیا، امامت امامان، آیات قرآن را نمی بیند و خودبین می شود، آن هم در

ص: ۵۰

۱- ۱) - نهج الفصاحه، مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله: ۱۷۲، حدیث ۱۰۵؛ «أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي ثَلَاثًا: ضَلَالَةَ الْأَهْوَاءِ وَاتِّبَاعَ الشَّهَوَاتِ فِي الْبَطُونِ وَ الْفُرُوجِ وَالْغَفْلَةَ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ.» و نیز در این زمینه در روایت آمده: الخصال: ۱/۵۱، حدیث ۶۲؛ بحار الانوار: ۷۴/۱۱۹، باب ۶، حدیث ۱۳؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ أَمَّا الْهَوَىٰ فَإِنَّهُ يُصِدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخِرَةَ وَ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ اذْتَحَلَّتْ مُدْبِرَةً وَ هَذِهِ الْأَخِرَةُ قَدْ اذْتَحَلَّتْ مُقْبِلَةً وَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا بَنُونَ فَإِنْ اسْتِطَعْتُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْأَخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا فَافْعَلُوا فَإِنَّكُمْ الْيَوْمَ فِي دَارِ عَمَلٍ وَ لَا حِسَابٍ وَ أَنْتُمْ عَدَا فِي دَارِ حِسَابٍ وَ لَا عَمَلٍ.»

محدوده شکم و شهوت خود.

بانوی کاخ، چنین گرفتاری داشت. او شوهر خود را نمی دید، حساب نمی کرد که اگر این جوان حاضر شود کام او را جواب دهد، به شوهر خیانت کرده است. او آبروی خود و این جوان و آینده و قیامت را نمی دید.

او شنوایی و بینایی نداشت؛ چون «یصم و یعمی» بود. حضرت یوسف علیه السلام هفت سال به او می گفت: این کار نامشروع، خلاف انسانیت و اخلاق، ظلم به شوهر و خیانت به خانواده است، اما او نمی شنید.

«إِيَّاكُمْ وَالْهَوَىٰ فَإِنَّ الْهَوَىٰ يُصِمُّ وَيُعمِي» (۱) این خواسته های نامعقول و حرام، شما را کور و کر می کند.

ازدواج نامعقول و عشق مجازی

گاهی خانواده هایی مراجعه می کردند، فرزندشان می خواست ازدواجی بکند که آن ازدواج واقعاً نامعقول بود. خانواده متدین و مؤمن، اما فرزند آنان با دختری می خواست ازدواج کند که این دختر با این خانواده در هیچ موردی هماهنگی نداشتند. این ها دیندار واقعی، آنها بی دین واقعی.

می خواستند که با پسر یا دختر صحبت شود. گاهی صحبت ها چند ساعت طول می کشید. تمام مطالب حکیمانه، عارفانه و معنوی برای آنها بیان می شد، اما آنها سکوت داشتند، تمام که می شد، می پرسیدم، نظر شما چیست؟ می گفت: من فقط همین را می خواهم. کر و کور بودند.

پدر گریه می کرد، من اشک پدران را در این زمینه زیاد دیده ام، پدری که شانه هایش از شدت گریه می لرزید تا این ازدواج صورت نگیرد، می گفت: ما

ص: ۵۱

خانواده ای هستیم که بهترین دختران از بهترین خانواده ها را حاضرند به پسر ما بدهند، این دختر هیچ ارزشی ندارد و یا می گفت: به پسر خود چندین دختر را پیشنهاد داده ایم، اما او می گوید: من فقط همین دختر را می خواهم.

زلیخا نیز به هیچ حرفی گوش نمی داد، فقط می گفت: این جوان باید پاسخ خواسته مرا بدهد. این خواسته های نامعقول که خدا، قیامت، زحمات انبیا و ائمه علیهم السلام، ادب، نصیحت پدران و مادران را ندیده و نشنیده می گیرد، چه خواسته ملعونی است.

همگی را در جگر سوختگی قرار می دهد و در عین حال فقط می گوید: من همین را می خواهم. غیر از این نیز نباید باشد؛ چون کور و کراست و نمی داند که این جنسی که می خواهد بخرد، پوچ است و هیچ چیزی درویش نیست. بعد از مدتی که این عشق غلط و این آتش جهنمی فروکش می کند، آن وقت اول نزد رفیقانش می آید، می گوید: راه طلاق دادن او چیست؟ چگونه باید از هم جدا شویم. او اکنون به نظرم مانند دیو زشت شده است. او دیو بوده و تو کور بودی و نمی دیدی، نه این که تازه دیو شده باشد.

عشق برخاسته از هوای نفس

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» درباره این عشق برخاسته از هوای نفس می فرماید:

«مَنْ عَشَقَ شَيْئاً أَعْشَىٰ بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ»

این گونه عشق ها چشم را کور و دل را بیمار می کند،

«فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ»

در فضای این عشق است که دید عاشق، دید غیر صحیح، غلط و خطابین

می شود،

«وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعِهِ»

دیگر گوش انسانی در او نیست که با آن گوش نصیحت ها را بشنود. این گوش او مانند گوش حیوانی است؛ چون حکمت ها را درک نمی کند.

«قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ»

هجوم شهوات حرام تمام پرده های عقل را پاره می کند و او را به دیوانه تبدیل می کند؛ چون عقلا وقتی خواسته هایش را می شنوند، می گویند: او دیوانه است.

«وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ» (۱) این حالت مادی و غیرخدایی، دل او را می میراند، دیگر قلبی ندارد که به پدر و مادر و زحمات انبیا و اولیا علیهم السلام رحم کند. رحم و محبت درون دل است، اما او دیگر دلی ندارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

این دل مرده است و رحمی ندارد. پدر و مادر هر چه می خواهند گریه کنند و سینه بکوبند، او هر چه بخواهد، می کند.

اخلاق دختری که مانند اخلاق زلیخا است و اخلاق پسری که مانند اخلاق فرعون ها و قارون ها است، امثال حضرت یوسف و موسی بن عمران علیهما السلام هم زحمت بکشند، آنها گوش نمی دهند؛ چون کور و کر شده اند و دل زنده و سالمی ندارند. (۲)

ص: ۵۳

۱- ۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۸، فی بیان قدره الله.

۲- ۲) - الکافی: ۸/۲۲۸ - ۲۲۹، حدیث ۲۹۱؛ بحار الانوار: ۱۲/۳۴۱، باب ۱۰، حدیث ۲. «عَنْ عَبْدِ الْمَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ تُوْتِي بِالْمَرْأَةِ الْحَسَنَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّتِي قَدْ افْتَنَّتْ فِي حُسْنِهَا فَتَقُولُ يَا رَبِّ حَسَنْتَ خَلَقِي حَتَّى لَقِيتُ مَا لَقِيتُ فَيُجَاءُ بِمَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقَالُ أَنْتِ أَحْسَنُ أَوْ هِيَ قَدْ حَسَّنَا فَلَمْ تُفْتَنَّ وَ يُجَاءُ بِالرَّجُلِ الْحَسَنِ الَّذِي قَدْ افْتَنَّ فِي حُسْنِهِ فَيَقُولُ يَا رَبِّ حَسَنْتَ خَلَقِي حَتَّى لَقِيتُ مِنَ النِّسَاءِ مَا لَقِيتُ فَيَجَاءُ بِيُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقَالُ أَنْتِ أَحْسَنُ أَوْ هِيَ قَدْ حَسَّنَا فَلَمْ يُفْتَنَّ وَ يُجَاءُ بِصَاحِبِ الْبَلَاءِ الَّذِي قَدْ أَصَابَتْهُ الْفِتْنَةُ فِي بَلَاءِهِ فَيَقُولُ يَا رَبِّ شَدَّدْتَ شَدَّدْتَ عَلَيَّ الْبَلَاءَ حَتَّى افْتَنَّتْ فَيُوتِي بِأَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقَالُ أَلَيْسَتْكَ أَشَدُّ أَوْ بَلِيَّتُهُ هَذَا فَقَدْ ابْتُلِيَ فَلَمْ يُفْتَنَّ.» عبد الاعلى وابسته آل سام می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: در روز رستخیز زنی را که به سبب زیباییش به گناه افتاده بیاورند. آن زن می گوید: خدایا! تو مرا زیبا آفریدی و به همین سبب به من آن رسید که رسید. پس مریم علیها السلام را در برابرش حاضر کنند و بدو گویند: آیا تو زیباتری یا او؟ ما او را زیبا آفریدیم اما او به فتنه گرفتار نیامد. نیز مرد زیبایی را که به سبب زیباییش به گناه افتاده بیاورند و او

گوید: بار خدایا! تو مرا زیبا آفریدی و از این رو گرفتار زنان گشتم و از زنان به من آن رسید که رسید. پس یوسف را نزدش حاضر کنند و بگویند: آیا تو زیباتری یا او؟ ما او را زیبا آفریدیم ولی با این حال به گناه دامن نیالود. نیز مرد بلا دیده ای را بیاورند که به سبب ابتلایش به گناه افتاده. آن شخص می گوید: بار خدایا! بلا را بر من سخت گرداندی تا جایی که به گناه افتادم. پس ایوب را بیاورند و بدان شخص گویند: آیا بلای تو سخت تر بود یا بلای او؟ او هم گرفتار بلا شد ولی به گناه دامن نیالود.

قرآن مجید درگیری بین زلیخا و حضرت یوسف علیه السلام را با این کلمات شروع می کند:

« وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا اَنْ رَّاۤیْ بُرْهَانَ رَبِّهٖ » (۱)

ص: ۵۴

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۲۴؛ «بانوی کاخ [چون خود را در برابر یوسفِ پاکدامن، شکست خورده دید با حالتی خشم آلود] به یوسف حمله کرد و یوسف هم اگر برهان پروردگارش را [که جلوه ربوبیت و نور عصمت و بصیرت است] ندیده بود [به قصد دفاع از شرف و پاکی اش] به او حمله می کرد [و در آن حال زد و خورد سختی پیش می آمد و با مجروح شدن بانوی کاخ، راه اتهام بر ضد یوسف باز می شد، ولی دیدن برهان پروردگارش او را از حمله بازداشت و راه هر گونه اتهام از سوی بانوی کاخ بر او بسته شد]».

آخر درگیری بود که این عاشق کر و کور، عصبانی شده بود و خیز برداشت تا به معشوق خود حمله کند، برای این که معشوق را به کاری که می خواهد وادار کند، خدا این جمله را برای آن لحظه بیان کرده است.

در آخر آیه پروردگار می فرماید: می دانید چرا این جوان که در قلعه شهوت و غریزه قرار داشت، این زن نتوانست به او دسترسی پیدا کند و شهوات او را تحریک کند؟ چون:

« إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ » (۱)

«آنه» علت و سبب است و در اینجا به معنای زیرا است.

می دانید چرا زلیخا با هفت سال به دنبال حضرت یوسف علیه السلام دویدن، ناز، غمزه، طنابازی، فتنه گری، جلوه گری، خودآرایی و خودنمایی که هر یک از این ها کافی است که میلیون ها مرد را از پا بیاندازد و دل و عقل آنها را اسیر کند، تمام حيله های لازم را به کار برد، اما نشد، بعد با او درگیر شد، اما می دانید که چرا نتوانست به این جوان دسترسی پیدا کند؟ چون:

« إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ »

نه « مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ » بلکه می گوید: «مخلصین» یعنی در سنّ پانزده سالگی، مقام باطنی او مانند مقام حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و همه انبیا علیهم السلام بود؛ چون این ها «مخلصین» هستند.

ص: ۵۵

حضرت یوسف علیه السلام در مقام «مخلصین» بود، مقامی که شیاطین در پیشگاه پروردگار قسم خوردند:

« قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ » (۱)

ما به همه جا می توانیم دست اندازی کنیم، الا این که ما به مخلصین عالم دسترسی نداریم.

این اوج مقام این جوان است. فردای قیامت، در ترازوی عدالت، همه جوان ها را با وزن سنگین این جوان می سنجند. جوان ها به پروردگار چه جوابی می دهند؟

امام صادق علیه السلام می فرماید:

در ترازوی قیامت، وزن تمام جوانان را با حضرت یوسف علیه السلام می سنجند. (۲)

شرمندگی از ایام جوانی

سعدی شعری دارد که این شعر، هنوز هم از شعرهایی است که در تنهایی زمزمه می کنم. به خصوص وقتی که به حج مشرف می شدم، یکی از غذاهای بسیار مطبوع باطنیم، این شعر سعدی بود: بر در کعبه سائلی دیدم

«خس» در شعر، همان خوش است، یعنی با شوق گریه می کرد. من می رفتم پرده کعبه را بالا می زدم و زیر پرده، صورتم را روی دیوار کعبه می گذاشتم، کسی دیگر مرا

ص: ۵۶

۱-۱ - ص (۳۸) : ۸۲ - ۸۳؛ به عزت سوگند همه آنان را گمراه می کنم * مگر بندگان خالص شده ات را.

۲-۲ - الکافی: ۸/۲۲۸، حدیث ۲۹۱.

نمی دید، خیلی راحت می توان با پروردگار حرف زد. آنجا خدا گوش می دهد و گوش دادن خدا نیز مهم است. او اگر رو کند و به حرف ما گوش دهد، برای ما کارها انجام می دهد.

من از خانه ام تا کعبه نیامده ام که بگویم: عبادت مرا قبول کن. این عبادت را که همه انجام می دهند. آن چیزی که همه انجام نمی دهند، ترک گناه و فرار از فتنه و فساد است.

ما هر وقت با تو حرف می زنیم، حرف ما این است که از جوانی خود عذر می خواهیم. جوانی ما عمری بوده که یک بار به ما دادی و بار دوم به ما مرحمت نمی کنی، اما ما از ایام جوانی خود شرمند هستیم.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۵۷

۳ وارسنگان از شهوت حرام

اشاره

زنان پاک و ناپاک از دید روایات

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۵۸

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

درگیری سخت بین حضرت یوسف علیه السلام و بانوی کاخ، در مملکت مصر، درگیری بین ظلمت و نور بود، که هیچ گاه ظلمت بر نور پیروز نشده، نمی شود و نخواهد شد. نور معنوی، به هر کیفیت و شکل و صورتی، شعاعی از نور بی نهایت حضرت حق است.

ظهور کامل درگیری بین نور و ظلمت، در هیجان شهوات حرام خانمی که شوهر داشت و از حق، اخلاق، ایمان، عفت و پاکدامنی جدا بود، با نتیجه قوی ترین ایمان، درستی، معرفت، کرامت و اخلاق پدیدار شد.

در این بحث به آیات و روایات بسیار مهمی در رابطه با جنس زن توجه کنید.

قرآن مجید برای زنان پاکدامن، با معرفت، با ایمان و متخلّق به اخلاق ارزش والایی قائل است. حتی سوره ای کامل به نام زن پاکدامن، بزرگوار و کم نظیری در قرآن کریم، به نام سوره مریم نازل شده است.

بحث روایی ما فقط متوجه زنان هم روش زلیخا، بانوی کاخ مصر است که زن های مانند او، خائن به اخلاق، به شوهر، به انسانیت، به کرامت و به انسان ها هستند.

یکی از آیات عجیب قرآن را در این زمینه ببینید، بعد متنی را از وجود مبارک

پروردگار که پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند، طرح می کنم که وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام در اوج جوانی، غریزه، میل و شهوت، مصداق کامل این متن است.

تبیین کلمه «غاسق» در قرآن

اما آیه شریفه:

« وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ » (۱)

کلمه «غاسق» غسق که پروردگار عالم در کنار لغت «شَرِّ» از آن یاد کرده است، ابن عباس شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام این آیه را این گونه معنا کرده است که خداوند متعال به بندگانش می فرماید:

از شرّ شهوتی که در هیجان، تاریکی و ظلمت محض است و خود این تاریکی نیز به تاریکی غفلت، جهل، بی دینی و خلاف همه واقعیات هستی پیچیده شده و باید به پروردگار عالم پناه ببرید. (۲) چون وقتی شهوت، این ماده تاریک، به صورت حال در وجود انسان به هیجان در می آید، همان طوری که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: صاحب خود را کور و کر

ص: ۶۲

۱- ۱) - فلق (۱۱۳): ۳؛ «و از زیان شب هنگامی که با تاریکی اش درآید [که در آن تاریکی انواع حیوانات موزی و انسان های فاسق و فاجر برای ضربه زدن به انسان در کمین اند]».

۲- ۲) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۱۰/۸۶۶، ذیل آیه ۳ فلق؛ «...» « وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ » ای و من شر اللیل إذا دخل بظلامه عن ابن عباس و الحسن و مجاهد و علی هذا فیکون المراد من شر ما يحدث فی اللیل من الشر و المکروه كما یقال أعوذ من شر هذه البلده و إنما اختص اللیل بالذكر لأن الغالب أن الفساق یقدمون علی الفساد باللیل و كذلك الهوام و السباع تؤذی فیہ أكثر و أصل الفسق الجریان بالضرر و قیل إن معنی الغاسق کل هاجم بضرره کائنا ما کان...».

می کند (۱) و تنها چیزی را که او می بیند و می خواهد، همان کامجویی و لذت خواهی است و در این هیجان، انسان برای هیچ چیزی حساب باز نخواهد کرد.

چنانچه زلیخا در کامجویی از یوسف برای هیچ چیزی اهمیت قائل نیست، نه برای شوهر، نه آبرو، نه ظلمی که می کند. حتی اگر این ظلم به حضرت یوسف علیه السلام باشد.

تنها چیزی که برای او مطرح بود، فقط کامجویی بود، آن هم کامجویی غلط، باطل، غیر معقول و خلاف. عجیب این است که لغت «غاسِق» در قرآن مجید در پایان سوره مبارکه نبا نیز به صورت «عَسَاق» استعمال شده است.

«غاسق، غسق، غساق» که در سوره فلق، بنا به توضیح ابن عباس که یقیناً از امیرالمؤمنین علیه السلام گرفته است، غاسق به معنای هیجان در شهوت، در فضای جهل، بی خبری، نادانی و جدا بودن از پروردگار است. اما در سوره نبا به چه معناست؟ این آیه را بگوییم و بعد رابطه بین «غساق» در قیامت با «غاسِق» در دنیا را عنایت کنید.

ص: ۶۳

۱-۱) - در این زمینه احادیث فراوان آمده که به چند مورد اکتفاء می کنیم: من لایحضره الفقیه: ۴/۳۸۰، حدیث ۵۸۱۴؛ عوالی اللالی: ۱/۱۲۴، حدیث ۵۷؛ «پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: حُبُّكَ لِلشَّيْءِ یُعْمِی وَ یُصِمُّ. دوستی تو نسبت به چیزی تو را کور و کر می کند. نهج البلاغه: خطبه ۱۰۸؛ «امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: مَنْ عَشِقَ شَیْئاً أَعَشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ یَنْظُرُ بِعَیْنٍ غَیْرِ صَاحِحِهِ وَ یَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَیْرِ سَمِیعِهِ قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْیَا قَلْبَهُ وَ وَلِهَتْ عَلَیْهَا نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لِمَنْ فِی یدِهِ شَیْءٌ مِنْهَا حَیْثُمَا زَالَ إِلَیْهَا وَ حَیْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَیْهَا لَمَّا یَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ وَ لَا یَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ.» غررالحکم: ۱۴۲، حدیث ۲۵۲۳؛ «همچنین می فرماید: لِحَبِّ الدُّنْیَا صَمَّتِ الْأَسْمَاعُ عَنِ سَمَاعِ الْحِکْمَةِ، وَ عَمِیتِ الْقُلُوبُ عَنِ نُورِ الْبَصِیرَةِ. به سبب دوستی دنیا گوشها از شنیدن حکمت کر می شود، و چشمها از دیدن نور بصیرت کور.»

جایگاه طغیان کنندگان در قیامت

آیات از اینجا شروع می شود:

« إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا [□] (۱) »

دوزخ کمینگاه است. در کمین چه کسانی است؟

« لِلطَّاعِينَ مَأْبَأٌ [□] (۲) »

در کمین هر انسان طغیان گر است، انسانی که طغیان اخلاقی دارد، حسود، بخیل، ریاکار و متکبر است و یا طغیان مالی دارد، مانند رباخوار، دزد، غارتگر، حرام خور و یا در رفتار و کردار طغیان دارد، مثلاً بد اخلاق، فحاش، ظلم کننده به مردم و پایمال کننده حقوق انسان ها است و یا در شهوت طغیان دارد، مانند زناکار، خود ارضا، همجنس باز، که همه این موارد در قرآن کریم و معارف الهیه مطرح است.

این جهنم در کمین چنین طغیان گرانی است.

« مآب » یعنی بازداشتگاه؛ یعنی اینها در همه عالم هستی راه بازگشتی جز به جهنم نخواهند داشت.

« لَا يَثْبِتَنَ فِيهَا [□] أَحْقَابًا [□] (۳) »

اقامت این ها در جهنم، طولانی است. طولانی بودنش را نیز از آیات دیگر می توان درآورد:

ص: ۶۴

۱- ۱ - نبأ (۷۸) : ۲۱؛ «بی تردید دوزخ کمین گاه است.»

۲- ۲ - نبأ (۷۸) : ۲۲؛ «جایگاه بازگشت برای سرکشان و طاغیان است.»

۳- ۳ - نبأ (۷۸) : ۲۳؛ «روزگاری دراز در آن بمانند.»

« خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا » (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

کسی که اسیر دوزخ شود، از این اسارت نجات نخواهد داشت، «لایفک أسیرها» (۲).

ناله های امیرالمؤمنین علیه السلام از خوف جهنم

در بخش عمده ای از دعای کمیل، امیرالمؤمنین علیه السلام از یاد جهنم با تمام وجود اشک می ریخت و به بخشی از اوضاع آن اشاره می کند و به پروردگار می گوید:

اگر چنین بلایی بر سر من بیاید، چه خواهد شد و چه کار می تواند بکند؟

«فَلَيْتَ صَيَّرْتَنِي لِلْعُقُوبَاتِ مَعَ أَغْدَائِكَ وَ جَمَعْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَهْلِ بَلَائِكَ وَ فَرَّقْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَجْبَائِكَ وَ أَوْلِيَائِكَ» (۳) اگر فردای قیامت چنین بلاهایی بر سر من بیاید. در نماز شب، در نیمه شب های بیابان های مدینه و کوفه می فرماید: اگر طبق قرآن به فرشتگان دستور بدهی:

« خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلُّوهُ » (۴)

مرا بگیرند و به زنجیرهایی که مربوط به قیامت است، ببندند و به جهنم

ص: ۶۵

۱-۱ - نساء (۴) : ۱۶۹؛ «که در آن جاودانه اند.»

۲-۲ - الکافی: ۲/۲۱۶، حدیث ۲؛ «ألا و أنه لاغنى بعد النار لايفك أسیرها و لا یبر أضریرها.»

۳-۳ - اقبال الأعمال: ۳/۳۳۵، فصل ۵۱.

۴-۴ - حاقه (۶۹) : ۳۰ - ۳۱؛ «[فرمان آید] او را بگیرید * و در غل و زنجیرش کشید * آن گاه به دوزخش دراندازید.»

بیاندازند، من زنجیر شده افتاده در جهنم، چه کار می توانم بکنم؟ حضرت می گفت و مانند چوب خشک روی زمین می افتاد.

وقتی بعضی ها در نیمه شب ناله اش را می شنیدند و می آمدند ببینند کیست؟ می دیدند مانند چوب خشک روی زمین افتاده و گویا مرده است. به در خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می آمدند، در می زدند و با تأسف می گفتند: می خواهیم خبر سنگینی به شما بدهیم، دیدیم که امیرالمؤمنین علیه السلام مرده است. آن وقت حضرت زهرا علیها السلام گریه می کرد و می فرمود: نه، او نمرده است. این کار هر شب او است. (۱) ما به اندازه یک میلیارد آنها از خدا و جهنم می ترسیم؟ نه، ما از آنان شجاع تر هستیم. حضرت که می رسید، به ذره ای از آلودگی ها آلوده نبود، اما ما هر روز به صدها گناه آلوده می شویم.

حمیم و غساق جهنم در انتظار آلودگان

سزای آنهایی که به انواع گناهان آلوده شده اند چیست؟

ص: ۶۶

۱- ۱) - الأمالی، شیخ صدوق: ۷۹، المجلس الثامن عشر، حدیث ۹؛ «عن هشام بن عروه عن أبيه عروه بن الزبير قال... قال أبو الدرداء فأتيته فإذا هو كالخشبه الملقاه فحركته فلم يتحرك و زويته فلم ينزو فقلت إنا لله و إنا إليه راجعون مات و الله على بن أبي طالب عليه السلام قال فأتيت منزله مبادرا أنعاه إليهم فقالت فاطمه عليها السلام يا أبا الدرداء ما كان من شأنه و من قصته فأخبرتها الخبر فقالت هي و الله يا أبا الدرداء الغشيه التي تأخذه من خشيه الله ثم أتوه بماء فنضحوه على وجهه فأفاق و نظر إلى و أنا أبكي فقال مما بكاؤك يا أبا الدرداء فقلت مما أراه تنزله بنفسك فقال يا أبا الدرداء و لو رأيتني و دعى بي إلى الحساب و أيقن أهل الجرائم بالعذاب و احتوشتنى ملائكة غلاظ و زبانية فظاظ فوقفت بين يدي الملك الجبار قد أسلمني الأحياء و رحمني أهل الدنيا لكنت أشد رحمه لي بين يدي من لا تخفى عليه خافية فقال أبو الدرداء فو الله ما رأيت ذلك لأحد من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله.»

«لَا يَبِينُ فِيهَا أَحْقَابًا * لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا» (۱)

تا ابد برای یک بار هم هوای خنک و آشامیدنی مطابق میل به آنها داده نمی شود، فقط از دو آشامیدنی بهره می برند:

«إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَاقًا» (۲)

یکی آن آبی است که جهنم آن را به جوش آورده است و دیگری مجموع چرک و خون هایی که از زخم های بدن اهل جهنم سرازیر شده، آنها را به خورد آنان می دهند.

بنبید شهوت حرام چقدر کثیف است که پروردگار از آن به «غاسِقٍ» تعبیر می کند و نتیجه اش هم همان «غساق» است. بعد می فرماید:

«جَزَاءٌ وَفَاءٌ»

من در جهنم به مردم ظلم نمی کنم، پاداش اینها مطابق با اعمال خود آنان است.

نتیجه زنا، شهوت حرام، ظلم، غارت کردن مال و پایمال کردن حقوق مردم همه اینها آب جوش جهنم و چرک و خون بدن ها می شود که همان ها را به خورد اهل جهنم می دهند.

جزای معادل تکذیب آیات

عالم دارای نظام منظمی است. میلیاردها سال است که مردم گندم می کارند،

ص: ۶۷

۱- ۱ - نبأ (۷۸) : ۲۳ - ۲۴؛ «روزگاری دراز در آن بمانند. * در آنجا نه [آب] خنکی می چشند و نه آشامیدنی [باب طبع]».

۲- ۲ - نبأ (۷۸) : ۲۵؛ «مگر آب جوشان و چرکاب و خونابه ای [از بدن دوزخیان]».

گندم در می آید، جو می کارند، جو در می آید. اشتباهی در این نظام هستی پیدا نمی شود که عدس بکارند، جو در بیاید.

اگر زنا، ربا و گناهان را بکارند، بهشت در نمی آید، بلکه به آتش تبدیل می شود.

اگر خوبی ها را بکارند، بهشت می شود:

« جَزَاءٌ وِفَاقًا * إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَزُجُونِ حِسَابًا» (۱)

این ها فکر نمی کردند روزی به نام روز قیامت برسد و من آنان را به محاکمه دعوت کنم و بگویم: چرا مجموعه نعمت های مرا در گناه هزینه کردید؟ پس باید به جهنم بروید. حساب آن روز را نمی کردند، چون مست، تاریک، غافل و در هیجان شهوات بودند:

« وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا» (۲)

با تمام وجود، علناً همه حقایق که به وسیله انبیا، ائمه علیهم السلام و قرآن بیان کردم، انکار کردند و گفتند: این حرف ها دروغ و ساختگی است.

عمق مفهوم تکذیب آیات

چه کسی این همه قدرت علمی دارد که مانند قرآن را بسازد؟ پروردگار در سوره اسراء می فرماید:

« قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (۳)

ص: ۶۸

۱- ۱ - نبأ (۷۸) : ۲۶ - ۲۷؛ «پاداشی است مناسب [اعمالشان]. * اینان بودند که به [روز] حساب امیدی نداشتند.»

۲- ۲ - نبأ (۷۸) : ۲۸؛ «و آیات ما را به شدت و با همه وجود انکار می کردند.»

۳- ۳ - اسراء (۱۷) : ۸۸؛ «بگو: قطعاً اگر جنّ و انس گرد آیند که مانند این قرآن را بیاورند، نمی توانند مانندش را بیاورند، و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند.»

اگر همه جن و انس دست به دست هم بدهند، نمی توانند مانند قرآن را بیاورند.

ما چند کلمه عربی خوانده ایم، آن وقت این هنر را داریم که مانند قرآن را بسازیم؟ اگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز میلیون ها سال زنده بودند، یک آیه مانند قرآن نمی توانستند بسازند. ما سواد درک حقیقت یک آیه را نداریم، چگونه این حرف ها را بسازیم؟

«جاحظ» بسیار دانشمند بود. می گوید: کسی بخواهد امیرالمؤمنین علیه السلام را قبول کند، با همین نیم خطی که از دهان مبارک ایشان طلوع کرده است، حضرت را قبول می کند؛

«قیمه کل امریء ما یُحْسِنُه» (۱) قیمت هر مرد کاری است که آن را نیکو انجام می دهد.

جاحظ می گوید: دهان تمام دهان داران عالم الکن می ماند اگر بخواهند چنین حرفی را بزنند. این معجزه است. کسی قدرت آوردن مانند نصف خطبه «نهج البلاغه» را ندارد.

خطبه بی نقطه

جمعیت نشسته بودند، آن هم جمعیت باسواد عرب. جمعیت گوینده به همدیگر می گفتند: ما هر چه حرف می زنیم، تمامش نقطه دار است، ما نمی توانیم گفتار بی نقطه به هم بگوییم. مگر این که کلمات معنادار بی نقطه را از کتاب ها جمع کنیم و به هم کمک بدهیم، کنار هم بچینیم تا یک خط جمله بی نقطه درست کنیم که معنا بدهد.

ص: ۶۹

در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام بالای سر این جمعیت رسید و فرمود:

درباره چه بحث می کنید؟ گفتند: درباره سخن گفتن بی نقطه که امکان ندارد.

حضرت همانجا یک ساعت سخنرانی درباره خدا، قیامت، انسان و اخلاق کردند که هیچ یک از کلمات آن نقطه نداشت. (۱) اما همین امیرالمؤمنین علیه السلام نیز قدرت ساختن یک آیه را نداشت.

این آیاتی که:

« إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا * لِلطَّٰغِيْنَ مَا بَأ * لَا يَبِيْنُ فِيْهَا اَحْقَابًا * لَا يَدْوِقُوْنَ فِيْهَا بَرْدًا وَّ لَا شَرَابًا * اِلَّا حَمِيْمًا وَّ عَسَاقًا » (۲)

ص: ۷۰

۱- ۱) - نور الأفهام فی علم الکلام - السيد حسن الحسيني اللواساني: ۱، پاورقی ص ۵۱۰ و أما خطبته الارتجالیه الخالیه من الحروف المنقطه فقوله علیه السلام: الحمد لله الملك المحمود، المالك الودود، مصور كل مولود، ومثال كل مطرود، ساطح المهاد، و موطن الأوطاد، و مرسل الأمطار، و مسهل الأوطار عالم الأسرار ومدركها، ومدمر الأملاك ومهلكها، ومكور الدهور ومكررها، ومورد الأمور ومصدرها، عم سماحه وكمل ركامه وهمل وطواع السؤال والأمل، وأوسع الرمل وأرمل، أحمده حمدا ممدودا مداه، وأوحده كما وحد الأواه وهو الله لا إله للأمم سواه، ولا صادع لما عدله وسواه. أرسل محمدا علما للإسلام، وإماما للحكام، مسددا للرعاع، ومعطل أحكام ود وسواع أعلم وعلم، وحكم وأحكم، وأصل الأصول، ومهد وأكد الوعود وأوعد. أوصل الله له الإكرام، وأودع روحه السلام، ورحم آله وأهله الكرام ما لمع لامع وسطع ساطع وطلع هلال، وسمع اهلال. اعملوا - رعاكم الله - أصلح الأعمال، واسلكوا مسالك الحلال، واطرحوا الحرام ودعوه، واسمعوا أمر الله ووعوه، وصلوا الأرحام وراعوها، واعصوا الأهواء وادعوها وصاهروا أهل الصلاح والورع، وصارموا رهط اللهو والطمع، ومصاهر كم أظهر الأحرار مولدا، وأسراهم سؤدا، وأحلامهم موردا. . . أسأل الله لكم دوام أسعاده، وألهم كلا إصلاح حاله، والإعداد لآمله ومعاده، وله الحمد السرمد، والمدح لرسوله أحمد.

۲- ۲) - نبأ (۷۸) : ۲۱ - ۲۵؛ «بی تردید دوزخ کمین گاه است. * جایگاه بازگشت برای سرکشان و طاغیان است. * روزگاری دراز در آن بمانند. * در آنجا نه [آب] خنکی می چشند و نه آشامیدنی [باب طبع] * مگر آب جوشان و چرکاب و خونابه ای [از بدن دوزخیان]»

پیغمبر صلی الله علیه و آله و تمام ائمه علیهم السلام به این آیات که می رسیدند، مانند مادر داغ دیده گریه می کردند. تا این حد این آیات در آنها اثر می گذاشت.

خطر بزرگ زنان هوزه

حضرت یوسف علیه السلام در برابر چه گرگ خطرناکی مقاومت کرد و چه ایمان، معرفت و اخلاق قوی داشت؟ همه شما حضرت داود علیه السلام را می شناسید، چند بار خداوند نام او را در قرآن ذکر کرده است. در اولین سوره ای که نام ایشان آمده، سوره بقره است. با این که پیغمبر اولوالعزم نبود، خداوند متعال به او کتاب زبور را داد.

خدا در این کتاب خبر ظهور امام دوازدهم علیه السلام را داده است:

« وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ » (۱)

سلیمان، پسر حضرت داود علیه السلام نیز پیغمبر شد. روزی او را صدا کرده، فرمود:

«يا بُنَيَّ امشِ خَلْفَ الْأَسَدِ وَالْأَسودَ وَ لا تَمْشِ خَلْفَ الْمَرْأَةِ» (۲) پسر! به دنبال شیر درنده و مار کبرایی که رنگش مانند قیر سیاه است برو، اما به دنبال زن نامحرم نرو. کدام زن؟ زنی که درنده تر از شیر است و ارتباط با او برای دین و اخلاق و مملکت، زهری خطرناک تر از مار کبرا دارد. (۳)

ص: ۷۱

۱- ۱) - انبیاء (۲۱) : ۱۰۵؛ «و همانا ما پس از تورات در زبور نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به میراث می برند.»

۲- ۲) - مستدرک الوسائل: ۱۴/۲۷۵، باب ۸۴، حدیث ۱۶۷۰۰.

۳- ۳) - پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به زید سفارش کردند: یا زید تزوجت قلت لاقال تزوج تستعف مع عفتك و لاتزوجن خمسا قال زيد من هن قال لاتزوجن شهيرة و لانهيرة و لاهيدرة و لالفوتا قال زيد ما عرفت مما قلت شيئا قال أليس ثم عربيا أما الشهيرة فالزرقاء البديية و أما النهيرة فالطويلة المهزولة و أما النهيرة فالقصة بيرة الدميمه و أما الهيدرة فالعجوز المهديرة و أما اللفوت فذات الولد من غيرك. ای زید زن گرفتی گفتم نه، فرمود: با این پارسائی زن بگیر و عفت خود را نگهدار ولی با ۵ طائفه از زنان ازدواج مکن، زید عرض کرد: یا رسول الله کیانند؟ فرمود: ازدواج مکن شهیره و لهیره و نهیره و هیدره و لفوت را، زید عرض کرد: یا رسول الله هیچ کدام را نشناختم من نمیدانم اینها چه کاره اند، رسول خدا فرمود: مگر شما عرب نیستید؟ شهیره زن زاغ چشم بیشرم است لهیره زن بلند قد لاغر است نهیره کوتاه قد بد گل است هیدره پیره زن مکاره است، لفوت زنی است که از دیگری فرزند دارد. الخصال: ۳۱۶/۱، حدیث ۹۸؛ وسائل الشیعه: ۲۰/۳۵، باب ۷، حدیث ۲۴۹۶۴. و هم چنین امیر المومنین علیه السلام می فرماید: يَظْهَرُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَ اقْتِرَابِ السَّاعَةِ وَ هُوَ شَرُّ الْأَزْمَنِ نِسْوَةٌ كَاشِفَاتُ عَادِيَاتٍ مُتَبَرِّجَاتٍ مِنَ الدِّينِ خَارِجَاتٍ فِي الْفِتَنِ دَاخِلَاتٍ مَائِلَاتٍ إِلَى الشَّهَوَاتِ مُسِيرَعَاتٍ إِلَى اللَّذَاتِ مُسْتَحِلَّاتٍ الْمُحَرَّمَاتِ فِي جَهَنَّمَ خَالِدَاتٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ نَزْدِيكٌ بِه قِيَامَتِ زَنَانِي ظَاهِرُونَ: بی حجابان برهنگان، خود آراستگان برای غیر شوهران، رها کردگان آئین، داخل شدگان در آشوبها قائلان بشهوات و مسائل جنسی، شتاب کنندگان بسوی لذات و خوشگذرانی ها،

حلال شمارندگان محرمات الهی، و واردشوندگان در دوزخ. وسائل الشیعه: ۳۵/۲۰، باب ۷، حدیث ۲۴۹۶۱.

خوف پیامبر صلی الله علیه و آله از شر زنان

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرَّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ» (۱) برای مردان امت بعد از خودم، فتنه ای را خطرناک تر و زیانبارتر از زنان هرزه، خبر ندارم. یعنی از فتنه ربا خطرناک تر است. چند سال کسی ربا می خورد، بعد می فهمد

ص: ۷۲

۱- ۱) - مستدرک الوسائل: ۱۴/۳۰۶، باب ۱۱۸، حدیث ۱۶۷۹۲.

که کار بدی کرده است، توبه می کند. می رود و اضافه هایی را که از مردم گرفته است، پس می دهد.

اما جوانی که به دنبال زن نامحرم هرزه و ناپاک رفته است و لذتش را به پای این زن برده و بعد از چند سال دچار تب می شود، می رود آزمایش خون می دهد، می گویند: ایدز گرفته ای، توبه ایدز چیست؟ توبه نابود شدن جوانی است؟ توبه مرگ آن جوان به خاطر زنا چیست؟

یا مرد زن داری که به دنبال چنین زنانی رفته و همسر، دختر و پسرش را آزرده و آبرویش بر باد رفته است، این همسر زحمت کشیده پاکدامن، با زحمات سنگین، چند فرزند از این شوهر در دامنش بزرگ شده اند، توبه ظلم و سوزاندن قلب و جگر این ها چیست؟ خیلی از گناهان با توبه قابل جبران است، اما گناهان روابط نامشروع گاهی قابل جبران نیست.

گناه مردی که به خاطر روابط نامشروع، زندگی خانوادگی اش از هم پاشیده شده و زن و فرزندانش آواره شدند را با چه توبه ای می توان جبران کرد.

سنگینی گناه زنا

روایت دیگری بیان کنم که در معتبرترین کتاب ها نیز نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«لَنْ يَعْمَلَ ابْنُ آدَمَ عَمَلًا أَكْبَرَ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ رَجُلٍ قَتَلَ نَبِيًّا وَ إِمَامًا أَوْ هَيَّأَ الْكُفْبَةَ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ عِزًّا وَ جَلَّ قِبَلَهُ لِعِبَادِهِ أَوْ أَفْرَغَ مَائَهُ فِي امْرَأَةٍ حَرَامًا» (۱) در تمام این عالم، فرزند آدم عملی را سنگین تر از کسی که یکی از این چهار عمل

ص: ۷۳

را مرتکب شده است، انجام نداده است: کسی که پیامبر یا امامی را کشته باشد، سوم: یا کعبه ای را که خداوند قبله بندگانش قرار داده، خراب کند، چهارم: یا انسانی که با زن نامحرمی رابطه برقرار کرده و زنا کند. (۱)

ص: ۷۴

۱-۱) - در این زمینه روایات فراوان است برای نمونه چند مورد ذکر می شود: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ مَنْ زَنَى زُنَى بِهِ وَ لَوْ فِي الْعَقَبِ مِنْ بَعِيدِهِ يَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عِفَّ تَعَفَّ أَهْلُكَ يَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ إِنْ أَرَدْتَ أَنْ يَكْثَرَ خَيْرٌ أَهْلِ بَيْتِكَ فَإِيَّاكَ وَ الزَّانَا يَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ كَمَا تَدِينُ تُدَانَ. امام باقر علیه السلام فرمود: در آن مطالبی که خداوند متعال به موسی وحی فرستاد، یکی این بود که ای موسی هر کس زنا کند با وی همان کار را دیگران انجام دهند هر چند در فرزندان نسل او باشد، ای موسی عفت پیشه خود کن تا در مورد محارمت دیگران عفت ورزند، ای موسی هر طور عمل کنی همان طور جزا بینی. من لایحضره الفقیه: ۲۱/۴، حدیث ۴۹۸۱؛ وسائل الشیعه: ۲۰/۳۵۵، باب ۳۱، حدیث ۲۵۸۱۵. امام صادق علیه السلام می فرماید: ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ الشَّيْخُ الزَّانِي وَ الدَّيُوثُ وَ الْمَرْأَةُ تُوطِئُ فِرَاشَ زَوْجِهَا سَهْ كَرُوه را خداوند مورد لطف قرار ندهد و با ایشان در قیامت سخن نگوید، و ایشان نظر رحمت نیفکنند، و آنان را پاکیزه از گناه نسازد و برای ایشان عذاب و کیفری سخت در کمین باشد، پیر زناکار، و آنکه نسبت به همسر خود غیرت نوزد، و آن بانویی که مرد اجنبی را در بستر شوهر خویش نزد خود بخواباند. (کنایه از زنا است). الکافی: ۵/۵۳۷، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه: ۲۰/۲۳۶، باب ۱۳۳، حدیث ۲۵۵۲۲. هم چنین می فرماید: قَالَ يَعْقُوبُ لِإِبْنِهِ يَا بُنَيَّ لَا تَزْنِ فَإِنَّ الطَّائِرَ لَوْ زَنَى لَتَنَاطَرَ رِيشُهُ. یعقوب پیغمبر به فرزندش یوسف علیهما السلام فرمود: ای پسر جانم زنا مکن که اگر پرنده ای زنا کند بال و پرش خواهد ریخت. الکافی: ۵/۵۴۲، حدیث ۸؛ من لایحضره الفقیه: ۴/۲۰، حدیث ۴۹۸۰.

این داستان شهوت است، کدام شهوت؟ شهوت زلیخا، زن خائن. اما چرا نتوانست به حضرت یوسف علیه السلام دست بیابد؟ حضرت یوسف علیه السلام مگر در کجا قرار داشت؟ جواب این سؤال را از خدا بشنوید.

لذت اشتغال به یاد خدا

چقدر این روایت با لذت است. حرف پروردگار است:

«إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى الْعَبْدِ الْأَشْتِغَالَ بِي» (۱) زمانی که اغلب برنامه های بنده من سرگرم بودن باطن، دل و قلبش با من باشد؛ یعنی با من بیدار می شود، می خوابد، می خندد، راه می رود، می آید، کسب می کند، زندگی را می چرخاند. من برای او چه می کنم؟

«جَعَلْتُ بُغْيَتَهُ وَ لَذَّتَهُ فِي ذِكْرِي»

همه لذتش را در یاد خودم قرار می دهم که با یاد من غرق در لذت شود.

اگر این یاد خدا لذتی نداشت، پس انبیا این عبادات را چگونه انجام می دادند؟ این دعای کمیل ها، عرفه ها، ابوحمزه ها، از کجا طلوع کرده است؟ این ها با خدا چه مناجاتی می کردند و چه لذتی می بردند.

اما به زن بدکاره بگویید: بیا چند دقیقه در کنار من بنشین، من غزل معنوی بخوانم، به شما می گوید: چرا مرا از کارم بازداشتی؟ اما این شب های رمضان به درب خانه زین العابدین علیه السلام در دعای ابوحمزه برو، حضرت وقتی صورت را از

ص: ۷۵

خاک بلند می کرد، خاک زیر صورت مبارک ایشان از گریه گل شده بود، ایشان این گونه با خدا زندگی می کرد.

«عَشَقْنِي وَ عَشَقْتُهُ»

وقتی لذت زندگی او را در یاد خودم قرار دادم، او عاشق من می شود و من نیز عاشق او می شوم: چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی که یک سر مهربونی در دسر بی (۱)

من در خلوت شب به بنده ام بگویم: دوستت دارم، او نیز بگوید: خدایا! دوستت دارم. او یک قدم می آید، من ده قدم می آیم.

حضرت یوسف علیه السلام نیازی به لذت بردن از زنا نداشت، او از لذت با خدا بودن پر بود. نیازی نداشت. خدا انیس و مونس و رفیق او بود، نیازی به رفاقت با زن ناپاک و نامحرم نداشت.

مباهات خدا بر فرشتگان به واسطه بنده مؤمن

آن وقت به ملائکه می گوید: فرشتگان من، فلان جای زمین را نگاه کنید. در حالی که بیشتر مردم خواب و عده ای نیز در گناه هستند، عبد و رفیق مرا نگاه کنید. دست خود را بلند کرده و می گوید: «الهی العفو» یا صورتش را روی خاک گذاشته، می گوید:

«يَا لَطِيفُ ارْحَمْ عَبْدَكَ الضَّعِيفُ»

نزد ملائکه به وجود شما مباهات می کند و می فرماید: آن وقتی که به شما گفتم:

می خواهم آدم را بیافرینم، به یاد دارید؟ گفتید: می خواهی کسانی را خلق کنی که

ص: ۷۶

روی زمین فساد و خون ریزی کنند؟ اما نگاه کنید، ببینید چه موجودی خلق کرده ام.

چند بار به ملائکه گفته است: بیابان های مدینه و کوفه را نگاه کنید؟ به خصوص آن وقتی که صورت امیرالمؤمنین علیه السلام روی خاک بود و عرض می کرد:

«مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ اَنْتَ الْمَوْلَى وَاَنَا الْعَبْدُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْعَبْدَ اِلَّا الْمَوْلَى» (۱) پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: وقتی امثال این انسان ها را در قبر می گذارند و در قبر را می بندند که برگردند، خطاب می رسد: بنده من، تو را تنها گذاشتند و رفتند؟ مبادا بترسی، من تا قیامت مونس تو هستم. (۲) والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۷۷

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۹۱/۱۰۹، باب ۳۲، حدیث ۱۴، مناجات حضرت علی علیه السلام در مسجد کوفه.

۲- ۲) - عوالی اللآلی: ۴/۹۲، حدیث ۱۲۸؛ «و روی فی الأحادیث المنقولہ أن الله تعالی لما قبض هارون بکی موسی و ناجی ربه فقال یا رب أخذت أخی هارون و ترکتنی وحیداً مستوحشاً فریداً فأسألک بعزتک و جلالک أن تشفعنی فیہ فأوحی الله تعالی إلیه لست بوحد و أنا أنیسک و لا بمستوحش و أنا جلیسک و لا بفرید و أنا معک و عزتی و جلالی لو شفعت فی الثقلین لشفعتک فیهم إلا قاتل الحسین بن علی فإن علیه نصف عذاب أهل النار.»

۴ ارزش داران عالم

اشاره

صالحان، ارزش داران عالم

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۷۸

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صل على محمد و آله الطاهرين.

قرآن کریم طایفه ای را به عنوان صالحین یاد می کند که انبیا علیهم السلام از پروردگار عالم درخواست می کردند که خداوند مهربان آنها را در آن طایفه قرار دهد. از باب نمونه از قول وجود مبارک حضرت ابراهیم علیه السلام که پدر اغلب انبیای بعد از خود است، از خدا درخواست کرد:

« رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ اَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ » (۱)

خدایا! قلب و باطن مرا دریای حکمت قرار بده که من حقایق همه اشیایی که با آنها سر و کار دارم را بشناسم و مرا به طایفه صالحین ملحق کن که در دنیا و آخرت با آنها باشم.

عظمت این طایفه در حدی است که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی می فرماید:

وقتی مردم دور هم جمع می شوند و درباره صالحین حرف می زنند و آثار و داستان زندگی آنها را بیان می کنند، خداوند مهربان رحمتش را بر آن مجلس نازل می کند:

ص: ۸۰

«عِنْدِ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ يَنْزِلُ الرَّحْمَةُ» (۱) به قدری نزد پروردگار محبوب هستند که وقتی اسم، رسم و آثار آنان گفته شود و بشنوند، رحمت پروردگار بر اهل آن مجلس فرود می آید.

طبق آیات قرآن کریم، وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام یکی از صالحین عالم است که یاد، ذکر و بیان ارزش های وجود او، نازل کننده رحمت خدا در مجلسی است که با معنویت او پیوند می خورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز همین گونه هستند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«ذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ» (۲) و عبادت باعث نزول رحمت است. خیلی مسأله مهمی است که یاد امثال حضرت یوسف و امیرالمؤمنین علیه السلام رحمت پروردگار را به جوش آورده و نازل می کند.

ملاک باارزش و بی ارزش بودن

برای این که حضرت یوسف علیه السلام را از نظر آثار وجودی بهتر بشناسیم و همچنین طرف مقابلش را که در تاریخ کم نبوده و در زمان ما نیز کم نیستند نیز بشناسیم، مطالبی را بحث می کنیم.

ص: ۸۱

۱- ۱ - بحار الأنوار: ۹۰/۳۴۹، باب ۲۱، حدیث ۱۵.

۲- ۲ - بحار الأنوار: ۳۶/۳۷۰، باب ۴۱؛ «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبَادَةٌ وَ ذِكْرِي عِبَادَةٌ وَ ذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ وَ ذِكْرُ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ عِبَادَةٌ وَ الَّذِي بَعْتَنِي بِاللُّبُّوهِ وَ جَعَلَنِي خَيْرَ الْبَرِّيَّةِ إِنَّ وَصِيَّيَ لَأَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ وَ إِنَّهُ لَحُبَّجَّةُ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ مِنْ وُلْدِهِ الْأَئِمَّةُ الْهُدَاةُ بَعْدِي بِهِمْ يَحْبِسُ اللَّهُ الْعَذَابَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ.»

همیشه امثال حضرت یوسف علیه السلام در عالم کم بوده اند؛ چون هر چه جنس گران تر باشد، کمیاب تر است. عقیق، درّ، الماس و طلا چون کمیاب هستند، گران هستند.

این طور نیست که معدن های عالم پر از این سنگ های قیمتی باشد.

در جامعه انسانی نیز همین طور است. افرادی که از لحاظ ارزشی گران هستند، خیلی کمیاب هستند، لذا مانند حضرت یوسف علیه السلام در عالم خیلی کم است. اما شخصیت های پست و بی ارزش مانند زلیخا خیلی فراوان هستند.

کم بودن ارزش داران

چرا این همه برای شیعه قیمت گذاری شده است؟ چون کمیاب است. در شش میلیارد جمعیت جهان فعلی، آن تعداد شیعه واقعی، قابل مقایسه با کل نیست.

شیعیان خیلی کم هستند.

خدا در قرآن مجید می فرماید: «ناس» یعنی کل مردان و زنان، اما وقتی به بندگان واقعی می رسد، می فرماید:

« قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ » (۱)

ارزش داران خیلی کم هستند. جایگاه این ارزش در پیشگاه پروردگار به قدری مهم است که در حدیث قدسی آمده است: اگر روز قیامت میان اولین و آخرین یک نفر از این ارزش داران بیشتر نداشته باشم، هشت بهشت را به او می دهم و بقیه را به جهنم می ریزم و باکی ندارم. (۲)

ص: ۸۲

۱- ۱) - سبأ (۳۴) : ۱۳؛ «از بندگانم اندکی سپاس گزارند.»

۲- ۲) - شبیه این در روایت آمده: الکافی: ۲/۲۸۴، حدیث ۲؛ «عن ابی عبد الله علیه السلام. . . فَلَوْ أَنَّ عَبْدًا بَكَى فِي أُمِّهِ لَرَجِمَ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلَّ تِلْكَ الْأُمَّةُ بِبُكَاءِ ذَلِكَ الْعَبْدِ.» امام صادق علیه السلام می فرماید: «وَلَوْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عِبَادَةٌ تُعْبَدُ بِهَا عِبَادَةُ الْمُخْلِصِينَ أَفْضَلُ مِنَ الشُّكْرِ عَلَى كُلِّ حَالٍ لَمَا طَلَقَ لَفْظُهُ فِيهِمْ مِنْ جَمِيعِ الْخَلْقِ بِهَا فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ أَفْضَلَ مِنْهَا خَصَّهَا مِنْ بَيْنِ الْعِبَادَاتِ وَ خَصَّ أَرْبَابَهَا فَقَالَ وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورِ. . . اگر می بود نزد خداوند عالم، عبادتی و عملی فاضل تر از شکر، هر آینه او را جاری می کرد در میان خلائق. پس چون شکر، فاضل تر از همه است، پروردگار عالم تخصیص داد او را به ذکر کردن در قرآن عزیز، و فرمود که: وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورِ. بحار الأنوار: ۶۸/۵۲، باب ۶۱، حدیث ۷۷.»

اگر یک قیراط از الماس گم شود، دل انسان می سوزد، حق هم هست، ولی خیر بدهند در خانه ای که دارند بنایی می کنند، ده کامیون آشغال بردند، انسان خوشحال می شود؛ چون همه عکس العمل روان انسان در مقابل شیء باارزش است و این عکس العمل شعبه ای از عکس العمل پروردگار است.

اشیای بی ارزش، دور ریختنی هستند. صدها میلیارد زلیخا را روز قیامت در آتش بریزد باکی ندارد، اما حضرت زهرا علیها السلام را می خواهد وارد محشر کند، برای ورود ایشان در قیامت چه کار می کنند.

ارزش یوسف علیه السلام در مقابل زلیخا

برای یافتن ارزش حضرت یوسف علیه السلام و بی ارزشی زلیخا، چهار مسأله را باید دقت بفرمایید. دو مسأله آن در عشق و وجدان است که از مسائل مثبت است.

عظمت این عشق و وجدان که در قرآن نیز مطرح شده است در حدی است که هیچ کسی تا کنون حرف آخر را درباره این دو نتوانسته بزند. خدا می داند در کتاب ها چه اوراقی درباره عشق و وجدان پر شده است، گویا حرف های حکما، فلاسفه، اهل دل و عرفا درباره عشق و وجدان حرف اول و ابتدایی است.

آنها نوشته و به یادگار گذاشته و از دنیا رفته اند و آنهایی که اکنون هستند مطالب جدید و پرقیمت تر را به نوشته های آنها اضافه می کنند. حرف آنها نیز این است که عشق و وجدان دو نور، دو حقیقت و دو واقعیت ملکوتی هستند، نه زمینی و دو فرشته عالم معنا و عالم الهی هستند که در وجود حکیم، با معرفت، صاحب خرد، «أُولَى الْأَلْبَابِ» و «أُولَى الْأَبْصَارِ» ظهور می کنند؛ چون عشق و وجدان تا زمانی که انسان جاهل است، با او کاری ندارند. بستر و زمینی که این دو گیاه ملکوتی از آن روئیده می شوند، معرفت الله است.

عارف یعنی کسی که وجود مقدس حضرت حق را که صاحب واقعی عالم است، بشناسد و بداند که همه کاره واقعی عالم، او است و تمام عالم با کل موجوداتش ابزار او برای تولید خیر هستند. همین مقدار خدا را بشناسد، کافی است، نیازی نیست به اندازه پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام معرفت پیدا کند، فقط به این حقیقت اتصال پیدا کند که خدا، صاحب مالک، همه کاره و کارگردان عالم هستی است و هیچ چیزی به عنوان وجود مستقل در این صفحه وجود ندارد، بلکه تمام موجودات ابزار او برای تولید خیر هستند.

اثر معرفت به پروردگار

افرادی که از معرفت به پروردگار برخوردار می شوند، حتی خواب آنها نیز خیر و بلکه بالاتر از خیر، یعنی عبادت است. در روایات داریم که پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«نَوْمُ الْعَالِمِ عِبَادَةٌ» (۱)

ص: ۸۴

۱- ۱) - الفردوس: ۴/۲۴۷، حدیث ۶۷۳۱؛ بحار الانوار: ۸/۶۸، باب ۷۸؛ «ورد أن نوم العالم عبادة أي هو في حال النوم في حكم العبادة لاستمرار ثواب علمه و إيمانه و عدم صدور شيء منه يبطله في تلك الحالة.» بحار الانوار: ۲۲/۲، باب ۸، حدیث ۶۶؛ «و قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله يَا عَلِيُّ نَوْمُ الْعَالِمِ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ رَكَعَةٍ يُصَلِّيهَا الْعَابِدُ يَا عَلِيُّ لَأَفْقَرُ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لِعِبَادَةِ مِثْلِ التَّفَكُّرِ.» بحار الانوار: ۲۵/۲، باب ۸، حدیث ۸۲؛ «وَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله يَا عَلِيُّ نَوْمُ الْعَالِمِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الْعَابِدِ يَا عَلِيُّ رَكَعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا الْعَالِمُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكَعَةً يُصَلِّيهَا الْعَابِدُ.»

خواب اهل معرفت، با این که در عالم خواب، تکلیف ندارند، عبادت است.

کسی که به خواب می رود، بعد بیدار می شود، می بیند اذان افطار را گفته اند، اما او نماز ظهر و عصر خود را نخوانده است گناهی بر او نیست؛ چون خواب بوده و آن وقتی که خواب بوده، بر او تکلیفی نیست.

اما خواب اهل معرفت نزد پروردگار به قیمت بیداری و تکلیف است و خواب او را به عنوان عبادت می نویسند. این معرفت باید باشد. عشق از این معرفت ظهور می کند که بعد از شناخت می گوید: عجب محبوبی، وجود مقدسش جامع تمام کمالات است و همه جهان برای تولید خیر ابزار او هستند و هر خیری از این اتصال از او می رسد و بعد این خیر را پخش می کند.

به این همه خوبی ها و زیبایی ها عاشق می شود. عاشق، همیشه دارای وجدان بیدار است، این عشق و آن وجدان بیدار چه می کند؟

عشق سه طرف دارد: یکی خودش است که نوعی حال است، دوم معشوق است که موضوع و متعلق عشق است که اگر معشوق نباشد، عشق به وجود نمی آید و سوم عاشق است.

واقعاً اگر معشوق را نشناسد، عشق به وجود نمی آید. عشق از معشوق اول سرزند تا به عاشق جلوه دیگر کند

این یک حقیقت است. طرف اصلی، حقیقی، واقعی، سازنده و به وجود آورنده

و ظهور دهنده عشق، معشوق است. تا که از جانب معشوق نباشد کشتی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

آثار چشیدن مزه عشق

این شعر جزء اشعاری است که در تنهایی خودم زمزمه می کنم. شاعرش قدیمی است. معلوم است که مزه عشق را در حدّ خودش چشیده بوده؛ چون اگر نچشیده بود، نمی توانست این گونه بیان کند. در گفتن خط به خطش باید دقت کنید؛ یعنی با عقل خود دنبال کنید. هر که کند روی طلب سوی او قبله ذرات شود کوی او

یکپارچه بایستد و بگوید: من تو را می خواهم؛ چون او را بخواهد، تمام ابزار دست او که برای تولید خیر است، به طرف او برگردانده می شود. تلخ ترین تلخی های ظاهری نیز پرمایه ترین خیر را برای او تولید می کند.

ابن زیاد وقتی از حضرت زینب کبری علیها السلام می پرسد: حادثه اتفاق افتاده را که گرفتیم، کشتیم، قطعه قطعه کردیم و بردیم، چگونه ارزیابی می کنی؟ حضرت زینب کبری علیها السلام باطن مسأله را بیان کرد و به ابن زیاد فرمود:

«ما رأیت الّا جمیلاً» (۱) آن چه را که دیدم، زیبایی مطلق است. تمام ابزارهای خدا متوجه ما شد و زیباترین مرحله شهادت را نصیب ما کرد. شمشیرها، نیزه ها، خنجرها، تیرها، همه برای ما تولید خیر کردند.

اگر کسی این نگاه را پیدا کند، در تمام عمر راحت زندگی می کند، راحت عبادت

ص: ۸۶

می کند، راحت گریه عاشقانه می کند و وقت مردن نیز تنها نمی میرد، بلکه:

« تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ » (۱)

خدا تعدادی ملائکه را که ملائکه رحمت هستند، می فرستد، قبل از این که ملک الموت جان او را بگیرد، بهشت را به او بشارت بدهند و بگویند: نترس و غصه دار نباش. او را روی دست بردارید و به طرف خودم بیاورید. این متن قرآن است.

دیدگاه عاشقان خدا به مرگ

ما مرگ را در کنار بدن نگاه کردیم، اما آنها مرگ را در کنار ابزار خدا برای تولید خیر نگاه کردند. در بیرون از شهر مکه آنهایی که به اصطلاح دلسوز بودند به امام حسین علیه السلام عرض کردند: آقا! از این سفر منصرف شوید. فرمودند: چرا؟ گفتند: چون بوی مرگ می آید.

امام علیه السلام فرمودند: به خدا قسم اشتیاق من به مرگ از اشتیاق حضرت یعقوب علیه السلام فراق کشیده به حضرت یوسف علیه السلام گم شده بیشتر است. (۲) این حال این گونه افراد است. این حال از کجا به دست می آید؟ در کنار خدا بودن. از کنار بدن این حال به دست نمی آید؛ یعنی محبوب من، همه ابزارها را

ص: ۸۷

۱-۱ - فصلت (۴۱) : ۳۰؛ «فرشتگان بر آنان نازل می شوند [و می گویند:] مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند، بشارت باد.»

۲-۲ - اللهوف: ۶۱؛ کشف الغمه: ۲/۲۹؛ «حُطَّ الْمَوْتُ عَلَىٰ وَوُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَىٰ جِيدِ الْفَتَاهِ وَ مَا أَوْلَهْنِي إِلَىٰ أَشِيلَافِي اشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَىٰ يُوسُفَ.» مرگ بر فرزند آدم مسلّم است هم چون گردن بند در گردن دختران جوان، چقدر مشتاقم بدیدار گذشتگانم آنچنان که یعقوب را بدیدار یوسف اشتیاق بود.

متوجه من می کند که مرا از این خانه تنگ نزد خودش ببرد. چرا من شوقم از یعقوب به یوسف علیهما السلام نسبت به مرگ بیشتر نباشد. چرا؟ هر که کند روی طلب سوی او قبله ذرات شود کوی او

در زیارت امین الله امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: خدایا! یکی از خواسته های من از تو این است که:

«مَحْبُوبَةٌ فِي أَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ» (۱) مرا محبوب تمام آسمان ها و زمین قرار بده. وضعی پیدا کنم که تمام اهل آسمان و زمین واقعاً عاشق من شوند. یعنی همه زیبایی ها را به من بده. عشق که بازار بتان جای اوست

این همان معنی آیه قرآن است:

ص: ۸۸

دیدگاه عاشقانه به دنیا

جامی می گوید: هر چه می بینید، موج روی آب است. به سراغ خود دریا بروید، موج فکر شما را نبرد. تمام آنچه را که می بینید، حباب روی آب است. تمام این حباب ها می ترکند و محو می شوند.

به ابوسعید در نیشابور گفتند: امروز مرده ای را که قبر کردند، هشتاد هزار دینار طلا ثروت او بود، گفت: عجب، پس این مرده همان حباب ترکیده است. حال آن هشتاد هزار دیناری که روی زمین مانده، چه ارتباطی با این جنازه گندیده زیر خاک دارد؟ نیست در این پرده به جز عشق کس

حضرت علی علیه السلام میلیون ها شیعه واقعی از پیروی خودش درست می کند: آب خضر گرچه ز جان خوشتر است

ما که در این آتش سوزنده ایم کشته عشقیم و به او زنده ایم

کسانی که او را از طریق معرفت یافتند و همه ابزارهای تولید خیر را در دست او دیدند، عاشق او شدند و به او وصل شدند و او نیز همه ابزار خیر را در راه حیات

ص: ۸۹

آنها به کار انداخت. و گرنه کدام دختر مانند حضرت زهرا علیها السلام می شد؟ کدام جوان بدون عشق مانند حضرت علی اکبر علیه السلام می شد؟ کدام مرد سی و دو ساله مانند قمر بنی هاشم می شد؟ کدام ایرانی زرتشتی بی دینِ مشرک، مانند سلمان فارسی می شد؟ تمام این ها معجزه عشق برخاسته از معرفت و وجدان بیدار می باشد.

حرکت عاشق به سوی معشوق

قدرت عشق، عاشق را برای رسیدن به معشوق حرکت می دهد. البته معشوق نیز عاشق را راهنمایی می کند که اگر می خواهی به من برسی:

« فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا » (۱)

این گونه به من می رسی. عشق از یک طرف به عاشق حرکت صعودی می دهد، می گوید: برو تا به او برسی. وجدان نیز از طرف دیگر او را نگه می دارد که سقوط نکند و به پستی نشیند و به زباله تبدیل نشود.

همه جنس هایی که در بسته بندی هست، به آن ماده نگهدارنده می زنند، شیر، پنیر، ماست و همه خوردنی های بسته بندی شده. عشق حرکت می دهد و وجدان نگهدارنده است، که از این حرکت عقب گرد نکند. کمال این عشق و وجدان در حضرت یوسف علیه السلام موج می زد.

زلیخا دیگر کیست؟ حضرت یوسف علیه السلام زیبای مطلق را تماشا می کند. قدری گوشت و پوست و استخوان که در کنار هم چیده شده اند، به نام زلیخا، این که زیبایی ندارد؟ ذره ای رگ، عصب، ابرو، چشم، لب، دهان و دندان در برابر زیبای مطلق، چه جای تماشایی دارد؟! ایشان دائم از این زن نفرت دارد؛ چون پشت این زیبایی دیو را می بیند.

ص: ۹۰

۱-۱ - کهف (۱۸) : ۱۱۰؛ «پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته انجام دهد.»

ذکر مناجات با پروردگار

از قول شما شعر عاشقانه ای نیز برای خدا و خطاب به او ذکر کنم: ای کوی تو قبله روانم

تو شاهد بودی که من به جاهای زیادی رفتم و در بسیاری از خانه ها را زدم، با افراد زیادی رفاقت کردم، اما همه این ها ضرر و خسارت بوده است.

همه یا به من ظلم کرده اند، یا پشت سر من غیبت کرده و یا به من تهمت زده اند، در حالی که همه خیرها و خوبی ها نزد تو بوده است، حتی در قرآن به ما پیغام دادی که با همه بدی هایی که دارید، بیایید، شما را می بخشم و قبول می کنم، و ما حالا آمدیم.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۹۱

معرفت یوسف علیه السلام در مقابل زلیخا

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۹۲

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

برخورد و درگیری وجود مبارک حضرت یوسف صدیق علیه السلام با زلیخا، برخورد عقل با هوس، حق با باطل و نور با ظلمت بود. حق، نور و عقل واقعیت هایی هستند که شکست در آنها راه ندارد، ولی هوس، باطل و ظلمت، چیزهایی هستند که همیشه با شکست مواجه می شوند. این عقل، نور و حق قابل بحث، موشکافی و تحقیق هستند.

وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام از معرفتی کامل نسبت به پروردگار مهربان عالم برخوردار بود و این معرفت که قلب او را تسخیر و پر کرده بود، سبب شد که حضرت یوسف علیه السلام بتواند با چشم باطن، به تماشای وجود مبارک جمال مطلق نائل شود.

تماشای جمال مطلق با همه صفات، اسما و کمالات خود، عشقی حکیمانه و عارفانه در وجود حضرت یوسف علیه السلام تولید کرده بود که آثار این عشق در زمانی که به چاه افتاد، ظهور کرد.

اگر فرصتی شد، مناجات میان چاه آن حضرت را برای شما بیان کنم و توضیح دهم تا معلوم شود این عشق که خاستگاه آن «معرفت الله» بوده، چه آثاری برای این عاشق داشته است.

ص: ۹۵

عشقی که کانون و منبع آن «معرفت الله» است کار این عشق، شور و محبت است. هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب کلی پاک شد (۱)

فرقی نمی کند که این عشق، در چه ظرفی به حد نصاب برسد. در ظرف وجود پیغمبر باشد یا امام، ولی الله، حکیم و یا عارف.

عشق وقتی به حد نصاب می رسد که انسان را از همه تمایلات غیرمعقول و هوس های غیرمنطقی بیزار می کند یعنی اجازه نمی دهد که تمایلات و هوس ها به صورت لذت های واقعی، باطن خود را نشان دهد. دیگر جای عرض اندام دروغ و باطل نخواهد بود. (۲) وقتی که این عشق سیطره پیدا می کند، تمام تمایلات و خواسته ها با کمک این محبت، منطقی و معقول می شوند و انسان را به جایی می رسانند که گویا خود را در این عالم تنهای تنها و همه جهان را خالی می بیند. دیگر جایی پیدا نمی کند که حسد و حرصی بورزد، ریا کند، غرور، متیت و کبر نشان دهد.

ص: ۹۶

۱-۱ - مولوی.

۲-۲ - در این زمینه در حدیث قدسی آمده: شرح فصوص (کاشانی): ۱۰۰؛ «من طلبنی فقد وجدنی، و من وجدنی فقد عرفنی، و من عرفنی فقد أحبنی و من أحبنی فأنا قتلته و من قتلته فعلى ديته، و من على ديته فأنا ديته» هر کس طلب کند مرا می یابد مرا و هر کس یافت مرا خواهد شناخت مرا و هر کس مرا شناخت دوست من خواهد شد و کسی را که من عاشق و دوستش بدارم او را در راه خودم به شهادت می رسانم و کسی را که من بکشم دیه اش بر من است و من خودم دیه او خواهم شد.

انسان عاشق در چنین جایگاهی قرار می گیرد. با این که اطراف او از آدمیزاد پر است و افراد مختلف از ثروتمند، زیباچهره و صاحب مقام زیاد هستند، اما در فضای این عشق، چون غیر معشوق برای او مطرح نیست، گویا احدی را نمی بیند، لذا کسی نیست که به او حسد بورزد، برای او تکبر و ریا کند و غرور به خرج دهد.

شما پیغمبر، امام و یا ولّی از اولیای خدا را حسود، بخیل، مغرور، متکبر و ریاکار که بتوان عیبی در او پیدا کرد، نمی بیند. چرا که آنها می بینند که آنچه در این عالم هست، ابزار خدا برای تولید خیر است، لذا برای عیوب باطنی، حسد، غرور و کبر جایی نمی ماند. هر چه هست، پاکی، کرامت، بزرگواری و طهارت است.

آنها خود را تنهای از همه می بینند و روحی که در کالبد آنها است، فقط در انتظار وصال معشوق است. جاده این اشخاص به طرف خدا چقدر صاف و دوش آنها از بار فساد و رذائل اخلاقی چقدر سبک است.

عرشیان فرش نشین، و عاشقان با معرفت

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: (۱) با بدن خاکی خود در دنیا زندگی می کنند، ولی روح آنان در محلّ اعلا و در کنار

ص: ۹۷

۱- ۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۴ (خطبه همام)؛ «فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ وَ مَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ وَ مَشِيئُهُمُ التَّوَّاضُعُ غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نَزَلَتْ فِي الرَّحَاءِ وَ لَوْ لَأَلَّجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَهُ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا.» غرر الحکم: ۳۰۴، حدیث ۶۹۶۲؛ «الجاهل عبد شهوته.» غرر الحکم: ۷۵، حدیث ۱۱۷۷؛ «الجاهل من انخدع لهواه و غروره.» غرر الحکم: ۷۳، حدیث ۱۰۹۷؛ «الجاهل فساد کل أمر.»

خداست و از آنجا دارند به بدن فرمان می دهند که برای عبادت - به معنای جامع - این مقدار بخور، برای رفع خستگی و ایجاد نشاط در عبادت، این مقدار بخواب، برای هدایت کردن مردم، این مقدار بگو، برای سبک زیستن، این مقدار نگو. این کارِ عشق است.

وقتی روح به چنین نقطه ای می رسد، تنها منظرگاه او برای تماشای جلوه معشوق است و از غیر او رویگردان شده است. این مسأله به هیچ عنوان جایی برای عیوب نمی گذارد. این اشخاص وقتی با دشمن ترین دشمنان روبه رو می شوند، تمام برخوردهای آنان بی عیب است.

در آخرین درگیری که حضرت یوسف علیه السلام با زلیخا پیدا می کند، در حالی که خطر صد در صد بوده است، ولی پروردگار می فرماید:

«لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» (۱)

او در جایگاه تماشای «برهان رب» بود، لذا در درگیری با زلیخا، بدون کوچک ترین اشتباه، لغزش و عیب مقابله کرد؛ یعنی هیچ زمینه ای برای اثبات ذره ای تهمت برای حضرت یوسف علیه السلام پیدا نشد به خاطر این که در جایگاه «برهان رب» بود.

جنگ آرام با هوس و هوس بازان

وقتی دید این زن به خاطر هوس سنگین کامجویی خیز برداشته تا حمله کند، یوسف علیه السلام برای حمله کردن خیز نداشت، فقط فرار کرد. اگر او نیز حمله می کرد و با آن قدرت مردانگی خود این زن را می زد، راه تهمت به روی آن حضرت باز می شد.

ص: ۹۸

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۲۴؛ «اگر برهان پروردگارش را [که جلوه ربوبیت و نور عصمت و بصیرت است] ندیده بود.»

آن وقت او می گفت: دندان شکسته و بدن سیاه مرا ببینید، من مقاومت کردم تا او به من تجاوز نکند. اما حضرت یوسف علیه السلام در جایگاه «برهان رب» بود، لذا برخورد او با دشمن نیز بی عیب، سالم و الهی بود.

او فرار کرد، چون که اینجا جای فرار بود، نه جای درگیری. او متوجه شد که جای درگیری نیست. زلیخا از پشت سر لباس حضرت یوسف علیه السلام را گرفت تا او را نگهدارد، حضرت در حال رفتن بود که لباسش پاره شد. ناگهان در باز شد و شوهر زلیخا وارد شد. گفت: چه خبر است؟ او به شوهرش گفت: از آن وقتی که او را به خانه آوردی، او به دنبال من است تا به من و تو خیانت کند.

شوهر زلیخا به حضرت یوسف علیه السلام گفت: من بد کردم که به تو نان و نمک دادم و خانه خود را در اختیار تو گذاشتم؟ کودکی عاقل همانجا به شوهر زلیخا گفت: لباس یوسف علیه السلام را نگاه کن، بین اگر از جلو پاره شده، زن مقاومت کرده تا به او خیانت نشود، اما اگر لباس از پشت پاره شده، همسر تو می خواست خیانت کند و او از دست این زن خائن فرار می کرده است. به قدری این معرفت و عشق انسان را ظریف و بی عیب می کند که در برخورد با بدترین دشمنان، زیباترین برخورد الهی را انجام می دهد.

تفاوت معشوق حقیقی و غیر حقیقی

آن وقت این معشوق با همه معشوق ها فرق می کند؛ چون اولاً: معشوق این عشق هیچ نیازی به عشقِ عاشق ندارد و در کمال بی نیازی است و تمام منافع عشقِ این عاشق به خود او برمی گردد.

اینجا معشوق از عاشق منفعتی نمی خواهد؛ چون نیازی به منفعت بردن ندارد.

دوم این که: هرگز معشوق در این عشق، برای عاشق کم نمی گذارد؛ چون اهل اذیت کردن نیست، بلکه معشوق در اینجا اهل لطف، بخشش، احسان، فضل و کرم است.

در اینجا معشوق به عاشق تکبر و غرور نشان نمی دهد تا عظمتش در جان عاشق بشکند، بلکه نرم است.

کار سوم او برای عاشق این است که: تمام درهای خزائن خود را به روی عشق باز کند و بگوید: هر چه می خواهی، بردار. این مسأله عشق است.

آیات این عشق را در قرآن ببینید:

« وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ » (۱)

«آمَنُوا»؛ یعنی آنهایی که راه معرفت را طی کرده اند و به او وابسته شده اند؛ چون او را حق می بینند و تمام هستی را ابزار او برای تولید خیر می دانند و غیر این را حالات بیهوده می پندارند.

می دانید این آیه یعنی چه؟ یعنی این ها بر اثر این عشق، در وجودشان چنان شوری به وجود آمده است که هر چیزی را در این عالم با مقیاس وجود معشوق می سنجند.

تمام کردار و رفتار ایشان بعد از سنجش این معیار است؛ یعنی می گویند: این معشوق ترازو و معیار سنجش ما است.

همه چیز را با او می سنجند. اگر این مقیاس درست باشد، انجام می دهند، اما اگر با او میزان نباشد، حکومت کل کره زمین را نیز با لبخند رها می کنند. لبخند آنها نیز لبخند مسخره است. واقعاً جای مسخره کردن دارد؛ چون که می خواهند چه چیزی را به جای خدا قرار بدهند؟ این عوض و معوض اصلاً با هم هیچ تناسبی ندارند.

می گویند: بیا در این کاخ، لذت عبادت را با لذت در کنار زلیخا قرار گرفتن عوض کن. این عوض و معوض که اصلاً با هم تناسبی نداشته و قابل مقایسه نیستند.

از آن طرف، قرآن به وجدان آنها قسم خورده است:

ص: ۱۰۰

۱-۱) - بقره (۲): ۱۶۵؛ «ولی آنان که ایمان آورده اند، محبت و عشقشان به خدا بیشتر و قوی تر است.»

عشق باعث حرکت آنها به طرف قرب پروردگار است و وجدان باعث حفظ آنها از افتادن در سقوط است. هم نیروی محرکه و هم نیروی محافظ و نگهدارنده از سقوط را دارند. این ویژگی های حضرت یوسف علیه السلام است.

جبهه مقابل عشق با معرفت

اما طرف مقابل حضرت یوسف علیه السلام، زن هوسبازی است که کاری به عقل ندارد.

اگر کاری به عقل داشت و ذره ای از عقل را به کار می برد، به شوهر خیانت نمی کرد.

فقط به شهوت و هوسبازی کار دارد. معرفتی ندارد که با نگاه از روی معرفت به حرکات خود، خدا و قیامت را لحاظ کند. جاهل است و وجدان او نیز در کنار کاخ نشینان، بر اثر کثرت گناه نابود شده است. چراغ وجدان او خاموش است و شهوات او ترمز ندارد. بنابراین در هیچ زمینه ای اهل محاسبه نیست.

آنچه که فعلاً می خواهد این است که به کام او پاسخ داده شود. کاری به این ندارد که راه کامجویی او حرام، غلط، خیانت، ظلم و فساد است. او دچار جهل و ظلمت است. این هوس، محصول ظلمت و میوه تلخ جهل است.

جلوه اعمال در روز قیامت

بالاخره روز قیامت خواهد آمد و نمی شود قیامت نباشد. خدا در کتاب های خود، توسط پیغمبران و امامان از قیامت خبر داده است. برای ترس از قیامت تمام پیغمبران و امامان و زنانی مانند حضرت مریم، خدیجه کبری، فاطمه زهرا و زینب کبری علیهم السلام تمام شب های عمر را گریه سوزان کردند. مگر می شود دروغ باشد؟

ص: ۱۰۱

این ذوق و سماع ما مجازی نبود

سخن پوچ و باطل این طور نیست که در این همه کتاب از آن خبر بدهند و این همه پیغمبران، امامان و اولیا برای باور دادنش به مردم جانفشانی کنند. قیامت حتماً برپا می شود.

همه پاداش و نجات می خواهند، حتی هوس بازان نیز به دنبال نجات و پاداش می گردند. به آنها می گویند: شما عمر را در شکم و شهوت هزینه کردید، اکنون پاداش و کلید نجات را هم از آنها بگیرید. این پایان کار هوسبازان است.

آیا در آنجا شکم و شهوت عامل نجات هستند؟ آنجا جایی است که به هوسبازان می گویند: در بهشت برای خود جایی فراهم نکردید، پس به جهنم بروید.

عمل این ها با جهنم مساوی است، چیز کم تر یا اضافه تری به آنها نمی دهند.

آدرس واقعی جان و تن آدمی

چه حادثه ناگواری در این هوسبازی برای آنان فراهم آمده است! این ها کسانی هستند که در دنیا آدرس روح و جان خود را گم کرده، وجود خود را به گناه، فساد، معصیت، شرارت، رذالت و آلودگی رهنمون کردند، اما آدرس روح و جان را می خواهید، این آدرس آن است:

این آدرس را اولین بار خدا به میلیاردها ملائکه داد. به قدری این آدرس مهم است که حد ندارد:

ص: ۱۰۲

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۱)

فرشتگانم، زمانی که این گل را به صورت قالب متعادل در آوردم، به آن شکل متعادل دادم که در آیه:

« مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ » (۲)

خاک بودیم، از خاک ما را آفریدند و دوباره به خاک برمی گردانند، این آدرس اصلی بدن است و وقتی این بدن را به شکل زیبایی آراستیم، از حیات منسوب به خودم در او دمیدم:

« فَفَعُّوا لَهُ سَاجِدِينَ » (۳)

ای ملائکه! وقتی فهمیدید که آدرس جان او من هستم و این جان را در این قالب قرار داده ام، بعد از دمیده شدن روح در او، از بزرگترین تا معمولی ترین شما، همه به او سجده کنید. (۴)

ص: ۱۰۳

۱-۱ - حجر (۱۵) : ۲۹؛ «پس چون او را درست و نیکو گردانم و از روح خود در او بدمم.»

۲-۲ - طه (۲۰) : ۵۵؛ «شما را از زمین آفریدیم.»

۳-۳ - حجر (۱۵) : ۲۹؛ «برای او سجده کنان بیفتید.»

۴-۴ - خداوند راجع کرامت و ارزش انسان در سوره اسراء آیه ۷۰ می فرماید: « وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً »؛ به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از نعمت های پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم.» و در این زمینه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز می فرماید: کنز العمال: ۱۲/۱۹۳، حدیث ۱۳۴۶۲؛ «ما شىءٌ أكرمُ على الله من ابنِ آدمَ. قيلَ: يا رسولَ الله، ولا الملائكةُ؟! قالَ: الملائكةُ مَجْبُورُونَ، بمنزلةِ الشمسِ والقمرِ؛ هیچ چیز نزد خدا گرامی تر از فرزند آدم نیست. عرض شد: ای پیامبر خدا! حتی فرشتگان؟! فرمود: فرشتگان، بسان خورشید و ماه، مجبورند.»

جهت حرکت یوسف علیه السلام

حضرت یوسف علیه السلام آدرس روح را می دانست. می دانست که روح «من الله» و وجودش «بالله» و «الله» است و برنامه هایش باید «فی الله» باشد. این آدرس برای او روشن بود، پس در حال حرکت به جانب این اصل بود؛ چون آدرس را می دانست.

ولی زلیخا آدرس روح را نمی دانست و نمی خواست بداند. دچار هوا و هوس نامعقول شد و به هیچ جا نرسید. بر فرض اگر گناهی هم اتفاق می افتاد، به هیچ جا نمی رسید.

بیچاره بشرهایی که آدرس جان را گم کرده اند و خوش به حال کسانی که این آدرس را می دانند. این علم، علم پریمی است. شما آدرس جان را می دانید که روزه می گیرید، نماز می خوانید و از فراق جان جانان گریه می کنید. این کمال علم و معرفت است.

ذکر مناجات با پروردگار

«یا عُدَّتِي فِي كُرْبَتِي وَ يَا صَاحِبِي فِي شِدَّتِي وَ يَا وَلِيَّتِي فِي نِعْمَتِي وَ يَا غَايَتِي فِي رَغْبَتِي، أَنْتَ السَّاتِرُ عَوْرَتِي وَ الْآمَنُ رُوْعَتِي.» (۱)

ص: ۱۰۴

۱- ۱) - الإقبال: ۸۱، دعای سحر؛ «ای قوت و ذخیره روز رنج و غم من و ای یار و یاور روز سختی من ای ولی نعمت من و ای منتهای آرزوی من، تویی که عیب و زشتیهای مرا می پوشانی و از هر چه هراسان و بیمناکم ایمن می سازی.»

من خسته و ناتوان و زارم

والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته

ص: ۱۰۵

تفاوت عشق زمینی و آسمانی

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۱۰۶

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

حضرت يوسف عليه السلام و زليخا هر دو عاشق بودند، اما معشوق يوسف با معشوق زليخا با هم تفاوت اصولی داشتند، لذا ساختمان عشق زليخا بعد از مدتی به خاطر بی ارزش بودن معشوقش فرو ریخت، ولی ساختمان عشق حضرت يوسف عليه السلام سر به عالم ملکوت کشید و درسی برای زنان و مردان روزگار شد.

در این زمینه لطائف، اشارات و حقایق بیان شد. تحلیل دیگری درباره عشق يوسف و زليخا وجود دارد که ریشه این مطالب در کتاب خدا، قرآن مجید و حکمت حکیمان است.

صاحب دلائل، اهل خدا، سالکان و آنهایی که در حدّ خود راه انسانیت را در کنار خدا طی کردند، بر این اعتقادند که در جهان هستی سه نوع خورشید وجود دارد.

وقتی کلمه خورشید به زبان کسی جاری می شود، همه ذهن ها متوجه حرارت و روشنایی می شود. البته هر موجودی که در ارتباط با خورشید است، به اندازه استعداد و ظرفیت خودش از نور و حرارت او استفاده می کند و به اندازه ای که نور و حرارت خورشید را جذب کرده، کمالات در او ظهور می کند.

البته این کمالات، کمالات تکوینی است؛ یعنی نور و حرارت به موجود نیازمند می رسد و او این حرارت و نوری که جذب می کند، کمالاتی که در او به صورت

استعداد نهاده شده، به ظهور می رساند.

تشبیه حرکت معنوی انسان به رشد نباتی

دانه زبر سیاه و بسیار کوچکی را به خاک می دهند. خاک این دانه را قبول می کند و با اراده پروردگار، این دانه می شکافد:

« إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى » (۱)

این کار را به خود نسبت می دهد و می فرماید: من این دانه را در تاریکی و غیب خاک و زیر این بار سنگین می شکافم.

از یک طرف این دانه ریشه خود را به آغوش زمین فرو می برد تا این فرزند از مادر تغذیه کند. از طرف دیگر، ساقه خاک را کنار می زند و از این قبر به صورت زنده بیرون می آید.

خدا در قرآن مجید این گیاه را غیر از این که زنده می داند، با شعور نیز می داند؛ یعنی وقتی که از خاک بیرون می آید، غرق در شعور است؛ چون در حال تسبیح حرکت خود را ادامه می دهد:

« يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ » (۲) هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید

این خبر قرآن است. اما ما وقتی به دنیا می آییم، چه می کنیم؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: گریه چهار ماه اول بچه «لا اله الا الله»، چهار ماه دوم،

ص: ۱۱۰

۱- ۱ - انعام (۶) : ۹۵؛ «بی تردید خدا شکافنده دانه و هسته است.»

۲- ۲ - جمعه (۶۲) : ۱؛ «آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدا را [به پاک بودن از هر عیب و نقصی] می ستایند.»

شهادت به رسالت و شهادت به ولایت و امامت عباد خاصّ پروردگار، یعنی ائمه طاهرين عليهم السلام و چهار ماه سوم دعا برای پدر و مادر است. هر چه به وجود می آید، با ارتباط با تسبیح خدا به وجود می آید. (۱) وقتی دانه سر از خاک بیرون می زند، ابتدا رخساره زردی دارد. اینجا دیگر با خورشید سر و کار پیدا می کند. در کلاس های دروس طبیعی این را خواندید که گیاه نور و حرارت خورشید را جذب می کند و یکی از کمال های او که کلروفیل؛ یعنی سبزینه گیاه است، از آن ظهور می کند.

همین طور در این هزینه کردن، به ساقه ها و برگ های آن اضافه می شود و بعد از مدتی غنچه ها از آن ظهور می کند و زیباترین گل با انواع رنگ ها را تحویل می دهد.

کافی است مدتی جلوی نور و حرارت خورشید را بگیرند. تمام موجودات زنده بیمار، زرد و خشک شده و در نهایت می میرند.

ارزش خورشید

این یک نوع خورشید است. به قدری نقش این خورشید مهم است که پروردگار مهربان عالم در قرآن مجید به دو صورت از این خورشید یاد کرده است؛ یکی به صورت خبر از وجود خورشید که چه جایگاهی در این عالم دارد و یکی نیز سوگند به خورشید و گستردگی روشنایی و نور آن. قسم خورنده شخص پروردگار است؛ یعنی باید دید این مسأله از چه جایگاه عظیمی برخوردار است که پروردگار عالم به نور و حرارت گسترده خورشید سوگند یاد می کند.

ص: ۱۱۱

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۲۱/۴۴۷، باب ۶۳، حدیث ۲۷۵۴۴؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَاتَضْرِبُوا أَطْفَالَكُمْ عَلَى بُكَائِهِمْ فَإِنَّ بُكَاءَهُمْ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ الدُّعَاءُ لِوَالِدَيْهِ.»

خداوند متعال در سوره مبارکه نحل می فرماید:

« وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ »

که خود این لیل و نهار در ارتباط با خورشید است. عمق مطلب در لام «لَكُمْ» است، یعنی همه محور این آیه، یک «لام» است.

« وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ » (۱)

اولاً روی حرف با آنهایی است که حرف را می فهمند؛ یعنی با نفهم ها کار ندارد.

آنها ارزش این را ندارند که خدا با آنها حرف بزند. شما که می فهمید ارزش دارید که مورد خطاب قرار می گیرید.

این «لام» یعنی من به نفع همه شما قرار دادم؛ یعنی چقدر شما را دوست داشته ام که قبل از این که شما را به عالم بیاورم، تمام وسایل زندگی شما را آماده کرده ام. اگر بنای:

« إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً » (۲)

را نداشتم، زمین را نمی آفریدم. برای این که میلیاردها سیاره در این عالم بود و من بی توجهی - معنوی - به آنها ندارم. اگر توجهی به زمین دارم، به خاطر شما انسان ها است.

ص: ۱۱۲

۱-۱ - نحل (۱۶) : ۱۲؛ «و شب و روز و خورشید و ماه را نیز رام و مسخر شما قرار داد.» ، وستارگان هم به فرمانش رام و مسخر شده اند؛ قطعاً در این [حقایق] نشانه هایی است [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که تعقل می کنند.

۲-۲ - بقره (۲) : ۳۰؛ «به یقین جانشینی در زمین قرار می دهم.»

کعبه چقدر عظمت دارد؟ قبله میلیاردها انسان نماز گزار است. فرمود:

«بَيْتِي» (۱) خانه ام. به قدری عظمت دارد که آن در دل مسجد الحرام و در حرم قرار داده است. حرم قطعه ای از مکه از شمال و جنوب و شرق و غرب، با فاصله های مختلف است.

چقدر برای حرم ارزش قائل است که اگر محرم، علف خشک حرم را بخواهد بکند، حرام است. چقدر حرم مهم است که اگر درختی سایه شاخه اش در حرم باشد و کبوتری روی این درخت باشد و محرم دست تکان بدهد و کبوتر فرار کند، مرتکب حرام شده است.

ولی در قرآن مجید فرموده است:

«لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ» (۲)

قسم به این شهر، به این حرم و مسجد الحرام، به این بیت، اما نه به طور مستقل:

«وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» (۳)

به خاطر گل جمال تو ای حبیبم که در این شهر هستی، به این شهر قسم می خورم. اگر تو نباشی، نمی خواهم کعبه، مسجد الحرام و حرم باشد. این عظمت انسان است.

من اگر به زمین نگاه می کنم، به خاطر تو نگاه می کنم. من اگر خورشید را خلق

ص: ۱۱۳

۱-۱ - بقره (۲): ۱۲۵؛ «خانه ام را».

۲-۲ - بلد (۹۰): ۱؛ «قسم می خورم به این شهر».

۳-۳ - بلد (۹۰): ۲؛ «در حالی که تو در آن جای داری».

کردم، برای شماسست و اگر قمر، روز، شب و ستارگان را در عالم بالا قرار دادم، برای شما زمین نشینان است. بودن این ها به خاطر تو است والا این ها لیاقت بالانشینی را ندارند. این معنای «لکُم» در آیه است.

عبرت آموزی از مراحل رشد نباتات

شما اهل عقل ببینید که دانه بسته سیاه زبر، وقتی نور و حرارت خورشید را جذب کند، به چه چیز تبدیل می شود؟ شما هم اگر نور و حرارت عشق را درست جذب کنید، چه خواهید شد؟ در هزینه و جذب عشق ادب داشته باشید: دانه ای در صیدگاه عشق بی رخصت مچین کز بهشت آدم به یک تقصیر بیرون می رود (۱).

شاعر، در این تک بیت غوغا کرده است. از زورخانه ای ها که کمتر نیستیم؟ می خواهد میل را بگیرد، به مرشد می گوید: رخصت! ادب می کند. با این که میان دار است، اما می خواهد شنا برود، می گوید: رخصت! بعد به همه تماشاگران رو می کند، دور می زند و می گوید: رخصت! تا این حد اینجا ادب مهم است.

ادب در برابر پروردگار

زمین، خانه معشوق است. دریا، صحرا، ابر، باد و باران، همه ابزار معشوق برای تولید خیر برای انسان هستند، همه دو ادب را رعایت می کنند؛ یک ادب این که حرف خالق را گوش می دهند و ادب دیگر این که خود را برای تو خرج می کنند، اما تو داری خرج چه کسی می شوی؟

ص: ۱۱۴

هر چه بر تو آید از ظلمات و غم

آیا ما را واقعاً برای غصه خوردن و زندگی در فضای وحشت و ناامنی آفریده اند؟

خدا در قرآن می فرماید:

«فَأَمَّا يَا تَبِيتُكُمْ مَنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۱)

نمی خواهم یکی از شما غصه دار، با ترس، بیم و اضطراب زندگی کند. برای این چند روزه زندگی، چقدر ظلم، گناه، فساد، ترس و وحشت به وجود آورده اید؟

رانده شدن بی ادب از درگاه حق

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» در خطبه قاصعه می فرماید:

ابلیس بی ادب، شش هزار سال خدا را عبادت کرد، (۲) گفتند: سجده کن،

ص: ۱۱۵

۱- ۲) - بقره (۲): ۳۸؛ «چنانچه از سوی من هدایتی برای شما آمد، پس کسانی که از هدایتم پیروی کنند نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.»

۲- ۳) - نهج البلاغه: خطبه ۲۳۴ (قاصعه)؛ «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتِّتَهُ آلَافٍ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كِبَرِ سَاعِهِ وَاحِدَةٍ فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْتَلِمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ كُلِّ مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرِ أَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ وَ مَا بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَةٌ فِي إِبَاحِهِ حِمِّي حَرَمَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ.»

گفت: من سجده نمی کنم، گفتند:

« فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ » (۱)

برو، تو رانده شده ای:

« وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ » (۲)

همه شش هزار سال عبادت تو نیز باطل شد و قبول نیست.

خدا عجیب بی ادبان را ذلیل، بی آبرو و خوار می کند. آنها را در درون خود ذلیل و دچار مضیقه می کند، به طوری که می خواهند برای راحت کردن خود دست به خودکشی بزنند.

این خورشیدی است که به آن قسم نیز می خورد؛ چون جایگاه با عظمتی دارد:

« وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا » (۳)

سوگند به خورشید و به نور گسترده آن.

خورشید هدایتگر انسان ها

اما خورشید دوم: این خورشید نیز در قرآن مطرح شده است. سوره «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» اسم دیگر این خورشیدِ فلک را «سراج وهاج» گذاشته است:

« وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا » (۴)

چراغ افروخته و چراغی که نور و حرارت خود را خودش تولید می کند. سوره

ص: ۱۱۶

۱-۱ - ص (۳۸) : ۷۷؛ «از آن [جایگاه] بیرون رو که بی تردید تو رانده شده ای.»

۲-۲ - ص (۳۸) : ۷۸؛ «لَعْنَتِ مَنْ تَأْتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِرُءُوسِهِ»

۳-۳ - شمس (۹۱) : ۱؛ «سوگند به خورشید و گسترش روشنی اش.»

۴-۴ - نبأ (۷۸) : ۱۳؛ «چراغی روشن و حرارت زا پدید آوردیم.»

مبارکه احزاب، خورشید را که وجود مرّبی، معلّم خیرخواه، دلسوز الهی و ملکوتی است تا نور و حرارتی همراه او کرده اند که این نور و حرارت را رایگان در اختیار خواهندگان بگذارند. برای این که خواهند این نور بسته، سیاه و کوچک است و با حرارت و نور این خورشید الهی شکافته و شاخه انسانیت از زمین بشریت او ظهور کند تا به شجره طیّبه تبدیل شود:

« أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ » (۱)

این موجود زمینی در بسته که زمانی نطفه ای کمتر از یک میلی گرم بوده و بیشتر آن نطفه نیز از بین رفته، این نور از وجود این بشر خاکی بسته، درخت انسانیت را برویاند و تمام این گل وجود او را به گل ملکوت تبدیل کند.

اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله هدایتگر بی نظیر

چه آیه عجیبی است. دلم می خواست در طول ماه رمضان فقط این آیه را بگویم:

« إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا » (۲)

همان طور که خورشید و فلک را گفت: «جعل» یعنی خدا قرار داده است، اینجا می فرماید: «إِنَّا»، درباره خورشید فلک می فرماید: من، اما درباره خورشید مرّبی الهی می فرماید: ما، یعنی تمام صفات و اسمای خود را در ظهور این خورشید به کار

ص: ۱۱۷

۱-۱ - ابراهیم (۱۴): ۲۴؛ «آیا ندانستی که خدا چگونه مثلی زده است؟ کلمه پاک [که اعتقاد واقعی به توحید است] مانند درخت پاک است، ریشه اش استوار و پایرجا و شاخه اش در آسمان است.»

۲-۲ - احزاب (۳۳): ۴۵ - ۴۶؛ «به راستی ما تو را شاهد [بر امت] و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم. * و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی فروزان [برای هدایت جهانیان] قرار دادیم.»

گرفته ایم. اینجا فقط قدرت، اراده و عناصر را به کار گرفتیم، اما آنجا اسما و صفات را.

« إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا »

من تو را به عنوان شاهد فرستاده ام. شاهد چه چیز و چه کسی؟ یعنی اگر مردم می خواهند بدانند که عالم خدایی دارد، با اسما، صفات، جلال، جمال و کمالات بی نهایت، خورشید وجود تو را نگاه کنند، تا تو شاهد بر خدا شوی.

« شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا »

من تو را فرستاده ام تا به بندگانم رحمت، رضوان، بهشت، مغفرت، کرم، احسان و کرامت مرا بشارت دهی که اگر به تو اقتدا کنند و از نور تو بهره بگیرند، من همه این ها را به آنها عطا خواهم کرد.

« مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا »

تو را فرستاده ام که بندگانم را هشدار دهی که خود را گرفتار جهنم و عذاب فردا نکنند.

« وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ »

تو را فرستاده ام که دست این زمینیان را بگیری و در دست من بگذاری. آیا ما از شدت عشق و محبت، دست دراز کرده ایم تا به ما دست بدهند؟ خدا در این آیه می فرماید: نه، من دست دراز کرده ام و به شما می گویم: با من دست بدهید.

تو را فرستاده ام که روی بندگانم را به جانب من برگردانی و آنها را با من آشنا کنی.

واسطه ای از این بالاتر؟ بعد از آن گفته است: همه کارهای خود را رایگان انجام بده و هیچ توقعی از بندگان من نداشته باش. همه را به من و به بهشت برسان. (۱)

ص: ۱۱۸

۱- ۱) - اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله در روایت: مُتَعَادِلِينَ مُتَوَاصِلِينَ فِيهِ بِالتَّقْوَى مُتَوَاصِلِينَ عَيْنَ يُوقِرُونَ الْكَبِيرَ وَ يَرْحَمُونَ الصَّغِيرَ وَ يُؤْتِرُونَ ذَا الْحَاجَةِ وَ يَحْفَظُونَ الْغَرِيبَ فَقُلْتُ كَيْفَ كَانَ سَيْرُهُ فِي جُلْسَائِهِ فَقَالَ كَانَ دَائِمَ الْبِشْرِ سَهْلَ الْخُلُقِ لَيْنَ الْجَانِبِ لَيْسَ بَفِظٍ وَ لَا غِلِظٍ وَ لَا صَخَابٍ وَ لَا فَحَاشٍ وَ لَا عَيَابٍ وَ لَا مَرَّاحٍ وَ لَا مَدَاحٍ يَتَغَافَلُ عَمَّا لَا يَشْتَهِي فَلَا يُؤَيِّسُ مِنْهُ وَ لَا يُحَيِّبُ فِيهِ مُؤَمِّلِيهِ قَدْ تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ ثَلَاثِ الْمَرَاءِ وَ الْأَكْثَارِ وَ مَا لَا يَعْنِيهِ وَ تَرَكَ النَّاسَ مِنْ ثَلَاثٍ كَانَ لَا يَدُمُّ أَحَدًا وَ لَا يُعَيِّرُهُ وَ لَا يَطْلُبُ عَثْرَاتِهِ وَ لَا عَوْرَتَهُ وَ لَا يَتَكَلَّمُ إِلَّا فِيمَا رَجَا ثَوَابَهُ إِذَا تَكَلَّمَ أَطْرَقَ جُلْسَاؤُهُ كَأَنَّمَا عَلَى رُءُوسِهِمُ الطَّيْرُ وَ إِذَا سَكَتَ تَكَلَّمُوا. همه از روی تقوی با هم برابر و به هم پیوسته و متواضع بودند، افراد بزرگتر را احترام می کردند و به اطفال مهربانی می نمودند و افراد حاجتمند را بر خود ترجیح داده و افراد غریب را پناه می دادند. پرسیدم: رفتارشان با همنشینان خود چگونه بود؟ فرمودند: دائما خوشرو و ملایم بوده و خوش برخورد بودند. سخت گیر و خشن، داد و فریاد کن و بد زبان نبودند، نه عیبجویی می کردند و نه حمد و ثنای

کسی را می گفتند، در مقابل آنچه که دوست نمی داشتند، خود را به غفلت میزدند و به روی خود نمی آوردند، کسی از ایشان ناامید نمی شد و آرزومندانشان محروم نمی شدند. سه کار را کنار گذاشته بودند: بحث و جدل، زیاده روی و آنچه که به ایشان مربوط نمی شد. و سه کار را در مورد مردم انجام نمی دادند: کسی را مذمت و تقییح نمیکردند، لغزش ها و مسائل پنهانی افراد را دنبال نمی کردند و در موردی تکلم می فرمودند که امید ثواب داشتند، وقتی صحبت میکردند همه ساکت بودند و کسی کوچکترین حرکتی نمیکرد و هر گاه سکوت میفرمود، دیگران صحبت می کردند.

پاداش تبلیغ پیامبر صلی الله علیه و آله

زندگی سالمی برای آنها بساز و به آنها بگو:

« لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ » (۱)

من هیچ پاداشی از شما نمی خواهم. بلکه فقط پاداش من یک چیز است:

ص: ۱۱۹

۱-۱ - شوری (۴۲): ۲۳؛ «بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالتم] هیچ پاداشی جز مودت نزدیکان را [که بنا بر روایات بسیار اهل بیت - علیهم السلام - هستند] را نمی خواهم.»

«إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۱)

به اهل بیت علیهم السلام صمیمانه محبت کنید و در عمل با آنان هماهنگ شوید و پاداشی غیر از مودت اهل بیت علیهم السلام از شما نمی خواهد.

«مَا سَأَلْتُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» (۲)

این پاداش نیز برای خود شما باشد و این پاداش همان قرآن است. یعنی اگر با اهل بیت من هماهنگ شوید، سود دنیا و آخرت آن برای خود شما است و روزی که از قبر درآمید، آنها را صدا کنید، تا به فریاد شما برسند. این برای خود شما باشد، من که نیازی ندارم. تو نیازمند این فریادرس ها هستی.

«وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا»

حیب من! تو خورشید نور دهنده، «سِرَاجًا وَهَّاجًا» و «سِرَاجًا مُنِيرًا»، مربی خیرخواه، دلسوز، بی مزد، ملکوتی و الهی هستی. این خورشید نور دهنده است.

معلم مؤدب به آداب روحانی

خورشید سوم؛ انسانی است که از نور نبوت و امامت امام هدایت استفاده می کند و روح او بعد از مدتی به نوری یک پارچه تبدیل می شود و در وجود او جلوه و مظهر کامل این خورشید ظاهر می شود. آیه ای در این زمینه ببینید. خداوند در سوره حدید می فرماید:

ص: ۱۲۰

۱-۱ - شوری (۴۲): ۲۳؛ «جز مودت نزدیکان را [که بنابر روایات بسیار اهل بیت - علیهم السلام - هستند]».

۲-۲ - سبأ (۳۴): ۴۷؛ «هر گونه پاداشی که از شما خواستم، آن پاداش برای خودتان.»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾ (۱)

ای مردم! از همه گناهان دور شوید. معلوم می شود این دوری، شدنی است که به ما امر می کند؛ چون اگر نشدنی بود که نمی فرمود. در ماه رمضان مگر از گناه دوری نکردید؟

پس می شود دوری کرد:

﴿وَأَمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾

به رسول من پیوند بخورید تا برای شما سه کار کنم؛ اول: از طریق پیامبر زندگی دنیا و آخرت شما را از رحمتم پر می کنم.

﴿وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾

«نوراً» نکره است، الف و لام ندارد، نکره بودن نور دلالت بر عظمت آن دارد.

دوم: تمام درون شما را غرق در روشنایی می کنم که آن روشنایی مانند نورافکن پیشاپیش شما را روشن می کند تا در زندگی راه را از چاه تشخیص دهید و گرفتار امثال زلیخا نشوید. با این نور گرفتار ربا، دروغ، یاوه گویی، غیبت، تهمت و هرزه گویی نخواهید شد و بهترین زندگی را می کنید.

آمزش، نتیجه جذب نور رسالت

﴿يَغْفِرْ لَكُمْ﴾ (۲)

ص: ۱۲۱

۱-۱ - حدید (۵۷) : ۲۸؛ «ای مؤمنان! از خدا پروا کنید.»

۲-۲ - حدید (۵۷) : ۲۸؛ «ای مؤمنان! از خدا پروا کنید و به پیامبرش ایمان آورید تا دو سهم از رحمتش را به شما عطا کند، و برای شما نوری قرار دهد که به وسیله آن [در میان مردم] راه سپارید و شما را بیامرزد.»

سوم: شما را غرق در آموزش خودم می‌کنم که در روز قیامت وقتی پرونده شما را بخوانند، از من می‌پرسی: آیا این پرونده من است؟ می‌گویم: بله، برای تو است.

می‌گویی: پس گناهیانی که می‌کردم کجاست؟ می‌گویم: حرارت نور نبوت و امامت گناهانت را سوزاند و نابود کرد.

حضرت یوسف علیه السلام از خورشید وجود حضرت ابراهیم علیه السلام جد پدر، حضرت اسحاق علیه السلام پدر پدر و حضرت یعقوب علیه السلام پدر خود، این چنین بهره گرفت. در زندان نیز به این معنا اشاره فرمود:

«مَلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» (۱)

حضرت یعقوب علیه السلام نیز به این معنا اشاره می‌کند:

«كَلِمًا أَتَمَّهَا عَلَيَّ أَبُويَكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ» (۲)

حضرت یوسف علیه السلام خورشید شده بود. جان و عشق او برخاسته از این معرفت بود و معشوق او خدا بود، اما زلیخا چون معلّم الهی نداشت، تاریک بود. عاشق شد، اما معشوق او شهوت بود. به اشتباه می‌گویند: زلیخا عاشق حضرت یوسف علیه السلام بود، او گرفتار اشتهای کاذب و شهوت شده بود. عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود (۳)

اگر اسم این‌ها عشق است، پس چرا نمی‌ماند؟ پس چرا آخرش به نزاع و طلاق می‌کشد؟ این عشق در مقابل خود معشوق پوچ، فراری، نامرد، بی‌وفا و خائن دارد.

ص: ۱۲۲

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۳۸؛ «آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب.»

۲-۲ - یوسف (۱۲): ۶؛ «چنانکه پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد.»

۳-۳ - مولوی.

اما عشق حضرت یوسف علیه السلام کمال و رحمت بی نهایت بود. او پُر بود که به قرار گرفتن در کنار زلیخا اصلاً نیازی احساس نمی کرد. زلیخا می گفت: یا جواب مرا بده، یا تو را به زندان می اندازم. اما حضرت از آن سالن آینه کاری، کاشی کاری، پرده های زربفت، فرش های گران قیمت، سفره های رنگین فرار کرد. اما چون زلیخا قدرت داشت و زن نخست وزیر مصر بود حضرت یوسف علیه السلام را به زندان انداخت. او در اتاق تنگ، تا زندانبان دربِ زندان را بست و قفل کرد، گوشه اتاق زندان نشست و فرمود:

« رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ » (۱)

خدایا! مرا از جهنم درآوردی و در بهشت گذاشتی. این سالن، جای پرمضیقه و تاریکی بود، اما من در اینجا دیگر مزاحم ندارم. فقط من و تو هستیم. و نه سال در این زندان ماند؟ اما خدا به او چه پاداشی داد؟ نالم به کویت حالی از درد جدایی

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۱۲۳

نماینده پاکی ها در مقابل ناپاکی ها

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۱۲۴

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

اگر حضرت یوسف علیه السلام نماینده پاکی، راستی و فضیلت ها بود، که البته باید هم این گونه باشد؛ زیرا قرآن کریم از او به عنوان مظهر درستی، پاکی و کرامت یاد می کند، زلیخا نیز نماینده آلودگی، ناپاکی، پستی و خست بود.

باید گفت: بین این دو انسان، تفاوت اصولی و ریشه ای وجود داشت و هیچ نقطه مشترکی در انسانیت با هم نداشتند، به جز در بشریت که جنبه مادی انسان است.

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»

نه «انسان مثلکم»، کلمه «بَشَرٌ» در فرهنگ قرآن کریم، فقط جنبه مادی، زمینی و جسمی انسان را در نظر دارد. در زمینه بشریت، میلیاردها انسان با هم در خلقت یکسان هستند، البته نه در جرم بدن. چنان که به پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن عظمت می فرماید:

به اهل مکه بگو:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»

من از حیث بدنی مانند شما هستم. اهل بیمار شدن، خواب، خنده، گریه، ازدواج، خوردن، آشامیدن و مردن هستم. در این جنبه من از شما امتیاز بیشتری ندارم، اما:

ص: ۱۲۷

امتیاز من در انسانیت، عقل، روح، فطرت، وجدان، قلب و باطن من است؛ چون من در مقام قرب حضرت حق و گیرنده وحی هستم. این برای جنبه انسانیت من است، نه برای جنبه بشری من؛ چون در بشر بودن، من مانند شما هستم.

تمام افراد بشر دارای ماهیت واحدی هستند، ولی در انسانیت با هم تفاوت های بسیار شگفت انگیزی دارند.

نه تنها انسان ها در جرم بدن تفاوت دارند، بلکه در مواردی که یک رنگ، یکسان، یک شکل و یک وزن هستند، ولی در همین موارد چند گانه، تفاوت های عجیب و شگفت انگیزی هست. تا ثابت شود مظهر پاکی ها با نماینده آلودگی و ناپاکی ها در میزان آفرینش چقدر اختلاف و تفاوت دارند که هم در عملکرد و هم در آثار اعمال، چه در دنیا و چه در آخرت اختلاف دارند.

اشتراک لفظ انسان و تفاوت در معنا

ما در فارسی می گوئیم: شیر، لغت عربی آن در قرآن کریم «لبن» آمده است:

«لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا» (۲)

همین لفظ شیر را در دو جای دیگر در ادبیات فارسی به کار می بریم؛ یکی شیر، شیر جنگل است که در گرسنگی حمله می کند، می درد، قطعه قطعه می کند و می خورد، آن وقت آرام می گیرد. در عالم طبیعت این یک نوع شیر است. یک نوع شیر هم در عالم طبیعت، شیر مادر است که همه حیات، توان، قدرت و رشد برنامه های مادی و معنوی کودک وابسته به آن است. اما اینها با هم چه تفاوتی

ص: ۱۲۸

۱-۱ - کهف (۱۸) : ۱۱۰؛ «بگو: جز این نیست که من هم بشری مانند شمایم که به من وحی می شود.»

۲-۲ - نحل (۱۶) : ۶۶؛ «شیری خالص و گوارا.»

تفاوت آنها این است که یکی حمله می کند، می درد، قطعه قطعه می کند می خورد و حساب هیچ چیزی را نمی کند، اما این شیر، رشد و کمال می دهد، مغز را می پروراند، اعصاب را قوی می کند، به پوست رنگ می دهد، بچه را سیر می کند، توان و قدرت عصبی بچه را بالا می برد و قدرت دفاع بدن او را در مقابل میکروب ها قوی تر می کند.

یک شیر هم، شیر فلزی، آهنی و برنجی که در خانه ها است که به سد، چشمه، چاه و یا رودخانه وصل شده، برای آب آشامیدنی است که مردم با این شیر وضو می گیرند، غسل می کنند، طهارت معنوی به دست می آورند، آلودگی را شستشو می دهند، خانه، لباس، آشپزخانه و ظرف ها را به پاکی می رسانند. تفاوت این ها البته تفاوت در لفظ است؛ یعنی یک لفظ با مصادیق مختلف است، که همه را شیر می گوئیم.

منشأ تفاوت بین انسان ها

به همه انسان ها بشر می گوئیم، اما یکی فرعون و دیگری موسی علیه السلام است. یکی نمرود و دیگری حضرت ابراهیم علیه السلام است. یکی رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگری ابوجهل است. یکی امیرالمؤمنین علیه السلام و در مقابل او معاویه است.

تفاوت این دو بشر در بدن، چهره نگاری آنها از جانب خدا، پوست، گوشت و استخوان نیست، بلکه تفاوت آنان در انسانیت، عقل، قلب، ایمان، وجدان، فطرت و کرامت است. این یکی حضرت موسی بن عمران و کلیم الله است، آن یکی از مؤمنانی است که با زبان «لا اله الا الله» می گویند.

خداوند در سوره طه می فرماید: آنها را به درخت، دار می زنند و دست و پای آنها

را قطع می کند که چرا «لا اله الا الله» می گوید. (۱) آن یکی با خدا به طور مستقیم حرف می زند، در حالی که طرف مقابل به این سخن گوی خدا می گوید: تو جادوگر، ستمکار، ساحر و به هم زننده نظام طبیعت هستی؛ یعنی آن چه زشتی در خود اوست، به دیگری نسبت می دهد. همچنان که اینجا حضرت موسی علیه السلام و فرعون با یکدیگر تفاوت دارند. بعد از مرگ نیز در جایگاه آخرتی با هم تفاوت دارند. حضرت موسی علیه السلام در بهشت از چشمه سلسبیل و از چشمه ای که:

«عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» (۲)

می آشامد، اما فرعون در جهنم از ماده پر خونِ پرچرکِ بسیار بدبویی به نام «زُقُوم» می آشامد:

«لَا كَلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ» (۳)

وقتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله می پرسند: «زُقُوم» که خدا در سوره واقعه از آن یاد می کند

ص: ۱۳۰

۱-۱ - اشاره است به سوره طه (۲۰) : ۷۱؛ «[فرعون] گفت: آیا پیش از آنکه به شما اذن دهم، به او ایمان آوردید؟ یقیناً او بزرگ شماس است که به شما جادو آموخته است، پس بی تردید دست ها و پاهایتان را یکی از راست و یکی از چپ قطع خواهم کرد، و شما را بر تنه های درخت خرما خواهم آویخت تا کاملاً بدانید که کدام یک از ما [من یا خدای موسی] عذابش سخت تر و پایدارتر است؟!»

۲-۲ - انسان (۷۶) : ۶؛ «آن جام از چشمه ای است که همواره بندگان خدا از آن می نوشند و آن را به دلخواهشان هر گونه که بخواهند جاری می نمایند.»

۳-۳ - واقعه (۵۶) : ۵۲؛ «قطعاً از درختی که از زُقُوم است [و دارای مایعی جوشان و بسیار بدمزه و بدبوست] خواهید خورد.»

چیست؟ حضرت صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر قطره ای از آن را در دریا بریزند، همه موجودات زنده زمین را نابود می کند. (۱) مثلاً- زنبور، ما همه انواع زنبورها را می گوئیم، اسم دیگری هم ندارند. همه آنها نیز با گیاه، گل، گلستان، مرغزار و جنگل ها سر و کار دارند، فقط یک نوع از آنها با دیگران تفاوت دارد که شهد گیاهان را می خورد و در کارگاه وجود خود به بهترین ماده غذایی جهان به نام عسل تبدیل می کند.

زنبورهای دیگر نیز همین گیاهانی که این گروه می خورند، آنها نیز می خورند، ولی فقط سم تولید می کنند که گاهی مردم و یا حیوانات دیگر را نیش می زنند و حتی می کشند، در حالی که از همه گیاهانی که زنبور عسل می خورد استفاده کرده اند.

ارزش زنبور عسل در ارتباط با خدا

خدا در قرآن فرق زنبور عسل با زنبورهای دیگر را بیان می کند. وجود این زنبورهای عسل ساز به وحی وصل است و همین مقدار اتصال از این حیوان کوچک باعث شده که گیاهان خورده شده به عسل تبدیل شود:

« وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا »

من به زنبور وحی کردم که در کوه ها برای خود منزل و لانه بگیرد. سرچشمه وحی در اینجا ربوبیت پروردگار است؛ یعنی جنبه تربیتی پروردگار:

ص: ۱۳۱

۱-۱) - روضه الواعظین: ۲/۵۰۶ - ۵۰۷؛ «قال رسول الله صلى الله عليه وآله... ولو أن قطره من الزقوم والضرير قطرت في شراب أهل الدنيا لمات أهل الدنيا من نتنها قال فبکی رسول الله صلى الله عليه وآله و بکی جبرئیل علیه السلام فبعث الله إليهما ملكا فقال إن ربكما یقرئكما السلام و یقول لکما إنی قد أمنتكما من أن تذنبا ذنبا أعذبكما علیه.»

« وَ مِنْ الشَّجَرِ »

و روی درخت ها برای خود لانه بسازد:

« وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ » (۱)

و روی داربست باغ ها لانه بساز. برای این که اول باید مخزن باشد، تا عسل ذخیره شود، اگر لانه نسازد، وقتی هر جا نشست، ذره از عسل ها را می ریزد و دیگر عسل به دست کسی نمی رسد، لذا اول می گوید: مخزن درست کن.

زنبور شناسان جهان می گویند:

زنبورها با آن مغز کوچک خود که از ارزن کوچکتر است، چهارصد و شصت رشته علم را به کار می گیرند تا کار ساختن مخزن، لانه و عسل را انجام دهند. این فقط کار وحی و اتصال به خدا است.

اگر پروردگار عالم با آن زنبورهای زرد بزرگ رابطه وحی را برقرار می کرد، آنها نیز همین کار را می کردند، اما خدا در عالم تکوین فقط با یک نوع زنبور این رابطه را برقرار کرده است.

« ثُمَّ كَلَىٰ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ » (۲)

بعد از خانه ساختن، از همه محصولات درختان بخور، که چه کند؟

« فَاسْأَلِكِ سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا »

با تواضع، فروتنی و خاکسازی راه خدا را طی کن و بعد از وحی و طی جاده خدا، جاده ای که برای او کشیده است:

ص: ۱۳۲

۱-۱) - نحل (۱۶): ۶۸؛ «و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که از کوه ها و درختان و آنچه [از دار بست هایی] که [

مردم] بر می افرازند، برای خود خانه هایی بگیر.»

۲-۲) - نحل: (۱۶): ۶۹؛ «آن گاه از همه محصولات و میوه ها بخور، پس در راه های پروردگارت که برای تو هموار شده [به

سوی کندو] برو.»

«يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ» (۱)

آشامیدنی از شکم او بیرون می آید که:

«مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ»

این آشامیدنی در هر رنگی که باشد، برای تمام انسان ها است. به بیماران مبتلا به مرض قند می گویند: شیرینی نخور، ولی یک قاشق عسل بخور، برای مریضی تو خوب است. این نتیجه وحی و طی کردن راه خداست.

ارتباط انسان با وحی الهی و شیطانی

خدا در قرآن این حشره کوچک را با عسل و خانه سازی روی دست بلند کرده و به ما انسان های بزرگ نشان می دهد و با قاطعیت می فرماید:

این نتیجه ارتباط با وحی و طی کردن راه خدا است. اما تو چه کار می کنی؟ تو با چه کسی در ارتباط هستی؟ به تو نیز با این همه گناه و فساد وحی می شود؟ چه کسی وحی می کند؟

«إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكَ أَوْلِيَاءَهُمْ» (۲)

شیاطین فرهنگ باطل، فساد و گناه را مرتب به دوستان خود وحی می کنند و دوستان آنان نیز این وحی را مرتب به کار می گیرند. آنها با این جنه خود با وحی شیاطین تولید آلودگی، پلیدی، نجاست اخلاقی و عملی می کنند. خدا در مورد زنبور می فرماید:

ص: ۱۳۳

۱-۱ - نحل (۱۶) : ۶۹؛ «از شکم آنها [شهدی] نوشیدنی با رنگ های گوناگون بیرون می آید که در آن درمانی برای مردم است.»

۲-۲ - انعام (۶) : ۱۲۱؛ «قطعاً شیاطین [شبهات ناروایی را به ضد احکام خدا] به دوستانشان القاء می کنند.»

نزد من وزن و ارزش دارد، اما در مورد این انسان ها می فرماید:

« فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا » (۱)

آنها با این تمدن و علم، در روز قیامت ذره ای نزد من ارزش ندارند. کجای قرآن می فرماید: من زنبور را روی دست بلند کردم و به شما نشان دادم؟

در آخر آیه می فرماید:

« إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » (۲)

وضع زنبور، اشاره برای آنهایی است که عقل دارند، می فهمند و اندیشه می کنند که زنبور با این وزن کم، با اتصال به وحی و طی کردن راه خدا عسل ساز و مفید است، اما این ها با آن جثه صد کیلویی، هفتاد سال است که تنها نجاست ساز هستند. کود انسانی تولید کردن در این عالم که ارزش ندارد.

بعد در قیامت به این ها می گویند: هنر شما در هفتاد سال همین تولید کود بود، کودی که از این همه فضله و لاشه شیر و سگ و حیوانات در زمین بود، ما شما را در دنیا برای تولید کود نیآورده بودیم. این همه زمین و آسمان را معطل کودسازی شما نکرده بودیم.

نمونه هایی در تفاوت ارزشی

۱- آهوی ختن

همه آهوها زیبا و تیزرو هستند، وقتی می دوند، قدرت دارند تا هفتاد کیلومتر در

ص: ۱۳۴

۱- ۱) - کهف (۱۸): ۱۰۵؛ «پس روز قیامت میزانی برای [محاسبه اعمال] آنان برپا نمی کنیم.»

۲- ۲) - نحل (۱۶): ۶۹؛ «قطعاً در این [حقیقت] نشانه ای [بر قدرت، لطف و رحمت خدا] است برای مردمی که می اندیشند.»

ساعت بدونند. همه آهوها علف خوار هستند. اما آهوی ختن خیلی عجیب و شگفت آور است. تمام آهوها در ماهیت آهو بودن مساوی و بی فرق هستند، آهوی بیابان های دامغان، اروپا، آمریکا و آهوهای باغ وحش همه آهو هستند، ولی فقط در ماهیت آهو بودن مساوی هستند و در کارکرد با هم دیگر بسیار فرق دارند.

آهو علف می خورد. با این که علف های شیرین، خوب، پرقیمت و تازه را می خورد، ولی فقط سرگین بدبوی کثیف را تولید می کند.

آهویی دیگر نیز همان علف را می خورد، نه چیز دیگری را، ولی زیر ناف او علف خورده شده به مشک خوشبو تبدیل می شود. سلاطین و پولدارهای جهان عاشق این مشک هستند؛ چون مشک آهوی ختن از قدیمی ترین و گران ترین مواد خوشبوی طبیعی عالم بوده است و در مغازه ها به عنوان کالایی گران قیمت قرار گرفته است و با پول زیادی معامله می شود. آهوان از نظر ماهیت حیوانی، یکی دیده می شوند، اما آهویی سرگین ساز کجا و آهوی مشک ساز کجا؟

۲- شیر جنگل و شیر مادر

شیرها از لحاظ لفظ یکسان هستند، اما آیا شیر جنگل که می درد و می خورد با شیر سینه مادر یکی است؟ زنبورها همه یکسان هستند، یکی می خورد و عسل درست می کند، با آن زنبوری که می خورد و سم درست می کند و نیش می زند و یا می کشد یکسان هستند؟ آهوانی که سرگین می سازند، با آن آهویی که مشک می سازد، یکسان هستند؟ اگر کسی بگوید: یکسان هستند، در اوج حماقت است.

۳- گلستان و شوره زار

مثلاً زمین همه جا را می گویند: زمین است، ماهیت ظاهری زمین ها یکی است، ولی زمینی گیاه و گل پرورش می دهد، باغ، گلستان و گلزار می سازد، که مردم با

تماشای پروریده های آن زمین لذت می برند، رفع خستگی می کنند، به منطقه شکل و زیبایی می دهد و زمین دیگر نیز شوره زار و بیابان است و غیر از خس و خاشاک هیچ چیزی دیگری به بار نمی آورد. حیات نبات را به آن جا بدهند، به آن سیر منفی می دهد و آن را نابود می کند. آیا این ها یکسان هستند؟

۴- نیزار و نی شکر

نیزارها را که با قد بلند در کنار رودخانه ها می رویند. تمام نی ها نی هستند و از یک نوع آب می خورند، اما یک نوع نی را در می آورند که تو خالی است و به درد نمی خورد؛ چون که باد در آن می افتد. و یک نوع نی هم در می آورند که ظرف بلوری قیمتی را در کنار آن می آورند، با تیغ تمیز، صاف، بی میکروب، استریلیزه شده، سر نی را می برند و آن را خالی می کنند، شکر را از داخل آن بیرون می آورند. همه نی ها در ماهیت چوبی، نی هستند، اما نی تو خالی کجا و نی شکر کجا؟

۵- سنگ تزیننی و سنگ آبی

سنگ آبی، رنگ زیبا، جذاب و قشنگ، مغازه داران قطعه ای از آن را در مغازه کثیف و پردود، تکه تکه و کوچک می کنند، به قدری رنگ این سنگ قشنگ است، از درون صد دانه از آن، نخ رد می کنند و آن را آویزان می کنند، و خیلی ارزش ندارد.

اما در نیشابور نیز همین سنگ خوشرنگ را در می آورند و کنار حرم حضرت رضا علیه السلام می آورند و به مغازه تمیز و شخص هنرمند می دهند، می گویند: به این ابعاد تراش، چند دانه اش را وزن کن، بین چقدر ارزش دارد؟ هر دانه را وزن می کند و می گوید: ده میلیون تومان. چه کسی می خواهد پول آن را بدهد؟ می گویند: این چهار تا فیروزه می خواهیم روی ضریح حضرت رضا علیه السلام نصب کنیم. آیا این دو سنگ با هم یکی هستند؟

۶- چوب ساحران و عصای موسی علیه السلام

جادوگران چوب در دست گرفتند، به فرعون گفتند: در برابر چشم مردم این چوب ها را وسط میدان می اندازیم و به شکل های عجیب و غریب نمایش می دهیم؛ یعنی تغییر در چوب حاصل نمی شود، بلکه ما دید چشم را به اشتباه می اندازیم تا نبوت حضرت موسی علیه السلام را بکوبند و دهان موسی علیه السلام را ببندند.

این چوب ها، با چوب دستی موسی علیه السلام یکی است، اما چوب دستی موسی علیه السلام به اراده و نیروی خدا وصل است، لذا تا چوب ها را به میدان آوردند، خدا فرمود:

« أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ » (۱)

چوبی که در دست تو است، اکنون به قدرت ما وصل است، آن را بر روی زمین رها کن. حضرت موسی علیه السلام چوب را رها کرد:

« فَإِذَا هِيَ حَيْثُ تَشْعَى » (۲)

تمام جادوی جادوگران را با یک نفس بلعید. بعد خدا به موسی علیه السلام فرمود:

دوباره ازدها را بگیر. گرفت و دید که همان چوب شد. آیا این ها با هم یکی هستند؟

۷- امیرالمؤمنین علیه السلام و معاویه

این تفاوت ها را اکنون در این مورد به کار بگیرید: دو نفر هستند، دو انسان، هر دو آب، نان، میوه، گوشت حلال می خورند، یکی خوراک ها را به حسد، حرص، بخل، کینه، بددلی، غرور، متیت و ریا تبدیل می کند و کارگاهی است که با این خوردنی ها

ص: ۱۳۷

۱- ۱ - طه (۲۰) : ۶۹؛ «آنچه را در دست راست داری بیفکن.»

۲- ۲ - طه (۲۰) : ۲۰؛ «ناگهان ماری عظیم شد که به سرعت می شتافت.»

کثافت ها را تولید می کند. این کارگاه، بدن معاویه ها است.

دیگری نیز همین آب، نان، میوه، گوشت را خورده و نتیجه آن «نهج البلاغه» و هزار رکعت نماز با گریه در شبانه روز، نطفه او حسنین، زینب و قمر بنی هاشم علیهم السلام شد. آیا این ها یکی هستند؟ (۱)

آیات قرآن در تفاوت بین دو گروه

حال آیات قرآن را در فرق گذاری افراد ببینید:

« أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا » (۲)

« أَفَجَعَلُ الْمُشْرِكِينَ كَالْمُجْرِمِينَ » (۳)

ص: ۱۳۸

۱-۱) - الخصال: ۲/۵۱۷، حدیث ۴؛ وسائل الشیعه: ۴/۹۹، باب ۳۰، حدیث ۴۶۱۷. امام باقر علیه السلام می فرماید: قَالَ كَانَ عَلِيٌّ بَنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكَعَةٍ - كَمَا كَانَ يَفْعَلُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَانَتْ لَهُ خَمْسِمَائَةِ نَخْلَةٍ فَكَانَ يُصَلِّي عِنْدَ كُلِّ نَخْلَةٍ رَكَعَتَيْنِ - وَكَانَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ غَشِيَ لَوْنَهُ لَوْنٌ آخِرٌ - وَكَانَ قِيَامُهُ فِي صَلَاتِهِ قِيَامَ الْعَبْدِ الدَّلِيلِ - بَيْنَ يَدَيِ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ - كَانَتْ أَعْضَاؤُهُ تَتَوَعَّدُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَكَانَ يُصَلِّي صَلَاةَ مُودِّعٍ يَرَى - أَنَّهُ لَا يُصَلِّي بَعْدَهَا أَبَدًا. علی بن الحسین در شبانه روز هزار رکعت نماز میخواند همان طور که امیر المؤمنین علیه السلام میخواند زیرا پانصد نخله خرما داشت در کنار هر درخت دو رکعت نماز میخواند. هر وقت بنماز می ایستاد رنگش تغییر میکرد چون بنده ذلیلی در مقابل پادشاه مقتدری میایستاد اعضایش از خوف خدا میلرزید چنان نماز میخواند مثل کسی که آخرین نماز اوست دیگر بعد از این عمر نمیکند تا نماز بخواند.

۲-۲) - سجده (۳۲) : ۱۸؛ «با این حال آیا کسانی که مؤمن اند مانند کسانی هستند که فاسق اند؟»

۳-۳) - قلم (۶۸) : ۳۵؛ «آیا ما تسلیم شدگان [به فرمان ها و احکام خود] را چون مجرمان قرار می دهیم؟»

« هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ » (۱)

بهشت و جهنم، لعنت و رحمت، بُعد و قرب، این‌ها برای چه هستند؟ مشخص است که برای این تفاوت‌ها هستند. خدا خوان، با خدا دان فرق دارد

حضرت یوسف علیه السلام و زلیخا چه کسانی هستند؟ فرق آن‌ها همین بود که بیان شد. آیا شما مردان نیز مانند حضرت یوسف و موسی علیهما السلام هستید؟ و شما زن‌ها مانند حضرت مریم؟ یا نه گروهی از شما زنان مانند زلیخا هستید و گروهی از شما مردان، مثل فرعون، معاویه و یزید هستید؟

این را بدانید که مقام شخص ارزش دار، تا جایی می‌رسد که مانند قمر بنی هاشم علیه السلام سی و دو ساله که امام حسین علیه السلام در برابر او از جا بلند می‌شود و حالت ادب می‌گیرد و به او می‌فرماید: جانم فدای تو. از آن روزی که ما را آفریدی

ص: ۱۳۹

۱-۱ - زمر (۳۹) : ۹؛ «آیا کسانی که معرفت و دانش دارند و کسانی که بی بهره از معرفت و دانش اند، یکسانند؟»

والسلام عليكم ورحمه الله وبركاته

۸ دو نگاه به زندگی

اشاره

جهان بینی یوسف علیه السلام و زلیخا

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۱۴۰

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارك حضرت يوسف عليه السلام و زليخا، دو نگاه متفاوت و مختلف به خود، جهان و همه تحولات زندگی داشتند. نگاه حضرت يوسف عليه السلام ریشه در آگاهی، معرفت و بینش ایشان و نگاه زليخا ریشه در هوی، هوس و شهوت داشت.

چشم با هر عینکی که جهان و انسان را نگاه کند، با همان رنگ می بیند. اگر این عینک، عینک عقل و خرد، اندیشه و معرفت، وحی، امامت و نبوت باشد، جهان و انسان را همان گونه که هستند خواهد دید. یعنی با دید حق می بیند و به حق نیز عمل می کند و در زندگی، تحول پیدا می کند. فریب نمی خورد و دچار خیالات بیهوده و سراب نمی شود.

این سه مطلبی است که خدا در قرآن می فرماید: خیال، سراب و فریب خوردن.

در سوره يوسف می فرماید: وقتی برادران برگشتند، پدر به آنها فرمود: يوسف عليه السلام کجاست؟ با یقین کامل گفتند:

« فَأَكَلَهُ الذُّبُّ » (۱)

ص: ۱۴۳

۱-۱) - يوسف (۱۲): ۱۷؛ «پس گرگ، او را خورد.»

گرگ او را خورد. حضرت یعقوب علیه السلام فرمود: نه، گرگ او را نخورد،

« بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ » (۱)

بلکه شما فریب خوردید.

در مورد سراب، در سوره مبارکه نور می فرماید: زندگی کافران و بریدگان از خدا:

« كَسْرَابٍ بِقِيَعِهِ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً » (۲)

مانند سرابی در بیابان و کویر گرم است که شخص تشنه از دور آن را آب می پندارد. در حالی که قطره آبی نیز وجود ندارد، فقط نمایشی از آب را می بیند.

این ها از زندگی نمایش های توخالی را می بینند و حقیقت را نمی بینند.

اما درباره خیال در بسیاری از آیات، از جمله در سوره مبارکه اسراء می فرماید:

« قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا » (۳)

حیب من! به مردم بگو، شما را به گروهی که از نظر کار، عمل و زندگی به بدترین خسارت گرفتار شده اند، خبر بدهم؟

« الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا »

آنها کسانی هستند که در دنیا خیلی زحمت کشیدند، اما تمام زحمت آنها نابود شد؛ چون وقتی وارد قیامت می شوند، فقط با گوشت، پوست و استخوان وارد قیامت می شوند. هیچ چیز دیگر ندارند. این گوشت، پوست و استخوان و خون نجس که در آن بازار قیامت قابل خریدن نیست. زحمت کشیده اند، کار کرده اند، اما

ص: ۱۴۴

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۱۸؛ «بلکه نفس شما کاری [زشت را] در نظرتان آراست [تا انجامش بر شما آسان شود]».

۲-۲ - نور (۲۴): ۳۹؛ «مانند سرابی در بیابانی مسطح و صاف است که تشنه، آن را [از دور] آب می پندارد.»

۳-۳ - کهف (۱۸): ۱۰۳؛ «آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟»

گرفتار خیال بودند.

« وَ هُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا » (۱)

خیال می کردند که خوب زندگی می کنند.

حکمای الهی می گویند:

خواب این ها خیلی از بیداری آنها بهتر است. اقلًا زمانی که در خواب هستند، تکلیف ندارند، لذا فساد و گناهی مرتکب نمی شوند، فتنه ای به پا نمی کنند، ضرر و ضربه ای نمی زنند، خطری تولید نمی کنند. تا زمانی که بیدار هستند، دائم در ضرر هستند. در حالی که خواب بیداران حقیقی، بیداری است و خواب نیست.

لیلی از نگاه مجنون

شخصی به نام خلیفه در قبیله عرب بنی عامر بود، با لیلی، معشوقه مجنون، چند کلمه حرف زد، چند کلمه هم جواب شنید. این گفتگو از نظر معنا، نه ظاهر گفتگو، گفتگوی بسیار با ارزشی است: گفت لیلی را خلیفه کان تویی کز تو مجنون شد پریشان و غوی

«غوی»؛ یعنی متحیر و سرگردان. گفت: آیا شما لیلی هستی که از دست تو مجنون پریشان و سرگردان و متحیر شده است؟ از دگر خوبان فزون تر نیستی

و پریشان تو شده است؟ گفت: چه می گویی؟ ریشه ای حرف بزنی. با چه چشمی خود و جهان را نگاه می کنی؟ چشم تو از شعبه هوی، هوس و شهوت است و همه چیز را ابزار شهوت و هوس خود می بینی.

حتی یوسفی که خدا او را صدیق نامید، تو او را اشتباه می بینی، عینک تو، عینک هوی و هوس است. ای کاش با عینک عقل، یوسف علیه السلام را می دیدی و او را ابزار زیبایی و برای سیر کردن کام شهوت حرام خود نمی دانستی. تا در همین کاخ، از کار او به زنی تبدیل می شدی که تو را کنار مادر عیسی علیه السلام می نشانند، آن وقت در آیات خدا و تاریخ می گفتند: مریم و زلیخا. خدیجه و زلیخا، زینب و زلیخا. اما به خاطر اشتباه نگری، تو چقدر یوسف علیه السلام را کوچک و پست دیدی؟

اگر می دیدی که همه انسان ها برای رسیدن به کمال آفریده شده اند و جهان و هر چه در آن وجود دارد، ابزار رساندن تو به کمالات هستند و مقصد نهایی نقطه بی نهایت و آن هم «الله» است، آن وقت با این نگاه همه حرکات و روابط خود را نظام می دادی، بعد از چند سال که عمرت تمام شد، در آغوش ابدی رحمت بی نهایت خدا قرار بگیری. اگر اشتباه بینی، از جهنم سر درمی آوری.

دیدگاه یوسف علیه السلام

انبیا و ائمه علیهم السلام و اندیشمندان واقعی تاریخ بشر، همه این مسأله را ثابت کرده اند که انسان ترکیبی از بدن و روح است.

بدن که معلوم است از کجا به وجود آمده؟

« مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ » ۱

ص: ۱۴۵

۱-۱ - طه (۲۰) : ۵۵؛ «شما را از زمین آفریدیم.»

بدن زمینی و از عالم ماده است، اما روح کجایی است؟ آیا او نیز از زمین است که در رحم مادر به ما پیوسته است؟ یا از جای دیگری است؟ کتاب خدا نشانی روح را داده است: که از عالم امر آمده است، عالم امر کجاست؟ عالم امر از ذات حضرت حق است.

« وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي » (۱)

البته عمق آیه برای ما روشن نیست. نمی دانیم یعنی چه؟ کلمه «أمر» و «رب» کجا را می گویند؟ نمی دانیم. آیا چه چیزی در وجود ما هست؟ ما خزانه چه گوهری هستیم؟ فقط خدا می داند. این عالم روح است. (۲)

ص: ۱۴۷

۱-۱) - اسرا (۱۷): ۸۵؛ «و از تو درباره روح می پرسند، بگو: روح از امر پروردگار من است.»
۲-۲) - ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۱۴/۲۰۱ - ۲۰۰، ذیل آیه اسراء ۸۵؛ «ابن مسعود و ابن عباس و جماعتی گویند: آنها از روحی که در بدن انسان است، سؤال کردند و پیامبر آنها را پاسخ نداد. سؤال کنندگان، گروهی از یهودیان بودند. علت اینکه پیامبر از جواب آنها خودداری کرد، این بود که می دانست به صلاح آنهاست، زیرا نمی خواستند، چیزی بفهمند بلکه قصدشان مزاحمت و بحث و جدال بود و اگر به آنها جواب می داد، بر عناد آنها افزوده می شد. گفته اند: یهودیان به کفار قریش گفتند: از محمد، در باره روح سؤال کنید. اگر شما را پاسخ داد، پیامبر نیست و اگر پاسخ نداد، پیامبر است، زیرا ما در کتابهای خود، اینطور خوانده ایم. خداوند به پیامبر خود دستور داد که به آنها پاسخ نگوید و حل این معما را به عقل و فکر خودشان واگذار کند، تا دلیلی بر صدق گفتار و نبوتش باشد. بنا براین، معنای قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي این است که: روح از امری است که تنها خدای من داند و احدی را بر آن راز، آگاهی نیست. البته دانشمندان در باره ماهیت روح، اختلاف دارند: بیشتر متکلمان از جمله سید مرتضی می گویند: روح، جسمی رقیق و هوایی است که در بدن حیوان وارد می شود. علی بن عیسی گوید: جسمی هوایی است به شکل حیوان و در هر جزئی از آن حیات است، بنا براین، هر حیوانی دارای روح و بدن است. با این تفاوت که: در پاره ای از حیوانات، روح غالب است و در پاره ای بدن. برخی روح را عرض دانسته اند. اینان نیز اختلاف کرده اند: شیخ مفید می فرماید: روح، حیاتی است که محل خود را شایسته قدرت و علم و اختیار می کند. برخی و جماعتی از معتزله بغداد نیز همین نظر را پذیرفته اند. اسواری گوید: روح، انسان است و حیات و تکلیف، برای اوست. برخی از علما گویند: خداوند، روح را از شش چیز آفریده است: نور، خوشبویی، بقا، حیات، علم و برتری. می بینید که مادامی که روح در بدن است، بدن نورانی است، می بیند، می شنود و خوشبو است. اما همین که روح از بدن خارج می شود، بدن بدبو می شود و همین که از آن مفارقت کرد، فرسوده و متلاشی می شود و همه مزایا را از دست می دهد. روح، موجودی علوی و لطیف است، زیرا خداوند، در باره شهیدان راه حق، می فرماید: « بَلْ أَعْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ »؛ آل عمران ۱۷۰: بلکه آنها پیش خدای خود زنده هستند و روزی می برند و شاد هستند» در حالی که اجسام آنها در خاک، پوسیده است.»

آیه دیگر، عالم «نفخه رب» است،

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ (۱)

روح شما دم ربوبی است.

علت هبوط روح به دنیا

برای چه روح را به اینجا آورده اند؟ جای او در عالم امر خیلی عالی بود، ولی روح در عالم امر و نفخه، فقط روح بود و از همه کمالات خالی، ولی دارای استعداد

ص: ۱۴۸

۱-۱) - ص (۳۸) : ۷۲؛ «پس زمانی که اندامش را درست و نیکو نمودم و از روح خود در او دمیدم.»

همه کمالات بود. به عبارت خیلی ساده تر: موجودی به تمام معنا تهیدست، فقیر و نیازمند بود.

او را از عالم امر و نفخه به گذرگاه عالم مادی و به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام (۱) به این تجارت خانه وارد کردند که هیچ کجای عالم مانند اینجا کیفیت تجارت ندارد، ولی این گذرگاه مادی جای بقا نیست و عبوری می باشد، فقط برای تجارت است، لذا از عالم امر عبورش دادند و او را به عالم بدن که عالم ماده است، آوردند.

ابزاری مانند چشم، گوش، زبان، عقل، فطرت، قدم، دست، شکم و شهوت در اختیار او گذاشتند. راه این تجارت را نیز به وسیله بعثت انبیا و امامت امامان علیهم السلام، نزول کتب آسمانی، به خصوص قرآن، به او تعلیم دادند که چندین سال در این تجارت خانه و با کمک این ابزار تجارت کند. بعد به وطن اصلی که پیشگاه خدا است، برگردد:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۲)

وقتی به بارگاه ربوبی برگشت می کند چه بهتر است که با کسب همه ارزش های الهی و انسانی وارد شود.

ارزش تاجر آخرتی در قیامت

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: (۳)

ص: ۱۴۹

۱-۱ - غررالحکم: ۱۴۷، حدیث ۲۶۸۳؛ «الأعمال فی الدنیا تجاره الآخرة» نهج البلاغه: خطبه ۱۳۲؛ «اعْمَلُوا لِلْجَنَّةِ عَمَلَهَا فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُخْلَقْ لَكُمْ دَارَ مَقَامٍ بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَعَاذًا لِتَرْوُدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالِ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ فَكُونُوا مِنْهَا عَلَى أَوْفَازٍ وَقَرَّبُوا الظُّهُورَ لِلزِّيَالِ».

۲-۲ - بقره (۲): ۱۵۶؛ «ما مملوك خدایم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم».

۳-۳ - مکارم الأخلاق: ۴۵۵؛ «رسول گرامی اسلام می فرماید: يَا ابْنَ مَسْعُودٍ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ مَنْ يَدْعُ الدُّنْيَا وَ يُقْبَلُ عَلَى تِجَارَتِهِ الْأَخْرَجَهُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَتَجَرَّلُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ [تِجَارَتِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ]» پسر مسعود: قسم بخدایی که مرا برانگیخت آن کس که دنیا را رها کند و تجارت آخرت را در پیش گیرد خداوند برای او تجارت نماید که می فرماید: مردانی که تجارت و بیع از یاد خدا و نماز و زکاه غافلشان مسازد و از روزی که دلها می تپد و چشم ها مضطربانه دور زند (قیامت) می ترسند.

هر کس با کسب همه ارزش های الهی و انسانی، این گونه به قیامت وارد شود، یعنی از این گذرگاه، با این تجارت بگذرد و در قیامت وارد شود، اگر ما صد و بیست و چهار هزار پیامبر بر روی زمین محشر نشسته باشیم و این تاجر بیاید از کنار صف ما رد شود، تمام ما به احترام او از جا بلند می شویم.

فرشتگان، وقتی چنین تاجری وارد محشر می شود، چه می کنند؟ آیه سوره رعد:

«وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» (۱)

گفتار خدا است که می فرماید: فرشتگانم از بالای سر، دست راست، دست چپشان، پیش رو و پشت سر آنان بر آنها وارد می شوند و سلام می کنند:

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» (۲)

چه عاقبت خوشی در اینجا برای شما رقم خورده است. این هم احترام فرشتگان.

اما خود خدا چه کار می کند؟ می فرماید: وقتی این تاجر وارد بهشت می شود، روی تختی که برای او است تکیه می دهد، هوای الهی بهشت را استشمام کرده، صدای پروردگار را می شنود که:

ص: ۱۵۰

۱-۱) - رعد (۱۳): ۲۳ - ۲۴؛ «و فرشتگان از هر دری بر آنان در آیند. * [و به آنان گویند: سلام بر شما.»

۲-۲) - رعد (۱۳): ۲۴؛ «[و به آنان گویند: سلام بر شما. به پاس استقامت و صبرتان [در برابر عبادت، معصیت و مصیبت] پس نیکوست فرجام این سرای.»

«سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» (۱)

بنده من! پروردگار رحیم و ربّ کریم به تو سلام می کند.

بهره برداری از ابزار دنیوی برای تجارت اخروی [۱]

(۲)

با ابزار چشم، آثار حضرت حق را ببیند و حق را بیابد، نماز بخواند، برای خدا گریه کند، با محبت به عباد خدا نگاه کند، تحصیل علم کند، قرآن را ببیند و بخواند و چشم را از آنچه که نگاه به آن حرام است، بپوشاند.

با گوش، صدای حق، قرآن، علم، وحی و صدای پاکان را بشنود. با دست، اعمال شایسته انجام دهد. با زبان ذکر خدا بگوید و با مردم گفتار خوب داشته باشد.

با شکم رزق خدا را بخورد. با شهوت، اولاد صالح به وجود بیاورد. با قدم به مجالس خدا برود. این ها تجارت روح است.

حضرت زهرا علیها السلام، دختر حضرت خدیجه کبری علیها السلام گریه می کرد و به پروردگار عرض می کرد:

«فَأَجْعَلْ رُوحِي فِي الْأَرْوَاحِ الرَّابِحَةِ» (۳)

ص: ۱۵۱

۱-۱ - یس (۳۶): ۵۸؛ «با سلام [ی پرارزش و سلامت بخش] که گفتاری از پروردگاری مهربان است.»
۱-۲ - مکارم الأخلاق: ۴۵۵؛ «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می فرماید: يَا ابْنَ مَسِيْعُوْدٍ كُلُّ مَا أَبْصِرْتَهُ بِعَيْنِكَ وَ اسْمِي تَخْلَاهُ قَلْبِكَ فَأَجْعَلْهُ لِلَّهِ فَذَلِكَ تِجَارَةُ الْآخِرَةِ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ.» پسر مسعود: بکوش تا هر چه که با چشم بینی و در قلب بگذرانی برای خدا باشد که این تجارت اخروی است که خداوند می فرماید: (هر چه نزد شماست پایان پذیرد و آنچه نزد خداست باقی بماند.)

۳-۳ - فلاح السائل: ۱۷۴ (تعقیبات نماز ظهر)؛ «وَ مِنَ الْمُهْمَاتِ الدُّعَاءُ عَقِيبَ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ الْمَفْرُوضَاتِ بِمَا كَانَتْ الزَّهْرَاءُ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ تَدْعُو بِهِ فَمَنْ ذَكَرَ دُعَاؤَهَا عَقِيبَ فَرِيضَةِ الظُّهْرِ وَ هُوَ سُبْحَانَ ذِي الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُنِيفِ... ثُمَّ إِذَا تَوَفَّيْتَ نَفْسِي وَ قَبَضْتَ رُوحِي فَأَجْعِلْ رُوحِي فِي الْمَرْوَاتِ الرَّابِحَةِ [الرابحه] وَ اجْعَلْ نَفْسِي فِي الْمَأْنُفِ الصَّالِحِ وَ اجْعَلْ جَسَدِي فِي الْأَجْسَادِ الْمُطَهَّرَةِ وَ اجْعَلْ عَمَلِي فِي الْأَعْمَالِ الْمُتَقَبَّلَةِ...»

روح مرا جزء روح هایی قرا بده که با این ابزاری که به آنها دادی، سود کامل بردند.

حضرت خدیجه علیها السلام تمام این ابزار را چگونه به کار گرفت؟ برای کمالات روح.

حضرت زهرا علیها السلام شاهد مرگ مادر نبود. سه روز بعد از رحلت مادر، پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را از خانه ابوطالب به خانه آورد. وقتی درب خانه را باز کرد، صدا زد: مادر! جواب مادر نیامد، به پدر گفت: مادر کجاست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: با ملکوتیان در پرواز است. چقدر این ابزار قیمت دارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

با همین ابزار «ربح الجنه» سودی مانند بهشت را می برند و به لقای خدا و مقام قرب می رسند.

اگر دزدی با چهره آشنا، رفیق و عاشق به سراغ کسی برود و چشم، گوش، زبان، عقل و فطرت، دست، شکم و شهوت، قدم و انسانیت، او را از این ابزار بی نصیب کند و ابزار رشدش را در مسیر غلط بکار گیرد، روح خاموش می شود، از قدرت می افتد و دیگر به خدا بر نمی گردد؛ چون توان برگشت به خدا را ندارد.

حضرت یوسف علیه السلام خوب می دید، درست می شنید و تمام ابزار بدن را برای کمالات روح به کار می گرفت:

« إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ » (۱)

اما زلیخا غارت شده هوی، هوس و شهوت بود.

ص: ۱۵۲

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۲۴؛ «زیرا او از بندگان خالص شده ما [از هر گونه آلودگی ظاهری و باطنی] بود.»

روشن شدن حقانیت یوسف علیه السلام

بعد از نه سال پادشاه مصر به زلیخا و آن خانم ها گفت: نه سال قبل با این جوان چه برخوردی داشتید؟

﴿ مَا خَطْبُكَ؟ ۱﴾

از میان زن‌ها اول زلیخا جواب داد، گفت: ای پادشاه:

﴿ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ ۲﴾

ما کسانی بودیم که از درون فقط به زشتی‌ها دعوت می‌شدیم، اما این جوان بی‌نظیر و برحق بود؛ چون این حرف، حرف زلیخا است. وقتی پاکدامنی حضرت یوسف علیه السلام و جریان آن هفت سال را توضیح داد، به پادشاه گفت:

﴿ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ ۳﴾

حالا برای همه شما روشن شد که یوسف حق است و ما باطل. این اعتراف دشمن و این زن شیطان صفت است.

مناجات یوسف علیه السلام بعد از پادشاهی

اینجا نکته ای باقی نگذارم. خیلی وقت قبل در کتابی دیدم، که جبرئیل گفت: من از زمانی که حضرت یوسف علیه السلام از دست برادران کتک می‌خورد، تا به مصریان به پول خیلی کم فروخته شد و بعد هفت سال گرفتار کامجویی آن زن بود و نه سال نیز

ص: ۱۵۳

۱-۱) - یوسف (۱۲): ۵۱؛ «داستان شما هنگامی که یوسف را به کام جویی دعوت کردید چیست؟»

۲-۲) - یوسف (۱۲): ۵۳؛ «زیرا نفس طغیانگر، بسیار به بدی فرمان می‌دهد.»

۳-۳) - یوسف (۱۲): ۵۱؛ «اکنون حق [پس از پنهان ماندنش] به خوبی آشکار شد.»

با قدرت شیطانی آن زن در زندان بود، بعد که آزاد شد و روشن شد او کیست، حاکم کل مملکت شد. صبح او را روی تخت نشانند، حالا عزیز مصر شده، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: (۱) لباس های دربار مصریان را بعد از زندان به او پوشانند، جبرئیل می گوید: من آن روز را دیدم، نگاه می کردم، بینم اکنون که از ته چاه درآمده تا عزیز مصر شده است.

چه حالی پیدا کرده است؟

می گوید: شب شد، کاخ نشینان همه خوابیدند، هنوز مأمورهای بیرون او را نمی شناختند، لباس کهنه و پاره ای در آن تاریکی شب پوشید، از کاخ بیرون آمد، به بیابان رفت، چاله خاکی را پیدا کرد، روی خاک افتاد. این حرفها را خدا نیز در سوره یوسف نقل کرده است، جبرئیل می گوید: گوش دادم، شنیدم که می گوید:

« رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ » (۲)

این تختی که امروز من روی آن نشسته ام، از تو است،

« وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ »

ص: ۱۵۴

۱-۱ - تفسیر العیاشی: ۲/۱۹۹، سوره یوسف ذیل آیه ۱۰۱، حدیث ۸۹؛ «از امام صادق علیه السلام نقل شده: یقول بینا رسول الله صلی الله علیه و آله جالس فی أهل بینه إذ قال أحب یوسف أن یستوثق لنفسه، قال فقیل بما ذا یا رسول الله قال لما عزل له عزیز مصر عن مصر لبس ثوبین جدیدین أو قال نظیفین، و خرج إلى فلاة من الأرض، فصلی رکعات فلما فرغ رفع یدیه إلى السماء فقال « رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَ لِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ » قال فهبط إليه جبرئیل فقال له یا یوسف ما حاجتک فقال « رَبِّ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ الْحَقِّنِي بِالصَّالِحِينَ » فقال أبو عبد الله علیه السلام خشی الفتن.»

۲-۲ - یوسف (۱۲) : ۱۰۱؛ «پروردگارا! تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی و برخی از تعبیر خواب ها را به من آموختی.»

علم حقایق در قلب من، از تو است.

دو درخواست یوسف علیه السلام از خدا

ای به وجود آورنده آسمان و زمین، در این نیمه شب و این بیابان، با صورت روی خاک از تو دو تقاضا دارم، هیچ چیزی دیگری نمی خواهم:

« فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا » (۱)

تقاضای اول من این که: مرا مسلمان از دنیا ببر. به مرز مرگ رسیدم، دینم را نگذارم و بروم. به صورتم نزنند و بگویند: تو عبد خدا نیستی. پرونده ام را به گردنم نیاندازند و بگویند: به درد ما نمی خوری.

تقاضای دوم من:

« وَ الْحَقِيَنِي بِالصَّالِحِيَنَ » (۲)

در قیامت مرا به صالحین ملحق کن. این زندگی کسی است که با عینک معرفت، خود و عالم را ببیند. زلیخا هم مظهر زندگی کسی است که با عینک هوی، هوس، شهوت و لذت های جسمی، خود و دنیا را دید.

خوش به حال حضرت یوسف علیه السلام. اما آن کسی که او را به جانب خود کشید، ما را هم به جانب خودش می کشد.

ص: ۱۵۵

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۱۰۱؛ «ای پدید آورنده آسمان ها و زمین! تو در دنیا و آخرت سرپرست و یار منی در حالی که تسلیم [فرمان های تو] باشم جانم را بگیر.»

۲-۲ - یوسف (۱۲): ۱۰۱؛ «و به شایستگان ملحقم کن.»

گر که از جانب معشوق نباشد کشتی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

۹ جلوه معشوق

اشاره

معشوق حقیقی در برابر معشوق باطل

۹

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۱۵۶

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام دارای عشقی برخاسته از معرفت و بصیرت بود و معشوق او نیز حضرت حق بود که دارای کمالات بی نهایت است. او این معرفت را از طریق پدر، جدّ و جدّ پدر که هر سه از انبیای الهی بودند، به دست آورده بود و معرفت الهی او باعث شده بود که جمال مطلق را حس کند و برای او این معرفت وجدانی شود و در نتیجه با حسّ جمال مطلق و وجدانی شدن این حقیقت، عاشق حضرت حق شود.

ارزش عشق او، ارزش مطلق بود، نه مقید و محدود، چرا که معشوقش مطلق بود.

زلیخا نیز عاشق بود، ولی عشق او برخاسته از هوی، هوس و لذت گرایی بود و معشوقش در حقیقت همان حسّ لذت یابی خودش بود و خیال می کرد حضرت یوسف علیه السلام معشوق او است.

اگر واقعاً معشوق او حضرت یوسف علیه السلام بود، عاشق، رنگ آن معشوق را می گرفت؛ چون به قدری عشق، قوی و پر قدرت است که عاشق را وادار می کند تا در معشوق فانی شود و خود معشوق شود، اخلاق و رنگ معشوق را بگیرد. از این که هفت سال از اخلاق، منش، روش، کرامت، عظمت و پاکی حضرت یوسف علیه السلام بهره ای نبرد، معلوم می شود که معشوقش در درون خودش بوده است که همان

ص: ۱۵۹

لذت‌گرایی او بوده، او خودش را دوست داشت، نه معشوق را. برای ارضای خودش کار می‌کرد، نه برای جلب رضایت حضرت؛ چون اگر واقعاً او معشوقش بود، برای جلب رضایت معشوق حاضر بود که هر فداکاری بکند. گر تو در این مرحله آسوده‌ای عاشق آسایش خود بوده‌ای

اثر کمالات معشوق در عاشق [۱]

(۱)

این دروغ بود که می‌گفت: من عاشق یوسف هستم. او در جهالت بود. اگر بیدار بود، می‌فهمید که عاشق خود و لذت برای خودش است و می‌خواهد که یوسف علیه السلام ابزار ارضای شهوت حرام او بشود. اسم معشوق خود را به غلط روی یوسف گذاشته بود.

کسی که عاشق پاکی‌ها باشد، پاکی‌ها به او انتقال پیدا می‌کند. خود حضرت یوسف علیه السلام عاشق معشوقی بود که همه پاکی‌ها، جلال و جمال، کمالات، اسمای حسنی و صفات علیا را داشت و لحظه به لحظه از طریق این عشق، کمالات معشوق را نصیب خودش می‌کرد.

ارزش عشق زلیخا، به ارزشی مجازی و از بین رفتنی و خاموش شدنی مقتید بود؛ چون بعد از این که حضرت یوسف علیه السلام از زندان آزاد شد، دیگر چهره‌اش عوض شده بود و سنّ زلیخا نیز بالا رفته بود و آن آتش در وجودش خاموش شده بود و هیچ مزاحمتی برای یوسف علیه السلام نداشت؛ چون نیروی لذت‌گرایی او رو به غروب رفته، در حال افول بود، بنابراین نمی‌توانست کاری به کار یوسف علیه السلام داشته باشد.

ص: ۱۶۰

(۱-۱) - الکافی: ۸۳/۲، حدیث ۳؛ وسائل الشیعه: ۱/۸۳؛ باب ۱۹، حدیث ۱۹۲؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لِأَيُّبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرِ أُمِّ عَلِيٍّ يُسِرُّ».

اما ملائک عشق یوسف علیه السلام که حضرت حق بود، روز به روز بر عشق، کمالات و مفاهیم انسانی او اضافه کرد و در نهایت او به ولیّ خالص الهی، الگو و سرمشق برای همه شهوت داران، زیارویان، حاکمان، امیران، معلّمان و خانواده داران عالم تبدیل شد و نامش در کنار نام ابدیّ معشوق به پاکی به جا ماند و از صفحه دنیا و آخرت پاک نخواهد شد.

عاشق در اختیار معشوق

عشق واقعی است که در ادبیات فارسی روی آن انصافاً خیلی عالی سرمایه گذاری شده است. این عشق عاشق و معشوق چه زیبا و عالمانه و حکیمانه در این بیت گنجانده شده است. جمله معشوق است و عاشق پرده ای زنده معشوق است و عاشق مرده ای (۱)

□
« قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرُهُمْ » (۲)

جمله در این شعر به معنی کلّ است، چون نمی شد کلمه کلّ را بیاورد، از لغت جمله بهره گرفته است.

فقط خدا، غیر از خدا، همه چیز رنگ و موج و از بین رفتنی است. این عشق هایی که در بشر بوده، تمام شعله سر کبریت و خاموش شدنی بوده و خاموش هم شده است؛ یعنی زمان، تغییر چهره های معشوق های کم ظرفیت در خاموش کردن این عشق ها اثر داشته است.

تمام ما سوی الله رو بنا و حباب روی آب است که اگر در معرض کمترین بادهای قرار بگیرد، خراب شدنی است. باد تغییر چهره، فتنه گری، تقلّب و عوض شدن

ص: ۱۶۱

۱-۱ - مولوی.

۲-۲ - انعام (۶) : ۹۱؛ «بگو: خدا، سپس آنان را رها کن.»

معشوق، پشت کردن معشوق به عاشق، زلزله، سیل، حادثه، بیماری، آتش سوزی.

تمام روبناها در کنار عامل تخریب هست. زیربنا حضرت حق است که عامل تخریب ندارد. او معشوق اصلی است که فانی شدنی نیست.

حال عاشق در احوال مختلف

این هایی که به چیزی دل نبستند و همه چیز را به عنوان ابزاری برای توحید نگاه می کردند و هیچ وقت عاشق ابزار نبوده و معطل آن نمی شدند، به خاطر معرفت آنان بوده است.

از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: اوج لذت زندگی شما و اوج محنت زندگی شما چه وقت بود؟ گفت: اوج لذت زندگی من آن روزی بود که روی دست پیغمبر صلی الله علیه و آله به مردم نشان داده شدم و حضرت مرا به رهبری حکومت معرفی کردند و اوج محنت من آنجایی بود که صدای ناله حضرت زهرا علیها السلام بین در و دیوار بلند شد.

یعنی علی علیه السلام را تا اینجا کوچک کردند که عجب لذتی برده که شاه شده و به قدری به زن وابسته بود که وقتی دید همسرش را بین در و دیوار آزرده کردند، اوج محنت حضرت بوده است.

والله قسم! با توجه به معرفتی که داشت و این که فقط خدا زیربنا است و بقیه چیزها روبنا، حباب و خاموش شدنی است، حال حضرت چه روی دست پیغمبر صلی الله علیه و آله روز غدیر و حالی که می دید بین در و دیوار همسرش آزرده شده، نسبت به خدا تفاوتی نداشته است.

آنجا را می گفت: خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله تکلیف کرده است که مرا برای خدمت به دین معرفی کند و اینجا را می گفت: خدا به من تکلیف کرده که صبر کنم تا چراغ دین

روشن بماند. هر دو برای خدا بود. (۱) روبناها روی حضرت اثر ندارد؟ مگر او مانند ما بوده است؟ اگر کاسبی ما دو روز نچرخد، به خدا می گوئیم: اگر نمی توانی خدایی کنی، استعفا بده. امام علی علیه السلام مگر

ص: ۱۶۳

۱- ۱) - نهج البلاغه: خطبه ۳۳، من خطبه له علیه السلام عند خروجه لقتال أهل البصره، و فيها حكمه مبعث الرسل...؛ «قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عِزِّ بْنِ قَارٍ وَ هُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ فَقَالَ لِي مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ فَقُلْتُ لَأَقِيمَهُ لَهَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاللَّهِ لَيْهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا...» و نیز آمده: الاحتجاج: ۱/۱۸۹ - ۱۹۰؛ «احتجاجه عليه السلام في الاعتذار من قعوده عن قتال من تأمر عليه من الأولين وقيامه إلى قتال من بغى عليه من الناكثين و القاسطين و المارقين (روى أن أمير المؤمنين عليه السلام كان جالسا في بعض مجالسه بعد رجوعه من نهروان فجرى الكلام حتى قيل له لم لا- حاربت أبا بكر و عمر كما حاربت طلحة و الزبير و معاوية فقال علي ع إنني كنت لم أزل مظلوما مستأثرا على حتى فقام إليه الأشعث بن قيس فقال يا أمير المؤمنين لم لم تضرب بسيفك و لم تطلب بحقك فقال يا أشعث قد قلت قولا فاسمع الجواب و عه و استشعر الحجة إن لي أسوه بسته من الأنبياء ص أولهم نوح حيث قال رب أني مغلوب فانتصره فإن قال قائل إنه قال هذا لغير خوف فقد كفر و إلا فالوصي أعذر و ثانيهم لوط حيث قال لو أن لي بكم قوة أو آوى إلي ركن شديد فإن قال قائل إنه قال هذا لغير خوف فقد كفر و إلا فالوصي أعذر و ثالثهم إبراهيم خليل الله حيث قال و اعتزلكم و ما تدعون من دون الله فإن قال قائل إنه قال هذا لغير خوف فقد كفر و إلا فالوصي أعذر و رابعهم موسى عليه السلام حيث قال ففررت منكم لما خفتكم فإن قال قائل إنه قال هذا لغير خوف فقد كفر و إلا فالوصي أعذر و خامسهم أخوه هارون حيث قال يا ابن أم إن القوم استضعفوني و كادوا يقتلونني فإن قال قائل إنه قال هذا لغير خوف فقد كفر و إلا فالوصي أعذر و سادسهم أخى محمد خير البشر ص حيث ذهب إلى الغار و نومي على فراشه فإن قال قائل إنه ذهب إلى الغار لغير خوف فقد كفر و إلا فالوصي أعذر فقام إليه الناس بأجمعهم فقالوا يا أمير المؤمنين قد علمنا أن القول لك و نحن المذنبون التائبون و قد عذرک الله.»

مانند ما است که وقتی حضرت زهرا علیها السلام از دستش برود، خودش غسل بدهد و کفن و دفن کند و بگوید: خدایا! حال که همسر جوان مرا بردی، من دیگر هیچ کاری با تو ندارم؟

این نقطه، نقطه عشق اهل معرفت به وجود مقدس حق است: جمله معشوق است و عاشق پرده ای زنده معشوق است و عاشق مرده ای (۱)

فانی بودن هر چیز غیر از وجه معشوق [۱]

(۲)

دیگر راست تر از این حرف در باب عشق وجود ندارد.

«كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَ يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (۳)

ص: ۱۶۴

(۱-۱) - مولوی.

(۱-۲) - بحار الانوار: ۲۳/۶۷، باب ۴۳، حدیث ۲۳؛ مصباح الشریعه: ۱۹۲؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اخْتَرَقَ وَ نُورُ اللَّهِ لَا يَطْلُعُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَ وَ سِيحَابُ اللَّهِ مَا يَطْهَرُ مِنْ تَخْتِهِ شَيْءٌ إِلَّا غَطَّاهُ وَ رِيحُ اللَّهِ مَا تَهْبُ فِي شَيْءٍ إِلَّا حَرَّكَتْهُ وَ مَاءُ اللَّهِ يَحْيَا بِهِ كُلُّ شَيْءٍ وَ أَرْضُ اللَّهِ يَنْبُتُ مِنْهَا كُلُّ شَيْءٍ فَ مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَعْطَاهُ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْمَالِ وَ الْمُلْكِ.» بحار الانوار: ۲۴/۶۷، باب ۴۳، حدیث ۲۴؛ مصباح الشریعه: ۱۹۶؛ «عن الصادق عليه السلام المُشْتَاقُ لَأَيْشَتَيْهِ طَعَامًا وَ لَأَيْلَتُهُ بِشْرَابٍ وَ لَأَيْشِيَّةٍ تَطْيِبُ رُقَادًا وَ لَأَيَانَسٍ حَمِيمًا وَ لَأَيَاوِي دَارًا وَ لَأَيْشِيَّةٍ كُنْ عُمْرَانًا وَ لَأَيْلَتِي لَيْنًا وَ لَأَيْقُرُّ قَرَارًا وَ يَعْبُدُ اللَّهُ لَيْلًا وَ نَهَارًا رَاجِيًا أَنْ يَصِيرَ إِلَيَّ مَا اشْتَاقَ إِلَيْهِ وَ يَنَاجِيَهُ بِلِسَانِ شَوْقِهِ مُعَبَّرًا عَمَّا فِي سِرِّيرَتِهِ.» حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: هر که مشتاق لقای الهی شد، خواهش طعام و شراب و لذت اینها از او قطع می شود، و میل خواب و استراحت بر طرف می شود، و به دوست و مصاحب و رفیق، انس نمی گیرد، و در منزل و خانه مأوی نمی کند، و در معموره ساکن نمی شود، و لباس نرم نمی پوشد، و به جایی قرار نمی گیرد، و در هیچ وقت از اوقات، از عبادت و ذکر الهی فارغ نمی شود، و همیشه آرزومند وصال الهی است، و تمنای لقای رحمت الهی دارد، و آن چه در دل دارد از آرزوی لقای الهی، به زبان شوق مناجات می کند و به الفاظ و عبارات تعبیر می نماید.

(۳-۳) - الرحمن (۵۵): ۲۶ - ۲۷؛ «همه آنان که روی این زمین هستند، فانی می شوند. * و تنها ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی می ماند.»

همه چیز در فنا است؛ یعنی همین حالا آسمان ها، زمین و تمام موجودات در پرده فنا هستند و تمام این حرکت هایی را که می بینید، تمام، جلوه حی و قیومی او هستند. پرده به عراقی بساز یا به حجازی نواز غیر یکی نیست راز، مختلف است گفتگو

یعنی عاشقان او «کالمیت بین یدی الغسال» (۱) مانند مرده ای روی سنگ غسالخانه هستند که تمام اختیارات و حرکاتش را تسلیم غسال کرده است. عاشق خود را همچون مرده به دست معشوق رها کرده و اسماء و صفات او را در خودش جلوه داده است. دیگر پا، پای یوسف نیست.

از تنگی قافیه می گویند: خدا نور بی نهایت است، جسم نیست، شعر غیر از این سروده نمی شود، پا، دست، چشم و گوش برای یوسف نیست، بلکه برای خداست و از خدا این مطلب را عاریه دارد.

الگو بودن بندگی یوسف علیه السلام [۱]

(۲)

ص: ۱۶۵

۱-۱ - شرح الأسماء الحسنی: ۲/۳۸.

۱-۲ - و در احوالات حضرت شعیب علیه السلام نیز آمده: إرشاد القلوب، دیلمی: ۱۷۱/۱؛ بحار الانوار: ۱۲/۳۸۰، باب ۱۱، حدیث ۱؛ «رَوَى أَنَّ شُعَيْبًا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا شُعَيْبُ إِنْ كَانَ هَذَا الْبُكَاءُ لِأَجْلِ الْجَنَّةِ فَقَدْ أَبْحَثْتُ لَكَ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَجْلِ النَّارِ فَقَدْ حَزَمْتُهَا عَلَيْكَ فَقَالَ لَأَبْلُ شَوْقًا إِلَيْكَ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِأَجْلِ هَذَا أَخَذْتُكَ نَبِيًّا وَكَلِمِي مُوسَى عَشْرَ سِنِينَ. مرویست (از حضرت رسول صلی الله علیه و آله) که حضرت شعیب علیه السلام بواسطه محبت و شوق و دوستی با خدا آنقدر گریست که دو چشم او کور شد، خدا دیده او را بینا فرمود، و هم چنین تا سه مرتبه، در مرتبه چهارم وحی الهی رسید که یا شعیب تا کی میگری و تا چند چنین خواهی بود (و مقصود تو از این گریه چیست)؟ اگر گریه تو از خوف جهنم است من تو را از آن ایمن گردانیدم، و اگر از شوق بهشت است آن را بتو عطا و مباح نمودم، عرض کرد الهی و سیدی تو میدانی گریه من برای ترس از جهنم و شوق بهشت نیست بلکه دل من بمحبت تو بسته شده است و گریه دوستی و محبت است که چشم مرا نابینا کرد، وحی رسید حال که گریه تو از این راهست بزودی پیغمبر و کلیم خود موسی بن عمران را بخدمتکاری تو بفرستم که تا ده سال خدمت (و شبانی) کند. و اثر شوق و محبت الهی داشتن آن است که همه چیز شوق و محبت آن شخص را بدل می گیرند.»

کار بنده به جایی می رسد که در فاسدترین کاخ، با بودن زن نامحرم حمله کننده که در شهوت دست و پا می زند، با بودن هر نوع میهمانی های شبانه و روزانه درباری، یوسف شد. مسجد، حسینیه و جمعیت مذهبی نیز در اختیارش نبود، مصر بود و عده ای ظالم، بت پرست، کاخ و زنی خائن. ولی یوسف، یوسف شد.

از تعریف هایی که پروردگار از یوسف می کند، انسان مات و مبهوت می شود. از خدا بشنوید که عبد در این عشق از متیّت خود می میرد و جلوه معشوق می شود.

حرکت، دیدن و شنیدن خدایی کار عبد به این حدیث قدسی می رسد:

«كُنْتُ سَمِعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ»

من خود گوش او می شوم، دیگر گوش، گوش یوسف نیست، گوش من است که می شنود؛ لذا هفت سال صدای باطل زلیخا را رد کرد. می گوید: گوش من جای این حرف های باطل و قبول این پیشنهادهای نجس نیست. این گوش، گوش او نبود، گوش خدا بود. و گوش خدا باطل را قبول نمی کند؟

ص: ۱۶۶

«وَبَصْرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ»

چشم دیگر، چشم یوسف نبود، چشم من بود. زلیخا را مانند دیو سیاه و وجودی متراکم از آلودگی ها می دید. در کمال نفرت، او را نمی خواست. اگر زیبایی می دید، می خواست. کسی که زیبایی را ببیند و بگوید نمی خواهم، احمق است. چشم او باز بود و درست می دید. این چشم میت است که زشت ترین دختر را می بیند و عاشق او می شود و پای خود را در یک کفش می کند و می گوید: در عالم فقط این دختر را می خواهم. عالم پر از خیر است و اولیای خدا در عالم زندگی می کنند، اما او به دختر می گوید: اگر تو نباشی، می خواهم دنیا نباشد.

زبان یوسف هم زبان خدایی می شود:

«وَايِدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا» (۱) دست، دیگر دست یوسف نبود، دست من بود و دست من در خیر است:

«بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلِيمٌ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۲)

در آن هفت سال، حاضر نشد، سر انگشتش را روی دست زلیخا بگذارد که این بدن نامحرم را لمس کند و ببیند چه مزه ای دارد. در کمال نفرت از او بود: جمله معشوق است و عاشق پرده ای زنده معشوق است و عاشق مرده ای (۳)

ص: ۱۶۷

۱-۱ - الکافی: ۲/۳۵۲، حدیث ۷؛ «كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصْرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا.»

۲-۲ - آل عمران (۳): ۲۶؛ «هر خیری به دست توست، یقیناً تو بر هر کاری توانایی.»

۳-۳ - مولوی.

«یا مَشْكُورَ الشَّاكِرِينَ يَا جَلِيسَ الذَّاكِرِينَ [۱] يَا مَوْصُوفَ مَنْ وَحَدَهُ يَا مَحْبُوبَ مَنْ أَحَبَّهُ يَا غَوْثَ مَنْ أَرَادَهُ» (۱) این عشق چقدر زیبا است. عشق به او، عشقی است که ارزش مطلق دارد؛ چون معشوقش مطلق است. عشقش نیز ماندنی است؛ چون معشوق ماندنی است.

معشوق تغییر نمی کند که عشق تغییر کند و سرد شود. شاهد این مدعا خواهی اگر بر حسین و حالت او کن نظر

روبناها، کشته شدن ها، آتش گرفتن ها، اسارت ها، مزیقه ها، تشنگی ها، گرسنگی ها و بلاها هیچ اثری در عشق و عاشق و معشوق نگذاشت.

در روایت دارد: در گودال قتلگاه، لحظه به لحظه رنگ رخساره حضرت برافروخته تر شده بود؛ یعنی چنان لذتی به او دست داده بود که رنگ او در عالی ترین حالت بود و وقتی تیزی خنجر شمر به گلو کشیده شد، زیباترین لبخند را زد.

ای کاش دوربین و فیلم بود و آن لبخند را می گرفت تا معنی لبخند را در عالم بدانند چیست و بفهمند که ریشه این لبخند از کجا بود؟

خدایا! از این عشق دست ما خالی است، اگر این عشق با ما بود که ما در همه امور در اوج پاکی بودیم. مگر خود در قرآن فرمان ندادی که:

ص: ۱۶۸

۱-۱) - بحار الانوار: ۹۹/۵۵ - ۵۶، باب ۵، حدیث ۱۱؛ «يَا مَعْرُوفَ الْعَارِفِينَ يَا مَعْبُودَ الْعَابِدِينَ يَا مَشْكُورَ الشَّاكِرِينَ يَا جَلِيسَ الذَّاكِرِينَ يَا مَحْمُودَ مَنْ حَمَدَهُ يَا مَوْجُودَ مَنْ طَلَبَهُ يَا مَوْصُوفَ مَنْ وَحَدَهُ يَا مَحْبُوبَ مَنْ أَحَبَّهُ يَا غَوْثَ مَنْ أَرَادَهُ يَا مَقْصُودَ مَنْ أَنَابَ إِلَيْهِ.»

« اُدْعُونِي اُسْتَجِبْ لَكُمْ » (۱)

از من بخواه تا اجابت کنم؟ خدایا! امیرالمؤمنین علیه السلام تو را به ما این گونه معرفی کرد:

« يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ » (۲) دست تو برای عطا کردن باز است. به درگاه تو نمی آیند که عطا کنی. پشت کرده اند و رفته اند. تو به دنبال آنان فریاد زدی:

« فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ » (۳)

بندگان من! هیچ جا خبری نیست، کجا می روید؟ بود درد مو و درمونم از دوست

درد داشتم و نمی فهمیدم چه دردی است؟ اکنون فهمیده ام که همه دردم تویی.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۱۶۹

۱-۱ - غافر (۴۰) : ۶۰؛ «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.»

۲-۲ - المصباح الکفعمی: ۶۴۷؛ «امام سجاد علیه السلام به فرزندش امام باقر علیه السلام فرمود: قل عشرا فی کل لیله عید و کل لیله جمعه ایضا یا دائم الفضل علی البریه یا باسط الیدین بالعطیه یا صاحب المواهب السنیه صل علی محمد و آله خیر الوری سحیه و اغفر لنا یا ذا العلی فی هذه العشیه.»

۳-۳ - تکویر (۸۱) : ۲۶؛ «پس [با انکار قرآن و روی گرداندن از آن] کجا می روید؟»

نام گذاری داستان یوسف علیه السلام به « أَحْسَنَ الْقَصَصِ »

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۱۷۰

پندها، درس ها و عبرت هایی که در داستان وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام قرار دارد و به خصوص برخوردی که با زلیخا داشتند، آن قدر حائز اهمیت و ارزش است که در میان این همه حادثه هایی که در تاریخ اتفاق افتاده است که البته کتاب خدا مهم ترین حوادث را بیان کرده، تنها این داستان را به « أَحْسَنَ الْقَصَصِ » (۱)

ص: ۱۷۳

۱- ۱) - مخزن العرفان در تفسیر قرآن: ۶/۳۳۲، ذیل آیه یوسف ۳ در توضیح و تفسیر احسن القصص آمده: «ای رسول ما تو را بسبب وحی اختصاص دادیم بانزال نمودن این سوره بر تو که مشتمل بر بدیع ترین اسلوب و نیکوترین بیان و عجیب ترین حکایات است زیرا که متضمن نکات بسیار و حکمتهای فراوان است اگر چه تو قبلاً متوجه به آن نبودی، اشاره به این که داستان یوسف علیه السلام از راه وحی بتو رسیده و به آن دانا شده ئی نه اینکه از جای دیگر پیدا نموده ناشی از بعض مفسرین است که گفته اینکه داستان یوسف را (احسن القصص) نامیده برای اینست که جامع مطالب بسیار و منظوی بر اسرار و نکاتی است که در باقی سوره ها ذکر نشده از ذکر انبیاء و صلحاء و ملائکه و شیاطین و جن و انس و انعام و طیور و سیر و سلوک و آداب ممالیک و طریق تجار و ذکر عقلاء و سفهاء و اختلاف حالات آدمی و مکر زنان و حیاء آنان و توحید و فقه و علم تعبیر خواب و آداب سیاست و حسن معاشرت و تدبیر معاش و چون جامع چنین صفات نیکو است این است که آن را به نیکوتر حکایات معرفی نموده. و شاید داستان یوسف را اضافه بر فضیلت هائی که گفته شد، چون تمام سرگذشت یوسف علیه السلام را از کودکی او تا آخر مقام سلطنتش بیان کرده و آن مقام گذشت و لطفش را نسبت به برادرها که او را از پدر و برادرش جدا نمودند و در چاه انداختند و آنرا به بهای اندک فروختند و اضافه بر اینکه از جرم آنها چشم می پوشد به آنها فرمود « لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ » و چقدر در باره آنها انعام نموده و در منزل خود جای داده و نیز اعجاز او از علم تعبیر رؤیا و عصمت و عفت او که زندانی شدن سالها را ایجاب نموده و باقی فضائل و محسنات اخلاقی و جسمانی آن بزرگوار تماما را به طور ترتیب و وضوح در این مبارک سوره بیان فرموده این است که جای دارد که این داستان را (باحسن القصص) توصیف نماید.»

نام گذاری کرده است.

بهترین قصه ها، اتفاق ها و حادثه ها، با این که در بعضی از حوادث، انبیای اولوالعزم خدا محور بوده اند، حضرت ابراهیم، موسی بن عمران و مسیح علیهم السلام، آنها را « أَحْسَنَ الْقَصَصِ » فرموده است. چرا که در آن داستان ها بین عادل و ظالم درگیری بوده، اما اینجا درگیری بین تمام ورع و پاکی در اوج خود، با تمام آلودگی و ناپاکی در اوج خود بوده است. همیشه بین عادل و ظالم درگیری اتفاق نمی افتد، اما همه مردان و زنان عالم، تا زمانی که شعله شهوت روشن است، با شهوت درگیر هستند.

ممکن است در مملکتی، حکومت عدل سرکار باشد، مانند زمان حضرت سلیمان علیه السلام که حکومت عدل و حق بود و مردم نیز از آن حکومت خیلی راضی و شاد بودند؛ چون می دانستند هر حقی که مربوط به آنها است، در سایه حکومت الهی حضرت به حقشان می رسند. تا مدّت زیادی حضرت سلیمان علیه السلام سرکار بود، اما بین عدل و ظلم درگیری نبود؛ چون حکومت ظالم نبود و به انقلاب مردمی هم نیازی نبود.

در رأس حکومت، پیغمبری با کرامت، زاهد، عابد، اهل خدا، اهل حقّ و اهل عدالت وجود داشت. پروردگار در قرآن داستان ایشان و ملتش را « أَحْسَنَ الْقَصَصِ » نام گذاری نکرد. یا درگیری حضرت ابراهیم علیه السلام با نمرودیان را « أَحْسَنَ الْقَصَصِ »

ص: ۱۷۴

تمام پاکی ها در برابر تمام ناپاکی ها

اما اینجا، یک طرف داستان، حضرت یوسف علیه السلام سمبل زیبایی در جهان قرار داشت که در این درگیری در اوج جوانی و هیجان شدید غریزه شهوت بود؛ یعنی در فضایی قرار داشت که میلیون ها نفر شکست می خوردند. بیشتر آنهایی که در این فضا قرار گرفتند، اگر مؤمن هم بودند، چند دقیقه صبر کردند، اما اکثراً شکست خوردند.

ولی این زیبای نمونه، در اوج جوانی و اوج هیجان شهوات، در برابر طنازی، حيله گری، فتنه گری و آسیب رسانی زن جوانِ مشرک بریده از خدا، هفت سال، شبانه روز مقاومت کرد و دامن پاک الهی او آلوده نشد و مارک شیطانی به او نخورد.

در اوج مقاومت با قدرت ظالمانه بانوی کاخ، زن نخست وزیر، نه سال محکوم به زندان می شود و در زندان روحيات عجیبی را از عالم ملکوت کسب می کند و روزی که آزاد می شود، لایق می شود نه عزیز مملکت مصر، بلکه عزیز مصر وجود شود و خداوند متعال چند هزار سال، این داستان گم شده را از لابلای تاریخ فراموش شده و از پرونده روزگار بیرون بیاورد و محور بیش از صد آیه قرارش دهد و در قرآن مجید، کتابی که تا قیامت جاوید خواهد ماند، نام و داستان او را بگنجانند.

این علت « أَحْسَنَ الْقَصَصِ » بودن این داستان است.

توجه ویژه خدا به بعد از درگیری یوسف علیه السلام و زلیخا

آنچه را که در این بحث می بینید، که به نظر بسیار مهم می رسد و همه دقایق و لطایفش در آیات قرآن کریم است، نگاه پروردگار به بعد از این جریان است، نه قبل از آن. همه این مسائل برای بعد از هیجان شهوات و درگیری حضرت با این زن و مقاومت هفت ساله و حفظ دامن خود در تمام حیات از آلودگی است.

تمام نگاه خاص پروردگار به حضرت یوسف علیه السلام به خاطر بعد از این جریان است. البته قبل از این جریان، پروردگار عالم به او نظر دارد، اما فقط به عنوان فرزند کوچک حضرت یعقوب علیه السلام، یعنی از زمانی که حضرت یوسف علیه السلام به دنیا آمد، تا زمانی که با این زن ناخواسته روبه رو شد و به صورت غلام زرخیدی که همه راه های فرار به روی او بسته شده است و نمی تواند جایی برود و آزادی ندارد، تا زمانی که ناخواسته او را در فضای کاخ قرار می دهند و در خلوت کاخ به عنوان غلام شوهر این زن و خدمت کار او قرار می دهند.

نگاه پروردگار به او از زلیخا به بعد شروع می شود، تا آنجایی که روزگار فراق تمام می شود، حضرت یعقوب علیه السلام و فرزندانش وارد مصر می شوند و به شدت مورد احترام حضرت یوسف علیه السلام قرار می گیرند و او نیز در اوج کرامت و بزرگواری از ظلم های ده برادر خود گذشت می کند و داستان دیگر تمام می شود.

مرگ حضرت یوسف علیه السلام با کمال آبرو، کرامت، آقایی، بزرگواری، انسانیت و در حالی که برای همه مرد و زن جهان درس و الگو شده است، می رسد و ایشان از دنیا خارج می شوند.

اهمیت جذب نگاه خدا در جوانی [۱]

(۱)

این گوشه ای از نگاه پروردگار به آیات کتاب وجود حضرت یوسف علیه السلام است که

ص: ۱۷۶

۱- ۱) - نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله): ۳۱۶، حدیث ۸۰۰؛ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الشَّابَّ الْمَدَى يَفْنَى شَبَابَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ. خَدَاوَنَدُ جَوَانِي رَا كَه عَمْرُ خُود رَا دَر عِبَادَتِ خُدَا بَه سَر مِي بَرَد دُوسْت دَارَد.» نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله): ۳۰۴، حدیث ۷۳۶؛ «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يِبَاهِي بِالشَّابِّ الْعَابِدِ الْمَلَائِكَةِ، يَقُولُ أَنْظُرُوا إِلَى عَبْدِي تَرَكَ شَهْوَتَهُ مِنْ أَجَلِي. خُدَا بَجَوَانِ عَابِدِ بَر فَرَشْتِگَانِ مِبَاهَاتِ مِي كُنْد وَ مِي گَوِيد بِنْدَه مِرَابَنگَرِيد كَه بِخَاظِر مَن اَز تَمَايَلَاتِ خُود چَشَم پوشیده است.»

این جوان، در اوج جوانی؛ چون این نگاه، مربوط به پیری او نیست. هر پیرمردی از گذشته بدش پشیمان است - البته اگر بد کرده باشد - و خوب می شود، مگر کافر باشد. هر پیرمردی در روزگار پیری وارد نماز، عبادت و مناجات می شود. روزگار گردنش را کج می کند، نه این که خودش بخواهد کج کند. هر پیرمردی سعی می کند که توبه کرده، خودش را پاک کند، بعد از دنیا برود. نگاه خدا به روزگار پیری حضرت یوسف علیه السلام نیست، بلکه به روزگار پر بودن وجودش از کرامت های ایام جوانی است.

در این بخش از زمان، اگر کسی نگاه خدا را به خودش جلب کند، هنر کرده است؛ چون خیلی ها در این بخش روی خدا را از خود برمی گردانند و رابطه خدا را با خودشان قطع می کنند. خیلی ها به خاطر قدرت و اوج جوانی، در مقابل حضرت حق دچار کبر می شوند.

اگر در این فصل از جوانی، انسان بتواند نگاه حضرت حق را به خود جلب کند، شاهکار کرده است. جلب نگاه در پیری با توبه، التماس، گریه و پشیمانی کار مهمی نیست. پیرمرد است و می گوید: دیگر دارم از کار می افتم، کمرم، پایم، سرم، چشمم و گوشم، از کار افتاده است، خدایا! کسی که به ما رحم نمی کند، اقلّاً تو رحم کن، گذشته ما که بسیار کثیف، آلوده و ناپاک بوده، ما را ببخش، نفهمیدیم، جاهل بودیم، بد کردیم.

تفاوت نگاه خدا به جوانی و کهنسالی [۱]

(۱)

ص: ۱۷۷

۱- ۱) - نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله): ۵۸۸، حدیث ۲۰۵؛ «رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: فضل الشّابّ العابد العبدی یعبد فی صباه علی الشّیخ العبدی یعبد بعد ما کبرت سنّه کفضل المرسلین علی سایر النّاس؛ فضیلت جوان عابد که از آغاز جوانی عبادت کند بر پیری که وقتی سن بسیار یافت عبادت کند چون فضیلت پیغمبران بر سایر مردم است.» و نیز در ترجمه احیاء علوم الدین، ۱/۳۲۰ آمده: «ما اتی الله عبده علماً الاّ شابّاً و الخیر کلّه فی الشّباب؛ ای، حق تعالی بنده خود را علم نداد مگر در جوانی، و همه نیکی در جوانی است.»

اگر پیرمرد را ببخشد، این نگاه، نگاه ترحم خداست، نه نگاه عظمت نگری و «احسنیت»، نه نگاه به آیات بینات کتاب، وجود جوان که به کتاب هستی آبرو داده است.

«عالمًا مضاهياً للعالم العینی» (۱) این حرف حکما است، که حضرت یوسف علیه السلام در ایام جوانی، همه وجود را با همه عالم، حکیمانانه، هماهنگ و یکی کرده بود. این نگاه و خوشحالی در این زمان خیلی مهم است.

نه زمان پیری که بعد از گریه ها، ناله ها، ندبه ها، مکه و کربلا رفتن ها بگویم:

احساس می کنم که گویا خدا مرا بخشیده باشد. بعد از این که هزاران مقام و منزلتم را از دست دادم، حالا به عنوان غلط کرده پشیمان، خوشحال باشم که مرا بخشیده اند و به من نگاه می کنند.

البته خدا منّتی روی ما نمی گذارد. در قیامت مارکی به پیشانی ما نمی زند که «هذا تائب» این شخص جوانی خود را در گناه گذرانده و بعد توبه کرده است، نه، این کار را با ما نمی کنند، اما انسان در درون خودش احساس ذلیلی می کند.

به خدا قسم! بیشتر این خنده هایی که دختران و پسران خارج از فضای دین دارند، خنده های مسخره ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: (۲) به دنبال این

ص: ۱۷۸

(۱-۱) - شرح الأسماء الحسنی: ۱/۱۳۴.

(۲-۲) - نهج البلاغه: خطبه ۲۱۲، (من کلام له علیه السلام قاله بعد تلاوته أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ. . .) «إِنَّ مُصَيَّبِيَهُ نَزَلَتْ بِهِ ضَنْبًا بَغْضَارِهِ عَيْشِهِ وَ شَحَاحَهُ بِلَهْوِهِ وَ لَعِبِهِ فَبَيْنَا هُوَ يَضْحَكُ إِلَى الدُّنْيَا وَ تَضْحَكُ إِلَيْهِ فِي ظِلِّ عَيْشٍ غَفُولٍ إِذْ وَطِئَ الدَّهْرُ بِهِ حَسَكُهُ وَ نَقَضَتِ الْمَأْيَامُ قُوَاهُ وَ نَظَرَتْ إِلَيْهِ الْحُتُوفُ مِنْ كَثْبٍ فَخَالَطَهُ بَثٌّ لَمَّا يَعْرِفُهُ وَ نَجِيٌّ هَمٌّ مِمَّا كَانَ يَجِدُهُ وَ تَوَلَّدَتْ فِيهِ فَتْرَاتٌ عِلَلٍ آنَسَ مَا كَانَ بِصِحَّةِ حَيْثِهِ فَفَرَعَ إِلَى مِمَّا كَانَ عَوْدَهُ الْأَطْبَاءُ مِنْ تَشْيِ كَيْنِ الْحَارِّ بِالْقَارِّ وَ تَحْرِيكِ الْبَارِدِ بِالْحَارِّ فَلَمْ يُطْفِئِ بِنَارِهِ إِلَّا تَوَرَّ حَرَارَهُ وَ لَأَحْرَكَ بِحَارِّ إِلَّا هَيَّجَ بُرُودَهُ وَ لَأَعْتَدَلَ بِمَمَازِجِ لِنَلِكِ الطَّبَائِعِ إِلَّا أَمِيدًا مِنْهَا كُلِّ ذَاتِ دَاءٍ حَتَّى فَتَرَ مُعَلَّلُهُ وَ ذَهَلَ مُمَرِّضُهُ وَ تَعَايَا أَهْلُهُ بِصِحَّةِ فَهٍ دَائِهِ. . .» و موارد دیگری قریب به این مضمون از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده: ط ط إرشاد القلوب، دیلمی: ۱/۳۳؛ «وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ تَعَلَّمُونَ مَا أَعَلَّمْتُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ لَخَرَجْتُمْ عَلَى الصُّعْدَاتِ تَبْكُونَ عَلَى أَعْمَالِكُمْ وَ لَوْ تَعَلَّمْتُمُ الْبَهَائِمُ مِنَ الْمَوْتِ مِمَّا تَعَلَّمُونَ مِمَّا أَكَلْتُمْ سَيِّمِنًا. وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ آتَمَا وَ اللَّهُ لَوْ تَعَلَّمُونَ مَا أَعَلَّمْتُ لَبَكَيْتُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ لَخَرَجْتُمْ عَلَى الصُّعْدَاتِ تَتَدَمُّونَ عَلَى أَعْمَالِكُمْ وَ لَتَرَكْتُمْ أَمْوَالَكُمْ لَأَحَارِسَ لَهَا وَ لَأَخَافُ عَلَيْهَا. . .»

خنده ها، گریه های سنگینی قرار دارد.

پشت این خنده ها، ایدز، سوزاک، سفلیس، بیماری های عصبی، روانی و خودکشی و در نهایت آتش جهنم است.

شادی و گریه واقعی

اما شادی واقعی کجاست؟ خدا نیز در قرآن فرموده است که می خنداند و می گریاند:

« وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى » (۱)

این متن در قرآن به گونه ای غیر از آن خنده و گریه است. خدا، خدایی است که می خنداند، آنجایی که خدا انسان را می خنداند، آنجایی است که:

ص: ۱۷۹

۱- ۱) - نجم (۵۳): ۴۳؛ «و این اوست که می خنداند و می گریاند.»

« لِسْعِيهَا رَاضِيَةٌ » (۱)

« فَهُوَ فِي عَيْشِهِ رَاضِيَةٌ » (۲)

آن خنده قیمت دارد که وقتی حضرت یوسف علیه السلام را از آن کاخ با عظمت به زندان تاریک کاهگلی، کنار عده ای کافر و زبان نفهم می اندازند، به دیوار زندان تکیه می دهد و می گوید:

« رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ » (۳)

مرا از آن فضای دعوت به زنا به گوشه این زندان انداختند، حال تو هستی و من، پس من اینجا خوش هستم. این خوشی، خوشی است. نه فریادهای مستانه و شبانه که بعضی پسر و دخترها در زندگی می زنند و مانند کرم ها در لجن گناه و شهوت نجس می لولند و بدن های جهنمی که به هم ساییده می شود. آن لولیدن، غیر از زندگی کردن است.

شادی واقعی

اگر شادی آنها شادی است، پس چرا بعد از این جلسات رقص و گناه، وقتی به خانه می آیند و تنها می شوند، احساس می کنند که غم تمام عالم در دل آنها است؟ بعد با هزار نوع قرص خود را خواب می کنند که سنگینی این غم آنها را از پا در نیاورد.

شادی واقعی، شادی مؤمن است که حتی ظاهراً دارد گریه می کند، اما بعد از گریه و حتی در حین گریه کردن، چنان احساس سبک باری و شادی می کند که

ص: ۱۸۰

۱-۱ - غاشیه (۸۸) : ۹؛ «از تلاش و کوشش خود خوشنودند.»

۲-۲ - قارعه (۱۰۱) : ۷؛ «پس او در یک زندگی خوش و پسندیده ای است.»

۳-۳ - یوسف (۱۲) : ۳۳؛ «پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند.»

حاضر نیست این شادی او تمام شود.

خنده حضرت یوسف علیه السلام معنی الهی و ملکوتی دارد. او کجا می خندد؟ بعد از این که می بیند از همه پلیدی های کاخ، ذره ای بر دامن او ننشسته و آزاد شده، هر چند ظاهراً به زندان افتاده است می خندد که این خنده، آیه خداست و دهان حضرت، صفحه کتاب خدا.

این جنب و جوش در زندان، سجده های طولانی، رکوع ها، ناله های شبانه، آری، اینجا جای شادی و نشاط است: رقص آنجا کن که خود را بشکنی پنبه را از ریش شهوت برکنی (۱)

شادی جدایی از رذایل اخلاقی

وقتی کوزه متیت و غرور که همه تو خالی است، کوزه حرص، حسد، تنگ نظری، حقارت و کوچک بودن را شکستی و با شکستن آن، از همه این عالم مادی رها شدی و در ملکوت و وادی «أَزْحَمُ الرَّاحِمِينَ» قرار گرفتی، آنجا پایکوبی کن، هیجان داشته باش و بخند. آنجا دیگر تو را گریه نمی گیرد.

زمین های پنبه کاری شده را دیده اید. پنبه در جلد خشک و زبری چسبیده است.

گوی و کیسه می آورند، با انگشتان دست پنبه را از آن جلد خشک جدا می کنند، به کارخانه می دهند تا آن را بزند و به صورت نرم و زیبایی درآورد.

بعد نمونه اش را در ویتترین های گران قیمت می گذارند؛ یعنی بعد از کنده شدن از آن گیاه خشک و زرد، افتاده و جلد خشک، پشت ویتترین پرقیمت بالانشین شده است و انسان های کارخانه دار و ثروتمند می بینند و به قیمت گران می خرند، می ریسند و به پرده ها و لباس های زربفت و پرنقش و نگار تبدیل می کنند. شاهان و

ص: ۱۸۱

پولداران جهان می گویند: این نوع پرده را بیاورید روی پنجره های ما نصب کنید.

یعنی از بیابان نشینی کنده شده و حرکت می کند تا کاخ نشین می شود.

میت ها انسان را بیچاره می کنند؛ یعنی سازمان خلقت انسان را به گونه ای ساخته اند که اهل منیت، شهوت، بخل، حرص و آلودگی، واقعاً محکوم به شکست، ذلیل شدن و غرق شدن هستند و هیچ راه فراری ندارد.

«الهی لا تُؤدِّبْنی بعقوبتک» (۱) حضرت زین العابدین علیه السلام گریه می کردند که خدایا! مبادا مرا با آتش جهنم خود بیدار و ادب کنی. آنجا دیگر بیداری و ادب فایده ای ندارد. در جهنم هر شاهی ذلیل و دست بسته و هر متکبری، خوار است و هر شهوترانی فریاد می زند:

﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ (۲)

کاش مرا خلق نکرده بودی. در آنجا ادب شدن چه سودی دارد؟

ص: ۱۸۲

۱- ۱) - بحار الانوار: ۸۲/۹۵، باب ۶، (دعاء السحر لعلی بن الحسین ع رواه حمزه الثمالی)، حدیث ۲؛ إقبال الأعمال: ۶۷؛ المصباح الكفعمی: ۵۸۸؛ «إِلَهِی لَا تُؤدِّبْنی بِعُقُوبَتِکَ وَ لَا تَمَكِّرْ بَی فی حِلَّتِکَ مِنْ أینَ لَی الخَیْرُ یا رَبِّ وَ لَا یُوجِدُ إِلَّا مِنْ عِنْدِکَ وَ مِنْ أینَ لَی النَّجَاةُ وَ لَا تُسَدِّ تَطَاعُ إِلَّا بِعِکَ لِأَلَدِی أَحْسَنَ اسْتِغْنَى عَنْ عَوْنِکَ وَ رَحْمَتِکَ وَ لَمْ یُضِکَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِکَ یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ... خدایا مرا به عقاب خود ادب مفرما و به مجازات عملم به مکر و حيله ات به عقوبت ناگهانیت غافلگیر مکن و مبتلا- مگردان ای خدا کجا خیری توانم یافت در صورتی که خیر جز پیش تو نیست و از کجا راه نجاتی خواهم جست و حال آنکه جز به لطف تو نجات میسر نیست ای خدا نه آنکس که نیکوکار است از یاری تو و لطف و رحمت مستغنی است و نه آنکه بدکار است و بر حکم تو بی باکی کرده و به راه رضا و خوشنودیت نرفته از قدرتت بیرون است ای رب من ای رب من ای رب من.»

۲- ۲) - نبأ (۷۸) : ۴۰؛ «ای کاش من خاک بودم [و موجودی مکلف آفریده نمی شدم تا چنین روز سختی را بینم!]»

اجازه فکر بی ادبی نیز در این دستگاه به کسی نمی دهند. اگر انسان گرفتار شود، او را نیز دوست داشته باشند، چنان به گوش او می زنند که اگر خواب است، بیدار شود.

شکستن منیت ها

اجازه فکر در منیت را نیز به ما نمی دهند. من یک بار فکر نکرده، چنان چوبش را خوردم که هر وقت یادم می آید، از آن کتکی که خوردم، شاد می شوم و می خندم.

خنده معنی دار، که شکر خدا، این چوب زدن را به قیامت نکشاند.

در اوج تابستان، در یکی از شهرهای بزرگ ایران، شب آخر منبرم بود. محلی که در آنجا منبر می رفتم، وسعت داشت. شب آخر، شاید نزدیک به پنجاه هزار نفر پای منبر بودند. خدا می داند این فکر نیمه کاره به ذهن من آمد که این سواد، بیان و منبر من است که این جمعیت را به اینجا آورده است. این تمام آن فکر بود، اما به جایی نکشید. فقط در حالی سخنرانی به صورت نسیم بسیار مختصری به ذهن من آمد و اصلاً ادامه پیدا نکرد.

بعد از شب آخر این مجلس، باید از آن شهر حدود چهارصد کیلومتر به شهر دیگری که از شهرهای معروف ایران و بسیار ثروتمند است، می رفتم؛ یعنی فردا شب، شب اول منبر در آن شهر ثروتمند بود. هر شب که آن منبر تمام می شد و به خانه می آمدیم، پسر من که آن وقت پنج شش ساله بود، می گفت: امشب بیست و دو نفر پای منبر بودند، فردا شب! بیست و یک نفر بودند. کار من منبر رفتن بود، کار فرزندم شمردن مستمع بود. هیچ کس نیامد.

این هایی که می آمدند نیز افراد جالبی بودند. این چند نفر گروه گروه کنار هم می نشستند و وقتی من بر منبر بودم، می شنیدم که به همدیگر می گفتند: امسال محصول باغ را چقدر فروختی؟ می گفت: خیلی نشد، این قدر شد. دیگری می گفت:

این قدر فروختم. تمام منبر من به فروش آنها گذشت.

بعد از ده شب که منبر من تمام شد، از مداح معمولی نیز به من کمتر پول دادند و گفتند: به سلامت. یعنی خدا به من گفت: دل ها در دست من است، من در آنجا پنجاه هزار نفر را پای منبر آوردم. تو می توانی، بفرما. مگر تو همان شخص منبری آن شهر نبودی؟ پس چه شد؟

ای کسی که دل ها به دست تو است:

«يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ» (۱) تو می گویی برو، اگر انسان در باطن خود از مسیر صحیح منحرف شود، تو می گویی نرو.

در زندگی خیلی تواضع کنید و دائم بگویید: ای خدا! تو همه چیز هستی. این را قبول کنید تا شما را بالا ببرند. بزرگ ترین انسان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، به ما یاد داده است که چه کسی هستیم:

«وَأَنَا عَيْدُكَ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ الْحَقِيرُ الْمُسْتَكِينُ الْمُسْتَكِينُ» (۲) حال که زنده هستیم، این است که حقیر، ذلیل، مسکین و مستکین هستیم، وای به حال آن زمانی که جنازه ما را روی سنگ مرده شورخانه بیاندازند، آنجا چه کسی هستیم؟ آنجا جایی هست که همه از زن و فرزند، داماد، برادران، اقوام، دوستان، شریک و همسایه ها همه جمع شده اند، تا ما را دور بیاندازند. جمع نشده اند که ما را نگهدارند. رقص آنجا کن که خود را بشکنی پنبه را از ریش شهوت برکنی

ص: ۱۸۴

۱-۱) - مصباح المتعجد: ۱۳۲، فصل سیاقه الصلوات، حدیث ۲۱۴.

۲-۲) - اقبال الأعمال: ۳/۳۳۴، فصل ۵۱.

نه در این مجالس بیهوده و پوچ دنیایی، آنجا که رقص و جولان ملکوتی واقعی نیست، این رقص و جولان که عین حماقت است: زن و مرد با هم برقصند و خدا و ملائکه نیز ببینند و پرونده را عصر جمعه به خدمت امام زمان علیه السلام ببرند و جگر ایشان زخم بخورد.

منشأ شادی مؤمن در دنیا

این بالا پریدن ها، حیوانی است و گرنه زمانی که کمبودها و نواقص روحی و اخلاقی بیرون می آیند، باید هیجان و پایکوبی و شادی کنند. این هیجان از کجاست؟

از همراهی مددهای غیبی، ملائکه به آنها می گویند:

« نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » (۱)

ما بودیم که زیر بازوان شما بودیم و شما را می بردیم. اگر ما در دنیا دوست شما نبودیم، شما نیز از آن رقص ها می کردید؟ آن نواختنی که شما را به هیجان می آورد، از طرف ما بود. ما از جانب خدا در باطن شما می نوازیم و در این نواختن ما بود که شما تلطیف می شدید و اشک از چشم شما جاری می شد. در این نواختن ما بود که دلکنده می شدید و می گفتید: مشهد، کربلا، مناجات، دعای کمیل و عرفه برویم. اگر ما نمی نواختیم که شما از جای خود تکان نمی خوردید.

ص: ۱۸۵

مطربانش از درون دف می زنند بحرها از شورشان کف می زنند (۱)

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۱۸۶

۱-۱ - مولوی.

کسب فیوضات الهی به اندازه لیاقت

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۱۸۷

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

حضرت يوسف عليه السلام به قدری از خویش لیاقت و شایستگی نشان داد که پروردگار مهربان عالم، ظرف وجود او را از حقایق گسترده ای پر کرد که البته این احسان و عنایت را در حق هر کسی که از طریق معرفت و عمل لیاقت نشان دهد، می کند.

در حلّ مشکل حضرت یونس علیه السلام و نجات از تاریکی شکم ماهی در دریا که احدی جز حضرت حق نمی توانست او را نجات بدهد، می فرماید: ما او را نجات دادیم:

« وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ » (۱)

و به همین صورت اهل ایمان را از گرفتاری ها و مشکلات نجات می دهیم. البته لطف پروردگار و احسان حضرت حق، به اندازه لیاقت و شایستگی انسان به او می رسد.

ظرف وجود حضرت يوسف عليه السلام در توان ظرفیت خود، به خاطر معرفت و عملش از فیوضات الهی و عنایات حضرت حق پر شد. گوشه ای از آن عنایات و

ص: ۱۸۹

۱- ۱) - انبیاء (۲۱) : ۸۸؛ «و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم.»

الطاف را که فقط کار اوست، نه کار پول، پارتی، قبیله، خانواده و قدرتمندان در آیات قرآن مجید ببینید.

در یکی از آیات می فرماید: (۱) همه این امور بعد از آن معرفت، عمل، لیاقت و شایستگی است. البته رایگان و ناگهانی نیست، بلکه او زحمت کشید، رنج برد، و اجازه نداد به پاکی او لکه سیاهی بنشیند.

مکنت عنایت شده به بندگان خالص

بعد از این امور بود که پروردگار می فرماید:

« مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ » (۲)

این به چاه افتاده و زندانی کشیده را تمکن، آبروی عظیم و نیروی چیرگی بر مشکلات و غلبه بر دل ها را دادم. این ها کار غیر خدا نیست. تمکن، نعمت ویژه الهی است که کسی سفره دار حضرت حق می شود، سفره دار رحمت، قدرت، کرم، عزت، چیرگی، غلبه و توان او. در حقیقت تمام قدرت ها، توان ها، پیروزی ها در آن

ص: ۱۹۰

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۲۴؛ « وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا - أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ »؛ بانوی کاخ [چون خود را در برابر یوسف پاکدامن، شکست خورده دید با حالتی خشم آلود] به یوسف حمله کرد و یوسف هم اگر برهان پروردگارش را [که جلوه ربوبیت و نور عصمت و بصیرت است] ندیده بود [به قصد دفاع از شرف و پاکی اش] به او حمله می کرد [و در آن حال زد و خورد سختی پیش می آمد و با مجروح شدن بانوی کاخ، راه اتهام بر ضد یوسف باز می شد، ولی دیدن برهان پروردگارش او را از حمله بازداشت و راه هر گونه اتهام از سوی بانوی کاخ بر او بسته شد]. [ما] این گونه [یوسف را یاری دادیم] تا زد و خورد [ی که سبب اتهام می شد] و [نیز] عمل خلاف عفت آن بانو را از او بگردانیم؛ زیرا او از بندگان خالص شده ما [از هر گونه آلودگی ظاهری و باطنی] بود.

۲-۲ (۱۲): ۵۶؛ «این گونه یوسف را در [آن] سرزمین مکانت و قدرت دادیم.»

شخص قرار داده می شود.

ظاهراً یک نفر است، ولی قدرت جامع، غالب و چیره کامل است. دل ها و ارواح همه در تسخیر او است، در حالی که او کانال فیوضات پروردگار برای دل ها و ارواح است. نه تنها دل ها و ارواح زمان خودش، بلکه برای همه دل های لایق، شایسته و قابل.

تمکّن، معنویت و آبروی او در جهان فعال است. بدن او در دنیا نیست، ولی حقیقت او در دنیا هست و به نیازمندان عالم معنا، انرژی، پاکی، زمینه استقامت و حفظ نفس می دهد. این همه را پروردگار عالم در یک نفر جمع کرده است.

محسنین در سایه لطف پروردگار

وقتی که برادران حضرت یوسف علیه السلام به علتی که در قرآن مطرح است، او را شناختند، حضرت علیه السلام حرف خیلی زیبایی به برادران زد. آنها او را به چاه انداختند و خیال می کردند که نابود شده و از بین رفته است. سی سال گذشته است، اکنون گرد و غبارش نیز از ته چاه به باد رفته است.

آنها اصلاً به زنده بودنش یقین نداشتند. وقتی او را شناختند، مبهوت شدند. بچه کتک خورده ته چاه افتاده کنعان کجا و مقام عزیز مصر کجا؟ شگفت زده و مبهوت شدند.

حضرت علیه السلام وقتی این جمله را به آنها گفت خیال آنان را راحت کرد که در این دستگاه منظم هستی باید کار به اینجا برسد.

حضرت یوسف علیه السلام به حقیقت و بصیرت وصل است و کلمه به کلمه از حرف های ایشان حساب دارد. او وقتی حرف می زند، خدا از گلوی او حرف می زند. به برادرانش فرمود: چرا انگشت به دهان مانده، شگفت زده و غرق در تعجب شده اید، مگر چه شده است؟ یک سیر طبیعی الهی در این عالم انجام گرفته

است و آن این بوده که من از چاه تا اینجا با خدا بودم، با خدا زندگی کردم.

﴿ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴾ (۱)

پروردگار پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند.

این گفتار قرآن مجید را حفظ کنید و نصب العین خود قرار دهید. چهل شبانه روز تجربه کنید، ممکن است برای بعضی ها باورش سخت باشد، ولی در مدت طولانی، اثرش را می بینید، فقط چهل شبانه روز.

اعتماد به وعده های خدا

شما چهل شبانه روز خدا را امتحان کنید. (۲) روش و اعمال ما نشان می دهد که ما هنوز اعتماد کاملی به پروردگار نداریم. ما نسبت به وعده های خدا در ترس هستیم که مبادا انجام نگیرد. به این که پروردگار اصرار دارد:

﴿ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴾ (۳)

من خلف وعده ندارم، اگر در مقابل کارهای نیک، حالات، اخلاق و نیت های پاک به شما وعده دادم که در دنیا نیز به شما احسان کنم، یقین بدانید که احسان خواهم کرد.

یکی از چهره های بسیار برجسته شیعه که بعضی ها نقل می کنند - آن بعضی ها که عجیب مورد اعتماد هستند و سر و سزی با امام دوازدهم علیه السلام داشتند - یکی از

ص: ۱۹۲

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۹۰؛ «که یقیناً خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی کند.»

۲- ۲) - عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۶۹/۲، باب ۳۱، حدیث ۳۲۱؛ بحار الانوار: ۶۷/۲۴۲، باب ۵۴، حدیث ۱۰؛ «در این مورد آمده: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَزَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ.»
۳- ۳) - آل عمران (۳) : ۹؛ «مسلماً خدا خلف وعده نمی کند.»

اولیای الهی به نام حاج علی بغدادی در کنار حرم موسی بن جعفر علیه السلام خدمت امام زمان علیه السلام رسیده بود، اول ایشان را نشناخت، بعد که از نظر پنهان شد، سیری در اتفاقات به وقوع پیوسته عصر پنجشنبه و شب جمعه کرد، تا اینجا که گفت: این آقا در حرم به من فرمود: میل داری به دوازده امام سلام بدهی؟ عرض کردم: بله.

فرمود: سلام بده. تا امام عسگری را که سلام دادم، ایشان سکوت داشت و گوش می داد، تا گفتم: «السلام علیک یا حجه بن الحسن» ایشان فرمود: «علیک السلام» تازه فهمید که در محضر ایشان بوده است. حضرت در کنار حرم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به او می فرماید: اگر به تهران رفتی، سلام مرا به فلانی برسان و اسم او را می برد.

داستان از تشریف دو یهودی به اسلام

حاج علی بغدادی می فرمودند: زمانی که در نجف بودم، کنار حرم امیرالمؤمنین علیه السلام دو طلبه را دیدم که حال، چهره و حرف زدن آنان، به نظرم آمد این ها ممتاز هستند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: (۱) تمام رفتار ظاهری، دلیل بر وضع باطن است. هر کس در بیرون هر کاری می کند، درون خود را بیرون می ریزد. این ها نشان می داد که درون مایه دار، روشن و نورانی ای دارند. سؤال کردم: آیا می خواهید اسم خود را بگویید؟ علاقه دارم شما را بشناسم. اهل کجا هستید؟

گفتند: منزل ما در صد و پنجاه کیلومتری مدینه، در منطقه خیبر است و هر دو

ص: ۱۹۳

۱-۱ - غرر الحکم: ۴۷۹، حدیث ۱۱۰۱۴؛ «لِكُلِّ ظَاهِرٍ يَاطِنُ عَلَيَّ مِثَالِهِ فَمَنْ طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ وَ مَا خَبِثَ ظَاهِرُهُ خَبِثَ بَاطِنُهُ.» و همچنین می فرماید: غرر الحکم: ۴۷۹، حدیث ۱۱۰۱۳؛ «عِنْدَ فَسَادِ الْعَلَانِيَةِ تَفْسُدُ السَّرِيرَةُ.»

یهودی زاده هستیم. آنجا محلی بود که کتاب های ما یهودیان قرار داشت. در آن کتابخانه مخزنی بود که همیشه درش قفل بود و به روی احدی باز نمی کردند. من و برادرم کنجکاو شدیم. کلید دار را دیدیم، گفت: به هیچ قیمتی در را باز نمی کنم.

تطمیعش کردیم و پول زیادی پیشنهاد دادیم، گفت: به هیچ قیمتی در را باز نمی کنم.

تطمیعش کردیم و پول زیادی پیشنهاد دادیم؛ چون وضع مالی خانوادگی ما خیلی خوب بود. او قبول کرد.

قرار پنهانی گذاشتیم که احدی از این جریان مطلع نشود و گرنه این طور که کلید دار می گفت، همگی ما را می کشتند. بر سر قرار آمدیم، به دور از چشم همه، در اتاق را باز کرد.

نام پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در تورات [۱]

(۱)

توراتی در آنجا بود. به ما گفت: هر چه به حضرت موسی علیه السلام نازل شد، در این هست. تمام تورات های بیرون قلبی است.

ص: ۱۹۴

۱- ۱) - بحار الانوار: ۳۶/۳۷، باب ۵۰ حدیث ۴؛ الامالی، شیخ صدوق: ۱۹۱، حدیث ۱؛ «در این زمینه مناسب است گفتگوی مرد یهودی را با پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بیان شود: جَاءَ نَفْرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَسَأَلُوهُ عَنْ مَسَائِلَ فَكَانَ فِيمَا سَأَلُوهُ أَخْبَرَنِي عَنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ مَكْتُوبَاتٍ فِي التَّوْرَةِ أَمَرَ اللَّهُ بِنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يَتَّقُوا بِمُوسَى فِيهَا مِنْ بَعْدِهِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَنْشَدْتُكَ بِاللَّهِ إِنْ أَنَا أَخْبَرْتُكَ تُقَرُّ لِي قَالَ الْيَهُودِيُّ نَعَمْ يَا مُحَمَّدُ قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَوَّلُ مَا فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبٌ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ هِيَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ طَابَ ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذِهِ الْآيَةَ يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ مُبَشَّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ وَ فِي السِّطْرِ الثَّانِي اسْمُ وَصِيِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الثَّلَاثِ وَ الرَّابِعِ سِبْطِي الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ فِي السِّطْرِ الْخَامِسِ أُمَّهُمَا فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نَسَاءِ الْعَالَمِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ فِي التَّوْرَةِ اسْمُ وَصِيِّ إِلَيَا وَ اسْمُ السَّبْطَيْنِ شَبَّرَ وَ شَبِيرٌ وَ هُمَا نُورَا فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْيَهُودِيُّ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ.»

ما هم متخصّص زبان عبری بودیم، آن را باز کردیم و خواندیم. به صفحه ای رسیدیم، دیدیم خداوند متعال در آیات تورات گفته است: کار به حضرت موسی علیه السلام تمام نمی شود و در آینده پیغمبر به این اوصاف، این نام و نشان و اخلاق خواهد آمد و بعد از او نیز کار در اختیار دامادش، به این نام و نشان قرار می گیرد.

خواندیم و بیرون آمدیم.

«فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ» (۱)

شما با لیاقت و خواستن مرا یاد کنید، من هم شما را یاد می کنم. شما قدمی به سمت من بیایید، من ده قدم به طرف شما می آیم.

به برادرم گفتم: ما دیگر حق نداریم یهودی بمانیم، نظر تو چیست؟ گفت: من هم نظرم همین است. حال کجا برویم و دین اصلی را پیدا کنیم؟ به مدینه آمدیم، دیدیم نمی توانیم آنجا بمانیم. اگر خانواده ما بفهمند، ما را نابود می کنند.

با هم به بغداد آمدیم. در کاروانسرای اتاق اجاره کردیم، مدیر کاروانسرا پیرمرد محاسن سفیدی بود. خیلی به ما محبت کرد، گفت: اهل کجا هستید؟ گفتیم: اهل خیبر هستیم و می خواهیم مسلمان واقعی شویم. گفت: فردا صبح شما را نزد قاضی القضاة بغداد می برم. قاضی از اسلام، قرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ما صحبت کرد. در پایان گفت: بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله کار به ابن ابی قحافه رسید.

گفتیم: ای قاضی! به خدا قسم! در تورات اصلی که ما با خواندنش تشویق شدیم که مسلمان شویم، اسم جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله این نبود. اسمی که به عبری در تورات بود، به عربی «علی بن ابی طالب» می شد، عبدالله بن ابی قحافه در تورات نبود.

قاضی فریاد زد و گفت: این دو رافضی خبیث را بیرون کنید. ما را بیرون کردند.

نمی فهمیدیم لفظ رافضی یعنی چه؟ به چه کسی رافضی می گویند؟ ناراحت و

ص: ۱۹۵

دل شکسته به همان اتاق کاروانسرا آمدم. پیرمرد مالک کاروانسرا صبح آمد و جریان را برای او گفتیم، گفت: عیبی ندارد، دوباره برویم، من شما را می برم، شفاعت می کنم، با شما نرم شود.

رفتیم و صحبت کردیم. دوباره مصرّ شد که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله حق خلافت از آن عبدالله بن ابی قحافه بود. باز قسم خوردیم که این اسم در تورات نبود.

نام شیعیان در مصحف [۱]

(۱)

حدیفه می گوید: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد، امام مجتبی علیه السلام به مدینه رفت. از کوفه تا مدینه، یکی از شترها را حضرت خیلی مواظبت می کرد.

من به حضرت عرض کردم: چرا این شتر را این همه مواظبت می کنید؟ فرمود:

کتابی بار این شتر است که نام تمام شیعیان ما تا قیامت در این کتاب ثبت است.

گفتم: به من نشان می دهید؟ فرمود: در مدینه نشان می دهم.

من سواد نداشتم، به دنبال پسر برادرم رفتم، او را به خانه حضرت مجتبی علیه السلام آوردم. عرض کردم. آقا! وعده دادید. من سواد ندارم، آیا اجازه می دهید پسر برادرم ببیند که آیا اسم من در آنجا هست یا نه؟ ورق زد و گفت: بله، اسم شما هست.

دوباره ورق زد، هیجانی شد. گفتم: چه شده است؟ گفت: اسم خودم را نیز دیدم، از اسم من نور بیرون می زند. به امام مجتبی علیه السلام عرض کردم: چرا از اسم برادرزاده من نور بیرون می زند؟ فرمود: او جزء هفتاد و دو نفر یاران حسین ما علیه السلام است.

ص: ۱۹۶

۱-۱) - الخرائج و الجرائح: ۶۳۶/۲؛ دلائل الإمامة: ۱۲۱؛ «در تایید این حدیث آمده: و منها ما قال أبو بصير أنه عليه السلام قال لي هيل تعرف إمامك قلت إي والله وأنت هو قال صلى الله عليه وآله دقت قلت أريد أن تُعطيني علامة الإمامة قال ليس بعد المعرفة علامة قلت نزداد بصيره قال تزجع إلى الكوفة وقد ولد لك عيسى ومن بعد عيسى محمد ومن بعدهما ابنتان وابتاك عندنا مئتان مع أسماء الشيعة وما يلدون إلى يوم القيامة وأسماء آبائهم وأجدادهم وإذا هي صحيفة صفراء مدرجة.»

این بار با کفش خود به ما دو برادر حمله کرد، برادرم فرار کرد، ولی من کتک مفصلی خوردم. این هم دین شد؟ ما دو نفر یهودی آمدیم که مسلمان واقعی شویم، آن وقت باید این گونه ما را بزنند؟ به برادرم گفتم: کرایه اتاق را بده، برویم. گفت، کجا برویم؟ گفتم: بالاخره از جایی سر در می آوریم. راه افتادیم، به لب جوی آب رسیدیم و نشستیم.

تو لیاقت نشان بده، آنها پرده را کنار می زنند. پشت پرده و عمری در تاریکی ماندن. چرا؟ تمام نور آن طرف است. این طرف که تمامش شهوت، شکم، نزاع، فریاد، جنگ، غیبت، تهمت و ناروا و خستگی است، اما خبرها پشت پرده است. عالمی خواهم از این عالم بدر تا کنم اندر جهان سیر دگر (۱)

هیچ کس نبود. جوانی با دنیایی از ادب آمد و به ما دو نفر سلام کرد و گفت: چه غصه ای دارید؟ گفتیم: آمدیم مسلمان شویم، کتک خوردیم. گفت: آنها همین طور هستند. شهری نزدیک بغداد به نام کاظمین است، آنجا محل دفن جد من، موسی بن جعفر علیه السلام است. آنجا به شیخ محمد حسن آل یاسین مراجعه کنید، حکایت خود را به او بگویید.

ما به کاظمین آمدیم. پرسیدیم، آدرس دادند تا رسیدیم. در زدیم. آمد در را باز کرد و با محبت گفت: به درون خانه بیایید. اهل کجا هستید؟ حکایت خود را گفتیم تا رسیدیم به این که جوانی این آدرس را داد، ناگهان برخاست، سر به دیوار گذاشت، مانند مادر داغ دیده گریه کرد.

بعد گفت: برخیزید. ایستادیم. چشم ما را بوسید و به صورتش مالید. ما دیروز آن

اوضاع را دیده بودیم، اما اکنون این آقا را دیدیم، متحیر شدیم که چرا دیروز ما را زدند، اما امروز چشم ما را می بوسند؟
گفتیم: چرا چشم ما را می بوسید؟ فرمود: چرا نبوسم؟ این دو چشم، جمال مولای ما را دیده است. چرا گریه نکنم؟ اسم من به زبان آن آقا جاری شده است.

تو لیاقت نشان بده، تا برای تو نیز سفره اش را پهن کند.

« وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ » (۱)

ما به دست او مسلمان شدیم. ما را راهنمایی کرد و گفت: دریای علم خدا در نجف است، خدمت علمای نجف در جوار حرم امیرالمؤمنین علیه السلام بروید، من همه خرج شما را می دهم.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۱۹۸

۱-۱ - یوسف (۱۲) : ۲۱؛ «این گونه یوسف را در سرزمین مصر مکانت بخشیدیم [تا زمینه فرمانروایی و حکومتش فراهم شود].»

ساختمان انسانیت

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۱۹۹

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

از نظر معنویات، هیچ ساختمانی در عالم هستی عظیم تر و با ارزش تر از ساختمان انسانیت نیست. آن افرادی که این ساختمان را ساختند، از مصالح الهی و ملکوتی برای ساختن این ساختمان بهره گرفتند و از زمانی که انسان را آفریدند تاکنون، هیچ فرهنگ زمینی نتوانسته مصالحی را به انسان ارائه بدهد که انسان با به کار گرفتن آن مصالح، ساختمان انسانیت را بسازد و تمام مصالح ارائه شده، یا ناقص بوده، یا عیب داشته و یا پوک و پوچ بوده است.

بیش از چند میلیون فرهنگ آمد و خرابکاری کرد و به عمر خود خاتمه داد. آن چه که باقی می ماند و اصلاح کننده است و به عمرش خاتمه داده نمی شود، فقط دین خدا است:

« إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ » (۱)

و این اسلام نیز از زمان آدم علیه السلام ارائه شده و در طول زمان به وسیله پیامبران و به تدریج کامل شده، تا زمان بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که به اوج کمال و جامعیتش

ص: ۲۰۱

۱-۱) - آل عمران (۳): ۱۹؛ «مسلماً دین [واقعی که همه پیامبران مُبَلِّغِ آن بودند] نزد خدا، اسلام است.»

رسیده و بقا خواهد داشت و نوری است که هرگز خاموش نخواهد شد:

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (۱)

خدا در قرآن می فرماید: هر کس از این نور خوشش نیاید، نمی تواند آن را خاموش کند و پروردگار عالم این نور را کامل می کند و روزی خواهد رسید که:

«لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (۲)

کل فرهنگ ها را از صفحه زندگی انسان پاک می کند و تنها همین فرهنگ که سعادت دنیا و آخرت مردم را تأمین می کند، برجا خواهد ماند.

تأمین مصالح ساختمان انسانیت با وحی

وحی، مصالح این ساختمان را تأمین کرد. نبوت پیامبران و راهنمایی های حکیمانه و دلسوزانه انبیا علیهم السلام از یک طرف و امامت امامان بزرگوار نیز از طرف دیگر مصالح این ساختمان را تأمین کرد.

این مصالح خرما فروش گمنام را به ساختمان عظیمی از انسانیت چون میثم تیمار (۳) تبدیل می کند. همچنین این مصالح کاسب معمولی را به صفوان بن

ص: ۲۰۲

۱- ۱) - صف (۶۱) : ۸؛ «می خواهند خدا را با دهان هایشان خاموش کنند در حالی که خدا کامل کننده نور خود است، گرچه کافران خوش نداشته باشند.»

۲- ۲) - صف (۶۱) : ۹؛ «تا آن را بر همه ادیان پیروز کند.»

۳- ۳) - الإرشاد؛ شیخ مفید: ۱/۳۲۳؛ بحار الانوار: ۴۲/۱۲۴، باب ۱۲۲، حدیث ۷؛ «میثم تمار بنده زنی از طایفه بنی اسد بود، پس امیر المؤمنین علیه السلام او را از آن زن خرید و آزادش کرده باو فرمود: نامت چیست؟ عرض کرد: سالم، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن خبر داده که آن نامی که پدر و مادرت تو را در عجم بدان نامیده اند میثم است؟ عرض کرد: خدا و رسولش راست گفته اند و تو نیز ای امیر مؤمنان راست گفتی، بخدا نام من همین است، فرمود: پس بهمان نام که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را نامید باز گرد و نام سالم را واگذار، پس بنام میثم بازگشت و کنیه اش را ابو سالم نهاد، روزی امیر المؤمنین علیه السلام باو فرمود: همانا تو پس از من گرفتار خواهی شد و بدار آویخته شوی و حربه بتو خواهند زد، و چون سومین روز (بدار کشیدنت) شود از سوراخهای بینی دهانت خون باز شود که ریشت را رنگین نماید پس چشم براه آن خضاب (و رنگین شدن) باش، و بدر خانه عمرو بن حریث بدار آویخته خواهی شد، و تو دهمین نفری که در آنجا بدار آویخته شوند و چوب تو (که بر آن بدارت زنند) کوتاه تر از آنان است، و از ایشان بوضوء خانه نزدیکتر خواهی بود. برو تا آن درخت خرمائی که بر تنه آن بدار کشیده شوی بتو نشان دهم، (او را آورده) و نشانش داد، و میثم تا بود بپای آن درخت

می آمد و نماز میخواند و میگفت: چه فرخنده درختی هستی، من برای تو آفریده شده ام، و تو بخاطر من خوراک داده شوی.
و همواره با آن درخت دیدار تازه میکرد تا آن را بریدند، و جایی که بر آن او را در کوفه بدار زدند شناخت.»

۱-۱) - الاختصاص: ۸۸؛ بحار الانوار: ۴۹/۲۷۳، باب ۱۸، حدیث ۲۰؛ معارف و معاریف: ۶/۷۰۱؛ «صفوان بن یحیی بجلی کوفی مکنی به ابو محمد از یاران حضرت کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السلام بوده و نزد حضرت رضا علیه السلام بخصوص منزلتی عظیم داشته و از سوی آن حضرت و امام جواد و کیل بوده و گروه واقفه مبلغ گرافی پول به وی دادند که امامت حضرت رضا علیه السلام را منکر شود ولی شأن او والاتر از این بود که چنین امری را بپذیرد. محمد بن جعفر مودب گوید: صفوان بن یحیی از دانشمندان بزرگ و معتبرترین راوی حدیث و پارساترین مردم زمان خویش بود، وی هر روز صد و پنجاه رکعت نماز (یعنی سه بار نمازهای واجب و نوافل شب و روز) را ادا می نمود و سه ماه را در سال روزه می داشت و زکات مال خویش را سه بار می داد به جهت این که وی با دو تن از دوستان عزیزش به نامهای عبد الله بن جندب و علی بن نعمان در مسجد الحرام عهد بستند که هریک از آن‌ها که زودتر بمیرد آن که پس از او باقی بماند همه اعمال واجب و مستحب وی را انجام دهد و صفوان که بعد از آن دو نفر زنده مانده بود اعمال آن دو را به جای آن‌ها انجام می داد. یکی از همسایگانش در مکه باو گفت: ابو محمد! دو دینار بتو بدهم میبری برای خانواده ام بکوفه گفت: شتر من کرایه است صبر کن از صاحب شتر در مورد این کار اجازه بگیرم.»

۲-۲) - علل الشرائع: ۲/۵۲۹، باب ۳۱۳، حدیث ۲؛ مستدرک الوسائل: ۱۳/۴۰۲، باب ۱۱، حدیث ۱۵۷۲۸؛ «ابن ولید از علی و او از پدرش نقل کرد که ابن ابی عمیر مردی بزّاز بود از شخصی ده هزار درهم طلب داشت ثروت ابن ابی عمیر از دست رفت و فقیر شد آن مرد خانه اش را بده هزار درهم فروخت و پولها را آورد بخانه ابن ابی عمیر درب خانه او را کوبید. محمد بن ابی عمیر خارج شد آن مرد گفت: این طلبی است که از من داشتی اینک برایت آورده ام. پرسید از کجا تهیه کرده ای ارثی بتو رسیده؟ گفت: نه سؤال کرد کسی بتو بخشیده، پاسخ داد نه من خانه ام را فروختم تا قرضم پرداخت شود. ابن ابی عمیر گفت: ذریح محاربی از حضرت صادق برای من نقل کرد که فرموده است: «لا یخرج الرجل عن مسقط رأسه بالدین» بواسطه قرض شخص نباید خانه نشین خود را بفروشد. پول‌ها را بیر من احتیاجی ب آن ندارم با اینکه خدا شاهد است که هم اکنون بیک درهم آن نیازمندم ولی یکدرهم از چنین پولی را تصرف نخواهم کرد.»

معروف می کند. به قدری این ساختمان عظیم است که ارتفاع معنوی آن، سر از عرش بیرون می آورد.

رسیدن به اوج یقین

شیخ کلینی شخصیت عظیمی است و کتابش چون نزدیک به عصر امام عسگری علیه السلام نوشته شده است، از اعتبار ویژه ای برخوردار است و این روایت را در کتابش نقل می کند:

وقتی بعد از نماز صبح پیغمبر صلی الله علیه و آله به حارثه بن نعمان می فرماید:

«كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟» (۱)

ص: ۲۰۴

۱- ۱) - علل الشرائع: ۲/۵۲۹، باب ۳۱۳، حدیث ۲؛ مستدرک الوسائل: ۱۳/۴۰۲، باب ۱۱۱، حدیث ۱۵۷۲۸؛ «ابن ولید از علی و او از پدرش نقل کرد که ابن ابی عمیر مردی بزاز بود از شخصی ده هزار درهم طلب داشت ثروت ابن ابی عمیر از دست رفت و فقیر شد آن مرد خانه اش را بده هزار درهم فروخت و پولها را آورد بخانه ابن ابی عمیر درب خانه او را کوبید. محمّد بن ابی عمیر خارج شد آن مرد گفت: این طلبی است که از من داشتی اینک برایت آورده ام. پرسید از کجا تهیه کرده ای ارثی بتو رسیده؟ گفت: نه سؤال کرد کسی بتو بخشیده، پاسخ داد نه من خانه ام را فروختم تا قرضم پرداخت شود. ابن ابی عمیر گفت: ذریع محاربی از حضرت صادق برای من نقل کرد که فرموده است: «لا یخرج الرجل عن مسقط رأسه بالدین» بواسطه قرض شخص نباید خانه نشین خود را بفروشد. پول ها را ببر من احتیاجی ب آن ندارم با اینکه خدا شاهد است که هم اکنون بیک درهم آن نیازمند ولی یکدرهم از چنین پولی را تصرف نخواهم کرد.»

حال شما چطور است؟ - به پیغمبر صلی الله علیه و آله که نمی شود دروغ گفت او عالم به حقیقت است - این جواب را داد:

«أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُؤَقِنًا»

این حال من است: تمام حقایق عالم را که از طریق وحی انبیا و شما به من رسیده است، با همه وجود باور و یقین دارم.

این ادعای خیلی مهمی است. چهل سال درس خواندن و غلطیدن در دلیل، برهان، فلسفه، حکمت و عرفان می خواهد تا کسی به مقام باور و یقین برسد، گاهی نیز نمی رسد.

او خیلی راحت گفت: من در اوج باور هستم و هیچ شکی نسبت به هیچ حقیقتی ندارم.

یقین این جوان را در کلام حضرت زهرا علیها السلام مشاهده می کنیم.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي جَاهِلًا لِشَيْءٍ مِنْ كِتَابِهِ وَلَا مُتَحَيِّرًا فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ» (۱) خدا را شکر می کنم که نسبت به هیچ حقیقتی تردید ندارم و نسبت به هیچ واقعیتی سرگردان نیستم.

این حالی که حارثه بن نعمان گفت، حال همه انبیا و امامان علیهم السلام است.

علامت اهل باور و یقین

رسول خدا علیها السلام در برابر جمعیت مسجد به او فرمودند:

«إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟»

ص: ۲۰۵

دلیل، نشانه و برهان تو بر این که نسبت به همه حقایق در اوج باور هستی چیست؟ او عرض کرد:

«كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي»

یا رسول الله! خودم را در عرش خدا می بینم. یعنی تمام درها باز و ساختمان انسانیت من، از این گنبد دوار نیز بالا زده و به پشت این پرده و حجاب ها رفته و به عرش رسیده است.

یا رسول الله! بهشتیان را غرق در نعمت و دوزخیان را غرق در عذاب می بینم و نزد من طلا- با ریگ های بیابان یکی است؛ یعنی دل او به کلی از چیزی که تمام مردم دنیا بر سر آن جنگ و دعوا دارند و به خاطر آن ربا می خورند، می دزدند، غصب می کنند، رشوه می گیرند و حق را ناحق و پایمال می کنند، کاملاً پاک شده و آزاد است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم رو کرده، فرمودند:

«هَذَا عَجْبٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ» (۱) این کسی است که خدا قلب او را از نور ایمان روشن کرده است. مگر قلب های دیگر چه قلبی است؟ قلب های دیگر توسط پول، هوای نفس، شیطان و شهوات دستکاری شده است، لذا به آنها هر چه می گویی، می گویند: دلمان می خواهد. اما این طرفی ها می گویند: آن چه را که خدای من می خواهد. بین این ها خیلی فرق است. البته این ها به دل تهمت می زنند؛ چون دل به خاطر فطرت، هرگز خواهان این چیزهایی که این ها می گویند نیست.

ص: ۲۰۶

از جمله کسانی که مصالح ساختمان انسانیت را تأمین کرد، وجود مبارک حضرت مجتبی علیه السلام است.

که در گفتاری بسیار باارزش، آسمانی و ملکوتی این مصالح را شرح داده و چقدر زیبا فرموده اند. ای کاش تمام مردم به همین روایت عمل می کردند؛ چون برای تبدیل شدن زمین به بهشت و خاموش شدن آتش جهنمی که کل جهان را فرا گرفته است، کافی می باشد. طبق آیات و روایات، نشانه ای از بهشت پروردگار در زندگی مردم دنیا نیست و همه جا آتش، کینه، نزاع، اختلاف و پس زدن همدیگر است.

اغلب سفره ها به حرام آلوده است. مگر جهنم غیر از این است؟

حضرت مجتبی علیه السلام می فرماید:

«لا أدب لمن لا عقل له» (۱) کسی که از عقلش استفاده نمی کند ادب ندارد.

اینجا امام به جنایت تعطیل شدن عقل اشاره می کنند. بالاترین گناهی که بشر در تاریخ مرتکب شده است، زندان کردن، عقب راندن، پنهان کردن عقل و میدان دادن به هوای نفس است. (۲)

ص: ۲۰۷

۱- ۱) - كشف الغمه: ۱/۵۷۱؛ بحار الانوار: ۷۵/۱۱۱، باب ۱۹، حدیث ۶؛ «لَا أَدَبَ لِمَنْ لَاعَقَلَ لَهُ وَ لَامُرُوَّةَ لِمَنْ لَاهِمَّةَ لَهُ وَ لَأَحْيَاءَ لِمَنْ لَادِينَ لَهُ وَ رَأْسُ الْعَقْلِ مُعَاشَرَةُ النَّاسِ بِالْجَمِيلِ وَ بِالْعَقْلِ تُدْرِكُ الدَّارَانَ جَمِيعاً وَ مَنْ حَرَّمَ مِنَ الْعَقْلِ حُرْمَهُمَا جَمِيعاً.»
۲- ۲) - الكافي: ۱/۱۱، حدیث ۸؛ «در این زمینه شخصی به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: فُلَانٌ مِنْ عِبَادَتِهِ وَ دِينِهِ وَ فَضْلِهِ فَقَالَ كَيْفَ عَقْلُهُ قُلْتُ لِأَذْرِي فَقَالَ إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ فِي جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ خَضْرَاءَ نَضْرَهُ كَثِيرَهُ الشَّجَرِ ظَاهِرَهُ الْمَاءُ وَ إِنَّ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَرَّ بِهِ فَقَالَ يَا رَبِّ أَرِنِي ثَوَابَ عِبْدِكَ هَذَا فَأَرَاهُ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ فَاسْتَقَلَّهُ الْمَلَكُ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ اصْبِرْ لَهُ فَاتَاهُ الْمَلَكُ فِي صُورِهِ إِنْسِي فَقَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا رَجُلٌ عَابِدٌ بَلَّغَنِي مَكَانَكَ وَ عِبَادَتَكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ فَأَتَيْتُكَ لِأَعْبُدَ اللَّهَ مَعَكَ فَكَانَ مَعَهُ يَوْمَهُ ذَلِكَ فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ لَهُ الْمَلَكُ إِنَّ مَكَانَكَ لَنْزَةٌ وَ مَا يَصْلُحُ إِلَّا لِلْعِبَادَةِ فَقَالَ لَهُ الْعَابِدُ إِنَّ لِمَكَانَنَا هَذَا عَيْبًا فَقَالَ لَهُ وَ مَا هُوَ قَالَ لَيْسَ لِرَبَّنَا بَهِيمَةٌ فَلَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ رَعَيْنَاهُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَإِنَّ هَذَا الْحَشِيشَ يَصْبِغُ فَقَالَ لَهُ ذَلِكَ الْمَلَكُ وَ مَا لِرَبِّكَ حِمَارٌ فَقَالَ لَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ مَا كَانَ يَصْبِغُ مِثْلَ هَذَا الْحَشِيشِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْمَلِكِ إِنَّمَا أُثْبِتُهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِهِ.»

رعایت عقل، بار سنگینی به دوش مردم جهان است. این طوری که مردم با آن معامله کرده اند، از زیر بار سنگین آن فرار کرده و هنوز قصد برگشتن به سوی عقل را ندارند.

عقل، محبوب ترین مخلوق خدا

عقل، نور خدا در وجود ما است. امام صادق علیه السلام می فرماید: (۱) پروردگار قبل از اینکه انسان را خلق کند عقل را آفرید، البته نه این سلول های مادی مغز، چون سلول ها، بدنه عقل هستند، بلکه خود عقل را، وقتی خدا حقیقت و نور عقل را آفرید، به عقل فرمود: در این عالم مخلوقی محبوب تر از تو نیافریده ام.

اگر در قیامت بندگانم را به بهشت ببرم، به خاطر تو است و اگر به جهنم ببرم، به خاطر تو می برم.

اگر تو در وجود بندگانم - با اختیار خودشان - فعال باشی، آنان را به بهشت می برم، اما اگر غریب، تنها و اسیر شوی، به خاطر این جرم سنگین، آنان را به جهنم می برم. کسی که محبوب ترین مخلوق مرا به غربت و اسارت بکشد، لایق عذاب

ص: ۲۰۸

۱ - ۱) - الجواهر السنیه: ۶۴۷؛ «إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ فَقَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَأَدْبِرْ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَأَقْبِلْ، فَقَالَ اللَّهُ: خَلَقْتُكَ خَلْقًا عَظِيمًا وَكَرَّمْتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي.»

دردناک جهنم است.

لذا در قرآن می فرماید: در قیامت، صدای ناله اهل جهنم از شدت عذاب، مانند صدای ناله خران رم کرده است:

« كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ » (۱)

انسان که رم نمی کند، این آیه خیلی لطیف است. انسان با این ساختمان عظیم، باوقار، متین و بزرگوار و مرکز ثقل جهان و معنویت است. خدا در قرآن می فرماید:

« لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ » (۲)

در جهنم صدای آنان مانند صدای خران رم کرده است؛ چون اینان در دنیا نیز از من و انبیای من رم می کردند.

جواب بی ادبانه در برابر دعوت به دین

ای انسان! عقل داری، پس به کار بگیر، بین انبیا چه می گویند؟ بعد تحلیل کن.

بین قرآن و ائمه علیهم السلام چه می گویند؟ اگر تحلیل عقلی صحیح کردید و نپسندیدید، آن وقت از دین رم کنید. اصلاً نمی آیند گوش بدهند که خدا، انبیا و ائمه علیهم السلام چه می گویند. یا وقتی می آیند، تحلیل صحیحی نمی کنند، می گویند: دیگر از این حرف ها گذشته، دنیا، دنیای زیردریایی، سفینه های فضایی، اینترنت، ماهواره ها، اتم و این همه تکنولوژی است.

زیر دریایی و سفینه و این ها چه ربطی به عدالت، مهر، کرم، عبادت و شکر ربّ و خدمت به خلق دارد؟ این ها هستند که مصالح ساختمان انسانیت هستند، این ها با

ص: ۲۰۹

۱-۱ - مدثر (۷۴) : ۵۰؛ «گویی گورخرانی وحشی و رمیده اند.»

۲-۲ - هود (۱۱) : ۱۰۶؛ «برای آنان در آنجا ناله های حسرت بار و عربده و فریاد است.»

زیر دریایی و تکنولوژی چه تضادی دارند؟ چون دنیا از نظر تکنولوژی پیشرفت کرده است، باید قرآن و حلال و حرام آن تعطیل شوند؟ اصلاً بین این‌ها چه رابطه و پیوندی هست؟

دین، حقیقتی است که ما را به دست‌یابی به تکنولوژی و علوم دعوت و انسان را از جهل و نادانی منع می‌کند و تمام حرف دین این است که علم و پیشرفت شما باید با اخلاق و رابطه صحیح با خدا و خلق، به ابزاری برای آخرت شما تبدیل شود، نه این که ابزاری برای جنگ، خونریزی، غارت، تجاوز، گناهان پیشرفته و جدید، خیانت، ناامنی و در یک کلام به ابزاری برای اینکه انسان به حیوان درنده و خون‌خوار مبدل شود.

جایگاه بی ادبان در جهنم

خدا در قرآن در مورد سؤال از اهل جهنم می‌فرماید: چرا شما را به جهنم آورده اند. تعجب می‌کنند؛ چون نباید انسان به جهنم برود. دوزخیان جواب می‌دهند:

«لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (۱)

ما گوش و عقل را تعطیل کردیم. به ما می‌گفتند: بیا گوش بسته، در این آیات، حرف‌های انبیا و ائمه علیهم السلام اندیشه کن، می‌گفتیم: نمی‌خواهیم. چون دنیا، دنیای زیر دریایی و سفینه است و دوره این حرف‌ها دیگر تمام شده است.

در جواب این بی‌خردان بی‌مغز که می‌گویند: دوران قرآن و کلام انبیا و ائمه علیهم السلام تمام شده باید گفت: مگر در قدیم دو ضرب در دو چهار می‌شد، حالا یازده

ص: ۲۱۰

۱-۱ - ملك (۶۷) : ۱۰؛ «اگر ما [دعوت سعادت بخش آنان را] شنیده بودیم، یا [در حقایقی که برای ما آوردند] تعقل کرده بودیم، در میان [آتش] اهل آتش سوزان نبودیم.»

می شود؟ هزاران سال قبل، خیلی قدیم تر از قرآن نیز دو ضرب در دو، چهار می شد.

بی عقلی تا جایی رسیده است که می گویند: حرف عقل دیگر کهنه شده است و باید بساط دین را جمع کرد.

کلام امام مجتبی علیه السلام درباره عقل، این سرمایه الهی و این نور خدایی و ملکوتی این است که افرادی که آن را به کار می گیرند، در حال ساختن ساختمان ادب هستند.

و کسانی که عقل را به کار نمی گیرند:

«لَا أَدَبَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَلَا مُرُوءَةَ لِمَنْ لَا هِمَّةَ لَهُ»

آن کسی که اراده، همت و تصمیم قاطع و تحرک ندارد، جوانمردی ندارد. انسان تنبل، مرکز فساد است، اما اهل همت، منبع جوانمردی هستند.

«وَلَا حَيَاءَ لِمَنْ لَا دِينَ لَهُ»

آن کسی که ایمان به خدا و قیامت نداشته، وابستگی باطنی با حضرت حق ندارد، حیا ندارد؛ یعنی از هیچ گناهی در ظاهر و باطن روی گردان نیست، سرمست دنیاست و آخرت را باور ندارد و با بی حیایی شکم پاره می کند، به ناموس مردم تجاوز می کند، فتنه می کند، چون دین و ایمان ندارد.

عالی ترین درجه عقل

من کلمات قصار خیلی از بزرگان، دانشمندان، حکما و عرفای شرقی و غربی جهان را دیده ام. زیباتر از این جمله در هیچ کجای عالم از کسی صادر نشده است.

گذشتگان نگفته اند و آیندگان نیز نخواهند گفت، و آن این است:

«وَرَأْسُ الْعَقْلِ مُعَاشَرَةُ النَّاسِ بِالْجَمِيلِ»

آن چیزی که در رأس عقل است؛ یعنی عالی ترین مرحله عقل عملی، زیبا معاشرت کردن با انسان ها است. عمری با همسر خود معاشرت کنی و ذره ای به او

رنج و آزار ندهی. به کمترین چیزی دل همدیگر را نرنجانید. عمری با بچه ها، اقوام و مردم باشی، اما به زیبایی با آنها برخورد کنی، تا جایی که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

حسن جان! به قدری زیبا برخورد کن که وقتی مُردی، با خنده از دنیا بروی، همه چشم ها برای تو گریه کنند و جای تو را در دنیا، خالی ببینند.

یعنی با رفتار، قلم، زبان، نگاه، قضاوت و اخلاق زیبا معاشرت کن.

امام علیه السلام سپس منفعت به کارگیری عقل را مطرح می کنند که عقل عجب سرمایه عظیمی است و چه تجارت پرسودی را با این عقل می شود انجام داد:

«وَالْعَقْلُ تُدْرِكُ الدَّارَانَ جَمِيعاً»

با عقل، دنیا و آخرت به دست می آید. شخص بی عقل نه دنیا دارد و نه در آخرت چیزی به دست می آورد. کسی که عقل را به کار نمی گیرد، عمری در طویله ای که اسمش را مسکن گذاشته و آخوری به نام آشپزخانه زندگی می کند، بعد وارد قبری می شود که بدنش را زود در آن پنهان می کنند که بوی تعفن او همه جا را زیر و رو نکند.

محرومیت بی عقل از دنیا و آخرت

«وَمَنْ حُرِّمَ عَنِ الْعَقْلِ حُرْمَهُمَا جَمِيعاً» (۱) آن کسی که از عقل خالی شده است، از دنیا و آخرت محروم است. درباره بی عقل جمله ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که: شخص بی عقل، منبع شرّ است؛ چون هیچ چیزی را ارزیابی صحیح نمی کند.

ص: ۲۱۲

بی عقل تا این حد مورد نفرت است. البته بی عقل کسی است که عقل خود را خراب کرده، نه کسی که خدا به او عقل نداده است، او که دیوانه نام دارد. بی عقل واقعی کسی است که عقل دارد، اما عقل خود را اسیر هوی و هوس کرده است.

عقل را پس زده، شکم و شهوت را مقدم داشته و رهبر و مکتبش، شکم و شهوت است؛ یعنی عقل هیچ کاره است.

آدم های بی عقل به قدری مورد نفرت هستند که روزی حضرت عیسی بن مریم علیه السلام که پیغمبر اولوالعزم است با سرعت در حال فرار بود، زیاد دوید، نفس نفس زنان، خسته شد، کنار تخته سنگی نشست، یکی از حواریون آمد، عرض کرد:

یا روح الله! مگر گرگ شما را دنبال کرده بود؟ فرمود: نه. گفت: پس با این وحشت از چه چیزی فرار می کردید؟ فرمود: از شخص احمق. شخصی که می گویی: بیا بشنو، می گوید: من همه چیز را می دانم و می فهمم. می گویی: بیا حقیقت را بفهم. می گوید:

زیر دریایی و سفینه حقیقت است، قرآن و معنویت کهنه شده است.

چند نفر ارمنی و یهودی به زیر دریایی رسیده اند، این نفهم و احمق مغرور شده است. چند مسیحی به کره ماه رفته اند، او از حقیقت دم می زند. می گوید: دنیا، دنیای فضا است. حرفهای دین دیگر قابل شنیدن نیست.

عقل، مایه عبادت و کسب بهشت

عجب روایتی از امام صادق علیه السلام درباره عقل، این سرمایه الهی در وجود انسان نقل شده است. روایت در «اصول کافی» است می فرماید:

«مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ: مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ»

راوی پرسید: عقل چیست؟ حضرت فرمود: عقل سبب بندگی و عبادت خداست،

«وَأَكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانَ» (۱) عقل مایه ای است که با آن می شود بهشت را خرید؛ یعنی قیمتش، قیمت بهشت است.

ادب عاقلان عالم خلقت

حال به جمله اول از امام مجتبی علیه السلام برگردیم:

«لا ادب لمن لا عقل له»

عاقل نسبت به خدا ادب دارد. در دعای ابوحزمه دقت کنید، ادب امام زین العابدین علیه السلام نسبت به خدا را ببینید. این ادب عقل است. ادب حضرت ابی عبدالله علیه السلام را ببینید. چهار هزار تیرانداز و بیست هزار شمشیرزن و نیزه به دست، آماده حمله هستند، اما امام علیه السلام در اول ظهر با هجده نفر ایستاد و نماز جماعت خواند. فرمود: اکنون وقت نماز و مناجات با خداست، باید برای او صورت روی خاک گذاشت. آن وقت خیلی ها نماز نمی خوانند.

ادب امام زین العابدین علیه السلام خیلی بالا است. دعا را خوانده، با تکه ای نان افطار کرده و نماز خوانده، گریه دارد صورت مبارکش را زخم می کند، بعد از تعقیبات، صورت روی خاک می گذارد و عرض می کند:

«لا اله الا الله حَقًّا حَقًّا لا اله الا الله عُبُودِيَّةً وَرِقًّا لا اله الا الله ايمانا و صدقا» (۲) هزار بار می گوید و سر از سجده بر می دارد؟

ص: ۲۱۴

۱-۱) - الکافی: ۱/۱۱، حدیث ۳.

۲-۲) - المحاسن: ۳۲؛ کتاب ثواب الاعمال: حدیث ۲۱.

ادب امام سجاد علیه السلام در برابر پدر و مادر

ادب به پدر و مادر نیز مهم است. شهادت بالاترین نعمت و جهاد بالاترین عبادت است. پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: [\(۱\)](#) فوق شهادت چیزی در این عالم وجود ندارد.

آن وقت در روز عاشورا، وقتی امام زین العابدین علیه السلام احوال پدر را می پرسد، می بیند پدر نفس سردی می کشد که از همه جای بدن ایشان خون بیرون می زند، به پدر عرض می کند: پدر جان! کار شما با این امت به کجا رسید؟ امام حسین علیه السلام می فرماید: عزیزم! به جنگ پرداختیم و غیر از من و تو مردی باقی نمانده است. که زین العابدین علیه السلام صدا می زند: عمه! عصا و شمشیر بیاور، پدرم غریب شده است.

امام حسین علیه السلام می فرماید: عزیز دلم! شما نباید بجنگی. عرض کرد: چشم.

چیز دیگری نمی گوید که: شهادت در کنار تو بالاترین است، بگذار من هم از این شربت بیچشم، اما چون پدر می گوید: جنگ نه، پسر هم می گوید: چشم، این ادب است.

ادب در مقابل مادر هم خیلی مهم است، وقتی امام زین العابدین علیه السلام به دنیا آمدند، یک ساعت بعد مادر ایشان از دنیا رفت. امام حسین علیه السلام این فرزند روی دست مبارکش بود، داغ همسر نیز دیده، جنازه را دفن کردند، امام فرمودند: زن شیرده بیاورید.

خانمی را پیدا کردند و امام فرمود: این فرزند مرا شیر بده، حقوق به او می دادند.

ص: ۲۱۵

۱-۱) - بحار الانوار: ۱۱/۹۷، باب ۱، حدیث ۲۰؛ مستدرک الوسائل: ۱۹/۱۱، باب ۱، حدیث ۱۲۳۱۷؛ «فِي خَبْرِ أَبِي ذَرٍّ أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ إِيْمَانٌ بِاللَّهِ وَجِهَادٌ فِي سَبِيلِهِ قَالَ قُلْتُ فَأَيُّ الْجِهَادِ أَفْضَلُ قَالَ مَنْ عَقَرَ جَوَادُهُ وَ أَهْرَيْقَ دَمُهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.»

عجب شیری به امام زین العابدین علیه السلام داد. در محصول این شیر، ادب موج می زد.

سی سال این دایه امام را نگهداشت تا از دنیا رفت. حضرت به او مادر می گفت.

کسی به حضرت عرض کرد: شما حقّ مادر را تا کجا ادا می کنید؟ فرمود: من مادرم مرده است، اما این کسی که به من شیر داده است، حتی یک بار با او هم غذا نشدم، چرا؟ چون که مبادا لقمه ای را زودتر از من در نظر بگیرد و بخواهد بردارد، من زودتر از او آن لقمه را بردارم و حسرت آن لقمه به دل او بماند. من در قیامت تحمل جواب این حسرت را ندارم. (۱) از خدا جوییم توفیق ادب

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۲۱۶

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۲۴/۲۶۴، باب ۱۲، حدیث ۳۰۵۰۳؛ بحار الانوار: ۹۳/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۳۱ قیلَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْتَ أَبْرُّ النَّاسِ بِأُمَّكَ وَ لَأَنْزَاكَ تَأْكُلُ مَعَهَا قَالَ أَخَافُ أَنْ تَسْبِقَ يَدِي إِلَى مَا سَبَقَتْ عَيْنُهَا إِلَيْهِ فَأَكُونَ قَدْ عَقَقْتُهَا.»

پاداش قبولی یوسف علیه السلام در امتحانات

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۲۱۷

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

خدا، حضرت یوسف علیه السلام را منبع ارزشهای واقعی و اصیل، دارای کرامت های انسانی و متخلّق به اخلاق الهی، آن هم در اوج جوانی و هیجان غرائز و شهوات و آمال نشان می دهد. انسانی که هر نوع ابزاری را درست و صحیح به کار گرفت و برای رسیدن به لقا و قرب پروردگار، طرف مقابل خود؛ یعنی زلیخا را فقط موجود جسمی، مادی، عنصری می دید که اسیر شهوات و غرائز سرکش و بی قید و بی مهار است.

خدا از حکایت آنها به مردم تا روز قیامت درس و پند می دهد، که مردان و زنان بدانند، راه یوسف علیه السلام، راه خداست و راه زلیخا، راه شیطان است و بدانند که سالکان راه شیطان، رجیم، مطرود، ملعون و منفور هستند و در نهایت، اسیر آتشی می شوند که از آن رهایی نخواهند داشت.

بعد از این که حضرت یوسف علیه السلام امتحان خود به خدا را با عالی ترین نمره قبولی پس داد و وجود مبارک او ظاهر و باطن خود را از آلوده شدن در کاخ مصر حفظ کرد، پروردگار عالم تمام درهای فیوضات خود را به روی او باز کرد.

در حقیقت حضرت یوسف علیه السلام مقامی قبل از رسیدن به اوج کرامت دارد، که آن مقام تحمّل، حوصله، ایستادگی و حفظ خود از آلودگی ها است و مقامی نیز بعد از

این مرحله که مقام پاداش خدا در همین دنیا به وجود مقدس او است.

راه کسب فیوضات الهی برای همه باز است

هر کسی که در راه مبارزه با نفس حداقل چهل شبانه روز صبر کند، یقیناً درهای فیوضات الهی به روی او - در حد ظرفیت و استعدادش - باز خواهد شد. تجربه تاریخ حیات پاکان این معنا را نشان داده و از حقایقی است که دلیل آن با خودش است و نیازی نیست که از خارج برای آن دلیل، برهان و حجت اقامه شود. آفتاب آمد دلیل آفتاب چون دلیل آمد از وی رو متاب (۱)

این وعده قطعی پروردگار است که بعد از نشان دادن لیاقت، شایستگی و قبول شدن در امتحان‌ها، تمام درهای فیوضات به روی انسان باز شود.

تلاش عاشقانه برای کسب فیوضات الهی

این وعده را در قرآن مجید به شما امت پیغمبر علیه السلام نیز داده است:

« وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا »

کسی که به خاطر من بکوشد، نمی گوید: «من جاهد فی سبیل الله» کسی که محض خاطر من بکوشد، قدم بردارد، با پلیدی‌ها و آلودگی‌ها مبارزه کند و حرکت کند:

« لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا » (۲)

ص: ۲۲۰

۱-۱ - مولوی.

۲-۲ - عنكبوت (۲۹) : ۶۹؛ «و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راه‌های خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می‌کنیم.»

پروردگار این وعده را با «لام» تأکید و «نون تأکید ثقیله» ترکیب کرده است.

می توانست بگوید «نهدیهم» دیگر «لام و نون» نمی آورد. اما خود ترکیب باید مورد توجه معنا کنندگان قرار بگیرد؛ چون که «لام» و «نون تأکید ثقیله» در فعل استعمال شده است و این به جای دو بار قسم خوردن است؛ یعنی کار دو بار قسم را می کند.

کسی که به خاطر خود من بکوشد و حرکت کند، حتماً - یک بار برای «لام» - و حتماً - بار دوم برای «نون تأکید ثقیله» - تمام راه های منتهی به خودم، که در حقیقت باز کردن همه فیوضات به روی او است را باز می کنم.

پاداش های دنیوی یوسف علیه السلام

۱- مکنت و مقام

اما عنایاتی که به حضرت یوسف علیه السلام بعد از آن امتحان و قبول شدن و حفظ وجود ایشان از آلودگی های دربار مصر شد:

« وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ » (۱)

بحث، بحث عنایات خدا در دنیا است؛ چون در این آیات شریفه نمی فرماید: من این الطاف، فیوضات و عنایات را برای روز قیامت حضرت یوسف علیه السلام ذخیره کرده ام. در ضمن اینجا نمی فرماید: حضرت یوسف علیه السلام این تمکن را به دست آورد؛ چون این تمکن از جانب او باید عنایت شود و این خیلی لطیف است که عنایت پروردگار باید وارد میدان حیات انسان شود تا از درون و برون به کمک انسان

ص: ۲۲۱

۱-۱) - یوسف (۱۲) : ۲۱؛ «این گونه یوسف را در سرزمین مصر مکانت بخشیدیم [تا زمینه فرمانروایی و حکومتش فراهم شود]».

به عبارت ساده تر: باید خدا دست بنده اش را به عنوان پاداش درستی ها، صداقت ها و کرامت ها بگیرد و او را به حقایقی که برایش تهیه کرده، برساند. این است که فعل «مَكَّنَّا» را با ضمیر «نا» که ضمیر متصل جمع است و به معنای «نحن» و ما است، به کار گرفته است. ما برای یوسف علیه السلام - در همین دنیا - «تمکن» قرار دادیم.

و تمکن یعنی نیرو و توان، غلبه و چیرگی، بر تمام امور مادی و معنوی.

معرفت در سلوک الی الله [۱]

(۱)

کسی که به اعتبار باور داشتن قیامت، جهنم و بهشت، نماز می خواند، اگر ذات نمازش را تحلیل کنیم، می بینیم برای ادای تکلیف فقط خوانده است و عشقی در این عبادت نبوده، فقط جسمش را بلند کرده، نزد شیر آب برده، وضو گرفته و خودش را در نماز کشانده و چون عجله داشته، سر و ته کار را هم آورده و سلام را داده و به همین خاطر بعد از نماز می گوید: راحت شدم. اگر در قیامت عنایتی کردند که ما را به بهشت ببرند و حتماً هم می برند، چون ما تکلیف خود را ادا کردیم، پس حتماً به ما چوب نمی زنند. این یک نوع نماز است که خیلی ها به آن مبتلا هستند.

ص: ۲۲۲

۱- ۱) - الخصال: ۱/۱۸۸، حدیث ۲۵۹؛ وسائل الشیعه: ۶۲/۱، باب ۹، حدیث ۱۳۵؛ «امام صادق علیه السلام می فرماید: إِنَّ النَّاسَ يَعْبُدُونَ اللَّهَ عِزًّا وَ جَلًّا عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجِهٍ فَطَبَقَهُ يَعْبُدُونَهُ رَغْبَةً فِي ثَوَابِهِ فَنِلَكَ عِبَادَهُ الْحَرَصَاءِ وَ هُوَ الطَّمَعُ وَ آخَرُونَ يَعْبُدُونَهُ خَوْفًا مِنَ النَّارِ فَنِلَكَ عِبَادَهُ الْعَبِيدِ وَ هِيَ رَهْبَةٌ وَ لَكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ عِزًّا وَ جَلًّا فَنِلَكَ عِبَادَهُ الْكِرَامِ وَ هُوَ الْأَمْنُ لِقَوْلِهِ عِزُّهُ وَ جَلُّهُ وَ هُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ» (نمل: ۸۹)، «وَلِقَوْلِهِ عِزُّهُ وَ جَلُّهُ» «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» «آل عمران: ۳۱»، فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ عِزًّا وَ جَلًّا أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ تَعَالَى كَانَ مِنَ الْأَمِينِينَ. ۹.

یک نوع نماز دیگر نمازی است که خدا نمازگزار را از باطن حرکت می دهد.

می گوید: من عاشق آمدن تو، صدا و عبادت تو هستم. او چنان حال، شوق، همت، عشق و معرفت باطنی به انسان می دهد که می فرماید: سه چیز در دنیای شما محبوب من پیغمبر صلی الله علیه و آله است:

«قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ» (۱) همه دلخوشی من در این عالم و نور چشمم در نماز است. این هم یک نوع دیگر حال در نماز است.

همین حال را فیض کاشانی شرح می دهد و می گوید: خدا می گوید: تو تکبیره الاحرام را گفتی، تو حمد را خواندی، اما به زبان من بود. تو رکوع و سجود کردی، اما با بدن من انجام دادی ولی نمازی که من با بی میلی و اکراه و برای اسقاط تکلیف بخوانم کجا و نمازی که خدا برای من بسازد، کجا؟ این دو نماز خیلی با هم فرق می کنند. این نماز دوم همانی است که نمازگزارانش می گویند: احرام گرفته ام به کویت لبیک زنان به جستجوییت (۲)

یعنی نماز برای آنها جاده رسیدن به محبوب و پیدا کردن معشوق است. لذا وقتی سیر می کنند و به آخر نماز می رسند، مشاهده قلبی به آنها دست می دهد، می بینند تمام ارواح انبیا، صلحا، صدیقین و تمام فرشتگان رو به روی آنان حاضر هستند و او در محضر آنان است. سلام خطابی می دهد، نمی گوید: «السلام علیهم» بلکه می گوید: «السلام علیکم» سلام بر همه شما که من اکنون در محضر شما حضور

ص: ۲۲۳

۱-۱ - بحار الانوار: ۷۳/۱۴۱، باب ۱۹، حدیث ۸؛ وسائل الشیعه: ۲/۱۴۳، باب ۸۹، حدیث ۱۷۵۴؛ «عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ حُبِّبَ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا ثَلَاثُ النَّسَاءِ وَالطَّيِّبُ وَقُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ».

۲-۲ - نظامی گنجوی.

اما نماز امثال من در این شعر است: هرگز وجود حاضر و غایب شنیده ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است (۱)

این تمکن معنوی است. این ها به ساعت هم کاری ندارند، شب ها هر وقت بخوابند، یک ساعت مانده به نماز صبح، بی خستگی و بی کسالت بلندش می کنند و می گویند: ما منتظریم، بیا. این تمکن است. همه چیز زندگی آنها ملکوتی است.

تمکن معنوی اولیای خدا

این روایت را علمای اهل سنت نقل کرده اند، در خیلی از کتابهای آنان هست و راوی آنها نیز ابن عباس است. عجیب است که اهل تسنن به ابن عباس اعتماد دارند، می گویند: هر چه ابن عباس گفته باشد، روی چشم ما است و به آن فتوا هم می دهیم.

ابن عباس می گوید: سال شصت و یک هجری در طواف کعبه بودم، البته حج هنوز شروع نشده بود و مردم برای عمره طواف می کردند. صدایی را با دو گوش خودم شنیدم. صاحب صدا را ندیدم، در طواف فریاد زد: هر کس می خواهد دست در دست خدا بگذارد، برود دست در دست حسین بن علی علیه السلام بگذارد.

جوانی در زمان حکومت عمر بن خطاب در مسجد الحرام نزد او آمد، گفت: تو باید حاکم مملکت باشی و در کنار بیت الله این چنین سیلی به صورت من بزنند؟ گفت: چه کسی سیلی به صورت تو زد؟ مگر چه کار کردی؟ گفت: چند لحظه به نامحرم نگاه کردم. گفت: کار بدی کردی، در مسجد الحرام و دور کعبه، برای چه به نامحرم نگاه کردی؟

ص: ۲۲۴

گفت: حال چه کسی زده است که باید انتقام تو را از او بگیرم؟ گفت: علی بن ابی طالب. گفت: او «عین الله» است، چشم او چشم خدا و دستش نیز «ید الله» است، من با چشم و گوش خدا کاری نمی توانم بکنم. این تمکن است. (۱)

شایستگی کسب مقام دنیایی

اشاره

و بعد هم به حق انسان به چاه افتاده و غلام و خدمتکار نه سال زندانی کشیده را خیلی راحت و آسان و با التماس به مقام عزیزی کل کشور مصر می رسانند. این تمکن است؛ یعنی این کار پروردگار است و آلا ته چاه و زندان تاریک کجا و عزیز مصر شدن کجا؟

البته مقام برای حضرت یوسف علیه السلام اهمیت نداشت چون او نیز حال امیرالمؤمنین علیه السلام را داشت، وقتی که کفش های خود را وصله می زد، به ابن عباس فرمود: این کفش های من چقدر می ارزند؟ ابن عباس عرض کرد: هیچ ارزشی ندارند. کفش پاره را کسی نمی خرد. مگر خود شما پوشی. امام علیه السلام فرمودند: ای پسر عباس! به خدا قسم اکنون که رئیس مملکت شما هستیم، این مقام نزد من از این کفش هایی که می گویی هیچ قیمتی ندارد، ارزشش کمتر است، مگر این که با این مقام، حقی را زنده کنم و باطلی را بمیرانم.

مقام مهم نیست. اما زمانی که چهل روز خود را تسویه کنید و بعد توقع داشته باشید که خیلی راحت شما را وزیر و رئیس کنند، این نیت، تمام این چهل روز شما را خراب کرده، به جایی نمی رسید، لذا می فرماید:

ص: ۲۲۵

۱- ۱) - بحار الانوار: ۳۹/۳۴۰، باب ۹۰؛ «فِي حَدِيثِ عُمَرَ إِنَّ رَجُلًا كَانَ يَنْظُرُ فِي الطَّوَافِ إِلَى حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ فَلَطَمَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَعْدَى عَلَيْهِ فَقَالَ ضَرْبَكَ بِحَقِّ أَصَابْتُهُ عَيْنٌ مِنْ عَيْنِ اللَّهِ.»

« وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا » (۱)

اگر همه وجود تو برای من هزینه شود، تمکن مقام دنیایی را به تو می دهم.

۲ و ۳ - حکمت و علم، دو هدیه دیگر به یوسف علیه السلام

اما دو حقیقت دیگر را نیز به حضرت یوسف علیه السلام عطا کردیم:

« آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا » (۲)

خودم معلم حکمت و علم او شدم. در تمام مصر کسی نبود که حکمت بداند و به یوسف علیه السلام منتقل کند. حکمت در این آیه یعنی درک اسرار حقایق عالم. مگر ورود به این اسرار قلبی برای انسان چه لذتی دارد؟ علم در این آیه یعنی روش صحیح زیستن، که کم اشتباه کند، در کارها روشن و پراز نور باشد.

بر همین اساس بود که وقتی پادشاه مصر گفت: شما نزد من بسیار محترم هستید، علاقه دارم در این حکومت، پستی را انتخاب کنید، حضرت فرمود: پست وزارت دارایی را به من بدهید:

« اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ » (۳)

این همان:

« آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا » (۴)

ص: ۲۲۶

۱-۱ - عنكبوت (۲۹) : ۶۹؛ «و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند.»

۲-۲ - یوسف (۱۲) : ۲۲؛ «حکمت و دانش به او عطا کردیم.»

۳-۳ - یوسف (۱۲) : ۵۵؛ «مرا سرپرست خزائنه های این سرزمین قرار ده؛ زیرا من نگهبان دانایی هستم.»

۴-۴ - یوسف (۱۲) : ۲۲؛ «حکمت و دانش به او عطا کردیم.»

بود. فرمود: من نگهدار ثروت مملکت هستم که به باد نرود، خرج های بیهوده و اسراف نشود. جیب قدرتمندان حکومت و خویشاوندان پر نشود. به پهنای فلک دهان باز نکنند و پول ها را ببلعند. من راه درآمد، خرج و هزینه را خیلی خوب می دانم.

گفتند: این پست برای تو باشد. هفت سال در مصر باران نیامد. تمام درختان و زمین ها سوخت، اما آن حضرت قبل از این هفت سال، با کشاورزی صحیح و پول مملکت کاری کرد که در سال های قطعی، حتی صبحانه کسی و علف حیوانی کم نیامد. این حکمت و علم است.

ای کاش در بدنه همه حکومت ها مانند حضرت یوسف علیه السلام بودند. آن وقت ما دنیایی نمونه بهشت داشتیم، ولی متأسفانه بدنه اکثر حکومت ها به دست زلیخاها و شوهران آنها است که جهان به فتنه و فساد کشیده شده است و الا دنیا از لحاظ مال، ثروت، انسان و زمین کمبود ندارد.

دانشمندان جهان می گویند: کره زمین توانایی این که به پنجاه برابر جمعیت فعلی خانه، مرکب، مسکن، لباس و خوراک، آن هم در حد رفاه بدهد را دارد. اما چند میلیون نفر در زمین سیر هستند و بقیه گرسنه و پابرهنه؟ چرا؟ چون امثال زلیخا و شوهرش فراوان هستند و مانند یوسف علیه السلام کم هستند و مشکل دیگر این است که مانند یوسف ها را جایی راه نمی دهند.

لیاقت های اعطای حکمت

در سوره بقره می فرماید:

« وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا » (۱)

خدا به هر کس حکمت بدهد، کل خیر را به او داده است. معلم حکمت و علم

ص: ۲۲۷

۱-۱) - بقره (۲): ۲۶۹؛ «و آنکه به او حکمت داده شود، بی تردید او را خیر فراوانی داده اند.»

یوسف علیه السلام خدا بود، اما چه شد که خدا معلم او شد؟ حجاب ها از یوسف علیه السلام کنار رفته بود و او بین خود و پروردگار حجاب و مانعی نداشت، بلکه لحظه به لحظه در حال سلوک، رفتن و حرکت به سمت حضرت حق بود.

عنایت دیگری نیز به او کرد که بحث کاملی نیاز دارد و خیلی عنایت عجیبی است که آن عنایت حال، شوق و ذوق می خواهد تا انسان ثقل آن عنایت در عالم معنا را عاشقانه تحمل کند. [\(۱\)](#) و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۲۲۸

۱- (۱) - الکافی: ۲/۱۳۰، حدیث ۱۰؛ وسائل الشیعه: ۱۳/۱۶، باب ۶۲، حدیث ۲۰۸۳۴؛ «در این زمینه امام صادق علیه السلام می فرماید: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ وَبَصَّرَهُ عُيُوبَهَا وَ مَنْ أُوتِيَهُنَّ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَقَالَ لَمْ يَطْلُبْ أَحَدٌ الْحَقَّ بِنَابٍ أَفْضَلَ مِنَ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا وَهُوَ ضِدُّ لِمَا طَلَبَ أَعْدَاءُ الْحَقِّ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ مِمَّا ذَا قَالَ مِنَ الرَّغْبَةِ فِيهَا وَقَالَ أَلَا لَمِنْ صِدْبَارٍ كَرِيمٍ فَإِنَّمَا هِيَ أَيَّامٌ قَلِيلٌ أَلَا إِنَّهُ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَجِدُوا طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَزْهِدُوا فِي الدُّنْيَا.» و هم چنین می فرماید: بحار الانوار: ۵/۲۰۴، باب ۷، حدیث ۳۳؛ المحاسن: ۲۰۱/۱، باب ۳، حدیث ۳۷؛ «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً بَيْضَاءَ فَجَالَ الْقَلْبُ يَطْلُبُ الْحَقَّ ثُمَّ هُوَ إِلَى أَمْرِكُمْ أَسْرَعُ مِنَ الطَّيْرِ إِلَى وَكْرِهِ.»

۱۴ صدق یوسف، کید زلیخا

اشاره

مقام معنوی یوسف علیه السلام

۱۴

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۲۲۹

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

خدا در قرآن در ارتباط با وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام کلمه ای استعمال می کند که با همین کلمه، تمام هویت ظاهر و باطن یوسف علیه السلام را نشان می دهد. البته کلمه ای نیز درباره زلیخا، طرف مقابل او هم به کار می گیرد که با آن کلمه هویت ظاهر و باطن این زن را نشان می دهد.

مطلبی که درباره حضرت یوسف علیه السلام دارد، به سبب رفعت، منزلت و مقام او بود و این حقیقتی که در آن حضرت بود، او را به مقام قرب حضرت حق رساند، اما آنچه در زلیخا بود، سبب حرکت او به پست ترین مرحله شد که در آیات دیگر قرآن مجید از این نقطه تاریک و پرخطر به «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» تعبیر می کند.

دو نکته بسیار مهم و مخالف هم که یکی باعث رفعت بی نهایت بود و دیگری سبب پستی بی نهایت. البته من عاقبت این زن را خبر ندارم و نمی دانم که آیا بعداً خود را نجات داد یا نه. برای این که در پیشگاه پروردگار شرعاً مسئول نباشم، دوران درگیری او را با حضرت یوسف علیه السلام، مورد بحث قرار دادم و کاری به عاقبتش نداشتم.

برای من معلوم نیست و در ضمن مطالعاتم نیز به نقطه اتکاء و اعتمادی نسبت به عاقبت او برنخوردم. البته خارج از قرآن، داستان سرایان مسائلی را درباره این زن

ذکر می کنند که این مسائل نشان می دهد که او عاقبت به خیر شد، ولی چون سند ندارد و از امامان معصوم نقل نشده است، بر آن تکیه نمی توان کرد.

درباره بعد از قطع رابطه او با یوسف علیه السلام سکوت دارم؛ چون نمی دانم آخر و پایان کار او به کجا کشید. بحث ما متوجه اوج هیجانانگیز شهوات این زن است که غیر از لذت جنسی، هیچ محوری را در زندگی نداشت و جز به بدن و عوارض مربوط به آن نظری نداشت، که پروردگار عالم با همین مقدار، درس های عظیمی به بندگانش داده است، البته اگر بندگانش اهل درس گرفتن باشند:

« لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ » (۱)

یوسف صدیق

اما خدا کلمه ای که درباره حضرت یوسف علیه السلام دارد، کلمه «صدق» است.

«صدیق» یعنی دوست و رفیق، وقتی که در عربی تشدید دار می شود؛ «صدیق» یعنی آن انسانی که باطنش - البته بعد از معرفت به تمام حقایق هستی و باور کردن - این باور را در اعمال، منش، رفتار و ظاهرش نیز ظهور دهد. یعنی هم ظاهر حضرت مؤمن واقعی بود و هم باطن او. روح و بدن او در ایمان یکی و واحد شده بود. ظاهر و باطن او افق تجلی نور خدا بود و «نُورٌ عَلٰی نُورٍ» شده بود. این معنای صدیق است. (۲)

ص: ۲۳۲

۱-۱ - تکویر (۸۱): ۲۸؛ «برای هر کس از شما که بخواهد [در همه شؤون زندگی مادی و معنوی] راه مستقیم بیاید.»
۲-۲ - لسان العرب: ۱۰/۱۹۳، لغت صدق؛ «الْصَّدِيقُ، مِثَالُ الْفَسِيقِ: الدَّائِمُ التَّصَدِيقِ، وَ يَكُونُ الَّذِي يُصَدِّقُ قَوْلَهُ بِالْعَمَلِ.» و هم چنین در کتاب العین: ۵/۵۶؛ «و الصدیق من یصدق بکل أمر الله و النبی صلی الله علیه و آله لا یتخالجه شک فی شیء.»

آیا می توان صدیق شد؟ خدا در سوره نساء گروهی را به عنوان صدیقین نام می برد؛ یعنی این مقام، ویژه یک نفر نیست، بلکه این در باز و این فضا آماده است.

هر مرد و زنی از بندگان من بخواهد، می تواند به این مقام راه بیابد:

« وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ » (۱)

صدیقین، اسم جمع است و شامل سه نفر به بالا می شود. ما عدد صدیقین عالم را نمی دانیم. از اکنون تا قیامت در عباد خدا، صدیق پیدا می شود. یعنی این فضا برای همه آماده است و همه می توانند بعد از معرفت به حقایق دینی، بکوشند، آن حقایق دینی را در زندگی فردی و اجتماعی خود اجرا کنند که هم بدن و هم باطن مظهر ایمان شود.

هنگامی که وجود مبارک امیرمؤمنان در جوانی به طرف «عمرو بن عبدود» قهرمان بی نظیر عرب که در سنّ بالا- و در اوج قدرت بود، حرکت و جهاد و مبارزه کرد، وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهی به امیرمؤمنان انداختند و فرمودند:

«بَرَزَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ إِلَى الْكُفْرِ كُلِّهِ» (۲) نفرمود: «برز المؤمن» انسان مؤمن، بلکه خود ایمان؛ یعنی امیرالمؤمنین در

ص: ۲۳۳

۱-۱ - نساء (۴) : ۶۹؛ «و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده.»

۲-۲ - بحار الأنوار: ۱/۳۹، باب ۷۰، حدیث ۱.

جوانی بدن و باطنش مظهر ایمان شده بود. یعنی دو مرحله نبود که اول مؤمن شود، بعد علی بن ابی طالب علیه السلام بلکه در اینجا دو حیثیت نیست، یکی علی و یکی صفت ایمان. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برز علی بن ابی طالب مؤمناً» به جای این که اسم انسان را ببرد، فرمود: «برز الایمان» یعنی گوشت، پوست، خون، رگ، پی، استخوان، مو و باطن علی علیه السلام خود ایمان است.

لذا هر کس معرفت به امیرالمؤمنین علیه السلام دارد و وجود نوری حضرت در باطنش هست، مؤمن است؛ یعنی بدون آن نور هر کس خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن را قبول دارد و همه عبادات را انجام می دهد، مسلم است، نه مؤمن. اگر وجود نوری حضرت در کسی باشد، مؤمن است. آن وقت این مؤمن می تواند مظهر ایمان شود؛ یعنی تمام بدن و باطن او مظهر ایمان شود.

یوسف علیه السلام در اوج عزت

حضرت یوسف علیه السلام در اوج جوانی طبق قرآن مجید صدیق بود، یعنی باطن او همه حقایق را باور کرده، ظاهر را نیز با آن حقایق یکی کرده بود. این حیثیت صدیقی برای هر کسی به وجود بیاید، شخص میل به رفعت دارد. در ذات این حیثیت، میل به رفعت هست. تا بی نهایت بالا- می برد. این مطلب هیچ ارتباطی به حکمت، فلسفه و عرفان ندارد. حقیقت مطلب در سوره فاطر است که می فرماید:

« مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ »

کسی که می خواهد عزیز شود، یعنی موجود شکست ناپذیر شود، اگر تک بماند، تمام دختران زیبای جهان، با همه عشوه گری ها، ده ها سال در برابر او عشوه گری کنند، نمی توانند آسیبی به او بزنند چون او شکست ناپذیر شده است.

اگر کسی بخواهد می تواند در برابر تمام ثروت های جهان و همه وسوسه ها و هر

حادثه تلخ و شیرینی شکست ناپذیر باشد و برای خدا بماند؛ چون نقطه شکست تمام شکست خورده ها، پول و مقام و شهوت است و هر چیز دیگری که افراد را شکست داده، از عوارض این سه مسأله بوده است. چهارمی ندارد.

انسان باید بداند:

« مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا » (۱)

همه عزت برای خدا است. مؤمن واقعی به او وابسته است، پس عزیز است.

« وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ » (۲)

« إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ » (۳)

ذات پاکی ها، میل رفتن به سوی خدا را دارد و آرام نمی شود تا این که خود را به خدا برساند. (۴)

ص: ۲۳۵

۱-۱ - فاطر (۳۵) : ۱۰؛ «کسی که عزت می خواهد، پس [باید آن را از خدا بخواهد، زیرا] همه عزت ویژه خداست.»

۲-۲ - منافقون (۶۳) : ۸؛ «عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است.»

۳-۳ - فاطر (۳۵) : ۱۰؛ «حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه های صحیح] به سوی او بالا می رود.»

۴-۴ - نهج البلاغه: حکمت ۳۷۱؛ «امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: لَاعِزٌّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى وَ لَامَعْقَلٌ أَحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ.» در

جای دیگر می فرماید: بحار الانوار: ۹۱/۹۴، باب ۳۲، حدیث ۱۰؛ روضه الواعظین: ۱/۱۰۹؛ «إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ

عَبْدًا وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا إِلَهِي أَنْتَ لِي كَمَا أُحِبُّ فَوْقَ قُنِي لِمَا تُحِبُّ.» و همچنین امام صادق علیه السلام می فرماید:

الكافی: ۸/۲۴۳، حدیث ۳۳۷؛ «لَا عِزَّ لِمَنْ لَا يَتَدَلُّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لَارْفَعَهُ لِمَنْ لَمْ يَتَوَاضِعْ لِلَّهِ عِزًّا وَ جَلَّ.»

« وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ » (۱)

خود این صدیق بودن، میل به صعود در ذاتش هست. یوسف علیه السلام که تمام ظاهر و باطنش صدق است، صدق نیز سفره جمع شدن ارزش هاست، او را در مسیر رفعت قرار داد. هنوز هم دارد می رود تا قیامت این حرکت معنوی برای او ادامه دارد.

باز بودن پرونده خواص بعد از مرگ [۱]

(۲)

خیال نکنید با مردن، پرونده آنها بسته می شود. افراد معمولی وقتی می میرند، پرونده آنان را می بندند و دیگر راهی برای سیر ندارند. آن کسانی که محدود، اسیر و مقید هستند، پرونده آنها با مرگ بسته می شود:

« كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ » (۳)

در اسارت خود می روند، مگر اصحاب یمین که پرونده آنها بسته نمی شود و آنها در حال سیر و صعودند و هنوز هم در حال گیرندگی فیوضات الهی هستند. این حرف حکما نیست، بلکه آیه اش در سوره احزاب است. آیه مربوط به رسول خدا صلی الله علیه و آله:

« إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ » (۴)

ص: ۲۳۶

۱-۱ - فاطر (۳۵) : ۱۰؛ «و عمل شایسته آن را بالا می برد.»

۲-۲ - من لایحضره الفقیه: ۱/۱۸۵، حدیث ۵۵۵؛ وسائل الشیعه: ۲/۴۴۷، باب ۳۰، حدیث ۲۶۱۲؛ «سَيِّئَةٌ يَلْحَقَنَّ الْمُؤْمِنَ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَلَدًا يَسْتَعْفِرُ لَهُ وَ مُصْحَفٌ يُخَلِّفُهُ وَ غَرْسٌ يَغْرِسُهُ وَ صَدَقَةٌ مَاءٍ يُجْرِيهِ وَ قَلِيبٌ يَخْفِرُهُ وَ سِنَّةٌ يُؤْخَذُ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ.»

۳-۳ - مدثر (۷۴) : ۳۸ - ۳۹؛ «هر کسی در گروه دست آورده های خویش است * مگر سعادت‌مندان.»

۴-۴ - احزاب (۳۳) : ۵۶؛ «همانا خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود و رحمت می فرستند.»

یعنی به پیامبر صلی الله علیه و آله دائم درود می فرستند. به دلیل «يُصَيِّمُونَ» که فعل مضارع است و دلیل بر استمرار آن دارد، یعنی دائم و تا قیامت در حال فیض گرفتن است، وقتی وارد قیامت شود، باز هم فیض می گیرد، در بهشت نیز فیض می گیرد، اصلاً پرونده این ها قابل بستن نیست.

فضای الهی، فضای بی نهایت است. محدود نیست. آنهایی که اسیر شکم و شهوت هستند، پرونده ای محدود دارند و به محض این که روی سنگ مرده شور خانه بیفتند، خدا می گوید: همه درها را به روی آنها ببندید، دیگر جا ندارد.

خطاب خدا به سالکان راه زلیخا

اما زلیخا. آیه با داشتن «انّ» که جزء ادات تأکیدی ادبیات عرب است و نون تأکید ثقیله که باز از ادات تأکیدی زبان عرب است، ببینید زلیخا را در اوج چه برنامه ای نشان می دهد؟ و با «انّ» و با نون تشدید دار، که ای کاش فقط همین «انّ» بود و آن نون تشدید دار، پروردگار لغت عظیمی هم به آن اضافه کرده است که امثال این زنان توجه داشته باشند.

« إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ » (۱)

این آیه را در حق هر زنی نمی شود خواند. این بی انصافی است که فضای این آیه را نسبت به تمام زنان باز بگذاریم، ما در سوره احزاب داریم:

« إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ »

ص: ۲۳۷

وَ الْخَاشِعِينَ وَ الْخَاشِعَاتِ وَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقَاتِ وَ الصَّائِمِينَ وَ الصَّائِمَاتِ وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ» (۱)

یعنی زنان را همدوش پاک ترین پاکان عالم در جنس مردان، در اسلام، ایمان، یقین، ذکر، تصدق، انفاق، قرار داده است. زن بودن که عیب و نقص نیست و مرد بودن نسبت به زن امتیاز و برتری نیست. آیه:

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» (۲)

کلمه «قوام» در لغت عرب یعنی کارگردان زندگی، یعنی زن مادر باشد امثال حسنین علیهما السلام، بروجردی ها، شیخ انصاری ها، علامه حلی ها را تربیت کند، مرد نیز زندگی را از نظر معیشت بگرداند. این معنای قوام است. نه این که مردان اعلی حضرت و مالک زنان هستند. بلکه یعنی معیشت به آنها قوام دارد. (۳)

نمونه ای از زنان پاک

در کشور مصر، بیرون شهر تمام مملکت مصر به خانمی با همه وجود ارادت دارند به نام «سیده نفیسه» برای زیارت او از کل کشور زائر می آید. او از نبیره های وجود مبارک حضرت امام حسن علیه السلام و عروس امام صادق علیه السلام است.

در مصر معلم دین و قرآن بود. دست او برای انجام مسائل عالی و ملکوتی باز

ص: ۲۳۸

۱- ۱) - احزاب (۳۳) : ۳۵؛ «مسلماً خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه دار، و مردان و زنان حفظ کننده خود از پلیدی های جنسی، و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند.»

۲- ۲) - نساء (۴) : ۳۴؛ «مردان، کارگزاران و تدبیرکنندگان [زندگی] زنانند.»

۳- ۳) - ورق های پیوست (زندگی نامه علماء)

بود. کنار حوض خانه اش نشست که وضو بگیرد، خانم یهودیه ای دخترش را آورد که بر اثر آبله چشمش کور شده بود و زیبایی او را به کمال زشتی کشیده بود.

او مشغول وضو گرفتن بود، زن یهودیه گریه کرد و گفت: نظری به این دختر من بکن. ایشان آب وضو را به صورت دختر پاشید، چشم و زیبایی او برگشت.

بعد از رحلتش، در همان خانه دفنش کردند. خودش در آن خانه قبری کند، شش هزار ختم قرآن بر سر قبر خود کرد. روز رحلتش، آن کسی که بالای سرش بود، گفت:

عمه جان! دوا و غذا بیاورم؟ گفت: نه. دوا دیگر در من کارگر نیست و غذا برای من دردی دوا نمی کند. من روزه هستم و می خواهم با زبان روزه خدا را ملاقات کنم.

خالی از لقمه دنیا می خواهد خدا را ملاقات کند و بعد این آیه را خواند:

«لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (۱)

رَبِّهِم را که گفت، جان داد: قاهره تعطیل شد، مرد و زن با گریه به تشییع جنازه آمدند. شوهرش، پسر امام صادق علیه السلام بود، فرمود: بروید، من این جنازه را می خواهم به مدینه ببرم و کنار پدرش امام حسن علیه السلام دفن کنم.

مردم التماس و گریه کردند. شب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب دید. فرمود: این بدن را به مدینه نیاور. بگذار آنجا بماند که برکات خدا به خاطر این زن بر مردم مصر نازل شود. (۲)

ص: ۲۳۹

۱- ۱) - انعام (۶): ۱۲۷؛ «برای آنان نزد پروردگارشان خانه سلامت و امن است.»

۲- ۲) - نفیسه: دختر حسن بن زید بن الحسن المجتبی علیه السلام و همسر اسحاق بن جعفر الصادق علیه السلام معروف به مؤتمن، زنی عالمه و عابده و مجتهده بوده، سید شبلنجی ولادت او را به سال ۱۴۵ در مکه ذکر کرده، وی در مدینه نشو و نما یافت، مال فراوانی داشت که در راه کمک به مستمندان و محتاجان صرف می نمود، سی بار به حج رفت که اکثرش پیاده بوده، در سالی به اتفاق همسر به زیارت ابراهیم خلیل و از آنجا به مصر رفت و در آنجا اقامت گزید. از برادرزاده اش زینب بنت یحیی نقل است که گفت: من چهل سال عمه ام نفیسه را خدمت کردم هیچ شبی او را خفته و هیچ روزی او را مفطر ندیدم. شافعی از او حدیث نقل کرده. نقل است که آن مخدره به دست خود در خانه اش قبری کنده بود و پیوسته در آن قبر می رفت و نماز می خواند و به تلاوت قرآن می پرداخت تا آنکه شش هزار بار در آن قرآن ختم کرد، در ماه رمضان سال ۲۰۸ وفات نمود. مصریان در حیاتش بسی به وی معتقد بودند و پس از وفات به قبرش تبرک می جویند. گویند: وی به هنگام احتضار روزه بود او را امر به افطار نمودند، فرمود: و اعجبا تا به حال سی سال است از خدا می خواهم به حالت روزه از دنیا بروم اکنون که روزه ام افطار کنم؟! پس شروع کرد به تلاوت سوره انعام و چون به آیه «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» رسید

آیه سوره یوسف خطاب به زلیخا و امثال او است که در دنیا پر هستند. با «إِنَّ» با نون تشدید دار و لغت «عَظِيمٌ» :

«إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ» (۲)

حیله، فریب کاری، نیرنگ و نقشه خائنه کشیدن شما زنان برای فریب و نابود کردن دین مردان، بسیار سنگین است.

طبع مکار میل به پستی و تن دادن به هر کار پستی دارد. جوان است و شوهر

ص: ۲۴۰

۱- ۱) - تفسیر الصافی: ۳/۱۵، ذیل آیه ۲۸ یوسف؛ «قرآن، کید شیطان را ضعیف می داند: (نساء: ۷۶) «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانٌ ضَعِيفًا» ولی در این آیه، کید زنان بزرگ شمرده شده است چرا: لَأَنَّهُ يَلْعَقُ بِالْقَلْبِ وَ يُؤَثِّرُ فِي النَّفْسِ لِمَوَاجَهَتِهِنَّ بِهِ بِخِلَافِ كَيْدِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يُوَسْوِسُ بِهِ مَسَارِقَهُ. به خاطر آن است که وسوسه شیطان لحظه ای و غیابی و سارقانه است، ولی وسوسه زن با لطف و محبت و حضوری و دائمی است.»

۲- ۲) - یوسف (۱۲): ۲۸؛ «بی تردید نیرنگ شما بزرگ است.»

دارد و می گوید: من عاشق برقرار کردن رابطه با مرد نامحرم هستم. راه پستی و اسفل السافلین دارد و به هر کار پستی راحت تن می دهد و هر هدف و وسیله ای را برای شهواتش به کار می گیرد و هر وسیله ای را توجیه می کند.

از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره این گونه زنان در «نهج البلاغه» آمده است:

«إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيْمَانِ وَ نَوَاقِصُ الْحِظْوِظِ وَ نَوَاقِصُ الْعَقْلِ» (۱) زنان از نظر ایمان و ارث و عقل ناقصند.

تخریب ارکان هدایت

چه شب تلخی برای هستی بود، که ظرف عالم را از چنین گوهری خالی کردند.

چه محرومیتی برای جهان ایجاد شد، درست بود که بین زمین و آسمان، جبرئیل قسم خورد:

«تَهَدَّمَتْ وَ اللّٰهُ اَرْكَانُ الْهُدٰى» (۲) به خدا ساختمان های هدای فرو ریخت.

چقدر دلم برای آنهایی که یوسف علیه السلام را رها کردند و زلیخایی شدند می سوزد.

آنهایی که علی علیه السلام را رها کردند و کارل و مارکسی شدند. گرفتار ماهواره و دوستی با معاویه های زمان خود شدند.

ای کاش خدا به آنها نیز لطفی می کرد که برمی گشتند و هدایت می شدند. این که هدایت نمی شوند؛ چون نمی خواهند. اما آن کسی که بخواهد، چنان خدا او را زیبا هدایت می کند که برای تمام جهانیان نور می شود.

لذا سیدالشهداء علیه السلام به حرّ فرمود:

ص: ۲۴۱

۱-۱ - نهج البلاغه: خطبه ۷۹.

۲-۲ - بحار الأنوار: ۴۲/۲۸۶، باب ۱۲۷.

«أَنْتَ حُرٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (۱) اما اگر بخواهد که از آغوش نجس دوزخی این مکاران و زلیخاهای زمان نجات پیدا کند و در کشور وجود، کنار عزیز مصر وجود بنشیند، می تواند.

ذکر مناجات با پروردگار

یوسف به زلیخا می گفت: آتش زدم آن خرقة پشمینه سالوس

این بحث محبویت، فوق العاده مهم است که چرا این جوان در اوج جوانی محبوب خدا شد؟ محبت خدا که نهایت ندارد. آن محبتی که حضرت یوسف علیه السلام به آن وصل شد، محبت بی نهایتی است که غوغا می کند. تا کسی محبوب خدا نشود، این محبت را نمی فهمد. کار بدن و عقل نیست. درک این محبت، کار دل است؛ چون دل، خانه خداست.

نگاهی به دل‌های خود بیاندازیم. چه کسی در این دل نشسته و آن را کارگردانی می کند؟ چه کسی ما را به این طرف و آن طرف می کشاند؟ او کیست؟ مقداری در حق او یا آنها فکر کنیم.

در کاخ و در اوج جوانی، چنان محبتِ محبوبش را به طرف خود کشید که هر چه

ص: ۲۴۲

زلیخا به هر شکلی جلوی او جلوه کرد، با دنیایی از حال معنوی به این زن گفت:

﴿مَعَاذَ اللَّهِ﴾ (۱)

محبوبم نمی خواهد. من فقط یک نفر در دلم نشسته است:

«القلب حرم الله فلا تسكن حرم الله غير الله» (۲) مگر در دعای کمیل نمی فرماید:

«عَظُمَ فِيمَا عِنْدَكَ رَعْبَتُهُ» (۳) خدایا! شوقم به تو و آن چیزی که نزد توست، عظیم است. پول، نان، رفیق، خانه، مردم، مقام و شهوات آرامم نمی کنند، این در به دری کافی است، مرا نجات بده.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۲۴۳

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۲۳؛ «پناه به خدا».

۲-۲ - جامع الأخبار: ۱۸۵؛ بحار الانوار: ۶۷/۲۵، باب ۴۳، ذیل حدیث ۲۷؛ «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ.» و نیز آمده: بحار الانوار: ۶۷/۳۹، باب ۴۳؛ «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِضْبَعَيْنِ مِنْ أَصْبَاعِ الرَّحْمَنِ.» و هم چنین آمده: بحار الانوار: ۶۰/۱۹۴، باب ۳؛ «إِنَّ الشَّيْطَانَ وَاضِعَ خَطْمَهُ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ فَإِذَا ذَكَرَ اللَّهَ خَسَّ وَإِنْ نَسِيَ اللَّهَ التَّقَمَ قَلْبُهُ.»

۳-۳ - اقبال الأعمال: ۳/۳۳۲، فصل ۵۱.

۱۵ جسم و جان یوسف علیه السلام

اشاره

جنبه بشری و انسانی یوسف علیه السلام

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۲۴۴

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام ظرف ارزش های ملکوتی و انسانی بود و به خاطر این ارزش ها، درهای فیوضات الهی به روی او باز بود. بخشی از فیوضات عنایت شده به او، در سوره ای که با نام خود آن حضرت است، مطرح شده است.

بدن فقط قدرت جذب مواد خوراکی زمین را دارد، کار دیگری از دستش بر نمی آید. زلیخا نیز بدن بود. میلیاردها سال است که شیوه زندگی حیوانات هیچ فرقی نکرده، امتیازی به دست نیاورده، رفعت و منزلتی پیدا نکرده اند؛ چون بدن نمی تواند با این امور ارتباطی برقرار کند.

لذا وقتی قرآن مجید انسان را از ناحیه بدن نگاه می کند، با کلمه «بَشَرٍ» از او یاد می کند، نه با کلمه «آدم» و «انسان». بشر یعنی همین بدن مادی که تمام عناصر ساختمانی آن با بدن همه حیوانات یکی است. همان طور که حیوانات نیروی جاذبه ای برای جذب فیوضات خاص ربّانی، آسمانی و ملکوتی ندارند، بدن انسان نیز این نیرو را ندارد.

حکمای الهی از بدن به شتری تعبیر می کنند که روح الهی انسان را بر این شتر سوار کردند تا اگر آن روح، جلوه گاه انوار الهی شود، این مرکب او را تا:

ص: ۲۴۷

« جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ » (۱)

هدایت کند و اگر روح خاموش باشد و زیر پرده های ظلمت هوس ها، شهوات و غرائز پنهان بماند و تمام درهای فعالیت های متناسب با خود را به روی خود ببندد، به تعبیر قرآن مجید: مرده میان قبر بدن می شود که این قبر متحرک، آن مرده را با خودش تا دوزخ می برد. از آنجا به بعد نیز دیگر جای برگشت به دنیا نیست. (۲)

تصویر دو حقیقت در یوسف و زلیخا

حکایت حضرت یوسف علیه السلام و زلیخا، حکایت این دو حقیقت است. روح جاذبه داری که بر اساس تربیت الهی، فیوضات پروردگار را جذب می کرد و کارگردان بدن بوده است. آن روح با عظمت که جلوه گاه انوار حق بود، بدن و همه ابزار او را در تصرف خود داشت و چون آن روح، جلوه گاه انوار بود، تمام اعضای بدن نیز کار نورانی، ملکوتی و الهی می کرد.

بدنی که لقمه کامل حتی یک حیوان نیست، این همه بها دادن به این بدن و غرائز و شهوات آن به طور نامعقول و نامشروع برای چیست؟ این همه نوکری کردن برای بدن، آن هم در تمام طول عمر، که عده ای در این زمان حتی یکبار به جان، باطن و روح خود نگاه نمی کنند.

البته این ساختمان بدن نیز این طور که تجربه تاریخ ثابت کرده است، از چهل سالگی به بعد شروع به فروریختن می کند. (۳) اما فروریختن بدن به قدری کند است

ص: ۲۴۸

-
- ۱-۱ - بقره (۲): ۲۵؛ «بهشت هایی ویژه آنان است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است.»
- ۲-۲ - اشاره به آیات ۹۹ - ۱۰۰ سوره مومنون؛ «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ»
- ۳-۳ - جامع الأخبار: ۱۲۰؛ مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۵۷، باب ۹۶، حدیث ۱۳۷۷۱؛ «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَبْنَا الْأَرْبَعِينَ زَرْعٌ قَدْ دَنَا حَصَادُهُ وَ أَتَبْنَا الْخُمْسِينَ مَا ذَا فَدَمْتُمْ وَمَا ذَا أَخْرْتُمْ أَتَبْنَا السِّتِينَ هَلُمُّوا إِلَى الْحِسَابِ لِأَعْيُذَ لَكُمْ أَتَبْنَا السَّبْعِينَ عِدُّوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ الْمَوْتَى.»

که انسان نمی فهمد، ولی از چهل به بالا گاهی چنان این فرو رفتن سرعت می گیرد که در یک لحظه قلب بسته می شود و باز نمی شود. نفس می رود و دیگر بیرون نمی آید.

یا نفس بیرون می آید، دیگر بر نمی گردد.

ای کاش مردم عالم بدن را عاقلانه مورد توجه قرار می دادند و عاقلانه به پرونده این بدن رسیدگی می کردند، تا به این نتیجه برسند که همه چیز را فدای این بدن کردن برای چیست؟

لقمان روح، خسته از هر گناه

در این شعر، این حکیم الهی قرن هفتم می گوید: جان لقمان که گلستان خداست پای جانش خسته خواری چراست؟ (۱)

لقمان را در روح تو آفریدند، اما تو با چند لقمه چه زهری در این پنجاه سال به کام او می ریزی و او را نابود می کنی؟ چه می شود که از لقمان بودن فرار می کنی و اسیر لقمه می شوی؟ لقمه ای که زلفش به هزار فریب، مکر، حيله و دروغ به عباد خدا گره می خورد. لقمه ای که اگر باطن آن لقمه را برای خوک نشان بدهند، نمی خورد.

زیرا طبق قرآن مجید، این لقمه ها مانند آتش است. محال است که خوک دهان خود را باز کند و آتش بخورد. آیه اش این است:

« إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا » (۲)

ص: ۲۴۹

۱-۱ - مولوی.

۲-۲ - نساء (۴): ۱۰؛ «بی تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، فقط در شکم های خود آتش می خورند.»

البته چند آیه است که می گویند: (۱) لقمه ناپاک، حرام، از ستم، ظلم، فریب، غضب، رشوه و ارث به ناحق مانند آتش است. این صریح قرآن است. اگر همه باور داشتند، هیچ لقمه ای حرام نمی شد. این همه لقمه حرام به خاطر دیرباوری مردم است. عده ای عمری از آنها گذشته است. اما هنوز به کلام خدا اعتماد ندارند. این ها چقدر بدبخت هستند. (۲)

ص: ۲۵۰

۱-۱ - آیات زیر از این موارد است: سوره بقره: ۱۴۷؛ «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ» سوره بقره: ۲۷۵؛ «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَخْبِطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكِ بَأْتُهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» سوره نساء: ۱۰؛ «وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ»

۲-۲ - وزر و وبال لقمه حرام در روایات: بحار الانوار: ۶۳/۳۱۴، باب ۲، حدیث ۶؛ روضه الواعظین: ۲/۴۵۷؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ أَكَلَ الْحَمَالَ قَامَ عَلَى رَأْسِهِ مَلَكٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ أَكْلِهِ وَقَالَ إِذَا وَقَعَتِ اللَّقْمَةُ مِنْ حَرَامٍ فِي جَوْفِ الْعَبْدِ لَعَنَهُ كُلُّ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا دَامَتِ اللَّقْمَةُ فِي جَوْفِهِ لَا يَنْظُرَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَمَنْ أَكَلَ اللَّقْمَةَ مِنَ الْحَرَامِ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ فَإِنْ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنْ مَاتَ فَالْتَّارُ أَوْلَى بِهِ.» بحار الانوار: ۱۰۰/۱۲، باب ۱، حدیث ۵۲؛ الدعوات: ۲۵، حدیث ۳۷؛ «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا وَقَعَتِ اللَّقْمَةُ مِنْ حَرَامٍ فِي جَوْفِ الْعَبْدِ لَعَنَهُ كُلُّ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ.» الأمالی للطوسی: ۶۸۰، حدیث ۱۴۴۷؛ بحار الانوار: ۹۶/۱۲۵، باب ۲۱، حدیث ۲؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ ذَكَرَ عِنْدَهُ رَجُلٌ فَقَالَ إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا أَصَابَ مَالًا مِنْ حَرَامٍ لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ حَجٌّ وَلا عُمْرَةٌ وَلا صَلَهِ رَحِمَ حَتَّى أَنْتَهُ يَفْسُدُ فِيهِ الْفَرْجُ.»

تبدیل شدن موسای چوپان به کلیم الله

اگر انسان چند دقیقه درباره کلام خدا فکر کند، متوجه می شود شخصی کلیم به دوش و بیابانگرد ده ساله رابه کلیم الله تبدیل کرد. مگر قبل از کلیم الهی چه کسی بود؟ ایشان شخصی فراری از مصر بود که به دنبالش می گشتند تا او را اعدام کنند.

البته اعدام به ناحق.

خدا در قرآن می فرماید:

« خَائِفًا يَتَرَقَّبُ » (۱)

با اضطراب و ترس از جانش فرار کرد. علت ترسیدن او نیز این بود که نباید کشته می شد، ولی به دنبالش بودند که او را بکشند.

از ابن عباس نقل شده: (۲) بین مصر و مدین حتی لقمه ای نان خشک نداشت، علف بیابان می خورد که بعد از مدتی گویا سیزی علف از شکم ایشان خود را نشان می داد.

در مدین به انسان والایی برخورد کرد به نام شعیب پیغمبر علیه السلام که گله دار بود. با

ص: ۲۵۱

۱-۱ - قصص (۲۸): ۱۸؛ «با حالت بیم و نگرانی صبح کرد، در حالی که [آثار و عواقب حادثه اتفاق افتاده را] انتظار می کشید.»

۲-۲ - بحار الانوار: ۱۳/۵۸، باب ۲؛ قصص الأنبياء للجزائري: ۲۲۹؛ «عن ابن عباس أنه خرج من مصر إلى مدین و بينهما مسيره ثمان ليال و يقال نحو من كوفه إلى البصره و لم يكن له طعام إلا ورق الشجر فما وصل إليها حتى وقع خف قدميه و إن خضره البقل تتراءى من بطنه قالت العلماء لما انتهى موسى إلى أرض مدین فی ثمان ليال نزل فی أصل شجره و إذا تحتها بئر و هی التي قال الله تعالى (قصص: ۲۳) « وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدِينٍ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّهُ مِنَ النَّاسِ يَسْتَقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ أَى تحبسان أغانهما فقال لهما مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدَرَ الرَّعَاءُ لِأَنَا امْرَأَتَانِ ضَعِيفَتَانِ لَا نَقْدِرُ عَلَى مَزَاحِمِ الرَّعَاءِ فَإِذَا سَقُوا مَوَاشِيَهُمْ سَقِينَا أَغْنَانَا مِنْ فَضُولِ حِيَاضِهِمْ وَ أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ » تعنيان شعیبا.»

هم قرارداد بستند. خدا در قرآن می فرماید: به او گفت: مهریه دختر من این است که هشت سال حیوانات مرا به بیابان می بری، می چرانی و برمی گردانی، بعد از هشت سال، دخترم را به ازدواج تو می دهم.

هشت سال گاو و گوسفند به بیابان می برد و برمی گرداند. آن وقت این چوپان گلیم پوش، با آن چوب دستی بی ارزش چوپانی خود، وقتی از پدر زن خود خداحافظی می کند که با خانواده اش به مصر بیاید، در مسیر، هوا سرد بود، به آنها می گوید: آتشی را در بیابان می بینم، شما اینجا بنشینید، من بروم برای شما آتش بیاورم، بعد چوب ها و خارهای بیابان را جمع کنم و آتش روشن کنم:

«إِنِّي أَنشَأُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» (۱)

بعثت چوپان زنده پوش به پیامبری

به دنبال آتش رفت، ولی آن دل و آن روح چه بود که بدن به دنبال آتش رفت، اما دل و جان او وقتی نزدیک آنجا رسید، این صدا را شنید:

«إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى * وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْمِعْ لِمَا يُوحَى * إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي * إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ» (۲)

ص: ۲۵۲

۱-۱ - قصص (۲۸): ۲۹؛ «من آتشی دیدم، [می روم] شاید خبری از آن برای شما بیاورم یا پاره ای از آتش را می آورم تا گرم شوید.»

۲-۲ - طه (۲۰): ۱۲ - ۱۵؛ «به یقین این منم پروردگار تو، پس کفش خود را از پایت بیفکن؛ زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی. * و من تو را [به پیامبری] برگزیدم، پس به آنچه وحی می شود، گوش فرا دار. * همانا! من خدایم که جز من معبودی نیست، پس مرا پرست و نماز را برای یاد من برپا دار. * بی تردید قیامت که می خواهم زمان وقوعش را پنهان بدارم، آمدنی است، تا هر کس را برابر تلاش و کوششی که می کند، پاداش دهند.»

من خدای تو هستم که با تو حرف می‌زنم. این آتش نیست، بلکه جلوه‌ای از نور من است. من تو را به پیغمبری انتخاب کردم، اما فعلاً وظیفه تو این است که مرا عبادت کنی و اگر می‌خواهی در یاد من باشی، نماز بپا دار و بدان که من قیامت را حتماً برپا می‌کنم.

« تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ » (۱)

برای این که هر کسی را به پاداش اعمالش برسانم. از این ژنده پوش و گلیم پاره چوپان، کلیم الله بیرون آمد. بعد خدا به او گفت:

« وَ مَا تَلَكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَى » (۲)

در دست تو چیست؟ عرض کرد:

« قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَ أَهْشُ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَا رَبُّ أُخْرَى » (۳)

چوبدسی و عصا است، به آن تکیه می‌دهم و گوسفندهایم را با آن می‌رانم و برای این حیوان‌ها برگ درخت می‌ریزم. خطاب رسید:

ص: ۲۵۳

۱-۱ - غافر (۴۰): ۱۷؛ «امروز هر کس را در برابر آنچه انجام داده است، پاداش می‌دهند.»

۲-۲ - طه (۲۰): ۱۷؛ «وای موسی! این [قطعه چوب] در دست راستت چیست؟»

۳-۳ - طه (۲۰): ۱۸؛ «گفت: این عصای من است، بر آن تکیه می‌زنم، و با آن برگ درختان را برای گوسفندانم فرو می‌ریزم و مرا در آن نیازهای دیگری هم هست.»

« قَالَ أَلْقَاهَا يَا مُوسَى * فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى » (۱)

چوبدستی خود را رها کن. وقتی چوب روی زمین افتاد، به اژدها تبدیل شد که نظیرش را ندیده بود. آمد فرار کند، خطاب رسید: در محضر من، بندگان من به من پشت نمی کنند.

برگرد و این اژدها را بگیر. دستش را به طرف اژدها برد، همان چوبدستی شد.

خطاب رسید: این اسلحه تو است، برو فرعون و فرعونیان و مردم خواب زده مصر را بیدار کن.

قدرت روح در تصرف جسم

کلّ این نیرو و مقام را وجود مقدس حضرت یار در روح ما گذاشته است، نه در بدن ما. بدن، ابزار روح و جان است و برای گرفتن فیوضات ربّانیه جاذبه ندارد و نمی تواند داشته باشد. بدن کاره ای نیست، بلکه مانند شتر، مرکب جان است، مگر این شتر چقدر قیمت دارد که عمری همه نعمت ها از کانال گناه، مکر و حيله خرج این بدن شود؟

بدن انبیا و ائمه علیهم السلام بر اثر تصرفات الهی، روح شده بود. حکمای الهی بدن آنها را روح مجسم می گویند، یعنی دیگر بدن نبود. جان ظاهر، همراه جان باطن بود، آن بدن ها را استثنا کنید، اما وقتی روح را از بدن بگیرند، به همه می گویند:

بدن را رها کن، با اشاره ملک الموت که حتی یک نفر هم در این عالم با او نمی تواند مقابله کند، این صداها و غرورهای مستانه اهل دنیا همه قلبی است و

ص: ۲۵۴

۱- ۱ - طه (۲۰) : ۱۹ - ۲۰؛ «خدا فرمود: ای موسی! آن را بیفکن. * پس آن را افکند، ناگهان ماری عظیم شد که به سرعت می شتافت.»

واقعی نمی باشد. همه پوچ و بی ارزش است. این صداها، صدای بدن است.

صدای الهی و حیوانی

هر حیوانی نوعی صدا دارد، شیر نعره می کشد، اسب شیهه می کشد، شتر طرز دیگری صدا می دهد، خروس شکل دیگری می خواند و هر حیوانی صدائی خاص دارد. این صداها که در این دنیا است، فریاد برای پول، زن، شهوت، زمین، کارخانه و مقام، صدایی مساوی با صدای خران است:

« إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ » (۱)

این صداها بی ارزش و توخالی است.

اگر صدا می خواهید، از حلقوم امیرالمؤمنین علیه السلام بشنوید:

«أَسْمَيْتُكَ بِحَقِّكَ وَقُدْسِكَ وَأَعْظَمَ صِفَاتِكَ وَأَسْمَائِكَ أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَهُ وَبِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَهُ وَأَعْمَالِهِ عِنْدَكَ مَقْبُولَهُ حَتَّى يَكُونَ أَعْمَالِي وَأُورَادِي كُلُّهَا وَرِدًّا وَاحِدًا»

صداها و خواسته ها و اورادم هماهنگ، همسو و همواره باشد.

این صدای جان است. بدن این چنین حال، ارزش و ثقل ندارد. چون مشتی پوست و گوشت و استخوان است که خون نجس در آن جریان دارد.

«وَالْحَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا»

و حالم در خدمت تو پاینده گردد.

این صدایی است که تمام فرشتگان را می لرزاند و آسمان ها را تکان می دهد. این صدایی است که وقتی در می آمد، تمام فرشتگان می شنیدند که پروردگار می گوید:

لیک ای علی من!

ص: ۲۵۵

«یا سَیِّدِی یا مَنْ إِلَیْهِ مُعَوَّلِی وَ یا مَنْ إِلَیْهِ شَكْوَتُ أَحْوالِی» (۱) ای سرور من، ای آن که بر او تکیه دارم، ای آن که شکوه و شکایت حالم را تنها به سوی او برم.

صدای حقیقی که در روح اثر می کند این صدا است. صداهای دیگر فقط گوش را کر می کند و به قول قرآن مانند صدای خران و نکره تر از آن است که گاهی نوارهایش را در ماشین ها می گذارند که هر چه این صدا بیشتر می شود بر انحراف و بدبختی فرد افزوده می شود و این بیچارگان را تو خالی تر می کند.

اما اگر صدای باارزش می خواهید، ناله و صدای حضرت از دعای کمیل است که از نظر مال و تأثیر و دگرگونی در عالم نظیر ندارد. اگر مانند این صدا را در میان ارزش دارترین صداها پیدا کردید؟ این صدا، صدای خاصی است، چون جایگاه و موقعیت آن خاص است. باید همه مقدمات و مؤخرات کار را تحلیل کنیم، بعد صدا را بشنویم و بفهمیم.

ارزش صداهای الهی

اهل دل و افراد متخصص این صداها را می فهمند و می شناسند که چه صدایی است. به خدا قسم! من شرمنده ام که می خواهم با زبانم این صدا را بخوانم: هزار مرتبه شستم دهان به مشک و گلاب هنوز نام تو بردن کمال بی ادبی است

البته عمق و مفهوم این صدا را باید گرفت، بعد ببینید اگر تمام فرشتگان توانستند حقیقت این صدا را بفهمند؟ فهمش کار آنها نبوده و نیست.

ص: ۲۵۶

بین هفتاد و یک بدن قطعه قطعه و هشتاد و چهار ناله، در کمال آرامش، به معشوق می گوید:

«صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ» (۱) این طبل های تو خالی چیست که برای شما می زنند؟ به شما یقین بدهم که ما این صدا را به کیفیتی دیگر در قیامت می شنویم. همه گوش ها را نمی گذارند که در آنجا این صدا را بشنوند. این صدا از گلوی خدا است.

لیاقت شنیدن صداهای الهی

مگر در قرآن، در سوره بقره نمی فرماید:

«وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۲)

من صدایم را در قیامت به همه گوش ها نمی رسانم. گوش می باید باشد که صدای من خدا را بشنود.

«صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ»

با علی اکبر، قمر بنی هاشم و یارانم، در اوج سوختن دل، با علی اصغر جان داده در آغوشم مرا امتحان می کنی؟ صبر می کنم. از تو رو بر نمی گردانم، می ایستم و لذت می برم.

«وَلَا مَعْبُودَ سِوَاكَ»

محبوب من! دیگر چه می خواهی؟ این دیگر اوج آن صدای جان است. جان

ص: ۲۵۷

۱-۱ - ینابیع الموده: ۳/۸۲ (مقتل الحسین علیه السلام).

۲-۲ - بقره (۲): ۱۷۴؛ «و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی گوید.»

همه کلیدها در این جا جمع است، به دنبال چه کلیدی می گردی؟

«یا غیاث المستغیثین» [\(۱\)](#) والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۲۵۸

۱-۱ - ینابیع الموده: ۳/۸۲ (مقتل الحسین علیه السلام) .

حقیقت توبه

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۲۵۹

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

یقیناً برای هر مؤمن مسلمانی معنای توبه معلوم و روشن است. کلمه توبه در لغت عربی به معنای رجوع است. رجوع؛ یعنی بازگشت. بازگشتن از راه شیطان به راه خدا، از راه دوزخ به راه حق، از ظلمت به نور، از انحرافات و معاصی به خوبی ها و درستی ها.

همه ما این معنای توبه را می دانیم. آلوده ها، اهل گناه و معاصی، در فضای فرهنگ فرعونیت به سر می برند؛ چون که در برابر خواسته های حضرت حق، در حال تکبر هستند و نسبت به وجود مقدس او تواضع، فروتنی و خاکساری ندارند.

توبه؛ یعنی از فضای فرعونیت در آمدن و در مدار کلیم الهی قرار گرفتن. از فرعون بودن نجات پیدا کردن و موسوی شدن. از نمرودیت قطع رابطه کردن و به حضرت ابراهیم علیه السلام پیوستن. از غرق بودن در مادی گری مسیحی مسلک بیرون آمدن و حواری واقعی حضرت مسیح علیه السلام شدن. از مدار ابولهب و ابوجهل در آمدن و در فضای فرهنگ پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله قرار گرفتن. اموی مسلک بودن را رها کردن و علوی شدن. از حال، عمل و اخلاق یزدیان خارج شدن و به فرهنگ امام حسین علیه السلام

ص: ۲۶۱

پیوستن. (۱) چنین انقلاب و بازگشتی، توبه واقعی است. برای این که بدانیم توبه واقعی و حقیقی غیر از این نیست. باید به فرمایش های وجود مبارک رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله درباره توبه حقیقی دقت کنیم؛ چون آنچه را که ایشان در بیست و سه سال برای مردم فرمودند، محصول وحی پروردگار عالم بوده است.

تفاوت ماهیتی توبه کننده و گناهکار

در مهم ترین کتاب های ما نظر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را درباره توبه نقل کرده اند. نگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله به توبه، همین نگاه است؛ یعنی از فرعونیت، نمرودیت، مادی گری، یهودیت، ابولهب، ابوجهل و اموی بودن درآمدن.

امام صادق علیه السلام می فرماید: (۲)

ص: ۲۶۲

(۱-۱) - نهج الحق: ۳۱۲؛ «عن ابن مسعود لكل شيء آفة و آفة هذا الدين بنو أمية.» هم چنین آمده: تفسیر العیاشی: ۲/۲۹۷ - ۲۹۸، حدیث ۹۵، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء؛ «عن الحلبي عن زرارة و حمران و محمد بن مسلم قالوا سألتنا عن قوله «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ» قال إن رسول الله أرى أن رجلا على المنابر يردون الناس ضلالا رزيق و زفر و قوله «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» قال هم بنو أمية.»

(۲-۲) - در این مورد رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: کتاب سلیم بن قیس: ۹۰۷؛ «يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، إِنِّي رَأَيْتُ عَلَى مِنبَرِي اثْنَيْ عَشَرَ مِنْ قُرَيْشٍ، كُلُّهُمْ ضَالٌّ مُضِلٌّ يَدْعُونَ أُمَّتِي إِلَى النَّارِ وَ يَرُدُّونَهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ الْقَهْقَرِيِّ: رَجُلَانِ مِنْ حَيِّينِ مِنْ قُرَيْشٍ عَلَيْهِمَا مِثْلُ إِثْمِ الْأُمِّهِ وَ مِثْلُ جَمِيعِ عِدَابِهِمْ، وَ عَشْرَةٌ مِنْ بَنِي أُمَّيَّةَ، رَجُلَانِ مِنَ الْعَشْرَةِ مِنْ وُلْدِ حَزْبِ بَنِي أُمَّيَّةَ وَ بَقِيَّتُهُمْ مِنْ وُلْدِ أَبِي الْعَاصِ بْنِ أُمَّيَّةَ. وَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا هُدَى كُلُّهُمْ يَدْعُونَ إِلَى الْجَنَّةِ: عَلِيُّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تَسَعَهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ. إِمَامُهُمْ وَ الْوَالِدُهُمْ عَلِيُّ، وَ أَنَا إِمَامٌ عَلِيُّ وَ إِمَامُهُمْ. هُمْ مَعَ الْكِتَابِ وَ الْكِتَابُ مَعَهُمْ لَأَيْفَارِقُهُمْ وَ لَأَيْفَارِقُونَهُ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى الْحَوْضِ. يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، أَطِيعُوا عَلِيًّا وَ اتَّبِعُوهُ وَ تَوَلَّوْهُ وَ لَاتَخَالِفُوهُ وَ ابْرُؤُوا مِنْ عَدُوِّهِ وَ آزِرُوهُ وَ انصُرُوهُ وَ افْتَدُوا بِهِ تَزْشُدُوا وَ تَهْتَدُوا وَ تَسْعُدُوا.»

اخلاق همه این گروه های ذکر شده، گناه بوده است. به راحتی گناه می کردند و نسبت به ارتکاب گناه دغدغه نداشتند و برای آنها سخت نبود.

بعد حضرت صلی الله علیه و آله می فرماید:

ارتکاب این مجموعه گناهان از اخلاق دشمنان ما است. اما ما اخلاق دیگری داریم و آن، عمل صالح، پاکی، درستی، عبادت خدا و خدمت به بندگان او است.

این اخلاق ما و اخلاق دوستان و اولیای خداست که خود را در دنیا مانند مسافر می دانیم که این مدت سفر نیز کوتاه است و پایان آن، ورود به برزخ و عاقبت آن قیامت است و ما از قیامت دغدغه داریم و از آن ترسان و نگران هستیم.

خوشحالی مؤمن

شخصی به سلمان گفت: (۱) حال شما چگونه است؟ سلمان گفت: بعداً

ص: ۲۶۳

۱- ۱) - معارف و معاریف: ۳۱۴ - ۶۳۱۲. سلمان فارسی: یکی از مشاهیر صحابه پیغمبر و از شخصیت‌های بسیار بزرگ اسلام است. وی فارسی و دهقان زاده ای از ناحیه «جی» اصفهان یا کازرون یا رامهرمز. نام اصلی او «ماهو» یا «روزبه» است. در کودکی به دین عیسوی گرائید و چون از کشیشان شنیده بود که ظهور پیغمبر تازه نزدیک شده است خانه پدر را ترک گفت و در جستجوی آن پیغمبر به سفر پرداخت چون به سوریه رسید چندی در شام و موصل و نصیبین اقامت جست تا آنکه در بلاد عرب به اسارت بنی کلب افتاد و مردی از بنی قریظه او را خرید و به یثرب برد، در این شهر از ظهور پیغمبر آگاه شد و چون گفته ها و علائم و نشانه هائی که از کشیش مراد خود شنیده بود در آن حضرت بدید بزودی اسلام آورد. رسول اکرم او را از خواجه اش بخريد و آزاد کرد، از آن موقع سلمان ملازم رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و نزد او منزلتی خاص یافت. گویندگان کندن خندق در جنگی که در تاریخ اسلام به غزوه خندق معروف است به اشارت سلمان بود و کندن این خندق در ممانعت از تجاوز کافران به لشکرگاه مسلمانان اثری بزرگ داشت. بر طبق روایتی مشهور رسول صلی الله علیه و آله سلمان را از اهل بیت شمرده است. پس از وفات آن حضرت وی در شمار اصحاب علی علیه السلام و از مؤمنان به خلافت بلافضل او درآمد و نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز منزلتی بزرگ داشت. روایات در فضیلت سلمان از حضرات معصومین بسیار آمده از جمله شیخ طوسی در امالی از منصور بزرگ روایت کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مولای من! ذکر سلمان فارسی را از شما بسیار می شنوم! فرمود: مگو سلمان فارسی بگو سلمان محمدی، و سبب آنکه من او را فراوان یاد می کنم سه خصلت عظیم است که وی بدان آراسته بوده، اول آنکه همواره خواست علی علیه السلام را بر خواست خود مقدم می داشت، دیگر اینکه فقرا را بسیار دوست می داشت و آنها را بر توانگران برمی گزید، سوم آنکه وی دانش و دانشمندان را دوست می داشت «انّ سلمان کان عبداً صالحاً حنیفاً مسلماً و ما کان من المشرکین». از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره شخصیت سلمان سؤال شد و فرمود: به به، سلمان از ما اهل بیت است و چه کسی را جز او می یابید که مانند لقمان حکیم و

دارای علم اولین و علم آخرین باشد؟!»

می گویم. گفت: بعدی ندارد. یا بگو «الْحَمْدُ لِلَّهِ» یا بگو مریض هستم. گفت: نه، این را نمی گویم، بعداً می گویم. گفت: چه وقت می گویی؟ گفت: وقتی که از صراط رد شده، وارد بهشت شدم، آنجایی که دیگر کسی از آن بیرون نمی آید و در آن جایگاه ابدی است، آن وقت اگر تو را دیدم، می گویم: حالم خوب است، اما اکنون نمی توانم بگویم حالم خوب است؛ چون زمان زیادی لازم است تا به حال خوب برسم.

حال خوب آن وقتی است که یقین کنم مرا به دوزخ نمی برند و وارد جایی می شوم که انبیای خدا، صدیقین، شهدا و صالحین در آنجا هستند. آن وقت

ص: ۲۶۴

می گویم: حالم خیلی خوب است. اما اکنون نگران هستم، نمی دانم چه می شود، بعد از آن نیز کسی که می خواهد اعمال ما را بسنجد، کسی است که سنجش او از هر زرگری دقیق تر و لطیف تر است؛ چون عمق همه اعمال ما را می سنجد. یا قبول می کند و یا رد، بعد می گوید: پرونده تو برای خودت باشد.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: درباره مردم هیچ قضاوتی نکنید. بگذارید تا لحظه مرگ آنها برسد، بعد ببینید چگونه می میرد. اگر بی دین مرد، آن وقت بگویید، آدم بدی است، اما اگر دیندار مرد، آن وقت بگویید: آدم خوبی بود. آن لحظه مهم است. (۱)

عاقبت به خیری، دغدغه مؤمن

در روز جمعه آخر ماه شعبان، وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله روی منبر، ماه مبارک رمضان را برای مردم تفسیر می کردند، اواخر منبر، در میان جمعیت به امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه کردند و فرمودند: در چنین ماهی فرق تو را می شکافند و محاسن تو را غرق در خون

ص: ۲۶۵

۱-۱) - بحار الانوار: ۲۴۱/۷۴، باب ۹، (وصیه امیرالمؤمنین علیه السلام للحسین علیه السلام)؛ تحف العقول: ۹۱؛ «أَيُّ بُنَى لَعَاتُؤَيْسٍ مُّذْنِبًا فَكَمْ مِنْ عِيَاصٍ عَلَى ذَنْبِهِ خُتِمَ لَهُ بِخَيْرٍ وَ كَمْ مِنْ مُّقْبِلٍ عَلَى عَمَلِهِ مُفْسِدٌ فِي آخِرِ عُمرِهِ صَائِرٌ إِلَى النَّارِ نَعُودُ بِاللَّهِ مِنْهَا أَيُّ بُنَى كَمْ مِنْ عِيَاصٍ نَجِيًا وَ كَمْ مِنْ عَامِلٍ هَوَى.» و هم چنین آمده: الخصال: ۱/۱۱۹، حدیث ۱۰۸؛ الدعوات: ۲۴۴؛ «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ إِنْ نَجَوْتَ يَا ابْنَ آدَمَ عِنْدَ الْمَوْتِ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ إِلَّا هَلَكْتَ وَ إِنْ نَجَوْتَ يَا ابْنَ آدَمَ حِينَ تُوَضَّعُ فِي قَبْرِكَ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ إِلَّا هَلَكْتَ وَ إِنْ نَجَوْتَ حِينَ يُحْمَلُ النَّاسُ عَلَى الصُّرَاطِ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ إِلَّا هَلَكْتَ وَ إِنْ نَجَوْتَ حِينَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ إِلَّا هَلَكْتَ ثُمَّ تَلَا وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ هُوَ الْقَبْرُ وَ إِنْ لَهُمْ فِيهِ لَمَعِيشَةٌ ضَنْكًا وَ اللَّهُ إِنْ الْقَبْرَ لَرَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنْ جُلَسَائِهِ فَقَالَ لَهُ لَقَدْ عَلِمَ سَاكِنُ السَّمَاءِ سَاكِنَ الْجَنَّةِ مِنْ سَاكِنِ النَّارِ فَأَيُّ الرَّجُلَيْنِ أَنْتَ وَ أَيُّ الدَّارَيْنِ دَارُكَ.»

می کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به اصل مرگ، هیچ عکس العملی نشان ندادند، فقط به پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: روزی که فرق من شکافته می شود و مرگ من می رسد:

«أَفِي سَلَامِهِ مِنْ دِينِي؟» (۱) آیا دیندار می میرم، یا بی دین؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بله، دیندار می میری.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: پس عیب ندارد، بزند و فرق مرا بشکافند. این که دیندار بمیرم، مهم است. (۲)

باز بودن درب توبه تا قبل از مرگ

انسان تا وقتی که جاده عمر را طی می کند، می تواند از دنیا دیندار بیرون رود؛ چون اگر بی دین از دنیا رود، دیگر نمی تواند دیندار شود؛ یعنی آنجا دیگر دیندار شدن او را قبول نمی کنند:

« وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ » (۳)

ص: ۲۶۶

(۱-۱) - بحار الأنوار: ۳۴/۳۳۹، باب ۳۶، حدیث ۱۱۳۵.

(۲-۲) - بحار الأنوار: ۳۴/۳۳۸، باب ۳۵؛ «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَفَ فَوْقَنَا [حَوْلَهُ] وَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَيَّ رَأْسَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَكَى. فَقَالَ مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ ضَعَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَا يُبْدُونَهَا لَكَ حَتَّى يَفْقِدُونِي فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا أَضْعُ سِنْفِي عَلَيَّ عَاتِقِي فَأُبَيِّدَ خَضْرَاءَهُمْ قَالَ بَلْ تَصْبِرُ. قَالَ فَإِنْ صَبَرْتُ قَالَ تُلَاقِي جَهْدًا. قَالَ أَفِي سَلَامِهِ مِنْ دِينِي قَالَ نَعَمْ قَالَ فَإِذَا لَأُبَالِي.»

(۳-۳) - نساء (۴): ۱۸؛ «و برای کسانی که پیوسته کارهای زشت مرتکب می شوند، تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد [و در آن لحظه که تمام فرصت ها از دست رفته] گوید: اکنون توبه کردم.»

زمانی که ملک الموت و عالم بعد را دیدید و پرده ها کنار رفت، اگر بگویید توبه می کنم، دیگر قبول نمی شود.

لحظه مرگ، لحظه اصلاح نیست؛ چون وقت اصلاح شدن تمام شده است. آنجا با اشاره ملک الموت، گوش و چشم انسان به کار می افتد و زبان او بند می آید. دیگر چه وقتی برای اصلاح کردن اعمال خود دارد که بگوید: من ده سال نماز نخوانده ام، اما اکنون می خوانم. یا ده سال روزه نگرفته ام، اکنون می گیرم. یا صد میلیون مال مردم را خورده ام، همه را پس می دهم. اصلاً وقت اصلاح نیست. آن لحظه انسان، بی دین می میرد.

توبه واقعی از دیدگاه رسول گرامی اسلام

صلی الله علیه و آله رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره توبه واقعی می فرماید:

«أَتَدْرُونَ مِنَ التَّائِبِ»

امت من! آیا می دانید تائب کیست؟

«قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا»

مسلمانان گفتند: نه، ما آن چیزی را که در ذهن شما هست، نمی دانیم.

«قَالَ: إِذَا تَابَ الْعَبْدُ وَلَمْ يَرْضَ الْخُصْمَاءَ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ»

اگر کسی ناله بزند و بگوید: خدایا! توبه می کنم، اما مال مردم را که به ناحق در دست اوست، پس ندهد، او تائب نیست، بلکه هنوز در گناه و معصیت است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله لحظه رحلت به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به مردم بگو: مال مردم را پس دهید، گرچه به اندازه نخ مانده ته سوزن باشد که دیگر نمی توانند با آن خیاطی کنند و دور می ریزند.

اگر به این مقدار مال مردم نزد شما مانده است، باید برگردانید. پیغمبر صلی الله علیه و آله

می فرماید: نزد هر کسی مال مردم به ناحق مانده باشد، اگر آن مال را دارد و نمی دهد، تا زنده است، خدا او را لعنت می کند. (۱)

برتری حق الله بر حق الناس

البته حق خدا بالاتر از حق مردم است؛ چون خدا بالاتر از همه موجودات است، پس حق الله نیز خیلی عظیم تر از حق الناس است. اگر من چند میلیون به مردم بدهکار باشم، یا دو رکعت نماز صبح بدهکار باشم، این دو رکعت نماز صبح مهم تر است. بعضی ها به اشتباه می گویند: حق الله چیزی نیست، ما خودمان می دانیم و خدا.

اما هیچ کدام از انبیا و ائمه علیهم السلام این حرف را در دوره عمر خود نرده است. اینکه بگوئیم خودم می دانم و خدا، معنی ندارد. باید حق خدا و مردم را ادا کنیم. مگر این که اهل خدا و قیامت نباشیم. اما ما که خود را اهل خدا، انبیا، ائمه علیهم السلام و قیامت می دانیم، باید پاک زندگی کنیم.

«وَمَنْ تَابَ وَ لَمْ يَزِدْ فِي الْعِبَادَةِ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ»

اگر بگوید: توبه کردم، اما به سراغ عبادت نرود و به عبادت خود نیافزاید، او تائب نیست.

«وَمَنْ تَابَ وَ لَمْ يُعَيِّرْ لِبَاسِهِ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ»

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: لباس هایی که زنان، دختران و جوانان برای جلب نظر

ص: ۲۶۸

۱- ۱) - تحف العقول: ۱۷۵، وصیته علیه السلام لکمیل بن زیاد؛ «... أقسم لسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لي قبل وفاته بساعة مرارا ثلاثا يا أبا الحسن أداء الأمانة إلى البر والفاجر فيما جل و قل حتى الخيط و المخيط...»

دیگران و تحریک شهوت می پوشند، اگر لباس خود را عوض کنند، توبه آنها فایده ای ندارد.

روسری، لباس، مانتو، کت و شلواری که زنان می پوشند، لباس های بدن نما که شهوت حرام را تحریک می کند و می پوشند، دیگر چه توبه ای؟ او هر روز دارد هزار نفر را جهنمی می کند، وقتی به او می گویی، می گوید: من که دلم پاک است، کدام دل پاک؟ کدام توبه؟ یا جوانی که برای جلب نظر دختران و زنان نامحرم لباس پوشیده است، اگر بگوید: خدایا! توبه کردم، اما در وضع لباس خود تغییری ندهد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند: او دارد خدا را مسخره می کند.

«وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُعَيِّرْ رُفْقَاءَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ»

اگر از این دوستان حیوان صفت اطراف خود دور نشوی و دوستان ناباب را که دین تو را پاره پاره می کنند، عوض نکنی، توبه تو قبول نیست.

«وَمَنْ تَابَ وَفَلَمْ يُعَيِّرْ مَجْلِسَهُ وَطَعَامَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ»

کسی که از جلسات گناه و لقمه حرام دست بردارد، توبه او قبول نیست.

«وَمَنْ تَابَ وَفَلَمْ يُعَيِّرْ فَرَّاشَهُ وَوَسَادَتَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ»

اگر کسی رختخواب و بستر حرام خود را عوض نکند و باز در آن بستر باشد، توبه نکرده است.

«وَمَنْ تَابَ وَفَلَمْ يُعَيِّرْ خُلُقَهُ وَنَيْتَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ»

کسی که بد اخلاق و عصبانی است و اوقات همه را تلخ می کند و نیت بدی نسبت به مردم دارد اگر از این اخلاق و نیت توبه نکند، تائب نیست.

«وَمَنْ تَابَ وَفَلَمْ يَفْتَحْ قَلْبَهُ وَ لَمْ يُوسِّعْ كَفَّهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ»

کسی که حال و هوای دلش در توبه عوض نشود، همان سنگ دل و بی رحم

بماند و کسی که بخلش از بین نرود، توبه اش فایده ای ندارد.

«وَمَنْ تَابَ فَلَمْ يُقْصِرْ أَمَلُهُ وَ لَمْ يَحْفَظْ لِسَانَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ»

آن کسی که در آرزوهای دست نیافتنی دست و پا می زند و زبانش برای هر گناهی رها است، توبه اش توبه نیست.

«وَمَنْ تَابَ وَ لَمْ يُقَدِّمْ فَضْلَ قَوْلِهِ مِنْ بَدَنِهِ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ»

اگر کسی بگوید: خدایا! توبه کرده ام، ولی گوشت های حرام روییده بر بدن را آب و تسویه نکند، توبه نکرده است. اگر همه این امور را عوض کند:

«وَ إِذَا اسْتَقَامَ عَلَيَّ هَذِهِ الْخِصَالِ فَذَاكَ تَائِبٌ» (۱) و به آن تداوم بدهد توبه کننده واقعی است.

عزم بر توبه به درگاه غفار

می گوید: نیت واقعی داشته باش که از فردا خودت را عوض کنی، خدا اصلاً سخت نمی گیرد.

«يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَ يَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ» (۲) بارها خدا پیغام داده است که من خدای سخت گیری نیستم. با این نیت، همه گذشته خود را تسویه کنیم. فقط بگو: همه چیز را جدی عوض می کنم، من هم جدی تمام گناهان گذشته تو را در همین لحظه می بخشم.

یکی از قیمتی ترین شعرهایی که در دوره عمرم دیدم این است:

ص: ۲۷۰

۱-۱ - بحار الأنوار: ۶/۳۵: باب ۲۰، حدیث ۵۲؛ جامع الاخبار: ۸۸.

۲-۲ - بحار الأنوار: ۹۵/۹۳، باب ۶، حدیث ۲.

تو مگو ما را به آن شه بار نیست با کریمان کارها دشوار نیست (۱)

بار یعنی راه دادن عمومی که کسی جلوی ما را نگیرد، وقتی می گویند: فلان بزرگوار بار عام داده است، یعنی به تمام دربان ها گفته است: درب را باز بگذارید تا هر کسی که می خواهد، بیاید.

باز بودن باب توبه

هنوز حضرت سیدالشهداء علیه السلام شهید نشده بود، به سی هزار نفر دشمن بدتر از یهودی گفت: بعد از کشتن این هفتاد و یک نفر، اگر توبه کنید، خدا قبول می کند. البته تا خون مرا نریخته اید؛ چون اگر خون مرا بریزید، تمام درهای توبه بسته می شود.

فقط این یک نفر بود که اگر خونش ریخته می شد. (۲) شیخ صدوق نقل می کند: در مجلس حضرت رضا علیه السلام صحبت از جنگ جمل شد، کسی در آنجا ناراحت شد و گفت: خدا همه شما را لعنت کند. امام هشتم علیه السلام فرمود: بگو غیر از آنهایی که توبه کردند.

عرض کرد: آقا! این ها با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگیده اند، فرمود: اشتباه کردند، اما بعد توبه کردند و خدا توبه عده ای از آنان را قبول کرد. خدا پیغام داده است: در این عالم هر گناهی را می بخشم، الا کشتن حسین علیه السلام را. اگر از بقیه گناهان توبه کنند، قابل بخشیدن است. (۳)

ص: ۲۷۱

۱-۱ - مولوی.

۲-۲ - إعلام الوری: ۲۳۱؛ الإرشاد، شیخ مفید: ۲/۷۶؛ «قریب به این مضمون آمده: و الله لا یدعونى حتى یستخرجوا هذه العلقه من جوفى فإذا فعلوا ذلك سلط الله علیهم من یدلهم حتى یكونوا أذل فرق من الأمم.»

۳-۳ - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: ۲۱۸؛ «قریب به این مضمون آمده: قَالَ سَهْرُتُ أَنَا وَ نَفَرٌ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَتَدَاكَرْنَا قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ مَا تَلَبَّسَ أَحَدٌ بِقَتْلِهِ إِلَّا أَصَابَهُ بَلَاءٌ فِي أَهْلِهِ وَ مَالِهِ وَ نَفْسِهِ فَقَالَ شَيْخٌ مِنَ الْقَوْمِ فَهُوَ وَ اللَّهُ مِمَّنْ شَهِدَ قَتْلَهُ وَ أَعَانَ عَلَيْهِ فَمَا أَصَابَهُ إِلَى الْآنِ أَمْرٌ يَكْرَهُهُ فَمَقَتَهُ الْقَوْمُ وَ تَغَيَّرَ السَّرَاجُ وَ كَانَ دُهُنُهُ نَفْطًا فَقَامَ إِلَيْهِ لِيُضِلِّحَهُ فَأَخَذَتِ النَّارُ بِأَصْبَعِهِ فَتَفَخَّهَا فَأَخَذَتْ بِلِحْيَتِهِ فَخَرَجَ يُبَادِرُ إِلَى الْمَاءِ فَأَلْقَى نَفْسَهُ فِي النَّهْرِ وَ جَعَلَتِ النَّارُ تُرْفِرُ عَلَى رَأْسِهِ فَإِذَا أَخْرَجَهُ أَخْرَقَتْهُ حَتَّى مَاتَ لَعْنَهُ اللَّهُ.»

کسی که توبه کرد، عکس العمل خدا چیست؟ این روایت از قوی ترین کتاب ها گرفته شده است:

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام در مورد عکس العمل خدا نسبت به توبه کار واقعی نقل می کند:

«أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا دَاوُدُ! إِنَّ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا»

اگر بنده مؤمنم، به خاطر کم ظرفیتی، جهل، گرفتار شدن، گناه و معصیتی کرد:

«تُمْ رَجَعَ وَ تَابَ مِنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ»

بعد گفت: خدایا! غلط کردم، بد کردم، پشیمانم، ای کاش این کار را نکرده بودم و در درون خودش ناراحت شد و جوشید و

گفت: چرا نمک تو را خوردم و نمکدان شکستم؟

«وَأَسْتَحْيِي مَنِّي عِنْدَ ذِكْرِهِ»

تا یاد گناه خود می افتد، شرمنده شده، سر خود را پایین انداخت:

«غَفَرْتُ لَهُ وَ أَنْسَيْتُهُ الْحَفْظَةَ»

او را می آمرزم و گناه را از یاد نویسندگان گناه می گیرم که دیگر آن ملائکه کرام

الکاتبین با نگاه تحقیر به او نگاه نکنند.

«وَأَبْدَلْتُهُ الْحَسَنَةَ»

اگر در پرونده اش صد صفحه گناه نوشته شده باشد، تمام گناهانش را پاک کرده و صفحاتش را سفید نمی گذارم و به جای آن خوبی می نویسم،

«وَلَا أَبَالِي وَ أَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (۱) باکی ندارم که بنده من کار خوب نکرده، ولی من خوبی به پای او بنویسم. چرا؟ برای این که من از همه رحم کنندگان رحمم بیشتر است. تا جایی که امام زین العابدین علیه السلام در دعای ابو حمزه می فرماید: من گناه و خطا کردم، اما تو با من رفتاری داری که گویا تو از من خجالت می کشی. (۲)

توبه در سحر شب جمعه

این شب قدر سه خصوصیت دارد، کم اتفاق می افتد که در ماه مبارک رمضان و حتی در طول سال به چنین شبی برخورد کنیم که این سه ویژگی را داشته باشد.

ویژگی اول:

«لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (۳)

ص: ۲۷۳

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۱۶/۷۴، باب ۸۶، حدیث ۲۱۰۱۷؛ بحار الأنوار: ۶/۲۸، باب ۲۰، حدیث ۳۰؛ «أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ دَاوُدَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا دَاوُدُ! إِنَّ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا ثُمَّ رَجَعَ وَ تَابَ مِنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ وَ اسْتَحْيَى مِنِّي عِنْدَ ذِكْرِهِ غَفَوْتُ لَهُ وَ أَنْسَيْتُهُ الْحَفْظَةَ وَ أَبْدَلْتُهُ الْحَسَنَةَ وَ لَا أَبَالِي وَ أَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.»

۲- ۲) - مصباح الكفعمی: ۵۹۳؛ مصباح المتهدد: ۵۸۷؛ «أَسْقَطْتَنِي مِنْ عَيْتِكَ فَمَا بَالَيْتُ فَبِحِلْمِكَ أَمَهَلْتَنِي وَ بَسْتَرِكَ سَتَرْتَنِي حَتَّى كَأَنَّكَ أَغْفَلْتَنِي وَ مِنْ عُقُوبَاتِ الْمَعَاصِي جَنَّبْتَنِي حَتَّى كَأَنَّكَ اسْتَحْيَيْتَنِي إِلَهِي لَمْ أَعْصِكَ حِينَ عَصَيْتُكَ.»

۳- ۳) - قدر (۹۷) : ۳؛ «شب قدر، بهتر از هزار ماه است.»

ویژگی دوم این که شب جمعه است. خیلی مهم است. فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام وقتی از مصر آمدند، آب ها از آسیاب افتاد، گفتند: ما یوسف را از دامن تو ربودیم، به صحرا بردیم، کتک زدیم، توهین کردیم، پیراهنش را درآوردیم و درون چاه انداختیم، تو را سی سال به فراق او مبتلا کردیم و دل تو را سوزاندیم، اما تو برای ما از خدا طلب مغفرت کن.

خدا در قرآن می فرماید: وقتی فرزندان یعقوب علیه السلام گفتند:

« قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ » (۱)

حضرت یعقوب علیه السلام قبول کرد، ولی فرمود: در آینده، وقتی که دعا را رد نمی کنند، استغفار می کنم، گفتند: آینده چه موقع است؟ گفت: شب جمعه، آن هم در صورتی که شب از نیمه گذشته باشد چون در آن وقت خدا دعای کسی را رد نمی کند. (۲) اما ویژگی دیگر این که، شب نوزدهم، شب حضرت علی علیه السلام است، البته در هیچ روایتی نداریم، بلکه برعکس، در مورد شب جمعه اقلأ پنجاه روایت داریم که

ص: ۲۷۴

۱-۱) - یوسف (۱۲) : ۹۷ - ۹۸؛ «گفتند: ای پدر! آمرزش گناهانمان را بخواه، بی تردید ما خطاکار بوده ایم. * گفت: برای شما از پروردگارم درخواست آمرزش خواهم کرد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

۲-۲) - مستدرک الوسائل: ۵/۱۹۹، باب ۲۳، حدیث ۵۶۸۶؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي فَقَالَ أَخْرَهُمْ إِلَى السَّحْرِ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنَّمَا ذَبَبُهُمْ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ إِنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ.» مستدرک الوسائل: ۵/۲۰۰، باب ۲۳، حدیث ۵۶۸۷ نیز آمده: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي قَالَ أَخْرَهُمْ إِلَى السَّحْرِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ.»

شب امام حسین علیه السلام است. (۱) خدا گفته است: «لا ابالی» باکی ندارم، من خدا هستم، در کار من، چون و چرا نکنید. امشب که از ذات عرش فریاد می زنند: هر کس امشب هر کجای دنیا حسین مرا زیارت کند، تمام گناهانش را می بخشم: «و أنا ارحم الراحمین».

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۲۷۵

۱- ۱) - بحار الانوار: ۳۱۵/۴۵، باب ۴۶؛ «عَنْ كَعْبِ الْأَحْبَارِ... وَ لِكَرْبَلَاءَ فِي كُلِّ يَوْمٍ زِيَارَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالْجِنِّ وَالْإِنْسِ فَإِذَا كَانَتْ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ يَنْزِلُ إِلَيْهَا تِسْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَبْكُونَ عَلَى الْحُسَيْنِ وَيَذْكُرُونَ فَضْلَهُ وَإِنَّهُ يُسَمَّى فِي السَّمَاءِ حُسَيْنًا الْمَذْبُوحَ وَ فِي الْأَرْضِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْمُقْتُولَ وَ فِي الْبَحَارِ الْفَرْخَ الْأَزْهَرَ الْمُظْلُومَ.»

بررسی معنا و مصادیق شفاعت

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۲۷۶

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

کلمات «شفع و وتر» در کتاب خدا به کار گرفته شده اند. «وتر» به معنای تک و فرد است و «شفع» به معنای جفت و زوج است. کلمه شفاعت از همین کلمه گرفته شده است. (۱) البته معانی مختلفی درباره لغت شفاعت ذکر شده است که به برخی از این معانی می پردازیم.

تمام حیات مادی و معنوی انسان در دنیا و آخرت در گرو شفاعت است. کودک به شفاعت سینه مادر، مواد لازم غذایی را از سفره طبیعت می گیرد. انسان به

ص: ۲۷۹

۱- ۱) - لسان العرب: ۸/۱۸۳، لغت (شفع) شفیع: الشفع: خلاف الوتر، و هو الزوج. تقول: كَانَ وَتْرًا فَشَفَعْتُهُ شَفْعًا. وَ شَفَعَ الْوَتْرَ مِنَ الْعَدَدِ شَفْعًا: صَيَّرَهُ زَوْجًا؛ الشَّفْعُ: مَا شُفِعَ بِهِ، سُمِيَ بِالمصدر، و الجمع شِفَاعٍ فِي التنزيل: وَ الشَّفْعُ وَ الْوَتْرُ. قال الأسود بن يزيد: الشَّفْعُ يَوْمُ الأَضْحَى، وَ الْوَتْرُ يَوْمُ عَرَفَةَ. وَ قال عطاء: الْوَتْرُ هُوَ اللهُ، وَ الشَّفْعُ خَلْقُهُ. وَ قال ابن عباس: الْوَتْرُ آدَمُ شُفِعَ بِزَوْجَتِهِ.

شفاعت درختان، هر میوه و محصولی را به دست می آورد. موجودات زنده به شفاعت خورشید، هوا و گردش زمین به دور خود و خورشید زنده هستند. اگر خداوند متعال این امور را جفت انسان قرار نداده بود، زندگی کردن محال بود و خیمه حیات برپا نمی شد.

در قیامت نیز حیات پاک و زندگی ملکوتی، الهی، انسانی و بهشتی با شفیعان تأمین می شود. اگر در قیامت کسی از شفاعت شفیعان محروم باشد، یقیناً نجات نخواهد یافت. شفاعت به این معنا نیست که پروردگار در قیامت اداره ای را باز می کند و پرونده هر گناه و معصیت و ظلم بی توبه ای را در آن اداره می بندد، یا محو و نابود می کند. بلکه شفاعت در قیامت به این معناست که انسان بتواند در ارتباط با شفیعان قرار بگیرد.

یکی از شفیعان روز قیامت، ایمان انسان است. کسی که ایمان، با او جفت نیست و از ایمان تنهاست، در آنجا نجات ندارد. شفیع دیگر قیامت، قرآن است:

«فإنه شافع مشفع (۱)» (۲) اگر پرونده انسان، با قرآن جفت نباشد، یعنی عمل به خواسته های قرآن در پرونده او نباشد؛ نماز، روزه، زکات و خمس در پرونده نباشد و انسان جدای از قرآن وارد محشر شود، درهای نجات به روی او بسته خواهد بود.

شفاعت قرآن به این معنا نیست که قرآن وارد محشر شود و به پروردگار بگوید: از اول تا آخر امت را به خاطر من کاری نداشته باش. شفاعت قرآن به این است که قرآن

ص: ۲۸۰

۱-۱) - الکافی: ۲/۵۹۸، حدیث ۲؛ بحار الانوار: ۱۷/۸۹، باب ۱، حدیث ۱۶؛ «فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ مَاجِلٌ مُصَيِّدٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ وَ هُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ».

۲-۲) - الکافی: ۲/۵۹۸، حدیث ۲.

دستورهایش را در اعمال زندگی ما مشاهده کند و ما را - در حدّ خودمان - با خود هماهنگ ببیند.

یکی از شفیعیان دیگر قیامت نیز پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله هستند. اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله در قیامت ما را به عنوان امت خود امضا کند و ببیند که در پرونده ما، عمل به فرهنگ او ثبت است، این همان شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله می شود. یکی دیگر از شفیعیان قیامت، امام معصوم است.

نجات بخش ترین شفیعی روز قیامت

وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: در میان تمام شفیعیانی که برای انسان قررا داده شده اند، قوی ترین و نجات بخش ترین آنها توبه است:

«الشفیع أنجح من التوبه» (۱) هیچ شفیعی کارگشایتر از توبه نیست.

توبه در معارف اهل بیت علیهم السلام و قرآن کریم از اهمّ واجبات و فرائض است؛ یعنی حقیقتی که بالاتر از همه واجبات است و بر هر گناهکاری این فریضه ثبت شده است. اگر گناهکار علاقه داشته باشد که از چارچوب گناهان نجات پیدا کند، می تواند به توبه متوسّل شود تا یقیناً گناهان او بخشیده شود.

اما این که توبه فریضه و بالاتر از واجب است، در قرآن مجید آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾ (۲)

ص: ۲۸۱

۱- ۱) - نهج البلاغه: حکمت ۳۷۱.

۲- ۲) - تحریم (۶۶): ۸؛ «ای مؤمنان! به پیشگاه خدا توبه کنید، توبه ای خالص [که شما را از بازگشت به گناه بازدارد]».

این امر خدا است و امر خدا فریضه، یعنی مافوق واجب است. ولی آن توبه ای که امامان بزرگوار، برای ما این گونه معنی کردند: توبه نصح یعنی قطع رابطه با هر گناهی که به آن آلوده هستیم و بازنگشتن به آن گناه تا آخر عمر. این معنای توبه نصح است. (۱)

ص: ۲۸۲

(۱-۱) - تحف العقول: ۲۱۰؛ بحار الانوار: ۷۵/۴۸، باب ۱۶، حدیث ۶۶؛ «وَقِيلَ لَهُ مَا التَّوْبَةُ النَّصُوحُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَدَمٌ بِالْقَلْبِ وَاسْتِغْفَارٌ بِاللِّسَانِ وَالْقَصْدُ عَلَى أَنْ لَا يُعْوَدَ.» هم چنین آمده: مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۱۰/۴۷۸، ذیل آیه ۸ سوره تحریم و روی عکرمه عن ابن عباس قال قال معاذ بن جبل یا رسول الله ما التوبه النصح قال أن يتوب التائب ثم لا يرجع فی ذنب كما لا يعود اللبن إلى الضرع. و قال ابن مسعود التوبه النصح هی التي تكفر كل سيئه و هو فی القرآن ثم تلا هذه الآية و قيل أن التوبه النصح هی التي ينصح الإنسان فیها نفسه بإخلاص الندم مع العزم على أن لا يعود إلى مثله فی القبح و قيل هی أن يكون العبد نادما على ما مضى مجمعا على أن لا يعود فيه عن الحسن و قيل هی الصادقه الناصحه عن قتاده و قيل هی أن يستغفر باللسان و يندم بالقلب و يمسك بالبدن عن الكلبی و قيل هی التوبه المقبوله و لا تقبل ما لم يكن فیها ثلاث خوف أن لا تقبل و رجاء أن تقبل و إدمان الطاعه عن سعيد بن جبیر و قيل هی أن يكون الذنب نصب عينیه و لا يزال كأنه ينظر إليه و قيل هی من النصح و هو الخياطه لأن العصيان يخرق الدين و التوبه ترقيه و قيل لأنها جمعت بينه و بين أولياء الله كما جمع الخياط الثوب و ألصق بعضه ببعض و قيل لأنها أحكمت طاعته و أوثقتها كما أحكم الخياط الثوب و أوثقه. در پاورقی ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۲۵/۱۴۹، ذیل آیه ۸ سوره تحریم مترجم آن گوید: بعضی از تفاسیر و کتب آمده که نصح مردی بود شبیه زنها صورتش مو نداشت و پستانهایی برجسته چون پستان زنها داشت و در حمام زناه کار می کرد و کسی از وضع او خبر نداشت و آوازه تمیز کاری و زرنگی او به گوش همه رسیده و زنان و دختران رجال دولت، و اعیان و اشراف دوست داشتند که وی آنها را دلآکی کند و از او قبلاً، وقت می گرفتند تا روزی در اندرون شاه صحبت از او در میان آمده دختر شاه مایل شد که حمام آمده و کار نصح را ببیند. نصح وقت بدختر شاه داده و آماده پذیرایی و نظافت او شد. پس دختر شاه با چند تن از خواص ندیماناش باتفاق نصح بحمام آمده و مشغول استحمام شد که از قضا یک دانه گوهر گرانبهایی از دختر پادشاه در آن حمام مفقود گشت از این امر دختر پادشاه در غضب شده و بدو تن از خواصش فرمان داد که همه کارگران را تفتیش کنند تا شاید آن گوهر ارزنده پیدا شود. طبق این دستور مأمورین، کارگران را یکی بعد از دیگری مورد بازدید خود قرار دادند. همین که نوبت به نصح رسید با اینکه آن بیچاره هیچگونه خبری از دانه نداشت، ولی بعد از این جهت که می دانست تفتیش آنان، سرانجام کارش را به رسوایی می کشاند حاضر نمی شد که وی را تفتیش کنند لذا بهر طرفی که می رفتند تا دستگیرش کنند او به طرف دیگر فرار می کرد و این عمل او آن طور نشان می داد که گوهر را او ربوده است. و از این نظر مأمورین برای دستگیری او بیشتر سعی می کردند. نصح هم تنها راه نجات را در این دید که خود را در میان خزینه حمام پنهان کند، ناچار به داخل خزینه رفته و همین که دید مأمورین برای گرفتن او به خزینه آمدند و دید که دیگر کارش از کار گذشته و الان است که رسوا شود به خدای تعالی متوجه و از روی اخلاص توبه و از خدا خواست که از این غم و رسوایی نجاتش دهد. به مجرد اینکه نصح توبه کرد ناگهان از بیرون حمام آوازی بلند شد که دست از این بیچاره بردارید که گوهر پیدا شد پس از او دست برداشتند و نصح خسته و نالان شکر خدا را به جا آورده و از خدمت دختر شاه مرخص شد و به خانه خود رفت و

هر مقدار مالی که از این راه گناه تحصیل کرده بود در راه خدا به فقراء داد و چون زنان شهر از او دست بردار نبودند دیگر نمی توانست در آن شهر بماند. و از طرفی نمی توانست راز خودش را به کسی اظهار کند ناچار از شهر خارج و در کوهی که در چند فرسخی آن شهر بود سکونت اختیار نمود و به عبادت خدا مشغول گردید. اتفاقاً شبی در خواب دید کسی به او می گوید: ای نصح چگونه توبه کرده ای و حال آنکه گوشت، و پوست تو از فعل حرام روئیده شده است. تو باید طوری کنی که گوشتهای حرام از بدنت بریزد همین که از خواب بیدار شد با خودش قرار داد که سنگهای گران وزن را حمل کند و بدین وسیله خودش را از گوشتهای حرام بکاهد.

یعنی اگر کسی به مال حرام آلوده است، رابطه اش را از مال حرام قطع کند و تا روز مرگ خود، با مال حرام رابطه برقرار نکند. یا اگر کسی ظالم است، رابطه اش را با ظلم قطع کند و دیگر به ظلم برنگردد. اگر کسی بی نماز و روزه است، حقوق واجب عبادتی و مالی پروردگار و حق خدا را نمی پردازد، رابطه اش را با این گناهان قطع کند و دیگر به آن برنگردد، این توبه نصوح است.

اگر چنین توبه ای اتفاق بیافتد، که امکان اتفاق افتادنش برای همه هست، تمام گناهان او بخشیده می شود:

« عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ » (۱)

«عَسَىٰ» در جمله عربی گاهی به معنی صد در صد و قطعی است. اگر شما به پیشگاه مقدس پروردگار توبه نصوح بیاورید، صد در صد پرونده شما پاک و گناهان شما بخشیده می شود.

معنای صحیح توبه نصوح

اما توبه چیست؟ (۲) آیا قول و حرف است؟ یعنی من شب احیاء به عربی «أستغفر الله» بگویم و یا بگویم: خدایا اشتباه کردم، تمام است؟

نیمه شب بر روی بام کاخ حاکم بلخی سر و صدا بلند شد، حاکم خیلی تعجب

ص: ۲۸۴

۱-۱) - تحریم (۶۶) : ۸؛ «امید است پروردگارتان گناهانتان را از شما محو کند.»

۲-۲) - الکافی: ۲/۴۳۲، حدیث ۴؛ وسائل الشیعه: ۸۰/۱۶، باب ۸۹، حدیث ۲۱۰۳۶؛ «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوَبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا قَالَ هُوَ الذَّنْبُ الَّذِي لَا يَعُودُ فِيهِ أَبَدًا قُلْتُ وَ أَتَيْنَا لَمْ يَعُدْ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَنْ عِبَادِهِ الْمُفْتَنَ التَّوَابَ.»

کرد که این سر و صدا چیست؟ با مأمورین گفت: سریع ببینید چه خبر است؟ مأمورین گفتند: چند نفر بر روی بام پا می کوبند و می گویند: ما شترهای خود را گم کرده ایم و به دنبال آنها می گردیم.

حاکم گفت: بام کاخ، چه ربطی به گم شدن شترها دارد؟ این ها دیوانه هستند که روی بام کاخ من به دنبال شتر خود می گردند؟ آنها را پایین بیاورید. مأمورها آنها را دست بسته پایین آورند. حاکم به آنها گفت: ای دیوانه ها! چرا روی بام کاخ من به دنبال شترهای خود می گردید؟ آنها گفتند: از ما دیوانه تر تو هستی که روی تخت ظلم و شهوت رانی به دنبال سعادت می گردی.

مراحل توبه

آیا توبه قول «استغفر الله ربی و اتوب الیه» است؟ میلیون ها تومان مال مردم و بیت المال به ناحق نزد من بماند، آن وقت با این قول مشکل حل می شود؟ بگویم:

غلط کردم، باز همه گناهایی که داشتم، ادامه بدهم، این توبه صحیح است؟ امشب بگویم: «استغفر الله» اما باز فردا به سراغ دروغ و تهمت و تحقیر بروم، تمام گذشته ام با این غلط کردم پاک شده است؟

یا نه، توبه حال است؟ یعنی با شنیدن معارف الهی پیشیمان و نادم شوم و در درون خود به جوش و خروش دربیایم که چرا این همه گناه از من سر زده است؟ آیا این پیشمانی توبه است و کار دیگری لازم نیست؟ «استغفر الله» بگویم و دیگر تمام می شود؟ این توبه است که پیشمان شوم و دیگر کاری نکنم؟ یا نه، توبه، حرکت و عمل است؟ این که تمام حرام های مالی و مال غصبی را از اموال خود بیورم و به صاحبان آنها برگردانم، مثلاً ارث به ناحق خورده را به وارثان، مغازه غصبی را به مالک اصلی و پول غارت شده بیت المال را با کمال مردانگی به خزانه دولت برگردانم، نمازهای خوانده نشده را بخوانم، روزه های نگرفته را بگیرم؟ توبه، این

باید به سراغ قرآن و روایات برویم تا ببینیم توبه حال است یا قال و یا حرکت؟ دین ما بر طبق قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام است و ما اضافه تر از این ها چیزی نداریم. نظر قرآن و روایات این است که توبه در مرحله اول، حال است. این که من در درون خود تفکر کنم که چه گناهی را مرتکب شده ام؟ در عمرم با چه کسی مخالفت کرده ام و او در حق من چه کرده است؟ آیا او همان کسی نبود که در رحم مادر مرا پرورش داد و بدون این که ناقص شوم، مرا به دنیا آورد؟ بعد از آن، محبت پدر و مادر را متوجه من کرد که من را با شیره جان خود پرورش دهند؟

او همانی نیست که سفره طبیعت را برای من پهن کرد و صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را برای نجات من فرستاد؟ من گناه و عصیان چه کسی را مرتکب شده ام و به دستور چه وجود مقدسی گوش نداده ام؟

ادا کردن حق نمک

دزدی به خانه شخص ثروتمندی آمد. او خواب بود و متوجه نشد. دزد تمام اجناس قیمتی را داخل کیسه کرد. مقداری طلا، نقره، انگشتر، جواهر، گردنبند جمع شد. دزد آماده بود تا اجناس را ببرد، ناگهان چشم او در آن تاریکی به شیء براق روی طاقچه افتاد. آن را با انگشت خود لمس کرد، نفهمید چیست، به آن زبان زد، فهمید که بلور نمک است. کیسه ها را به زمین گذاشت و رفت.

فردا صبح وقتی آن ثروتمند از ماجرا آگاه شد، گفت: در شهر بگویند: دزدی که به خانه من آمده و همه چیز را داخل کیسه کرده، اما نبرده، اگر ممکن است بیاید تا من او را ببینم و به او جایزه بدهم.

آن دزد نیز بعداً از چهره های معروف ایران شد. در کتاب های مدرسه نیز اسم او آمده است. دزد با کمال جرأت به خانه ثروتمند آمد و گفت: من به خانه شما برای

دزدی آدمم و تمام اجناس قیمتی را داخل کیسه ریختم. ثروتمند گفتم: پس چرا آنها را نبردی؟ گفت: بلور نمک روی طاقچه بود، به آن زبان زدم، چون نمک شما را خوردم، مردانگی ندیدم در حالی که نمک شما را خورده ام، مال شما را ببرم. (۱) ما چندین سال نان و نمک خدا را می خوریم و گناه می کنیم؟ تفکر کنیم تا واقعاً پشیمان شویم و بعد به سراغ جبران برویم. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«وَأَخَذْتُ لِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةً» (۲) هر گناهی توبه خاص خود را دارد. بعد از این که پشیمانی سراسر وجود ما را فرا گرفت و برای جبران گناهان حرکت کردیم، آن وقت نوبت به قال می رسد. حال باید بگوییم: «استغفر الله ربی و اتوب الیه»، این قال آخرین مرحله توبه است؛ یعنی اولین عنصر توبه حال است، دومین عنصر آن جبران و سومین عنصر طلب مغفرت است.

توبه واقعی حر بن یزید و فضیل عیاض

توبه در هر سه مرحله در آن بزرگوار با کرامتی بود که اول پشیمان شود و بعد از همه حیثیتی که در او بود؛ از مقام حکومتی و فرماندهی باطل، از رفتن به شهر و از تعلق به خانواده بیرون آمد؛ یعنی حرکت کردن بعد از پشیمان شدن و آخرین مرحله نیز قال بود، وقتی به چند قدمی خیمه رسید، با چشم گریان به حضرت سیدالشهدا علیه السلام عرض کرد: «هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟» آیا مرا می بخشند؟

این کار او بعد از حال و حرکت بود. امام علیه السلام آغوش خود را باز کردند و فرمودند:

ص: ۲۸۷

۱- ۱) - داستان معروف، مربوط به یعقوب لیث و حاکم سیستان است که در کتاب عبرت آموز استاد حسین انصاریان: ۱۵۹ آمده است.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۷۴/۱۲۷، باب ۶، حدیث ۳۳.

«نَعَمْ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ» (۱) بله خدا تو را بخشید، اینجا جای پایین انداختن سر نیست، بلکه جای رفعت و مقام است.

یا آن شخصی که در سکوت نیمه شب، برای دزدی روی پشت بام خانه ای در بغداد می رود و از آنجا می خواست به جای دیگری برود، صدای شخصی را شنید که در آن نیمه شب بیدار بود و با حال عجیبی قرآن می خواند. آن شخص وقتی به این آیه رسید:

« أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ » (۲)

بنده من! آیا هنوز داری می روی و از من دور می شوی؟ آیا وقت آن نیامده است که به سوی من برگردی؟

زانوهای آن دزد سست شد. روی پشت بام نشست و شروع به گریه کرد، گفت:

خدایا! اگر با من هستی، چرا، وقت آن رسیده است، آمد و واقعاً برگشت. در آن تاریکی نیمه شب از شهر بیرون رفت، به کاروانسرای کهنه ای رسید، دید مدیر قافله تجارتی دارد با عجله تاجرها را بیدار می کند، می گوید: بلند شوید و اجناس را بار کنید، سریع برویم تا فضیل جلوی ما را نگرفته و بار ما را نبرده است. سرش را به دیوار گذاشت و بلند بلند گریه کرد، گفت: ای قافله سالار! سگ هاری که از آن می ترسیدید، امشب او را افسار کرده اند. دیگر نترسید. این توبه است. (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: توبه، مقام علین است. اگر آمدی، برای همیشه بیا.

ص: ۲۸۸

۱-۱ - بحار الأنوار: ۴۴/۳۱۹، باب ۳۷، حدیث ۱.

۲-۲ - حدید (۵۷): ۱۶؛ «آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل هایشان برای یاد خدا و قرآنی که نازل شده نرم و فروتن شود؟»

۳-۳ - تذکره الاولیاء: ۷۹.

۱ - ۱ - نهج البلاغه: حکمت ۴۱۷؛ «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَائِهِ قَالَ بِحَضْرَتِهِ أَشْتَعْفِرُ اللَّهَ ثِكْلَتِكَ أُمَّكَ أَ تَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعُلِيِّينَ وَهُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتِّهِ مَعَانٍ أَوْلَاهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا وَالثَّلَاثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعُهُ وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمَدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيِّعَتْهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا وَالخَامِسُ أَنْ تَعْمَدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذَيِّبَهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ وَالسَّادِسُ أَنْ تُذَيِّقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.»

۱۸ عنایت خاص خدا

اشاره

گرفتن فیض از خدا

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۲۹۰

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

فیوضاتی که حضرت ربّ به عبد مخلص خود، حضرت یوسف علیه السلام مرحمت فرمود، میوه دو شاخه عظیم معنوی در وجود او بود. ابتدا حضرت یوسف علیه السلام این دو شاخه معنوی را از درخت وجود خود ظهور و بروز داد و این شاخه ای بود که در طبع آن، تحقق فیوضات الهیه جای داشت.

اگر در وجود هر انسانی این دو شاخه معنوی و ملکوتی - البته با زحمت و انتخاب خودش - ظهور کند، فیوضات الهیه دریاوار به سوی او جاری می شوند و او نیز این فیوضات را به زندگی هر طالب، سالک و هر شایسته ای بی دریغ و بدون بخل جریان می دهد.

انسان هایی مانند حضرت یوسف علیه السلام هم گیرنده فیض کامل هستند و هم دهنده فیض. به عبارت دیگر کانال بین حق و خلق هستند. می کوشند و زحمت می کشند که از منبع بی نهایت، فیض بگیرند و تلاش خود را برای خیر دنیا و آخرت و جذب فیوضات حق به کار بگیرند و هم بی دریغ فیوضات الهیه را در زندگی مردم جاری کنند. البته مردمی که خواهان آن فیوضات باشند و خود را به سنگ تبدیل نکرده باشند، بلکه مانند خاک پاک باشند که فیوضات در آنها قابل رویدن باشد.

ص: ۲۹۳

تعبیر زیبایی در این زمینه در قرآن وجود دارد که می فرماید:

« وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ لَبَّائُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ »

زمین پاک، به اراده و عنایت خدا، رویدنی های پاک و ملکوتی را در خود می رویاند.

« وَ الَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا » (۱)

آن زمینی که بی لیاقت و سنگلاخ است، چیزی بیرون نمی دهد. اگر هم بیرون بدهد، نه ارزشی دارد و نه دردی را دوا می کند. بلکه بر روی زمین خبیث مانند بار سنگینی است.

این دو شاخه ملکوتی که باعث شد تا تمکن، حکمت، علم، مقام صدیقی، مقام محسن و مخلص و تأویل احادیث - که در سوره یوسف مطرح است - یعنی راه یافتن به اسرار و حقایق، برای حضرت یوسف علیه السلام حاصل شود. گذشته از دو مقام مخلص و نبوت حضرت، هر مقام دیگری که برای ایشان بیان شده است، برای هر مرد و زنی که این دو شاخه معنوی را در سرزمین وجود خود و به دست خود برویاند، همه آن مقامات، برای آنان نیز حاصل می شود. دلیل هم نمی خواهد؛ چون تاریخ زندگی پاکان عالم، این معنا را ثابت کرده است.

اما این دو واقعیت که در قرآن مطرح است، ابتدا با ده برادرش مطرح شد. این ده نفر فکر می کردند در سفر اول که از کنعان به مصر آمدند، به گدایی آمده اند. این

ص: ۲۹۴

۱- ۱) - اعراف (۷) : ۵۸؛ «و زمین پاک است که گیاهش به اذن پروردگارش بیرون می آید، و زمینی که ناپاک است، جز گیاهی اندک و بی سود از آن بیرون نمی آید.»

چهره های برجسته و به قول قرآن مجید «عُصِيْبَةٌ» افراد توانمندی بودند که روزگاری در دامداری، کشاورزی و ثروت می غلطیدند. اما بر اثر قحطی همه آنها نابود شد و حتی برای خوراک روزمره خود نیز محتاج بودند.

شنیدند که بزرگواری در مصر است که تمام انبارهای کشور را از مواد و آنچه را که مردم به آن نیازمند هستند، پر کرده است. این ده نفر با خواری و ذلت به مصر آمدند.

عزت یوسف علیه السلام در برابر برادران

خدا بی جهت هیچ عزیزی را ذلیل و متکبری را حقیر نمی کند. هر کس که سینه جلو می دهد، بنا نیست که خدا سینه اش را بشکند و او را بر سر جای خود بنشاند.

خدا از متکبران انتقام گیر است، ولی یار و ناصر دوستان و عباد خود است.

مدتی عباد خود را در امتحان قرار می دهد که مانند کوره طلاسازی است. طلاسازی، طلایی که از معدن می آورند در کوره می گدازند و آتش زیادی به آن می دمد که ناخالصی هایش گرفته شود. سلسله ای از تعلقات و قیود که در وجود پاکان عالم نیز نمی تواند ذره ای انحراف ایجاد کند، ولی در عین حال، در امتحانات این ناخالصی ها و گرد و غبارها را پاک می کند و طلای بیست و چهار عیار از آن در می آورد که تا ابد این طلا، ناب می ماند.

امتحان خدا برای این نیست که از حال عبادش خبردار نشود، بلکه او را در گردونه امتحان می آورد که ببیند تا چه حدی صداقت دارد. آگاهی او به همه موجودات تا ابد، قبل از به وجود آوردن موجودات در علم او بوده؛ چون علم او ازلی و ابدی است. هیچ چیزی به او اضافه و از او کم نمی شود.

او نمی خواهد با امتحان معلوم کند که من چه کاره هستم و شما چه کاره هستید، بلکه می خواهد ما را از ناخالصی ها در بیاورد، اما اگر تحمیل نکنیم و از کوره امتحان فرار کنیم، ناخالصی ها در ما می ماند و او بعد از فرار ما، دیگر به ما کاری ندارد، مگر

این که ما دوباره برگردیم و بگوییم: ما اشتباه کردیم و واقعاً تو را می‌خواهیم، او هم می‌گوید: اگر مرا می‌خواهی بدان که در بارگاه ربوبی من، ناخالصی‌ها راه ندارد، پس دوباره تو را امتحان می‌کنم.

همه مؤمنان در معرض آزمایش [۱]

(۱)

خدا در قرآن می‌فرماید:

«أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (۲)

مردم گمان می‌کنند که وقتی بگویند ما مؤمن هستیم، ما به قول آنان اکتفا می‌کنیم و بدون امتحان آنها را رها می‌کنیم و می‌گوییم راست می‌گویید؟ مؤمن انسانی است که ناخالصی‌های او باید پاک شود، چه در یک مرحله، یا چند مرحله.

پروردگار در امتحان، امیدهای پوچ به دیگران را از ما می‌گیرد و به یک امید

ص: ۲۹۶

۱-۱) - الکافی: ۲/۶۱، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه: ۳/۲۵۲، باب ۷۵، حدیث ۳۵۵۲؛ «دوباره آزمایش در روایات آمده: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ فَإِنِّي إِنَّمَا أَتَّبِلِيهِ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَعْيَافِيهِ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَرْوِي عَنْهُ مَا هُوَ شَرٌّ لَهُ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُ لِحُ عَلَيْهِ عَبْدِي فَلْيُضْبِرْ عَلَيَّ بَلَاءِي وَ لِيُشْكِرْ نِعْمَائِي وَ لِيُرِضْ بِقَضَائِي أَكْتُبُهُ فِي الصَّدِيقِينَ عِنْدِي إِذَا عَمِلَ بِرِضَائِي وَ أَطَاعَ أَمْرِي.» هم چنین آمده: الکافی: ۲/۲۵۹، حدیث ۲۹؛ علل الشرائع: ۱/۴۴، باب ۴۰، حدیث ۱؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً النَّبِيُّونَ ثُمَّ الْوَصِيُّونَ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ وَ إِنَّمَا يَبْتَلِي الْمُؤْمِنَ عَلَى قَدْرِ أَعْمَالِهِ الْحَسَنَةِ فَمَنْ صَحَّ دِينُهُ وَ حَسَنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَجْعَلِ الدُّنْيَا ثَوَابًا لِلْمُؤْمِنِ وَ لَاعْتِقَابًا لِلْكَافِرِ وَ مَنْ سَخَفَ دِينَهُ وَ ضَعَفَ عَمَلَهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ وَ أَنَّ الْبَلَاءَ أَسْرَعُ إِلَى الْمُؤْمِنِ التَّقِيِّ مِنَ الْمَطَرِ إِلَى قَرَارِ الْأَرْضِ.»

۲-۲) - عنكبوت (۲۹): ۲؛ «آیا مردم گمان کرده‌اند، همین که بگویند: ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آنان [به وسیله جان، مال، اولاد و حوادث] مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟»

حقیقی تبدیل می کند که آن امید فقط به زلف امید به خودش گره می خورد.

آرزوهای دور و دراز را از ما می گیرد و یک آرزو برای ما قرار دهد که خود خدا را آرزو کند.

در امتحان، بندگی ها و تعظیم های ما نسبت به دیگران را از ما می گیرد و فقط یک رشته عبادت پاک می گذارد که در مقابل خودش تعظیم کنیم. رابطه ما را با کسانی که خیلی روی آنان حساب باز می کردیم قطع می کند تا به رابطه ما با خودش اضافه کند.

ما را با همه چیز امتحان می کند؛ با جوانی، زیبایی، نگاه، لبخند، آبرو، پول، تلفن، نامه، صندلی مقام، مردم، اقوام و قدرت ما را امتحان می کند و به قدری در کوره می سوزاند که ناخالصی های ما برطرف شود.

آنها نمی دانند: آن کسی که عزیز مصر شده است، طلای بیست و چهار عیار خدا است و همان کسی است که آنها او را زدند، تحقیر کردند، در چاه انداختند و واقعاً فکر می کردند که نابود شده و بیش از سی سال است که مرده است.

کشور مصر نیز دارای تمدن قدیمی نزدیک به شش هزار سال است. تمدن، علم، مدرسه، نویسنده، رشته های علمی، فلسفه و حکمت قوی در اسکندریه داشته و دانشمندان بزرگی نظیر فلوطین را داشت.

درخواست عاجزانه برادران از یوسف علیه السلام

این ده نفر، گرسنه و فقیر به دربار مصر آمدند. درباری با عظمت و با قدرت و با مقام و از دربارهایی بوده که در توان و علم و تمدن حرف اول را می زد. با زحمت خود را به مصر رسانده بودند. خدا در قرآن می فرماید: این ده برادر در مقابل عزیز مصر چه گردنی کج کردند و چه خواری و ذلتی نشان دادند:

« يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ »

به ما و خانواده ما مصیبت فقر، نداری و تهیدستی رسیده است:

« وَ جِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُزْجَاهٍ » (۱)

ما می دانیم که هر کیل از غذایی که به ما بدهی، خیلی ارزش دارد. اما تو این غذاها را به اندازه توان ما با ما حساب کن. فرض کنید به آن روزگار هر کیلی ده تومان می شود، این ها می گفتند: ما برای هر کیل یک تومان پول داریم و نه تومان بقیه را ما از تو گدایی می کنیم.

با خدا باش، پادشاه باش

چقدر حافظ عالی می گوید: این در زندگی خودم نیز تجربه شده و راست و حقیقت است: تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

آیا با او سر و کار پیدا کرده اید که برای شما کار کند؟ پولی در راهش خرج کرده اید که به شما چند برابرش را برگرداند؟ من خودم کاری نکرده ام، اما این را با چشم

ص: ۲۹۸

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۸۸؛ «عزیزا! از سختی [قحطی و خشکسالی] به ما و خانواده ما گزند و آسیب رسیده و [برای دریافت آذوقه] مال ناچیزی آورده ایم.»

خودم دیده ام.

گاهی گروهی با هم متحد شدند و نیت آنها این بوده که من به ناحق و بی تقصیر، با خاک سیاه یکسان شوم. آمدند و به من گفتند: این طور طرح و نقشه و مکر و حيله دارند. من به کسانی که خبر آوردند اطمینان داشتم و آثار ظلم را می دیدم، فقط می گفتم: در این حادثه و کیل من خدا است:

« عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ » (۱)

آنها گروه چند نفری بودند و با تمام توان می تاختند و من در سکوت می دیدم که در هر قدمی، چه ضررهای سنگینی دارند می کنند و نمی فهمند:

« مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ » (۲)

ضرر می کنند. اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی گر نخواهد خدای

اگر واقعاً به این حقیقت مطمئن شویم، با اطمینان کار ما جلو می رود. چقدر باباطاهر زیبا می گوید: شب تاریک و سنگستان و من مست

دفاع خدا از مؤمنان

اگر واقعاً به این آیه پیوند بخورید، من شما را مؤمن می دانم، حتی اگر شما خود

ص: ۲۹۹

۱-۱) - آل عمران (۳) : ۱۲۲؛ «مؤمنان باید فقط بر خدا توکل کنند.»

۲-۲) - نحل (۱۶) : ۲۶؛ «از جایی که پی نبردند.»

را مؤمن ندانید؛ چون شما ممکن است به خود علم نداشته باشید. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«رُبَّ حَامِلٍ فِقْهِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ» (۱) ممکن است دیگری که از بیرون به شما نگاه می کند، بداند که شما مؤمن هستید، اما شما از مؤمن بودن خود ناامید باشید. شما مؤمن هستید، پس به این آیه دلخوش باشید:

«إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا» (۲)

من دفاع کننده از مؤمنین هستم. همین کافی است. هر کسی هر چقدر می تواند، علیه شما بتازد. شما نسبت به تاخت و تاز آنها گناه و غیبت نکنید، تهمت نزنید، معصیت را مانند اسلحه نکنید، آن وقت ببینید پروردگار چگونه از شما دفاع می کند.

به ذلت کشیده شدن برادران یوسف

آن ده نفر می گفتند:

ص: ۳۰۰

۱- ۱ - مستدرک الوسائل: ۱۷/۲۸۵، باب ۸، حدیث ۲۱۳۶۱؛ عوالی اللالی: ۴/۶۶، حدیث ۲۵؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَصِيرَ اللَّهِ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَبَلَّغَهَا مَنْ لَمْ تَبْلُغْهُ رَبُّ حَامِلٍ فِقْهِ غَيْرِ فِقْهِهِ وَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: خدا تر و تازه و نیکو گرداند بنده ای را که مقاله و گفتار مرا بشنود و آن را حفظ و نگهداری نماید و (آنچنان که شنیده و نگهداری نموده بدیگری) پس دهد (آن را تغییر نداده و دگرگون نکند) پس بسا حامل و بردارنده (دانای به) فقه و علم باحکام شرعی که خود فقیه و دانای ب آن احکام نیست، و بسا کسی که حامل فقه است برای کسی که او افقه و داناتر از او است باحکام شرعی.»

۲- ۲ - حج (۲۲): ۳۸؛ «مسلماً خدا از مؤمنان دفاع می کند.»

ما نیرومند و قدرتمند هستیم. یوسف و یعقوب کیستند؟ در قرآن مجید آمده است که آنها در پرده کبر، به حضرت یعقوب پیغمبر علیه السلام می گفتند: عقلش کم است.

در حالی که باید افتخار می کردند که پدر ما پیغمبر و عالم ربّانی است.

آن روزی که در سفر سوم حضرت یعقوب علیه السلام به آن ده نفر فرمود:

« يَا بَنِي إِدْهُبُوا فَتَحَسُّوْا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَيْتَأَسُّوْا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ » (۲)

آنها گفتند: نگفتیم این پدر ما عقلش را از دست داده است! ای بیچاره! سی سال قبل فرزندت در چاه عمیق افتاده و همانجا از بین رفته است، حال تو می گویی:

بروید به دنبال یوسف بگردید؟

اما اکنون آنهایی که می گفتند: قدرت و نیروی ما چنین و چنان است، با گدایی دست دراز کرده اند و گردن کج آمده اند، می گویند:

« يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُزْجَاهٍ » (۳)

به ما و خانواده ما صدمه فقر خورده و برای لقمه ای نان نزد تو آمدیم. در مقابل قیمت واقعی، با ما طوری حساب کن که «تَصَدَّقْ عَلَيْنَا» صدقه به حساب بیاور. تو

ص: ۳۰۱

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۸؛ «ما گروه نیرومندیم.»

۲-۲ - یوسف (۱۲): ۸۷؛ «ای پسرانم! بروید آن گاه از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا مأیوس نباشید؛ زیرا جز مردم کافر از رحمت خدا مأیوس نمی شوند.»

۳-۳ - یوسف (۱۲): ۸۸؛ «عزیز! از سختی [قحطی و خشکسالی] به ما و خانواده ما گزند و آسیب رسیده و [برای دریافت آذوقه] مال ناچیزی آورده ایم، پس پیمانمان را کامل بده و بر ما صدقه بخش.»

عزیز مصر هستی و در حق ما می دانی که چه کار باید بکنی؟ ببینید چگونه خدا دشمن را ذلیل کرد؟

گرفتاری یونس علیه السلام در شکم ماهی

حضرت یونس علیه السلام در شکم ماهی افتاد، هر نوع ماهی بود، می گویند: نهنگی عظیم بوده است. باید معده ای داشته باشد که حضرت یونس علیه السلام را جا بدهد.

نهنگ درون دریا رفت. بعد قرآن می فرماید: نهنگ در جایی بود که نور به آنجا نمی رفت، لذا دلِ نهنگ تاریک شد.

حال چه کسی می توانست حضرت یونس علیه السلام را پیدا کند و او را نجات بدهد؟ هیچ کس. یعنی نجات حضرت به این بود که نهنگ را پیدا کنند، بعد از تاریکی دریا بیرون بیاورند، بعد آن را به تور بیاندازند و بعد به ساحل بیاورند، شخصی متخصص بیاید، طوری شکم نهنگ را پاره کند که حضرت یونس علیه السلام صدمه نبیند.

اصلاً کسی به فکرش نمی رسید که حضرت زنده باشد.

اما خدا حضرت یونس علیه السلام را دوست داشت. یار او بود و نباید بندگان خود را رها کند. اگر رها کرد، برای جریمه کردن او بود. جریمه اش این بود که در شکم نهنگ برود. کسی فکر نمی کرد که او در معده نهنگ زنده بماند.

استجاب دعای یونس علیه السلام

قرآن می فرماید: ما به معده نهنگ گفتیم: حضرت یونس علیه السلام را سالم نگهدار، اما غذاهایی که می خوری، هضم کن تا او سالم بماند و هضم نشود. معده در آن واحد هم کار بکند و هم کار نکند.

«فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ

حضرت یونس علیه السلام شکم ماهی را محل مناجات کرد. گفت: خدا که همه جا یار همه ما است. شکم ماهی که از یاری او خالی نیست. چنان در این کوره معده نهنگ او را سوزاند و خالص کرد که گفت: خدا فقط تویی؛ یعنی به هر چه امید ببندیم، غلط است. اگر من در معده نهنگ به همه دنیا امید ببندم، چه کسی می داند من کجا هستم و هیچ کسی فکر نمی کند که من زنده هستم؟ این امید چه فایده ای دارد؟

کسی در تاریکی دریا و درون معده نهنگ مرا صدا بزند و من جوابش را ندهم؟ یعنی من خدای بی رحمی هستم؟

« فَاسْتَجِبْنَا لَهُ» (۲)

پروردگار می فرماید: من جواب او را دادم و به نهنگ گفتم: بیرون بیا و به ساحل برو و میهمان مرا آرام روی ساحل بگذار. در کنار ساحل به بوته کدو گفتم: سریع رشد کن و سایه بان درست کن؛ چون بدن میهمان من چند شبانه روز است که در معده نهنگ نرم شده و آفتاب ممکن است بدن او را بیازارد. ای کدو! غذای او را تأمین کن.

نجات مؤمنان با التجا به درگاه خدا

ص: ۳۰۳

۱-۱ - انبیاء (۲۱): ۸۷؛ «پس در تاریکی ها [ی شب، زیر آب، و دل ماهی] ندا داد که معبودی جز تو نیست تو از هر عیب و نقصی منزهی، همانا من از ستمکارانم.»

۲-۲ - انبیاء (۲۱): ۸۸؛ «پس ندایش را اجابت کردیم.»

این جمله در قرآن فقط یک بار آمده است؛ یعنی داستان پیچیده حضرت یونس علیه السلام را تماماً می گوید، افتادن در معده نهنگ، تاریکی دریا، دل نهنگ و شب، کسی فکر نمی کند که او هنوز زنده است، بر فرض که فکر کنند او زنده است، در دریا میلیون ها نهنگ وجود دارد کدام نهنگ حضرت یونس علیه السلام را گرفته است؟ همه نهنگ ها را بکشند تا او پیدا شود؟ تا بخواهند این کار را بکنند، صد سال طول می کشد.

آن وقت به شما مردم مؤمن می فرماید: این حادثه پیچیده را در اقیانوس، معده نهنگ و حضرت یونس علیه السلام دیدید، قرآن وحی الله است، دیدید من حضرت یونس علیه السلام را چگونه نجات دادم.

« كَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ » (۱)

شما مردم مؤمن را این گونه نجات می دهم، اما شما باید با من باشید.

نشانه ای از رحمت خدا در یوسف علیه السلام

برادران حضرت یوسف علیه السلام با ذلت و خواری گفتند:

« تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ » (۲)

ای عزیز مصر! به ما صدقه بده. خیال می کردند او مانند فرعون مصر است و دین ندارد. گفتند: به ما صدقه بده، خدا به تو مزد دهد. ما را گرسنه و دست خالی برنگردان. ما با امیدی آمدیم.

حضرت یوسف علیه السلام به کارگردانان انبارهای مواد غذایی گفت: هر چه ظرف آوردند پر کنید و هر چه پول دادند، روی ظرف های آنان بگذارید و درب ظرف ها را ببندید که نفهمند.

این نشانه ای از رحمت خدا است؛ چون آنها کتک زدند، اما حضرت محبت کرد.

ص: ۳۰۴

۱-۱ - انبیاء (۲۱) : ۸۸؛ «این گونه مؤمنان را نجات می دهیم.»

۲-۲ - یوسف (۱۲) : ۸۸؛ «بر ما صدقه بخش؛ زیرا خدا صدقه دهندگان را پاداش می دهد.»

آنها پیراهن او را درآوردند، او ظرف های آنان را پر کرد. آنها پول دادند، اما او پول را برگرداند و جنس ها را به رایگان داد.

آنها برگشتند، وقتی سر ظرف ها را باز کردند، دیدند که همه پولها را پس داده اند.

به پدر خود گفتند: عجب انسانی است. او دیگر کیست؟ او کجا تربیت شده است؟ سفر دوم نیز آمدند.

در سفر سوم که ظرف های آنان را پر کرد، بعد خیلی با محبت به آنها گفت:

« هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ » (۱)

شما آن وقتی که از حقایق خبر نداشتید، جوان بودید و حال و هوای متبت داشتید، آیا به یاد دارید که با یوسف چه کردید؟ این ها به هم نگاه کردند که او یوسف را از کجا می شناسد؟ یوسف که سی سال قبل در چاه نابود شد. عاقل ترین آنان که یهودا بود، گفت:

« إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ » (۲)

تو یوسف نیستی؟ گفت:

« أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا » (۳)

خدا به ما منت گذاشت و ما را از چاه نجات داد و بعد توضیح داد که چه جریاناتی در این کاخ به او گذشته که یک اتفاق آن این بود که نه سال در زندان بودم.

ص: ۳۰۵

۱-۱ - یوسف (۱۲) : ۸۹؛ «آیا زمانی که نادان بودید، دانستید با یوسف و برادرش چه کردید؟»

۲-۲ - یوسف (۱۲) : ۹۰؛ «شگفتا! آیا تو خود یوسفی؟»

۳-۳ - یوسف (۱۲) : ۹۰؛ «من یوسفم و این برادر من است، همانا خدا بر ما منت نهاده است.»

ولی برادران! من در چاه افتاده و زندان رفته، چرا عزیز مصر شدم؟ به دو علت:

« مَنْ يَتَّقِ » (۱) یکی: تقوا. (۲) دامنم را از گناه، آلودگی و کثافت کاری نگهداشتم. تلخ است؟ بله، تلخ و سخت است که انسان در معرض شهوت بسیار لذیذ قرار بگیرد، آن هم رایگان، با چهره زیبای غماز، طناز و عشوه گر رو به رو شود، تازه خود طرف التماس کند و انسان به او بگوید: محبوب من نمی پسندد که با تو باشم.

خیلی سخت است. ما خیلی ساده می گوئیم، اما همین تحمیل سختی است که او را عزیز مصر و درهای فیوضات را باز می کند. این دلیل اول است.

دلیل دوم عزیز شدن من: «وَاَصْبِرْ» (۳) است یعنی صبر کردن و قهر نکردن چون من زیر بار انواع سختی ها قرار گرفتم، اما با خدا قهر نکردم. گفتم: خدایا! در کنار تو می مانم. هر تلخی که می خواهی به من بچشانی، بچشان. تازیانه هر بلا و امتحانی که می خواهی به من بزنی، بزنی. من تو را رها نمی کنم. (۴)

ص: ۳۰۶

۱-۱) - یوسف (۱۲): ۹۰؛ «هر کس پرهیزکاری کند.»

۲-۲) - غرر الحکم: ۲۷۴، حدیث ۶۰۱۲؛ «إِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحِزْبُ وَالْجَنَّةُ وَفِي غَدِ الطَّرِيقُ إِلَى الْجَنَّةِ مَسْلِكُهَا وَاضِحٌ وَ سَالِكُهَا رَاجِحٌ.» و نیز آمده: غرر الحکم: ۲۷۲، حدیث ۵۹۴۲؛ «إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سِدَادِ وَ ذَخِيرَةُ مَعَادٍ وَ عِثْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ وَ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ بِهَا يَنْجُو الْهَارِبُ وَ تَنْجِحُ الْمَطْلَبُ وَ تُنَالُ الرَّغَائِبُ.»

۳-۳) - یوسف (۱۲): ۹۰؛ «شکیبایی ورزد.»

۴-۴) - الکافی: ۲/۹۱، حدیث ۱۵؛ وسائل الشیعه: ۱۵/۲۳۷، باب ۱۹، حدیث ۲۰۳۷۳؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ بِهِ فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُصِيبَةِ حَتَّى يَرُدَّهَا بِحُسْنِ عَزَائِهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَلَاثَ مَائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتِّ مَائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تُحُومِ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ وَ مَنْ صَبَرَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتِّ عِمَائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تُحُومِ الْأَرْضِ إِلَى مُنْتَهَى الْعَرْشِ.» و هم چنین آمده: الکافی: ۲/۹۰، حدیث ۹؛ بحار الانوار: ۴۲/۱۸۸، باب ۱۲۵، حدیث ۶؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ دَخَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ كَنِيبٌ حَزِينٌ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لَكَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أُصِيبْتُ بِأَبِي [وَ أُمِّي] وَ أَخِي وَ أَحْسَى أَنْ أَكُونَ قَدْ وَجِلْتُ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الصَّبْرِ تَقَدَّمَ عَلَيْهِ غَدًا وَ الصَّبْرُ فِي الْأُمُورِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ فَإِذَا فَارَقَ الرَّأْسُ الْجَسَدَ فَسَدَ الْجَسَدُ وَ إِذَا فَارَقَ الصَّبْرُ الْأُمُورَ فَسَدَتِ الْأُمُورُ.»

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۳۰۷

۱۹ دایره حب و بغض خدا

اشاره

محبوب و مبغوض در قرآن

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۳۰۸

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

خدا در قرآن گروه هایی را به عنوان محبوب خود معرفی می کند، با جمله زیبای:

« إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ » (۱)

بی تردید خدا به بعضی از بندگان علاقه دارد. در این زمینه بیش از ده آیه در قرآن کریم آمده است.

همچنین گروه هایی را نیز از دایره محبت خود خارج می داند، با جمله:

« إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ » (۲)

خدا دوست و علاقه ندارد. در آیات « إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ » علت محبت را بیان می کند، تا بندگانش بدانند که پروردگار مهربان عالم، بی علت به کسی عشق نمی ورزد. در آیات « إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ » نیز بیان می کند که باز بندگانش بدانند بدون علت کسی را از دایره محبت خود خارج نمی داند.

اگر کسی محبوب خدا شود، معلوم است که محبّ برای محبوب خود تهیه

ص: ۳۱۱

۱-۱ - بقره (۲): ۱۹۵؛ «که یقیناً خدا... دوست دارد.»

۲-۲ - بقره (۲): ۱۹۰؛ «که خدا... دوست ندارد.»

فیوضاتی را می بیند، که این فیوضات نه به شماره می آیند و نه تمام شدنی هستند.

این از آثار محبت است. واقعاً این محبت از محبت های دیگر جدا است. در این محبت، امور ظاهری هیچ دخالتی ندارند، البته لازم نیست به امور ظاهری اشاره ای شود؛ چون ارزشی ندارند.

وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام محبوب خدا بود و طرف مقابل او، آن زن مصری در فضای «لَا يُحِبُّ» بود، و این «لَا يُحِبُّ» به خاطر اسراف بر نفسش بود:

« إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ » (۱)

نیازی نبوده است تا فرد فرد را اسم ببرد که چه کسی مسرف است. عمل، منش و رفتار شخص، نشان دهنده اسراف است. انسان می تواند با درک معنای اسراف خود را محک بزند که آیا محبوب خدا است یا از دایره محبت او بیرون است.

در قرآن آیات اسراف بر نفس، دارای نکات جالبی است. بیشتر مردم فکر می کنند که اسراف مربوط به لباس، غذا، پارچه، خانه، مرکب و مسکن است، ولی هر چیزی در این عالم، اسراف مربوط به خود را دارد. اسراف بر نفس که در قرآن مطرح است:

« أَسْرَفُوا عَلٰٓیٓ اَنْفُسِهِمْ » (۲)

یعنی هزینه کردن خود در اموری که پروردگار عالم نمی پسندد و نمی خواهد. اگر کسی این گونه هزینه شود، در فضای «لَا يُحِبُّ» می رود، اما اگر مانند حضرت یوسف علیه السلام علت محبت را در خود تحقق بدهد، در فضای «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ» می رود.

آیه ای از سوره مبارکه آل عمران به عنوان مقدمه ذکر می شود در این آیه صریحاً

ص: ۳۱۲

۱- ۱ - انعام (۶) : ۱۴۱؛ «که قطعاً خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.»

۲- ۲ - زمر (۳۹) : ۵۳؛ «که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید!»

علت محبوبیت امثال ایشان بیان شده است، تا به سراغ این علت در وجود حضرت یوسف علیه السلام برویم که در زمان خود در اوج بود.

برای خیلی ها این علت تلخ است، ولی برای اهل معرفت از غسل شیرین تر است.

اما آیه سوره مبارکه آل عمران:

« قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ » (۱)

همه «يُحِبُّكُمُ اللَّهُ» مربوط به «فَاتَّبِعُونِي» است؛ یعنی «فَاتَّبِعُونِي» تا «يُحِبُّكُمُ اللَّهُ». اگر «فَاتَّبِعُونِي» نباشد، خدا شما را نمی خواهد. خدا هر چیزی را که می خواهد، باید ارزش داشته باشد. آنچه که انسان را به محضر و حریم مقدس او می برد، باید لیاقت حریم او را داشته باشد.

شما این مسأله را در جزئی ترین برنامه ها توجه کنید. مثلاً گوسفندی می خرید، با شرایط رساله وفق می دهید، به «منی» می برید، رو به قبله می خوابانید، بر باطنش می گذارند که به امر خدا، برای حج این گوسفند را قربانی می کنم. قبول می کنند.

چرا؟ چون این گوسفند هم به حج گره خورده و هم به نیت درست که به امر خدا است.

از سه طرف ارزش، این گوسفند را محاصره کرده است. پس به عنوان عمل مربوط به حج قبول می کنند. این اتصالی که گوسفند به این سه حقیقت پیدا کرده است، صاحب آن را لایق قرار گرفتن در حریم خدا کرده است.

اما اگر شتری بخرید، نیت نیز قربانی کردن برای حج به امر خدا است، اما اگر گردن شتر را می گیرد، فشار می دهد و آن را خفه می کند، میته می شود، این دیگر

ص: ۳۱۳

۱-۱) - آل عمران (۳) : ۳۱؛ «بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.»

لایق حریم حق نیست، چون نجس است.

ما باید آنچه که لایق حریم وجود مقدس او است، به او عرضه کنیم. من اگر در دایره «فَاتَّبِعُونِي» نباشم، یعنی اقتدا کننده به انبیا و وحی و ائمه علیهم السلام نباشم، هر عملی از من سر بزند، مانند آن میته نجس است و لیاقت حریم او را ندارد.

پول و درآمد محبوب خدا

به کوچکی عمل نیز نگاه نکنید. فکر کرده بودند که اگر دهان خود را از حرف درباره پول پر کنند، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام خیلی خوشحال می شود، لذا به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کرد: یابن رسول الله! باری از پول آوردند، پنجاه هزار درهم نقره، سی هزار دینار طلا، چند هزار متر پارچه، شما فرمودید: در مجموع پول هایی که آورده اید، دو درهم نقره که برای خانم چرخریس (۱) است، آن را بده و

ص: ۳۱۴

(۱-۱) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۴/۲۹۱ - ۲۹۲؛ بحار الانوار: ۴۸/۷۳، باب ۴، حدیث ۱۰۰؛ «... اجْتَمَعَتْ عَصِيَابُهُ الشَّيْعَةَ بَنِي سَائِرٍ وَ اخْتَارُوا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ النَّيْسَابُورِيَّ فَدَفَعُوا إِلَيْهِ ثَلَاثِينَ أَلْفَ دِينَارٍ وَ خَمْسِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ شَقَّةً مِنَ الثِّيَابِ وَ اتَتْ شَاطِئَهُ بِدِرْهَمٍ صَاحِبِ وَ شَقَّةً حَرَامٍ مِنْ غَزَلٍ يَدِيهَا تُسَاوِي أَرْبَعَةَ دَرَاهِمٍ فَقَالَتْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ... فَلَمَّا وَافَى خُرَاسَانَ وَ جَدَّ الَّذِينَ رَدَّ عَلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ ارْتَدُّوا إِلَى الْفَطْحِيِّ وَ شَاطِئَهُ عَلَى الْحَقِّ فَلَبَّغَهَا سَلَامَةً وَ أَعْطَاهَا صُورَتَهُ وَ شَقَّتَهُ فَعَاشَتْ كَمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ شَاطِئَهُ حِيَاءَ الْإِمَامِ عَلِيِّ بَعِيرٍ لَهُ فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ تَجْهِيزِهَا رَكِبَ بَعِيرَهُ وَ انْتَنَى نَحْوَ الْبَرِّيَّةِ وَ قَالَ عَرَّفَ أَصْحَابَكَ وَ أَقْرَبَهُمْ مِنْ السَّلَامِ وَ قُلْ لَهُمْ إِنِّي وَ مَنْ يَجْرِي مَجْرَايَ مِنَ الْأُمَّمَةِ لَا يُدُّ لَنَا مِنْ حُضْرٍ وَ جَنَائِزِكُمْ فِي أَيِّ بَلَدٍ كُنْتُمْ فَمَاتُوا اللَّهُ فِي أَنْفُسِكُمْ.» وقتی به خراسان رسید دید آنهایی که اموالشان را برگردانده همه فطحی مذهب شده اند فقط شطیبه پایدار مانده سلام امام را رساند و پولها و پارچه کفن را داد همان نوزده روز که فرموده بود زنده ماند. وقتی شطیبه مرد امام علیه السلام که سوار شتری بود از راه رسید. از کار تجهیز و نماز شطیبه که فارغ شد سوار شتر شده راه بیابان را گرفت. بمحمد بن علی فرمود بدوستان خود سلام مرا برسان و بگو بر من و سایر امامان در هر زمان لازم است که بر جنازه ی شما حاضر شوند در هر جا که باشید از خدا بپرهیزید و قدر خویش را بدانید.

بقیه را برگردان و به صاحبانشان پس بده. چرا؟ حضرت فرمودند: چون آنچه از این مجموعه را که خدا امضا می کند، فقط همین دو درهم است.

شیخ بهایی به امام عصر علیه السلام عرض کرد: کجا می شود شما را دید؟ فرمود: گاهی در فلان مغازه سمساری می آیم و می روم. عرض کرد: چرا؟ مگر این سمسار کیست؟ گفت بنشین و تماشا کن.

زنی به بازار سمسارها آمد تا جنسی را بفروشد و مشکل خود را حل کند. به مغازه اول ارائه داد، صاحب مغازه گفت: این چیز قیمت داری نیست، اما برای این که مشکل شما حل شود، مثلاً ده تومان به شما می دهم. این را به گوشه ای می اندازیم، معلوم نیست کسی آن را از ما بخرد. آن زن گفت: نه. به مغازه دوم آمد، او نیز تا می توانست قیمت جنس را پایین جلوه داد و گفت: اگر خیلی بیارزد، ده تومان است، حال ما یازده تومان به تو می دهیم.

به مغازه سمساری دیگری رفت، گفت: این جنس را چند می خرید؟ گفت: چرا می خواهی آن را بفروشی؟ گفت: مشکل دارم. گفت: من به تو پول می دهم تا مشکل خود را حل کنی، این جنس دو هزار تومان می ارزد؛ چون عتیقه است و خیلی خریدار دارد. امام عصر علیه السلام فرمودند: علت این که من به مغازه این شخص می آیم این است که او در طول عمرش، سر خود و دیگران را کلاه نگذاشته است.

حضرت یوسف علیه السلام در اوج متابعت بود، پس «يُحِبُّكُمْ اللَّهُ» محبوب خدا شد.

این حرف را در زندان هم به هم سلولی هایش زد:

« وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ » (۱)

« قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ » (۲)

من تابع دین حضرت ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم السلام هستم. خدا در قرآن به ما می فرماید: شخص دیندار، محبوب خدا است و این نعمت را خدا به او عنایت کرده است. اگر به دنبال آثار این محبت می گردید، مقصداری صبر کنید، تا پرده کنار رود، وقتی شما را به آن طرف پرده بردند، آن وقت می بینید که آثار محبت چیست؟

ارزش محبت پروردگار در برابر پادشاهی عالم

روایتی لطیف را دیدم که خیلی جالب است: به هر مؤمنی که از دنیا می رود، می گویند: آیا علاقه داری تو را برگردانیم؟ سؤال می کند: مرا برگردانید تا چه کار کنم؟ می گویند: پادشاهی همه کره زمین را فقط به تو می دهیم. می گوید: مرا حتی لحظه ای برگردانید؛ چون که آنجا وقتی به او می گویند: پادشاهی همه کره زمین، می بیند این پادشاهی در مقابل کمترین آثار محبت پروردگار، هیچ ارزشی ندارد.

لازم است ما در مطالبی که در قرآن و روایات درباره برزخ هست، در موقعیتی مناسب بحث کنیم. برزخ مقدمه قیامت است و خدا می داند که در برزخ خوبان عالم چه خبر است. قیامت آنها که جای خود را دارد.

پس ملت؛ یعنی دین:

« وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ »

ص: ۳۱۶

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۳۸؛ «و [از ابتدا] از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کرده ام.»

۲-۲ - آل عمران (۳): ۳۱؛ «بگو: اگر خدا رای دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما رای دوست بدارد.»

اما لازم است بدانیم که حضرت ابراهیم علیه السلام کیست؟ در اینجا سه آیه را مطرح کرده اند که پروردگار در اواخر سوره مبارکه نحل، حضرت ابراهیم علیه السلام را نشان می دهد. انسان مبهوت می شود که این شخص چقدر محبت خدا را به طرف خود جلب کرده است که خدا این همه به او عنایت فرموده است؟

یکی از آثار محبت این دین داری و اقتدای به انبیا و وحی این است که: این متابعت، روح را به نور تبدیل می کند. این مسأله خیلی لطیف است، دو مورد از دلایل آن را بیان می کنم.

رشته های متابعت از خدا

یکی از رشته های متابعت، نماز است:

«الصلاه نور» (۱) رشته های دیگر متابعت:

«الوضوء نور» (۲) این نور با اقتدای ما، به باطن ما برمی گردد؛ چون آن چیزی که در باطن حقیقت دارد، روح است و ابزار روح، بدن است. این ابزار وقتی که به عبادات وصل می شود، در آن زمان به نور تبدیل می شود و این نور به روح برمی گردد.

اثر نور در قلب و روح مؤمن

۱- سعه صدر

این نور چه می کند؟ رسول خدا علیه السلام می فرماید:

ص: ۳۱۷

۱- ۱) - کنز العمال: ۲/۲۸۶، حدیث ۴۰۱۹.

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۱/۲۶۵، باب ۸، حدیث ۸.

«فَإِنَّ النُّورَ إِذَا وَقَعَ فِي الْقَلْبِ انْشَرَحَ وَ انْفَسَحَ»

به درستی که هر زمان نور تو در قلب و باطن قرار گیرد باطن گنجایش پیدا می کند.

من در طول عمر خود در این زمینه از این روایت بهتر ندیده ام. اولین بار این روایت را پیغمبر صلی الله علیه و آله در نماز جمعه فرمودند. نور؛ یعنی متابعت که از همین اعمال شکل می گیرد.

اکنون که نشسته ایم، اگر پرده را کنار بزنند، می بینیم که چه نور عظیمی تولید می شود و به باطن برمی گردد و به جایی می رسد که به خدا نزدیک می شود. نور وقتی به باطن برمی گردد، باطن گنجایش پیدا می کند و از مضیقه در می آید.

شخصی در خطبه نماز جمعه برخاست، به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد:

«فَهَلْ لِدَلِّكَ مِنْ عَلامَةٍ؟»

آیا این گشایش نشانه ای دارد تا ما بفهمیم که این نور گشایش ایجاد می کند؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: بله، چهار نشانه دارد:

«التَّجَافِي عَنِ الدَّارِ الغُرُورِ»

آن نور رابطه انسان را با تمام برنامه هایی که او را بیهوده از باد غرور پر می کند، قطع می کند. مانند صندلی مقام، پول دار شدن، زیبایی و چیزهای دیگری که فقط برای دنیا و اهل دنیا ارزش است؛ چون می فرماید: دار غرور.

مقام دنیایی در نظر بندگان خدا

خدا گوشه ای از مقام دنیایی را به حضرت یوسف علیه السلام داد، اما ایشان می فرماید:

ص: ۳۱۸

این صندلی مقام، مقداری از حکومت است، اما تو آن را به من عنایت کرده ای و این ابزاری است که با آن، مردم و بندگان تو را به حق خود برسانم.

حال به سراغ حکومتی دیگر برویم که خدا در قرآن مجید می فرماید: از نظر جلال و شکوه، مانند آن حکومت نیامده و آن حکومت حضرت سلیمان علیه السلام بود. (۲) آن حکومتی که آن حضرت داشت، باید باد غرورش از همه شاهان عالم و رئیس جمهوران بیشتر باشد، اما ایشان هنگام عصر، از محل حکومت بیرون می آمد، معبدی در محله های فقیرنشین پیدا می کرد، همه نیز او را نمی شناختند، داخل صف عبادت کنندگان می شد، نفر کناری او می دید این شخص جدیدی است که می بیند. عجب انسان خاکساری است. به او دست می داد و عرض می کرد: اهل اینجا هستید؟ می فرمود: بله، می پرسید: شما چه کاره هستید؟ می فرمود: مسکینی هستم که دوست دارم با مساکین زندگی کنم. می پرسید: کار، گرفتاری و مشکلی نداری؟ می فرمود: نه. بازوی سالمی دارم، در خانه زنبیل می بافم و می فروشم و با

ص: ۳۱۹

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۱۰۱؛ «پروردگارا! تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی.»

۲-۲ - نهج البلاغه: خطبه ۳۳؛ «قَالَ عَزِيدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِجَدِي قَعَارٍ وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ فَقَالَ لِي مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ فَقُلْتُ لَأَقِيمَهُ لَهَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاللَّهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا ثُمَّ.» هم چنین آمده: تحف العقول: ۳۶؛ بحار الانوار: ۱۴۱/۷۴، باب ۷، حدیث ۱۴؛ «إِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ خَيْرًاكُمْ وَ أَعْتَبَاؤُكُمْ سَيِّئًاكُمْ وَ أَمْرُكُمْ سُورَى بَيْنَكُمْ فَظَهَرُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ بَطْنِهَا وَ إِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ شَرَارًاكُمْ وَ أَعْتَبَاؤُكُمْ بُخْلَاءُكُمْ وَ أُمُورُكُمْ إِلَى نِسَائِكُمْ فَبَطْنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا.»

حال بندگان خاص خدا

اشاره

امام حسن و حضرت ابی عبدالله علیهما السلام پرسیدند: ای پیرمرد! چرا گریه می کنی؟ گفت: دو شب است که یارم نیامده است. پرسیدند: یار تو کیست؟ پیرمرد جواب داد: او نه آدرس خانه خود را داده و نه اسم خود را گفته است، من نابینا هستم، هر چه به او می گفتم: اسم شما چیست؟ می فرمود: عبدالله.

با این تجافی دل انسان از ابزار غرور کننده می شود و متبت برای همیشه فراموش می شود، دیگر پول من، زمین من، ملک من، علم من، صندلی من، چنان نزد انسان پوچ می شود که حاضر نمی شود اسم آنها را ببرد.

حسن بن شعبه حرّانی در کتاب «تحف العقول» که برای هزار و دویست سال قبل است و کتاب خیلی مهمی است نقل می کند:

شخصی در کوچه به حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کرد: شما چگونه هستید؟ امام علیه السلام فرمودند: من از همه تهیدستان، تهیدست تر هستم. وقتی انسان با خدا

ص: ۳۲۰

۱- ۱) - قصص الأنبياء للجزائری: ۳۶۴؛ «روی أن سلیمان علیه السلام مر فی موكبه بعابد من عباد بنی إسرائيل فقال و الله یا ابن داود لقد آتاك الله ملكا عظيما فسمعه سلیمان فقال لتسبيحه فی صحيفه المؤمن خير مما أعطى ابن داود ما أعطى ابن داود يذهب و إن التسبيحه تبقى. و كان سلیمان إذا أصبح تصفح وجوه الأغنياء و الأشراف حتى يجيء إلى المساكين و يقعد معهم و يقول مسكين من المساكين و كان مع ما فيه من الملك يلبس الشعر و إذا جنه الليل شد يديه إلى عنقه فلا يزال قائما حتى يصبح باكيا و كان قوته من سفائف الخوص يعملها بيده و إنما سألك الملك ليقهر ملوك الكفر. و كان إذا ركب حمل أهله و حشمه و خدمه و كتابه و قد اتخذ مطابخ و مخابز يحمل فيها تنانير الحديد و قدور عظام يسع كل قدر عشر جزائر و قد اتخذ ميادين للدواب أمامه فيبخ الطباخون و يخبز الخبازون و تجرى الدواب بين يديه بين السماء و الأرض و الريح تهوى بهم.»

باشد، حاضر نیست برای شخصیت نشان دادن، خود را به چیز دیگری ببندد، بگوید: پول من، زمین من، ملک من، علم من، صندلی من. این علامت نور است.

آن مرد وقتی به هدایت امام صادق علیه السلام به توسط واسطه ای از امام صادق علیه السلام پرسید: اگر من توبه کنم، چه فایده ای دارد؟ حضرت علیه السلام فرمودند: به او بگو: اگر توبه کنی، من ورود تو به بهشت را ضمانت می کنم. گفت: به امام صادق علیه السلام بگو: قول شما را قبول دارم.

وقتی از همه مال های حرام دنیا بیرون آمد، آن مال ها را به جای خودش برگرداند، بعد به شخص واسطه بین خود و امام صادق علیه السلام گفت: من دیگر پولی برایم نمانده است، حتی یک لباس که بتوانم بپوشم و روزها از خرابه بیرون بروم، یا به خانه کسی بروم، ندارم. یک دست لباس به من بدهید.

روزی شخص واسطه او را دید و به او گفت: حال تو چگونه است؟ گفت: از آن همه مال حرام، فقط یک پیراهن مانده که به تن من وزن کوه را دارد. یک پیراهن به من بدهید، دیگر چیزی نمی خواهم. یعنی از تمام تعلقات دنیایی دور شده ام و دل کنده ام، اما این لباس هنوز مقداری دل مرا به خود مشغول کرده است، لباس دیگری به من بدهید تا این لباس را رد کنم. ببینید تعلقات دنیا چقدر به این ها سنگینی می کند، که مزاحم تعلق به معشوق شده است؟

۲- شوق رحلت به سوی آخرت

علامت دوم آن نور چیست؟

«و الإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ»

برگشتن بسوی عالم آخرت

این انسان همیشه می خواهد در آغوش دنیای بعد برود، می گوید: چه زمانی در

را باز می کنند که ما را راه بدهند؟ که به آنجا برویم تا انبیا و ائمه علیهم السلام و پاکان را ببینم.

زمانی که من دوازده ساله بودم، معلمی داشتم - که از دنیا رفته است - تا کنون نمونه او را ندیده ام. روحانیت عجیبی داشت. در هر سه شب احیا به شدت اشک می ریخت. من فقط به جلسه احیای او می رفتم. بعد از مردن ایشان به جای دیگری نمی توانستم بروم، البته شخص دیگری پیدا شد که شب های احیا نزد او می رفتم، اما مانند او نبود.

ایشان می گفت: خدایا! من از این شهر و این زمین می ترسم، خدایا! مرگ و قبر مرا در این شهر قرار نده. اعمال حج خود را انجام داد، بعد مرد. دعای او مستجاب شد. مردن او خیلی روی من اثر گذاشت. داشتم نفس گیر می شدم. هنوز در نبود او غصه می خورم و در خواب او را زیاد می دیدم. خیلی عجیب بود.

روزی خیلی ناراحت بودم، در خواب او را دیدم، گفتم: وقتی تو به آن طرف دنیا رفتی، آیا امام حسین علیه السلام را دیده ای؟ چون او به ابی عبدالله علیه السلام خیلی علاقه داشت. گفت: تا کنون صدها بار مرا نزد ایشان برده اند.

نشانه این نور این است که انسان عجیب، عاشق عالم بعد می شود و همیشه منتظر است که به آنجا برود. تسلیم خدا است و نمی خواهد مرگش جلو بیافتد، اما از این دنیا دلتنگ است. می خواهد از این شهر به شهر محبوب برود. این دنیا شهر شیطان ها است؛ سینماها، ماهواره ها، رباها، دزدی ها، ظلم ها، غارت ها، قتل ها. به ما در اینجا سخت می گذرد.

۲- آمادگی برای برزخ و قیامت

نشانه سوم آن نور:

ص: ۳۲۲

«وَالِاسْتِعْدَادِ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِ الْفَوْتِ» (۱) توشه برداشتن برای برزخ است و آمادگی قبل از مرگ.

حضرت زهرا علیها السلام بعد از ظهر حسنین علیهما السلام را می خواباند و می فرمود: می خواهم امشب نخوابید، بعد از ظهر بخوابید تا شب بیست و سوم بیدار باشید.

خیلی شیرین است که سلطان هستی به گدا بگوید: تو میهمان خودم هستی.

سلاطین، گدا را دعوت نمی کنند، اما او فرموده: همه گدایان شب بیست و سوم بیایند.

چرا؟ چون می خواهد ما را بیامرزد. ما نمی گوئیم که ما را بیامرزد؛ چون خودش گفته است که شما را می آمرزم، گناهان شما را پاک می کنم و اضافه تر نیز به شما می بخشم. دل شما را روشن می کنم و به روح شما نور می بارم.

این شب، برکت سفره ام سی هزار برابر شب های دیگر است:

«لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (۲)

بهتر از هزار ماه. برابر با سی هزار شب برای شما سفره می اندازم. مگر چقدر ما را دوست دارد؟

به حضرت موسی علیه السلام فرمود: فلان شخص را می شناسی؟ عرض کرد: بله، فرمود: او تا کنون با من خوب نبوده و توبه نیز نکرده است. من بلایی به سرش آوردم که نمونه ندارد، عرض کرد: خدایا! چه بلایی؟ خطاب رسید: لذت مناجات را از او گرفتم. چه بلایی از این بالاتر؟

ص: ۳۲۳

۱-۱) - بحار الأنوار: ۷۴/۹۵، باب ۵، حدیث ۱؛ «فَإِنَّ النُّورَ إِذَا وَقَعَ فِي الْقَلْبِ انشَرَحَ وَ انْفَسَحَ فَهَلْ لِدَلِّكَ مِنْ عَلامَةٍ؟ التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْعُزُورِ وَ الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الْاسْتِعْدَادِ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِ الْفَوْتِ.»

۲-۲) - قدر (۹۷) : ۳؛ «شب قدر، بهتر از هزار ماه است.»

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

گناهان، قاتل قلب

آلوده شدن قلب و فطرت با گناه

۲۰

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۳۲۴

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

گناه منشأ و مایه مخالفت انسان با وجود مبارک پروردگار است که در اکثر مردم در اثر غفلت، جهل و فراموشی ایجاد می شود. توضیحات بسیار مهمی در این رابطه در آیات قرآن و فرمایش های انبیا و ائمه علیهم السلام آمده است.

حضرت عیسی بن مریم علیه السلام از گناه به کنده ای که به شدت در حال دود کردن است، تعبیر می کند. (۱) دودی که از باطن برمی خیزد و ابر غلیظی به دور عقل، وجدان و فطرت تشکیل می دهد و این سه منبع را از نور محروم می کند و انسان در آن تاریکی، از تشخیص خیر و شرّ باز می ماند. این دود، با تکرار گناه مبارزه اش را با نورانیت عقل، وجدان و فطرت ادامه می دهد، تا هر سه را بکشد.

از فرمایش های وجود مبارک حضرت زین العابدین علیه السلام استفاده می شود - ایشان بر اساس آن تواضع و خاکساری - به پروردگار عرض می کنند:

«أَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمَ جِنَايَتِي»

ص: ۳۲۷

۱-۱) - بحار الانوار: ۹۱/۱۴۲، باب ۳۲؛ «إِلَهِي أَلْبَسْتَنِي الْخَطَايَا ثَوْبَ مَذَلَّتِي وَ جَلَلَنِي التَّبَاعُدُ مِنْكَ لِبَاسَ مَسْكَنتِي وَ أَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمَ جِنَايَتِي فَأَحِيهِ بِتَوْبِهِ مِنْكَ يَا أَمَلِي وَ بُعِثْتِي وَ يَا سُوْلِي وَ مُنِّي فَوْ عِزَّتِكَ مَا أَجِدُ لِذُنُوبِي سِوَاكَ غَافِرًا.»

گناهان من قاتل قلبم شده اند. آثار مرگ در قلبم پیدا شده است؛ میلی به تو، به عبادت، به کار خیر و اولیاء ندارم. از شنیدن مسائل دین فوق العاده کسل و خسته می شوم. قلبم مرده است و قاتل آن، گناهانم بوده است.

توبه، زنده کننده قلب

بعد به لطف عظیم پروردگار اشاره می فرماید که خیلی زیباست، می فرماید:

مانند حضرت عیسی علیه السلام برای من راهی قرار داده ای که به این مرده بدمد، تا زنده شود و آن توبه است.

«فَأَخِيهِ بِتَوْبِهِ مِنْكَ» (۱) خودم قدرت توبه کردن را ندارم، تو دست مرا بگیر که توبه کنم و در فضای توبه، جاذبه ای ایجاد کن که من از گناه متنفر شوم و میل، رغبت و شوق به طرف تو جهت گیری کند.

از گفتار حضرت زین العابدین علیه السلام معلوم می شود که اگر به اندازه کوه های عالم گناه داشته باشیم، امکان توبه برای ما فراهم است؛ چون در روایت داریم که گنهکار به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: مرا نمی آمرزند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چه می گویی؟ گناهان تو بزرگتر است، یا کوه ها؟ گفت: گناهان من، فرمودند: گناهان تو بزرگتر است، یا دریاها؟ گفت: گناهان من، فرمودند: گناهان تو سنگین تر است، یا آسمان ها و زمین؟ گفت: گناهان من، فرمودند: گناهان تو بزرگتر است، یا عفو خدا؟ آن شخص سر خود را پایین انداخت. دیگر نمی توانست بگوید گناهان من؛ چون اگر این گونه

ص: ۳۲۸

می گفت، دروغ بود. (۱) حتی این توبه هایی که ما می کنیم، اگر جدی توبه کنیم و واقعاً مدتی با این توبه دست از گناه بکشیم، اگر چه دوباره و بارها توبه را می شکنیم؛ یعنی با هر توبه شکستی، دوباره برمی گردیم، باز ما را راه می دهند. پروردگار پیغام داده است که

ص: ۳۲۹

۱-۱) - الأمالی للصدوق: ۴۲، حدیث ۳؛ «... عن عبدالرحمن بن غنم الدوسی قال دخل معاذ بن جبل علی رسول الله صلی الله علیه و آله باکیا فسلم فرد صلی الله علیه و آله ثم قال ما بیکیک یا معاذ فقال یا رسول الله إن بالبواب شابا طری الجسد نقی اللون حسن الصورة بیکی علی شبابه بکاء الثکلی علی ولدها یرید الدخول علیک فقال النبی صلی الله علیه و آله أدخل علی الشاب یا معاذ فأدخله علیه فسلم فرد صلی الله علیه و آله ثم قال ما بیکیک یا شاب قال کیف لا أبکی و قد رکت ذنوبا إن أخذنی الله عز و جل ببعضها أدخلنی نار جهنم و لا أرانی إلا سیأخذنی بها و لا یغفر لی أبدا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله هل أشرکت بالله شیئا قال أعوذ بالله أن أشرک بربی شیئا قال أقتلت النفس التي حرم الله قال لا فقال النبی صلی الله علیه و آله یغفر الله لك ذنوبک و إن كانت مثل الجبال الرواسی قال الشاب فإنها أعظم من الجبال الرواسی فقال النبی صلی الله علیه و آله یغفر الله لك ذنوبک و إن كانت مثل الأرضین السبع و بحارها و رمالها و أشجارها و ما فیها من الخلق قال فإنها أعظم من الأرضین السبع و بحارها و رمالها و أشجارها و ما فیها من الخلق فقال النبی صلی الله علیه و آله یغفر الله لك ذنوبک و إن كانت مثل السموات و نجومها و مثل العرش و الكرسی قال فإنها أعظم من ذلك قال فنظر النبی صلی الله علیه و آله کهیئته الغضبان ثم قال و یحک یا شاب ذنوبک أعظم أم ربک فخر الشاب لوجهه و هو یقول سبحان الله ربی ما شیء أعظم من ربی ربی أعظم یا نبی الله من کل عظیم فقال النبی صلی الله علیه و آله فهل یغفر الذنب العظیم إلا الرب العظیم قال الشاب لا و الله یا رسول الله ثم سکت الشاب. . . هم چنین آمده: مجموعه ورام: ۱/۹؛ «قال أعرابی یا رسول الله من یحاسب الخلق یوم القیامه قال الله عز و جل قال نجونا و رب الکعبه قال و کیف ذاک یا أعرابی قال لأن الکریم إذا قدر عفا.» و نیز آمده: أعلام الدین: ۲۴۷؛ «كما قال أمير المؤمنين علیه السلام إن الله تعالى یسألکم معشر عباده عن الصغیره من أعمالکم و الکبیره و الظاهره و المستوره فإن یعذب فأنتم أظلم و إن یعفو فهو أکرم.»

شما را راه می دهم.

مسمومیت روح با سم گناه

گناه و دنیاپرستی (۱) مانند کننده دودکننده ای است که چهره مبارک عقل، وجدان و فطرت را می پوشاند و قلب را می میراند. وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله از گناه و دنیاپرستی به سم خطرناک تعبیر کرده است. نیاز به توضیح نیست که زهر چه می کند. سم ظاهری با بدن چه می کند؟ سم باطنی از آن خطرناک تر است. این طور نیست که وقتی هر بدنی بمیرد، از خدا جدا شود. اما هر روحی، با سم گناه دچار جدایی می شود.

خیلی از بدن ها وقتی می میرند، از ارزش زمان حیات خود نمی افتند و خیلی از بدن ها به جایی که در آن دفن می شوند، ارزش می دهند:

«وَ طَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ» (۲) بدون امام حسین علیه السلام کربلا قیمتی نداشت. از وقتی که بدن های پاک آنان را در این سرزمین دفن کردند، آنجا قیمت پیدا کرد که خوردن ذره ای خاک کربلا که حرام بود، با دفن آن عزیزان به داروی شفا بخش تبدیل شد.

خیلی از بدن ها ارزش زمان حیات خود را دارند، اما ارواحی که با گناه به اسارت گرفته می شوند، دچار جدایی از حضرت حق می شوند:

«إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (۳)

بین آنها و پروردگار جدایی می افتد که سنگین ترین و خسارت بارترین چیز در

ص: ۳۳۰

۱- ۱) - الکافی: ۲/۱۳۶، حدیث ۲۲؛ «عَنْ أَبِي عَدِيٍّ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ صِ إِنَّمَا مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ مَا أَلَيْنَ مَسَّهَا وَ فِي جَوْفِهَا السَّمُّ النَّاقِعُ يَحْذَرُهَا الرَّجُلُ الْعَاقِلُ وَ يَهْوِي إِلَيْهَا الصَّبِيُّ الْجَاهِلُ.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۹۸/۲۰۱، باب ۱۸، حدیث ۳۲.

۳- ۳) - مطففین (۸۳) : ۱۵؛ «بلکه اینان در آن روز از پروردگارشان محبوب اند.»

عالم، جدایی از او است. اگر کسی از او جدا بماند، هیچ چیزی نخواهد داشت. این کار گناه است.

گناه، مخالفت با نظام هستی

عده ای گناه را این گونه تعریف کرده اند: مخالفت با مجموع نظام هستی. این تعریف یعنی چه؟ به آیه ای از قرآن توجه کنید:

« سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ » (۱)

شب، روز، خورشید، ماه، ستارگان، همه را رام شما قرار داد که برای شما کار کنند، شما زنده بمانید و روزی بخورید، ولی اگر آنها زبان داشتند، به شما می گفتند:

ما خود را برای شما هزینه می کنیم که شما نیز خود را برای خدا هزینه کنید.

گناه یعنی: ای موجوداتی که برای ما هزینه می شوید تا ما برای خدا هزینه شویم، شما را خرج می کنیم، اما دست شیطان را می بوسیم. این گناه و معصیت است.

تعبیر دیگری در تأویل آیه دیگری از قرآن درباره گناه وجود دارد:

« يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ » (۲)

گناه یعنی با دست خود کلنگ برداشتن و ساختمان انسانیت را تخریب کردن که پایان کار بگوییم: خدایا! من دیگر در مدار انسان بودن نیستم، حال تو هر نظری داری، داشته باش. نظر خدا چیست:

ص: ۳۳۱

۱-۱ - نحل (۱۶): ۱۲؛ «شب و روز و خورشید و ماه را نیز رام و مسخر شما قرار داد، و ستارگان هم به فرمانش رام و مسخر شده اند.»

۲-۲ - حشر (۵۹): ۲؛ «به گونه ای که خانه هایشان را به دست خود و به دست مؤمنان ویران کردند.»

« أَوْلَيْكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ » (۱)

اگر ساختمان انسانیت خراب شود، چیزی از انسان نمی ماند. جمله ای از امیرالمؤمنین علیه السلام بشنوید:

«فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانَ» (۲) حال ما هستیم و کوهی از گناهان مختلف که هر کدام به تناسب وضع خود مرتکب شده ایم. خدا با ما چه معامله ای می کند؟

شعاع رحمت و کرم خدا

به پروردگار بگوییم: تو خود را «اَکْرَمُ الْاَلَا-کَرْمِینَ» معرفی کرده ای، در این هزار اسم در دعای جوشن کبیر، نهصد و نود اسم فقط شعاع رحمت تو را معرفی کرده است و اسامی دارای شعاع غضب تو انگشت شمار است. یعنی می خواهی به ما بگویی:

به این راحتی من از دست شما عصبانی نمی شوم، هر چه گناه بکنید، باز با شما هستم، آب و نان و مایحتاج شما را می دهم و شما را حفظ می کنم. باز شما را کمک می کنم. اگر مریض شوید، شفا می دهم. مرا بخوانید، جواب می دهم. این معنای اسامی خدا در دعای جوشن کبیر است.

به خدا بگوییم: تو گفتی من «اَکْرَمُ الْاَلَا-کَرْمِینَ» هستم، کرم در ذات تو است، نه صفت تو. تو کریم با کرم بی نهایت هستی، کریم از گدا نمی پرسد که چه آورده ای، بلکه می پرسد: چه می خواهی؟

ص: ۳۳۲

۱-۱ - اعراف (۷) : ۱۷۹؛ «آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند.»

۲-۲ - نهج البلاغه: خطبه ۸۶.

ما برای پول، خانه، زمین و مقام نیامده ایم، ما اولین چیزی که می خواهیم، خود تو است. ما دور افتاده بودیم، حالا آمده ایم. از تو فرار کرده بودیم، اما برگشتیم. همه جا رفتیم، اما دیدیم خبری نیست: ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم (۱).

نزد هر کس رفتیم، دیدیم او چیزی نیست. ما تو را داشته باشیم، در دنیا و آخرت همه چیز داریم: ما از تو نداریم به غیر از تو تمنا حلوا به کسی ده که محبت نچشیدست (۲).

درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله بر حسابرسی امت در قیامت

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

من شخصاً از خدا چند حاجت خواستم، یکی از آنها این بود که گفتم: محبوب من! تو به من خیلی علاقه داری، مرا خیلی دوست داری، خواسته مرا رد نمی کنی، خواسته ام این است که در قیامت، حساب امتم را به خودم واگذار کن. (۳) یعنی من از جانب تو وکیل باشم که به حساب آنها رسیدگی کنم. امت پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی شما. نه هر بی سر و پای متکبر و مخالفی. ما گناه کرده ایم، اما نه به عنوان مخالفت، بلکه فراموش کرده ایم، غفلت داشتیم، مریض و جاهل بودیم، آن

ص: ۳۳۳

۱-۱ - حافظ شیرازی.

۲-۲ - دیوان اشعار، سعدی شیرازی.

۳-۳ - نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول: ۵۱۷، حدیث ۱۷۱۵؛ «سألت الله أن يجعل حساب أمتي إلي لئلا تفتضح عند الامم، فأوحى الله عز وجل إلي: يا محمد بل أنا أحاسبهم فإن كان منهم زلّة سترتها عنك لئلا تفتضح عندك. از خدا خواستم که حساب امت مرا بمن واگذارد تا پیش امتهای دیگر رسوا نشود، پس خدای عز و جل به من وحی کرد ای محمد نه، بلکه من حسابشان را میرسم و اگر گناهی از آنها سر زده از تو پوشیده می دارم که پیش تو نیز رسوا نشود.»

وقت که گناه می کردیم، نمی خواستیم تو را ناراحت کنیم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: در این حاجت خود مصرّ بودم، خدا هم جواب مرا داد، فرمود: حیب من! تو پیامبر رحمتی، حق داری این حاجت را بخواهی؛ چون به امت خود خیلی مهربان هستی و آنان را دوست داری:

« وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ » (۱)

رد درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله و علت آن

اما با این همه مهر، عشق، دوستی و محبت تو نسبت به امید خود، هنوز مانند من «أرحم الراحمین» نیستی. اگر من ورقی از پرونده بعضی از این امت را جلوی تو باز کنم و تو قسمتی از گناهان آنها را ببینی، از آنها بیزار می شوی.

حیب من! این درخواست را نکن، بگذار فقط من بدانم که آنها چه کار کرده اند، بگذار آبروی آنان نزد کسی غیر از من نرود. این درخواست تو را ردّ می کنم و در قیامت حساب این امت را خودم رسیدگی می کنم. چنان پنهان که تو نیز به یکی از آنها آگاه نشوی.

اما رسیدگی پنهان خدا در روایات. گفته اند: در گوش بنده ام می گویم: آیا به یاد داری که در فلان وقت، فلان جا، در آن خلوت، چه کردی؟ عبد سر خود را پایین می اندازد. خطاب می رسد: برای چه سر خود را پایین انداختی؟ آن وقت که گناه می کردی، من تو را عذاب نکردم، آن وقت در قیامت تو را عذاب کنم؟ من می بخشم که بدانی که با تو چه معامله ای می کنم.

حیب من! اگر تو به این ها مهر و رحمت رسالتی داری، من مهر و رحمت خدایی دارم. اگر تو پیغمبر آنها هستی، من خدای آنها هستم.

ص: ۳۳۴

روایتی را که یکی از علمای معاصر فیض کاشانی، در کتاب کم نظیر تفسیر «فاتحه الکتاب» نقل کرده است را ذکر کنم:

جبرئیل می شنود که پروردگار دارد لبیک می گوید، جبرئیل در قرآن به عنوان «شَدِيدُ الْقُوَى»[□] (۱) معرفی شده است. تمام کره زمین و کرات دیگر مانند ورق کاغذی در برابر او است، تا این حد عظیم است.

بعد از شنیدن این صدا فوری تمام زمین را نگاه می کند، ببیند در نیمه شب، چه بنده ای است که خدا جواب او را می دهد، می بیند در گوشه خلوت و تاریکی، کسی در برابر بت خود نشسته و گریه می کند و می گوید: یا صنم، یا صنم، یا صنم.

جبرئیل عرض می کند: خدایا! جواب چه کسی را داری می دهی؟ می فرماید:

جواب این بت پرست را می دهم. عرض می کند: خدایا! او که تو را صدا نمی زند، خطاب می رسد: گر چه او بت خود را صدا می زند، ولی بت که جواب نمی دهد، اما من جواب او را می دهم، اگر من جواب او را ندهم، بنده ام ناامید می شود و من دلم نمی خواهد بنده ام را ناامید بینم.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۳۳۵

۱-۱) - نجم (۵۳): ۵؛ «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى» □ .

منشأ بینش و بصیرت بندگان خدا

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۳۳۶

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارك حضرت يوسف عليه السلام اهل آگاهی، بصیرت و بینش بود که در زندان، به زندانی ها گفته بود این آگاهی و بصیرت را از کجا به دست آورده است. این آگاهی و بصیرت، نور فروزانی بود که در عمق روح، جان و قلب او می درخشید و درخشش این نور لحظه به لحظه اضافه می شد و از این طریق، جان و روح او بی نهایت بزرگ شد. تا جایی که ظرف جهان، گنجایش او را نداشت.

باید در مقام قرب حق و در جایگاه مخلصین قرار می گرفت و در آنجا می گنجید.

انسان به جایی می رسد که جهان گنجایش او را نداشته باشد. نه گنجایش بدن او را، بدن که در محدوده کوچکی می گنجد، ولی روح است که وقتی چراغ آن پرنور و پرفروغ می شود، در حقیقت این نور ربط بین روح و حضرت حقّ است و روح را در مقام بی نهایت بزرگ شدن، قرار می دهد.

اما طرف مقابل او، بانوی کاخ بود که از آگاهی، بینش و بصیرت محروم بود و در روح او خلل بود. روحی که زخم خورده غریزه جنسی، بیمار هوی و هوس و افکار ناپسند و اسیر قبری به نام بدن بود و به طرف بی نهایت کوچک شدن در حرکت بود.

بیماری، روح را می کاهید و کوچک و ناتوان می کرد و از حرکت باز می داشت.

خدا در قرآن می فرماید: گاهی کوچکی شخصیت به جایی می رسد که برای این افراد، در قیامت ترازوی سنجشی نخواهند گذاشت؛ چون ارزشی ندارند که آن را بسنجند. پوچ و توخالی و مانند حباب، بی مایه هستند:

«فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا» (۱)

چرا ترازویی برای کشیدن آنها برپا کنم؟ برای پر کاه که ترازو نمی گذارند. برای ذره معلق در هوا، ترازو را معطل نمی کنند. این ترازو را برای کسانی برپا می کنیم که وزن داشته باشند. این ترازویی نیست که برای هر کسی به میدان بیاوریم؛ چون در قیامت این ترازو بی نهایت ارزش دارد.

سه ترازوی قیامت را قرآن مجید و روایات بیان می کنند؛ ترازوی اول برای وزن کردن، خود قرآن کریم است. هر کسی را با قرآن نمی سنجند، کسی را می سنجند که در این حریم راه داشته باشد و بیارزد و وزن بالای آنها را نشان بدهد. (۲)

ص: ۳۴۰

۱- ۱) - كهف (۱۸): ۱۰۵؛ «پس روز قیامت میزانی برای [محاسبه اعمال] آنان برپا نمی کنیم.»

۲- ۲) - بحار الانوار: ۷/۲۴۵، باب ۱۰؛ «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُوتَى بِرَجُلٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى الْمِيزَانِ وَ يُوتَى لَهُ تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ سِجْلًا كُلُّ سِجْلٍ مِنْهَا مَدَّ الْبَصْرِ فِيهَا خَطَايَاهُ وَ ذُنُوبُهُ فَتَوَضَّعُ فِي كِفَّةِ الْمِيزَانِ ثُمَّ يَخْرُجُ لَهُ قِرْطَاسٌ كَأَنَّ مُلَمَّهُ فِيهَا شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ فَيُوضَعُ فِي الْأَخْرِ فَيَرَجَّحُ.» هم چنین آمده: «وَ سِئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَمَّا يُوزَنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقَالَ الصُّحْفُ.» بحار الانوار: ۷/۲۴۸، باب ۱۰؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حُبِّي وَ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ أَهْوَالُهَا عَظِيمَةٌ عِنْدَ الْوَفَاةِ وَ فِي الْقَبْرِ وَ عِنْدَ النُّشُورِ وَ عِنْدَ الْكِتَابِ وَ عِنْدَ الْحِسَابِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ.» و نیز آمده: معانی الأخبار: ۳۱، حدیث ۱؛ بحار الانوار: ۷/۲۴۹، باب ۱۰، حدیث ۶؛ «عَنْ هِشَامِ بْنِ سَيِّمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا قَالَ هُمْ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.» و در بحار الانوار: ۷/۲۴۳ - ۲۴۴؛ «قال الطبرسي رحمه الله في قوله تعالى وَ الْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ ذَكَرَ فِيهِ أَقْوَالٌ أَحَدُهَا أَنَّ الْوِزْنَ عِبَارَةٌ عَنِ الْعَدْلِ فِي الْآخِرَةِ وَ أَنَّهُ لَا ظُلْمَ فِيهَا عَلَى أَحَدٍ. وَ ثَانِيهَا أَنَّ اللَّهَ يَنْصُبُ مِيزَانًا لَهُ لِسَانَ وَ كِفَّتَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَتُوزَنُ بِهِ أَعْمَالُ الْعِبَادِ الْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ. . . وَ ثَالِثُهَا أَنَّ الْمُرَادَ بِالْوِزْنِ ظُهُورَ مِقْدَارِ الْمُؤْمِنِ فِي الْعِظَمِ وَ مِقْدَارِ الْكَافِرِ فِي الذَّلَّةِ كَمَا قَالَ سَبْحَانَهُ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا فَمَنْ أَتَى بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ الَّذِي يَثْقُلُ وَزْنَهُ أَى يَعِظَمُ قَدْرَهُ فَقَدْ أَفْلَحَ وَ مَنْ أَتَى بِالْعَمَلِ السَّيِّئِ الَّذِي لَا وَزْنَ لَهُ وَ لَا قِيمَةَ فَقَدْ خَسِرَ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ إِنَّمَا جَمَعَ الْمَوَازِينَ لِأَنَّهُ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ لِكُلِّ نَوْعٍ مِنْ أَنْوَاعِ الطَّاعَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِيزَانٌ وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ كُلُّ مِيزَانٍ صِنْفًا مِنْ أَصْنَافِ أَعْمَالِهِ وَ يُؤَيِّدُ هَذَا مَا جَاءَ فِي الْخَبَرِ أَنَّ الصَّلَاةَ مِيزَانٌ فَمَنْ وَفَى اسْتَوْفَى.»

مانند سلمان و ابوذر را با قرآن می‌سنجند که آبروی ترازو را در قیامت حفظ می‌کنند. تکه گوشت گندیده متعفن و پراز میکروب گناه را در قیامت با کجای قرآن بسنجند؟ خود این ترازو پاک‌ترین ترازو در عالم وجود است که بر چهره این ترازو غباری راه ندارد.

چه کسی می‌سنجد؟ پاکان، «الْمُطَهَّرُونَ»، مقداد، سلمان و ابوذر را با این ترازو می‌سنجند. هر کسی در قیامت وزنی دارد، حتی انبیای خدا نیز در وزن، برابر نیستند:

« تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ » (۱)

خیال ما را راحت می‌کند که ما نگران روز قیامت خود نباشیم. ما نیز برای خود وزنی داریم، در حدی که آیات قرآن به صورت نماز، عبادت و عشق به معبود و گریه و کار خیر در ما در جریان است. قرآن مجید در حقیقت آیات خودش را که در ما

ص: ۳۴۱

۱-۱ - بقره (۲): ۲۵۳؛ «از آن فرستادگان برخی را بر برخی برتری بخشیدیم.»

حالت عمل و حال دارد، می‌سنجند. خیلی سریع وزن ما را نشان می‌دهد و بعد از نشان دادن وزن، به کار ما می‌رسند. ما را آن قدر معطل نمی‌کنند.

سرعت حسابرسی مؤمنان در قیامت

پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: تمام معطلی مؤمن در قیامت، با هر وزنی که دارد، کمتر از زمان برقی است که از ابر می‌جهد و خاموش می‌شود:

«إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (۱)

همین کلمه سریع برای ما کافی است.

خدا با قدرت بی‌نهایتش در حسابرسی سرعت دارد. کلمه «سَرِيعُ» در این آیه خیلی مهم است. عمق این کلمه را باید درک کرد. سرعت حسابرسی وجود پروردگار برای ما قابل درک نیست. (۲)

ص: ۳۴۲

۱- ۱) - آل عمران (۳): ۱۹۹؛ «یقیناً خدا حسابرسی سریع است.»

۲- ۲) - نهج البلاغه: حکمت ۳۰۰؛ «سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ يُحَاسِبُ اللَّهُ الْخَلْقَ عَلَى كَثْرَتِهِمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يَرْزُقُهُمْ عَلَى كَثْرَتِهِمْ فَقِيلَ كَيْفَ يُحَاسِبُهُمْ وَ لَا يَرُونَهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يَرْزُقُهُمْ وَ لَا يَرُونَهُ.» و هم چنین آمده: بحار الانوار: ۷/۲۵۳، باب ۱۱؛ «أن الله سبحانه يحاسب الخلائق كلهم في مقدار لمح البصر و روى بقدر حلب شاه و روى عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال معناه أنه يحاسب الخلق دفعه كما يرزقهم دفعه. و ثالثها أن معناه أنه سبحانه سريع القبول لدعاء هؤلاء و الإجابة لهم من غير احتباس فيه و بحث عن المقدار الذى يستحقه كل داع و يقرب منه.» و نیز در ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن: ۲/۲۶۲ - ۲۶۱ آمده است: «وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ. . . - در تفسیر آیه ۲۰۲ بقره و جوهری گفته اند: ۱ - خداوند زود پاداش نیکوکاران را می‌دهد و زمان پاداش آنها نزدیک است و از نظر مضمون مانند آیه «وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصِيرِ، أَوْ هُوَ أَقْرَبُ»؛ و نیست کار قیامت در سرعت مگر باندازه یک چشم بهم زدن یا کمتر از آن. علت اینکه از پاداش اعمال به حساب تعبیر کرده اینست که درست، پاداش برابر با عمل و به مقدار آن است. ۲ - خداوند حساب همه مردم را در قیامت در مدتی کوتاه بررسی مینماید بدون اینکه حساب یکی از مردم مزاحم حساب دیگری گردد زیرا خداوند «لا يشغله شأن عن شأن» است و رسیدگی بیک کار مانع از رسیدگی بکار دیگر در آن نخواهد بود. در روایت آمده است که خداوند حساب تمام مخلوقات را در مدت یک چشم بهم زدن انجام میدهد. این مطلب شاهد دیگری است بر اینکه خداوند جسم نیست و اینکه در سخن گفتن (مثلاً) نیازمند بوسیله و ابزار نمی‌باشد و می‌دانیم اگر جسم بوده و یا ابزار مادی کار میکرد و سخن میگفت امکان نداشت که در یک وقت با دو نفر که در دو نقطه و مکان مختلف اند دو مخاطبه و تکلم مختلف داشته باشد طبعاً خطاب یکی، از خطاب به دیگری مانع می‌شد و لازم می‌آمد که مدت حساب مردم باندازه زمان اعمال آنها طولانی باشد. از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود: خداوند همانطور که همه مردم را در زمان واحد روزی میدهد در یک زمان هم به حسابشان

رسیدگی می کند. ۳ - خداوند دعای این گروه را فوری اجابت کرد و خواسته آنها را زود بر می آورد بدون معطلی و صرف وقت برای بدست آوردن مقدار استحقاق آنها نه آن چنان که مردم در برآوردن خواسته های دیگران مدتی صرف بررسی وضع آنها می نمایند. قریب به همین مضمون از ابن عباس نقل شده است که در معنای آیه می گوید: منظور این است که خداوند آنچه عنایت می کند روی تفضّل است نه حساب و در روز قیامت نامه های اعمال مردم بدست راست آنها داده شده و ب آنها گفته می شود: این گناهان شما است که مورد عفو، قرار گرفت و این اعمال نیک شما است که دو برابر پاداش می گیرید.

عربی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: من نمی فهمم این سریع یعنی چه؟ حضرت فرمود: تمام موجودات زمین، دریا، هوا، جنگل و بیابان را در نظر بگیر، حتی موجوداتی که در این تپه های خالی و در بیابان ها، زنده و غیرقابل رؤیت هستند که

ص: ۳۴۳

اگر شش میلیارد جمعیت روی زمین با این ها مخلوط شوند و بعد بخواهند از هم جدا شوند، آنها نمی فهمند که چیزی به آنها اضافه یا کم شد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: همه این موجودات را در نظر بگیر، هر روز حساب روزی این ها را می رسد و به همه روزی می دهد. البته پیغمبر صلی الله علیه و آله به اندازه فهم این عرب، سرعت در حسابرسی خدا را بیان فرمود.

اگر سرعت در حسابرسی نبود، از هر نوع از موجودات، روزی چند میلیارد مانند برگ درخت از گرسنگی روی زمین می ریختند و می مردند، ولی هر لحظه در این عالم، رزق و روزی هر موجودی حساب شده در کنارش هست، این معنای «سَرِيعُ الْحِسَابِ» بودن خدا است.

در قیامت که تمام این موجودات نیستند، فقط ما هستیم و طایفه جنّ. مگر تعداد ما نسبت به تمام موجودات زنده چقدر است که خدا بخواهد اهل ایمان و رفقای خود را معطل کند؟

نور، هدایت کننده مؤمنان به بهشت

اتفاقاً غیر از این خودش را سَرِيعُ الْحِسَابِ نامیده، مطلبی نیز در حق مؤمنان دارد، در سوره حدید می فرماید:

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» (۱)

حبيب من! در قیامت با چشم خود، مؤمنین و مؤمنات را می بینی که نور وجودشان پیشاپیش و از سمت راست آنان شتابان است.

ص: ۳۴۴

۱- ۱) - حدید (۵۷): ۱۲؛ «[این پاداش نیکو و باارزش در [روزی [است] که مردان و زنان باایمان را می بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می کند.»

«بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (۱)

به آنها می گویند: در این حرکت شتابان نوری به طرف بهشت می روید:

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» (۲)

در جای دیگر قرآن می فرماید: این احسان من به شما است که به بهشت برسید:

«ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۳)

خدا که بگوید: عظیم، ما چه می دانیم این عظیم چیست؟ قرآن یکی از ترازوهای روز قیامت است.

شاهد بی گناه یوسف علیه السلام

وقتی که حضرت یوسف علیه السلام عزیز مصر شد، روزی در کنار پنجره نشسته بود و بیرون را نگاه می کرد، مردی پابرهنه، با لباس کهنه و پاره از جاده عبور می کرد، جبرئیل آمد، گفت: آیا او را می شناسی؟ گفت: نه، نمی دانم کیست.

گفت: وقتی تو با زلیخا درگیر بودی، او می گفت: بیا و تو می گفتی: نمی آیم، او خیز برداشت که گریبان تو را بگیرد و تو فرار کردی، در حال فرار پیراهنت را از پشت گرفت و پیراهن تو پاره شد، بعد شوهر آن زلیخا درب سالن را باز کرد و آمد، اوضاع را دید، گفت: ای یوسف! چه خبر است؟ هنوز حرفش تمام نشده بود که زلیخا گفت: او را آوردی در کاخ تا نان و آبش را بدهی و تربیتش کنی، در این کاخ همه نوع

ص: ۳۴۵

۱-۱) - حدید (۵۷): ۱۲؛ «[به آنان می گویند: امروز شما را مژده باد به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است.»

۲-۲) - مائده (۵): ۵۴؛ «این فضل خداست که به هر کس بخواهد می دهد.»

۳-۳) - توبه (۹): ۷۲؛ «این همان کامیابی بزرگ است.»

وسایل برای او فراهم کنی، آخرش به همسر عزیز مصر خیانت کند. نخست وزیر مملکت بود و بالاخره قدرت داشت.

خدا در قرآن می فرماید:

« وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا » (۱)

ناگهان شاهدهی که روایات می گویند: بچه بود، به عزیز مصر گفت: فوری نگو که یوسف به همسر من چشم خیانت داشته است، پیراهن آنها را نگاه کن، اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد، یعنی یوسف خیز برداشته تا به او حمله کند، اما اگر پیراهن یوسف از پشت سر پاره شده باشد، یعنی او نمی خواسته خیانت کند و می خواسته فرار کند و زلیخا به دنبال او بوده است.

به پیراهن یوسف نگاه کرد، دید جلوی پیراهنش سالم است ولی از پشت سر پیراهنش پاره شده است. (۲) گفت:

« يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا » (۳)

ای یوسف! از این زن رویگردان باش، او فتنه گر و مفسد است.

جبریل گفت: ای یوسف! این مرد با این لباس کهنه و پای برهنه همان شاهدهی است که تو را از اتهام نجات داد. حضرت به مأمور خود گفت: برو او را بیاور. او را آورد، گفت: برای او لباس و کفش بیاورید، به او پول و شغل متناسب با عقل و فهمش بدهید و حقوقی نیز برای او قرار بدهید.

ص: ۳۴۶

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۲۶؛ «گواهی از خاندان بانو چنین داوری کرد.»

۲-۲ - علل الشرائع: ۱/۴۸ - ۴۹، باب ۴۱؛ قصص الأنبياء للجزائری: ۱۷۸.

۳-۳ - یوسف (۱۲): ۲۹؛ «یوسف! این داستان را ندیده بگیر.»

جبرئیل تعجب کرد، حضرت یوسف علیه السلام گفت: چه شد؟ گفت: کرم خدا مرا متحیر کرد، آه از نهادم برآمد؛ چون کسی که برای تو شهادت به حق داده، بین برای او چه کار کردی؟ آن وقت بندگانش که عمری می گویند: «أشهد أن لا اله الا الله» به وحدانیت او شهادت می دهند، در قیامت برای آنها می خواهد چه کند؟

این نمازی که در عمر خود می خواندیم و در آن این شهادت بوده، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» سجده و رکوع داشته، فکر می کنید در ترازوی قیامت که قران است، چقدر سنگین است؟ روزه ها، گریه ها، رعایت خانواده و محبت به مردم چقدر سنگین است؟

من به خاطر فتنه زمان نمی خواهم در مسائل طوری وارد شوم که خدای نکرده دل شما به قدری دلگرم شود که در عمل کم بگذارید، شما را به خدا دلگرمی بیش از اندازه پیدا نکنید.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

دو رکعت نماز شما را خدا قبول کند، دستور می فرماید که پرونده اش را باز نکنید، همین دو رکعت نماز او را نجات می دهد. حدیث در کتاب شریف «وسائل الشیعه» است. (۱) برای شما باید ترازو بگذارند، نه برای دیو سیرتان، اهل ستم و نفهم هایی که دین را به مسخره می گیرند.

ص: ۳۴۷

۱-۱) - الکافی: ۳/۲۶۶، حدیث ۱۱؛ وسائل الشیعه: ۴/۳۳، باب ۸، حدیث ۴۴۳۹؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ صَلَاةً وَاحِدَةً لَمْ يُعَذِّبْهُ وَمَنْ قَبِلَ مِنْهُ حَسَنَةً لَمْ يُعَذِّبْهُ.»

حضرت یوسف علیه السلام خیلی وزن دارد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: بعضی ها را در روز قیامت از شدت سنگینی وزن نمی کنند؛ چون می گویند: وزن این آدم به اندازه خود ترازو یعنی قرآن است، دیگر نیازی به وزن کردن او نیست.

اما اینکه چه کسانی را وزن می کنند؟ در روایتی آمده است که این روایت را اهل سنت نیز نقل کرده اند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در قیامت فرزندان حسین علیه السلام و هفتاد و دو نفر یار او را وزن نمی کنند؛ چون این ها به سنگینی ترازو هستند. (۱) قرآن نیز چنین حرفی را می زند و می فرماید: در قیامت عده ای را «بغیر حساب» با آنها برخورد می کنم و پرونده آنها را محاسبه نمی کنم؛ چون آنها خود حساب، نور و حقیقت هستند. آدمی کو می ننگجد در جهان در سر خاری همی گردد نهان (۲)

یعنی این آدم به قدری عظیم شده است که جهان گنجایش او را ندارد، بلکه مقام قرب گنجایش او را دارد. این زلیخا است که از دیدگاه خدا در حدی است که بر سر

ص: ۳۴۸

۱-۱) - بحار الانوار: ۴۱/۲۸۶، باب ۱۱۴، حدیث ۶؛ الإرشاد، شیخ مفید: ۱/۳۳۲؛ «عَنْ جُوَيْرِيَةَ بْنِ مُسَهَّرِ الْعَبْدِيِّ قَالَ لَمَّا تَوَجَّهْنَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى صَفِيِّنَ فَبَلَّغْنَا طُفُوفَ كَرْبَلَاءَ وَقَفَّ نَاحِيَةَ مِنَ الْمُعَشَكْرِ ثُمَّ نَظَرَ يَمِينًا وَشِمَالًا وَاسْتَعْبَرَ ثُمَّ قَالَ هَذَا وَاللَّهِ مَنَاحُ رِكَابِهِمْ وَمَوْضِعُ مَبِيَّتِهِمْ فَقِيلَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذَا الْمَوْضِعُ فَقَالَ هَذَا كَرْبَلَاءُ يُقْتَلُ فِيهِ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ... بِغَيْرِ حِسَابٍ ثُمَّ سَارَ وَكَانَ النَّاسُ لَا يَعْرِفُونَ تَأْوِيلَ مَا قَالَ حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَأَصْحَابِهِ بِالطَّفِّ مَا كَانُ». و هم چنین آمده: بحار الانوار: ۹۷/۲۵۱، باب ۲، حدیث ۴۶؛ مستدرک الوسائل: ۱۰/۲۲۴، باب ۲۲، حدیث ۱۱۹۰۲؛ «يُحْشَرُ مِنْ ظَهْرِ الْكُوفَةِ سَبْعُونَ أَلْفًا عَلَى غُرِّهِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ».

۲-۲) - مولوی.

خار بیابان نیز گم می شود؛ یعنی آن خار بیابان از او وزین تر و گنجایش آن بیشتر است. با این همه خاری که سر راه روح خود ریخته است.

این همه افراد، عمری است که دارند روح بیچاره را از روی خارهای خطرناکی مثل زنا، ربا، دروغ، فتنه و فساد عبور می دهند و روح خود را تکه تکه و مجروح می کنند لذا دیگر برای این روح چیزی نمی ماند. هر قطعه ای بر سر یک خاری گیر می کند و تکه تکه می شود.

بیش آگاهان با نور الهی

آگاهان، اهل بینش و بصیرت، روح را چراغدان نور خدا قرار می دهند.

امام رضا علیه السلام می فرماید: [\(۱\)](#) این نور از باطن ما تا خدا وصل است. روایت در کتاب شریف «کافی» است.

حضرت می فرماید: هر چه را بخواهیم بیابیم، در این نور نگاه می کنیم و می یابیم.

وقتی حضرت رضا علیه السلام در نیشابور پیاده شدند و به دنبال جنازه ای آمدند که چند نفر تشییع می کردند، سر قبر میت به قبر کن فرمود: بیرون بیا، خود حضرت داخل رفت و فرمود: جنازه را به من بدهید. بند کفن میت را باز کردند، دیدند حضرت رضا علیه السلام خم شد، صورت میت را بوسید، بعد در قبر را بست.

شخصی از اهالی نیشابور عرض کرد: شما اولین بار است که به شهر ما می آید، مگر آن مرده را می شناختید؟ حضرت فرمود: خودش و پدران و مادرانش را تا زمان حضرت آدم علیه السلام همه را می شناسم. ما لازم نیست جایی برویم که مردم را بشناسیم،

ص: ۳۴۹

۱ - ۱) - بحار الانوار: ۲۶/۱۲۳، باب ۷، حدیث ۱۷؛ بصائر الدرجات: ۱۷۳، باب ۳، حدیث ۹؛ «به این مضمون آمده: عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ فِي رَسُولِهِ أَنَّ شَيْعَتَنَا مَكْتُوبُونَ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَعَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ يَرُدُّونَ مَوْرِدَنَا وَيَدْخُلُونَ مَدْخَلَنَا لَيْسَ عَلَيْنَا مِلَّةُ الْإِسْلَامِ غَيْرُنَا وَغَيْرُهُمْ.»

من تمام شیعیانم و پدر و مادر و فرزندان آنها را می شناسم، بین ما و خدا رابطه ای از نور است، هر چه را بخواهیم، خدا در آن نور نشان می دهد. (۱)

منبع کسب نور

این نور را حضرت یوسف علیه السلام نیز داشت، اما از کجا آورده بود؟ در گفتگوی او با هم زندانی هایش به آنها فرمود. آنها غرق در حیرت بودند. این چه فرهنگی است؟ چرا با تمام مصری ها فرق می کند؟ او چقدر ادب، وزانت و کرامت دارد، او کیست؟

برای رفع جهل آنها فرمود:

« وَاتَّبَعْتُ »

به خدا قسم! تمام حرف در همین جمله است. کسانی که به جهنم می روند، برای چه می روند؟ برای این که متابعت نداشتند، می گفتند: ما برای چه باید به این افراد اقتدا کنیم؟ مگر این ها چه کسانی هستند؟

اما حضرت یوسف علیه السلام با آن عظمت می فرماید:

« وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ » (۲)

ملت؛ یعنی دین و فرهنگ. ما این لغت را نسبت به جمع مردم استعمال می کنیم، مثلاً می گوئیم: ملت ایران، اما کلمه ملت در قرآن یعنی فرهنگ و دین. من یوسف چرا این گونه شده ام؟ چون سه معلم دارم:

ص: ۳۵۰

۱-۱) - عیون أخبار الرضا: ۲/۲۰۰، باب ۴۶، حدیث ۱؛ «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَيَّدَنَا بِرُوحٍ مِنْهُ مُقَدَّسَةٍ مُطَهَّرَةٍ لَيْسَتْ بِمَلَائِكَةٍ لَمْ تَكُنْ مَعَهُ أَحَدٌ مِمَّنْ مَضَى إِلَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهِيَ مَعَ الْمَائِمَةِ مِنَّا تُسَدُّهُمْ وَتُوقِفُهُمْ وَهُوَ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْخَبِيرَ.»

۲-۲) - یوسف (۱۲): ۳۸؛ «و [از ابتدا] از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کرده ام.»

« وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ »

من در کنار فرهنگ سه پیغمبر، سراپا گوش بودم و بعد اقتدا نمودم،

« مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ » (۱)

ما ذره ای انحراف در اعتقاد به خدا نداریم. این خیلی حرف است.

گرفتن آینه وجود به طرف خدا

این قسمت آیه را فارسی تر بگویم: هم سلولی ها! ما پیغمبران را از جنس آینه آفریدند، ما پشت به جمال ازل و ابد نکردیم که در ما نتابد، بلکه ما روی وجود خود را در برابر او گرفتیم و او با اسما و صفاتش در ما تابید.

پشت آینه ها با «جیوه» پر شده است، پشت آن که چیزی را نشان نمی دهد. پشت آینه وجود ما، بدن است، بدن چیزی را نشان نمی دهد، اما این آیه روح را ببینید:

« وَ مَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ » (۲)

وجه؛ یعنی کسی چهره واقعی وجود خود را رو به خدا بگیرد، خدایی که قدرت و نور بی نهایت است، ولی در جیوه چیزی دیده نمی شود، بیشتر مردم دنیا، پشت به خدا هستند، یعنی جیوه وجود آنها به طرف پروردگار است که هیچ چیزی در وجود آن ها منعکس نمی شود، اما اینان آن صورت آینه ای وجود خود را رو به پروردگار گرفته اند. لذا در خود و همه جا، فقط خدا را می بینند:

« فَأَيْنَمَا تُولُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ » (۳)

ص: ۳۵۱

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۳۸؛ «برای ما شایسته نیست که چیزی را شریک خدا قرار دهیم.»

۲-۲ - لقمان (۳۱): ۲۲؛ «و هر کس همه وجود خود را به سوی خدا کند.»

۳-۳ - بقره (۲): ۱۱۵؛ «پس به هر کجا رو کنید آنجا روی خداست.»

گیتی و خوبان آن در نظر آینه ای است دیده ندیدند در آن جز رخ زیبای دوست

فضل خدا بر بندگان خاص

این که روی من - حضرت یوسف علیه السلام - به طرف خداست:

« ذَلِكْ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ »

این لطف خدا به حضرت ابراهیم، اسحاق، یعقوب علیهم السلام و من است، به تک تک مردم عالم نیز روی آینه ای داده است:

« وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ » (۱)

ولی نود درصد مردم آینه را به طرف عناصر دنیا گرفته اند و این مناظر و تصویر عناصر پست دنیایی در این آینه می افتد، لذا عاشق دنیا هستند. حس می کنند که این عشق مانند سرطان، تمام بندهای روحی آنان را پاره کرده است، ولی حاضر نیستند چند کلمه برای ثروتشان وصیت بنویسند که مثلاً یک سوم آن را که مال خود او است، بعد از مرگ خرج آخرت من کنید چون باز هم باور نمی کند و می میرد. از نوشتن یک خط در راه خدا و برای خدا ابا دارد؛ چون پایبند به دنیا شده است. آینه وجودش به طرف دنیا است و اصلاً غیر از دنیا را نمی بیند و همیشه دنیا در آن منعکس است.

حضرت پروردگار به تمام انسان ها این احسان را کرده است که آینه آنان را خلقت کرده، ولی ایشان، طرف جیوه ای آن را به طرف خدا گرفته اند، لذا نور خدا به آن پر قدرتی، در جیوه پیدا نیست.

ص: ۳۵۲

۱- ۱) - یوسف (۱۲): ۳۸؛ «این از فضل خدا بر ما و بر مردم است، ولی بیشتر مردم ناسپاسند.»

آیه دیگر:

« وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ » (۱)

از نظر دین چه کسی بهتر از آن انسانی است که وجه؛ یعنی آینه وجودی خود را رو به خدا گرفته است؟

« وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مَلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً » (۲)

او کسی است که نیکوکار است و به فرهنگ حضرت ابراهیم علیه السلام اقتدا می کند؛ یعنی حضرت یوسف علیه السلام:

« وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً » (۳)

خدا حضرت ابراهیم علیه السلام را به عنوان رفیق صمیمی خود انتخاب کرد. حضرت یوسف علیه السلام فرمود: من دست به دامن چنین کسانی دارم، اما دست زلیخا به کجا بند بود؟ هیچ جا. در وجود زلیخا به جز شهوت نجس چه چیزی جریان داشت؟

برات آزادی از جهنم، عیدی بندگان

پیغمبر علیه السلام فرمود: وقتی ماه مبارک رمضان تمام می شود، روز بعد از آن عید است، خدا به بندگان خود، عیدی یک ماه عبادت آنها را می دهد:

«جعلته للمسلمين عيداً» (۴)

ص: ۳۵۳

۱-۱ - نساء (۴): ۱۲۵؛ «و دین چه کسی بهتر است از آنکه همه وجودش را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است.»

۲-۲ - نساء (۴): ۱۲۵؛ «و نیکوکار است، و از آیین ابراهیم یکتاپرست حق گرا پیروی کرده است؟»

۳-۳ - نساء (۴): ۱۲۵؛ «و خدا ابراهیم را [برای حق گرای، خلوص، پاکی اخلاق و اعمالش] دوست خود گرفت.»

۴-۴ - وسائل الشیعه: ۷/۴۶۸، باب ۲۶، حدیث ۹۸۸۱؛ «اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعِظَمَةِ وَأَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبْرُوتِ وَأَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَهْلَ التَّقْوَى وَالْمَغْفِرَةِ أَسْأَلُكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُخْراً وَمَزِيداً أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.»

چقدر عیدی می دهد؟ امام سجاد علیه السلام می فرماید: گوشه ای از عیدی او این است که آزادی از دوزخ را برای شما امضا می کند. برات آزادی از آتش جهنم چیز کمی نیست. اگر هیچ چیزی به ما ندهند و فقط همین برات را بدهند، برای ما کافی است.

داستان اعمش و زیارت امام حسین علیه السلام

«أعمش» می گوید: (۱) در همسایگی ما شخص بد اخلاقی بود که من او را دوست

ص: ۳۵۴

۱ - ۱) - مستدرک الوسائل: ۱۰/۲۹۵ - ۲۹۶، باب ۴۲، حدیث ۱۲۰۴۶؛ «الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُشَاهِدِيِّ فِي الْمَزَارِ، بِإِسْنَادِهِ إِلَى الْأَعْمَشِ قَالَ كُنْتُ نَازِلًا بِالْكُوفَةِ وَكَانَ لِي جَارٌ كَثِيرًا مَا كُنْتُ أَفْعِدُ إِلَيْهِ وَكَانَتْ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ فَقُلْتُ لَهُ مَا تَقُولُ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي بَدْعُهُ وَكُلُّ بَدْعِهِ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ فَقُمْتُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَأَنَا مُمْتَلِئٌ غَضَبًا وَقُلْتُ إِذَا كَانَ السَّحَرُ أَتَيْتُهُ وَحَدَّثْتُهُ مِنْ فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا يُشِخِّنُ اللَّهَ بِهِ عَيْنَيْهِ قَالَ فَأَتَيْتُهُ وَقَرَعْتُ عَلَيْهِ الْبَابَ فَإِذَا أَنَا بِصَوْتٍ مِنْ وَرَاءِ الْبَابِ أَنَّهُ قَدْ قَصِدَ الزِّيَارَةَ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ فَخَرَجْتُ مُسْرِعًا فَأَتَيْتُ الْحَيَرَ فَإِذَا بِالشَّيْخِ سَاجِدًا لَيَمَلُّ مِنَ السُّجُودِ وَالرُّكُوعِ فَقُلْتُ لَهُ بِالْأَمْسِ تَقُولُ لِي بَدْعُهُ وَكُلُّ بَدْعِهِ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ وَ الْيَوْمَ تَزُورُهُ فَقَالَ لِي يَا سُلَيْمَانُ لَا تَلْمَنِي فَإِنِّي مَا كُنْتُ أَتَيْتُ لِأَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ إِمَامَهُ حَتَّى إِذَا كَانَتْ لَيْلَتِي هَذِهِ رَأَيْتُ رُؤْيَا أَرَعَبْتَنِي فَقُلْتُ مَا رَأَيْتُ أَيُّهَا الشَّيْخُ قَالَ رَأَيْتُ رَجُلًا لَابِاطِيلِ الشَّاهِقِ وَ لَابِالْقَصِيرِ اللَّاصِقِ لِأَحْسَنِ أَصْفُهُ مِنْ حُسَيْنِهِ وَبَهَائِهِ وَ مَعَهُ أَقْوَامٌ يُحْفُونَهُ حَفِيفًا وَيَزْفُونَهُ زَفًا بَيْنَ يَدَيْهِ فَارِسٌ عَلَى فَرَسٍ ذُنُوبٌ عَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ لِلتَّاجِ أَرْبَعَةُ أَرْكَانٍ فِي كُلِّ رُكْنٍ جَوْهَرَةٌ تُضِيءُ مَسِيرَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَقُلْتُ مَنْ هَذَا فَقَالُوا هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلْتُ وَ الْآخِرُ فَقَالُوا وَصِيَّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَ ثُمَّ مَدَدْتُ عَيْنِي فَإِذَا أَنَا بِنَاقِهِ مِنْ نُورٍ عَلَيْهَا هُودَجٌ مِنْ نُورٍ تَطِيرُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ فَقُلْتُ لِمَنْ هَذِهِ النَّاقَةُ فَقَالُوا لِحَدِيدِجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ص قُلْتُ وَ الْعَلَامُ قَالُوا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قُلْتُ فَأَيْنَ يُرِيدُونَ قَالَ يَمْضُونَ بِأَجْمَعِهِمْ إِلَى زِيَارَةِ الْمُقْتُولِ ظُلْمًا الشَّهِيدِ بِكَرْبَلَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ثُمَّ قَصِدْتُ الْهُودَجَ وَ إِذَا أَنَا بِرِقَاعٍ تَسَاقَطُ مِنَ السَّمَاءِ أَمَانًا مِنَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ لِرُؤَاغِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ ثُمَّ هَتَفَ بِنَا هَاتِفٌ أَلَا إِنَّا وَ شِيعَتْنَا فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنَ الْجَنَّةِ وَ اللَّهُ يَا سُلَيْمَانُ لَا أَفَارِقُ هَذَا الْمَكَانَ حَتَّى يُفَارِقَ رُوحِي جَسَدِي.»

نداشتم. روزی از او سؤال کردم: نظر شما در مورد زیارت سید الشهداء علیه السلام چیست؟ به من گفت: این زیارت، ساخته شما است، هیچ فایده ای ندارد و عمل پوچی است. شخصی با یارانش را کشته اند، آن وقت شما سواره و پیاده به زیارت او می روید، نذر می کنید، اما هیچ یک از اعمال شما ارزشی ندارد.

با خود گفتم: بگذار مردم بخوابند، وقتی هنگام سحر شد، می آیم در می زنم، وقتی بیرون آمد، او را با خنجر تکه تکه می کنم، آیا زیارت امام حسین علیه السلام ساختگی است؟ من او را می کشم و در قیامت جواب این قتل را به خدا می دهم.

از شدت ناراحتی خوابم نمی برد. سحر آمدم در زدم، همسرش آمد، گفتم: شوهر شما کجاست؟ گفت: نیمه شب رفت. گفتم: کجا رفته است؟ گفت: به کربلا. گفتم:

کربلا برای چه؟ گفت: برای زیارت.

با خود گفتم: او که تا دیروز صبح می گفت این حرف ها بی ربط و ساختگی است.

اقلاً صبر می کرد تا آفتاب بزند و بعد برود. چرا نصف شب رفته است؟ من هم با سرعت رفتم، اما او را پیدا نکردم. به کربلا رسیدم، وارد صحن و حرم شدم.

دیدم آن همسایه، ضریح حضرت ابی عبدالله علیه السلام را گرفته، می گوید: مرا ببخشید. کنارش نشستم، مزاحمش نشدم تا حرف خود را با امام علیه السلام زد و گریه کرد.

گفتم: تو مگر دیروز منکر زیارت نبودی؟ گفت: چرا، من منکر بودم. گفتم: پس چطور شد که به زیارت آمده ای؟ گفت: دیشب که شب جمعه بود، خواب دیدم که محمل هایی از آسمان پایین می آید. از یکی از آن محمل ها ورقه هایی را پخش می کنند، سؤال کردم: این محمل کیست؟ گفتند: خدیجه و فاطمه علیهما السلام. گفتم: به کجا می روند؟ گفتند: شب جمعه است، دارند به کربلا و حرم ابی عبدالله علیه السلام می روند.

گفتم: این ورقه‌ها چیست؟ روی ورقه‌ای را دیدم که نوشته شده بود: «امان من النار لزوار الحسين» این‌ها برات آزادی از جهنم است که برای زائران ابی عبدالله علیه السلام است.

پرسیدم: چه کسی دارد این برگه‌ها را پخش می‌کند؟ گفتند: مادر حضرت ابی عبدالله علیه السلام است. به نزدیک محمل آمدم، گفتم: ورقه‌ای نیز به من بدهید. صدای خانمی آمد که فرمود: تو که زیارت فرزندم حسین علیه السلام را قبول نداری. از خواب بیدار شدم و با پای برهنه تا کربلا دویدم. [\(۱\)](#) والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۳۵۶

۱-۱ - بحار الأنوار: ۴۵/۴۰۱، باب ۵۰، حدیث ۱۲.

۲۲ مقایسه روح با بدن

اشاره

مقام خلیفه الهی انسان

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۳۵۷

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

در مقدمه مطلب، در ارتباط با این بود که حضرت یوسف علیه السلام این عظمت بی نهایت را از کجا به دست می آورد و این بی نهایتی عظمت در رابطه با کدام ناحیه از وجود انسان است؟

این مطلب با توجه به فلسفه خلقت انسان به دست می آید. بیان این فلسفه زمانی طولانی می خواهد، اما شما باید در این بحث به عناوینی عنایت کنید:

« إِنِّي لَجَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً » (۱)

این خلیفه الهی هیچ ارتباطی به بدن ندارد، چون این اسکلت، گوش، عصب، خون و شهوت با توجه به این که ذاتاً محدود آفریده شده اند، قبل از انسان، میلیون ها نوع در زمین بودند و بعد از خلقت انسان نیز بوده و اکنون نیز هست. حتی بعضی از بدن ها با طول، عرض، حجم و وزن بیشتر هستند که پروردگار عالم می فرماید: موجودات دیگری که از شما قوی تر، با بنیان تر و بزرگ تر در جهت بدنی باشند، زیاد هستند.

ص: ۳۵۹

۱-۱ - بقره (۲) : ۳۰؛ «به یقین جانشینی در زمین قرار می دهم.»

اگر منظور از این نیابت از خدا که در آیه مطرح است، بدن بود، خدا که جسم نیست که از بدن نایب بخواهد. همچنین اگر این بود که من کار جدیدی در جهت عنصری می خواهم بکنم، این کار جدیدی نبود؛ چون حیوانات، قبل از ما در دنیا پر بودند. پس این خلافت به کجای وجود آدم ارتباط دارد؟ با توجه به این که آیات قرآن مجید جلوه علم، حکمت، عدل و رحمت پروردگار است، و استواری و استحکام آیات قرآن، قابل تردید نیست، اگر بخواهیم بگوییم نیابت از او با بدن صورت می گیرد، با آیه و طبیعت عالم نمی سازد.

اسمای مورد تعلیم آدم

« عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا » (۱)

به تحقیق خودم، تقریباً به این نتیجه رسیدم که منظور از « الْأَسْمَاءُ كُلُّهَا » اسمای حسناى پروردگار است. نه این که تمام این حیواناتی که به آنها نشان دادم، گفتم: نام این حیوان شتر است، آن یکی گاو است، این نام گذاری را که بعد از خلقت و شروع زندگی خودش می توانست انجام بدهد، همان طور که خشت و آجر روی هم چیده را خود ما اسم «دیوار» روی آن گذاشتیم، پروردگار نیز این اعتبار اسمی را از ما قبول کرده است.

وقتی در قرآن مجید داستان حضرت موسی علیه السلام و آن مرد عالم را بیان می کند، می فرماید:

« وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ » (۲)

ص: ۳۶۰

۱-۱ - بقره (۲): ۳۱؛ «همه نام ها [ی موجودات] را به آدم آموخت.»

۲-۲ - کهف (۱۸): ۸۲؛ «و اما آن دیوار از دو نوجوان یتیم در این شهر بود.»

دیوار در ملک دو پسر بچه بود. خداوند متعال دیوار را که نشان آدم نداده بود و بگوید: اسم این را به یاد داشته باش، وقتی رفتی زندگی را شروع کنی، بدان که اسم این دیوار است.

یا هر چیزی را جداگانه نشان داده و گفته: به یاد داشته باش، این را می گویند:

پیراهن، سبزی، علف و غیره. این ها را ما دور هم جمع شده ایم و به اصطلاح وضع کرده ایم. از روز اول اسم گذاری کردیم، اعتبار کردیم که به هر چیزی چه بگوییم.

پس چه داستانی بوده که به فرشتگان می فرماید: بر او سجده کنید، چون او نایب من و ظرف اسماء است؟ دانایی به اسم حیوانات و اشیا باعث سجده میلیاردها فرشته شد؟ این که قابل قبول نیست که صفحه وجود آدم را از اسامی حیوانات و اشیا پر کرده و بعد بگوید: به خاطر این علم، واقعاً موجود عظیمی است، پس به او سجده کنید.

ملائکه نیز خیلی از اسم ها را آشنا بودند. این رشته علم را خود آن ها نیز داشتند.

پس:

«عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»

این اسماء، اسمای حسناى پروردگار بوده و منظور حضرت حق نیز نقش اسم لفظی بر مغز یا نفس آدم نبوده است که ما نقش الفاظ را بر او زدیم که «رحمن، کریم، باسط، قابض، معطی و...» شده باشد.

لغت را بر صفحه نفس او نقش نزدیم، بلکه مفاهیم اسم ها را که نور و حیات محض بوده، به انسان آموخته است؛ چون در آیات بعد ضمیر «اسماء» را جمع مذکر ذکر می کند. به حضرت آدم علیه السلام می فرماید: این علمی که به تو دادم، به فرشتگان خبر بده:

ص: ۳۶۱

معلوم می شود که این اسماء عبارت است از: جلوه حقایق نوری.

متخلّق شدن انسان به اخلاق الهی

فلسفه تعلیم حقایق اسما این بوده که روح آدم رنگ تمام اسما را به خودش بگیرد. به عبارت ساده تر: این موجود، متخلّق به اخلاق الهی شود که در این تخلّق، دیگر بین انسان در جهت روحی با موجودات دیگر عالم مساواتی نیست، بلکه این انسان تجلّی دهنده «اخلاق الله» از طریق «اسماء الله» شده و «افضل من ملک مقرب» شده است.

طبق روایتی که حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش نقل می کند، تا به پیغمبر صلی الله علیه و آله می رسد که وزن و ارزش چنین انسانی، از جبریل و میکائیل نیز بیشتر است.

این تعلیم اسماء، مربوط به کجای بدن ما است؟ یعنی تزریق حقیقت اسماء به استخوان ها شده است؟ استخوان، غیر از شیره مواد غذایی، چیز دیگری را نمی گیرد. آیا گوشت در بدن این جاذبه را دارد؟ او چه چیزی را جذب می کند؟ همان هایی که در معده هضم شده است و برای رسیدن به اعضای بدن، تمیز و پاکیزه و اضافه اش نیز نجس و متعفن است و بدن از خودش بیرون می کند.

قدرت روح در رشد انسان

در طبیعت بدنی، بدن کاری بالاتر از این را ندارد. این غیر از آن زمانی است که

ص: ۳۶۲

بدن مسخر روح شده است و روح نیز مسخر اسماء و اسماء نیز جلوه حق است.

روح حدود، بالا، پایین، پس و پیش، اندازه و ظرفیت ندارد و قابل اندازه گیری نیست. زیر و بالا، پیش و پس وصف تن است بی جهت ها ذات جان روشن است

وقتی مفاهیم اسماء تعلیم شد، روح حد و حدود ندارد. بقا به روح مربوط است، نه بدن. بدن ما بعد از چهل سالگی شروع به شکسته شدن می کند. این کوزه ترک می خورد، سرش می شکند، این ساختمان رو به خرابی می رود، دیگر نه چشمی داریم، نه گوشی و نه معده ای. مرده متحرکی هستیم که خانواده می گویند:

خدایا! دیگر مرگش را برسان.

در این ناحیه ما چیزی نیستیم. بله، اگر بدن در استخدام روح در بیاید، روحی که در استخدام جلوه های اسمای الهی است و جلوه های اسمائی که در ارتباط با حضرت محبوب و بی نهایت است، در آن جهت ما هم بی نهایت هستیم.

تمام روشنایی ها به خاطر آزادی روح از بدن است والا اگر روح اسیر بدن باشد، یعنی زندانی که در تاریکی است؛ چون نور زمین برای خورشید است، اگر خورشید در نیمکره غربی طلوع کند، در نیمکره شرقی تاریکی محض است، چشم چشم را نمی بیند. تمام بدن ما از عناصر این خانه تاریک است.

روح «مَطَّلِعُ الْفَجْرِ» طلوع اسمای الهیه است و «کلیم الله» می سازد، نه بدن.

چون اگر غذا به بدن بدهیم، طول و عرض و حجم می سازد، آن هم تا اندازه معینی، یعنی ما اگر هفتاد سال در دنیا باشیم، در حد معینی قدم می کشیم و با خوردن چاق می شویم.

مقایسه روح با بدن [۱]

(۱)

ص: ۳۶۳

۱-۱) - درخشان پرتوی از اصول کافی (سید محمد حسینی همدانی): ۲/۳۷۲ - ۳۷۴ رابطه ذاتی روح با بدن: رابطه روح با بدن رابطه ذاتی است رابطه روح با بدن عنصری رابطه ذاتی و ناگسستنی است در اثر اتحاد وجودی که دارند و بدن و اعضا و جوارح تحت تدبیر روح قرار گرفته این علاقه و رابطه هرگز زوال پذیر نخواهد بود هم چنان که گفته شده باینکه بدن به مجرد فساد خاک شده و بصورت غیر بدن خواهد درآمد و بعد از قطع نفس ماده از برای نفس نیست نسبت نفس بعد از رجوع بعالم قدس باین بدن و سایر ابدان علی السواء است چون ارتباط بین نفس و بدن از دو طرف است علاقه نفس ببدن و ارتباطش ایجابی و از ناحیه بدن اعدادی است در وقتی ترکیب بدن منحل شد هر عنصر و ماده ای رجوع باصل خود می نماید و زمینه برای تعلق نفس نمی ماند از این اشکال پاسخ گفته شده است باینکه روح که در آغاز امر قوه محض بوده هنگام

نوزادی و در اثر بکار بردن نیروهای ظاهری و فکری و درونی خود ملکاتی بدست آورده و اعضاء و جوارح خود را در مدت زندگی دامنه دار خود بشعار عبودیت معرفی نموده است نتیجه آن رابطه ذاتی ناگسستنی میان روح و اعضاء و جوارح خواهد تحقق پذیرفت با این رابطه ذاتی چگونه پس از قطع روح علاقه تدبیری خود را از بدن با سایر اعضاء افراد دیگر یکسان خواهد بود و این خلاف وجدان است. هم چنان که شهداء و مقتولین در راه اسلام ابدان طاهره آنان پس از سالها ایمن از هر گونه تغییرات جوی و درونی است از نظر قدرت روح و صفاء آنها است که بدن عنصری خودشان را نیز تدبیر می نمایند و از فساد و زوال تا حدی جلوگیری می نمایند. هم چنان که مرحوم آیه الله آقا علی شهبستی قدس سره از جسد مقدس مرحوم صدوق دوم را هنگام تعمیر مشاهده نموده چنین حکایت می نماید در سال ۱۳۰۶ هجری که زیاده بر نهمصد سال از رحلت او گذشته بوده است که بدن مقدس او سالم بوده است با مشاهده عینی این در اثر ارتباط خاصی است که ارواح قویه و کامله اهل ایمان نسبت ببدن عنصری خود دارند خلاصه با ملازمت سالها عبادت و اداء وظایف الهی چگونه میتوان گفت که پس از قطع تدبیر روح از بدن عنصری همه شئون و آثاری که سالها در اعضاء جوارح خود کسب نموده یک بار قطع می شود و با همه اعضاء افراد دیگر یکسان خواهند بود بلکه رابطه معنوی ناگسستنی روح با بدن عنصری خود خواهد داشت نه تدبیر طبیعی بلکه تدبیری که در تصفیه خاک بدن خود و از صفاء و نورانیت آن که در طریقه شعار عبودیت سیر نموده کسب می نماید مانند سیر خاک است بسوی طلا و فیروزج نه سیر و تحول خاک بدن اهل ایمان بصورت نباتی و حیوانی که سیر طبیعی است بلکه غرض از سیر و حرکت در اثر جاذبه روح ب آنست که بدن و یا خاک بدن طریق صفاء و نورانیت را می پیماید مانند سنگ و خاک که در اعماق زمین در اثر فشارها بصورت نقره و سیم و زر و طلا و سایر فلزات قیمتی درمی آید. خلاصه از نظر اینکه جاذبه روح بدن و یا خاک اعضاء خود را بسوی شعار صفاء و نورانیت و هر چه از مجاهدات و قیام و قعود اداء وظایف عبودیت در بدن بودیعت نهاده است همان نیروی و شعار عبودیت تحکیم و به تکامل میرساند. خلاصه علاقه تدبیر روح نسبت ببدن و یا خاک آن سیر و تدبیر طبیعی نیست که بصورت نباتی و یا حیوانی درآید بلکه غرض جاذبه ای است که خود روح در اثر سیر و تکامل بدن و یا خاک بدن خود را نیز بهمان طریق که روح در تکامل است همان را در باره خاک بدن خود تکمیل می نماید همان گونه جاذبه او بظهور میرسد یعنی در طریقه عبودیت که ذرات خاک بدن اهل ایمان کامل مانند ذرات طلا و سیم و زر و فیروزج است که در سرزمین پراکنده اند و این سیر و تکامل غیر از تغییرات جوی و طبیعی است که خاک اعضاء اهل ایمان بصورت نبات و غیره درآیند آن سیر طبیعی است و منظور در این سیر در اثر جاذبه و کششی است که روح بدن و خاک بدن خود را در طریق عبودیت جذب می نماید.

تمام فعالیت های بدن در ارتباط با همین عناصری است که از خاک در می آوریم و به او می دهیم تا بخورد. کار دیگری نمی کنیم. این کار را که قبل از ما، همه حیوانات انجام می دادند. خدا چه احتیاجی داشت که در کره زمین به این همه حیوان، دوباره حیوان اضافه کند؟ آن هم حیواناتی که با اسیر کردن روح، از حیوان های دیگر، بیشتر لگد بزند و دندانش از گرگ تیزتر شود.

حیوانات که به اندازه بودند، کره زمین قبل از این بدن هائی که روح را به اسارت گرفته اند، آرام بود و در آن جنگ، خونریزی، بمباران، تخریب، و این حرفها نبود.

قبل از این بدن ها، زنای محصنه و دیگر گناهان نبود. یک حیوان شراب خود و آبجو خور نبود. زمین آرام و راحت بود و تمام حیوانات نیز راحت بودند. اما اکنون

حیوانات هم گرفتار هستند، چون آنها را می گیرند و می کشند و تکه تکه می کنند و می خورند، مانند خوک، با این که خدا گوشت آن را حرام کرده است، امنیت ندارد، حتی مار، سگ، گربه، میمون، قورباغه، خرچنگ، حتی حشرات نیز از دست این انسان های حرام خور امنیت ندارند.

شما وقتی به اروپا بروید، در فروشگاه ها هر نوع گوشتی بخواهید هست، مار، سگ، بوزینه. در چین بدتر است. چینی ها می گویند: ما فقط سه چیز را نمی خوریم؛ چون نمی توانیم بخوریم: قطار، هواپیما و کشتی، هر چیز دیگری در این زمین هست، می خورند. سوسک، کرم خاکی، بوزینه، گربه و سگ را می خورند. بیشتر امراض جهان نیز از آنجا پخش می شود.

قبل از این زمانی که بدن ها اسیر بودند، حیوانات نیز راحت بودند. اما حالا از دست این دو جنس دو پا دائم زجر می کشند و به خدا می گویند: خدایا! این چه موجودی است که خلق کردی؟ ای انسان! بین چگونه کشتی تو به گل نشسته است که حیوان بیچاره از دست تو امنیت ندارد. به جای این که ما از آنها بنالیم، آنها دارند شب و روز از ما می نالند.

مذموم بودن کار بدن منهای روح

این بدن چه می کند؟ تمام مراکز فحشا، سینماهای شهوت زا، ماهواره ها، سایت های مخرب، عرق فروشی ها، سگ و خوک و حشره خوری ها، به خاطر لجام گسیختگی بدن است، آن گاه این خلیفه خدا است؟ خدا عارش می آید که اسم این موجودات را ببرد. خدا می خواهد اسم گذاری کند، می فرماید:

« كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ » (۱)

ص: ۳۶۶

« فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ » (۱)

« مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ » (۲)

« كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ » (۳)

این بدن است. ببینید این بدن چه بساطی در عالم راه انداخته است؟ خدا می فرماید:

« ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ » (۴)

« تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ » (۵)

« إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ » (۶)

اما بدنی که در اختیار و ابزار روح و جان است: زیر و بالا، پیش و پس و صف تن است بی جهت ها ذات جان روشن است (۷)

روح قد، پس و پیش، زیر و بالا، طول و عرض و حجم ندارد.

بالاترین وصف روح

ص: ۳۶۷

۱-۱ - اعراف (۷) : ۱۷۶؛ «پس داستانش چون داستان سگ است.»

۲-۲ - جمعه (۶۲) : ۵؛ «وصف کسانی که عمل کردن به تورات به آنان تکلیف شده است، آن گاه به آن عمل نکردند، مانند دراز گوشی است که...»

۳-۳ - مدثر (۷۴) : ۵۰؛ «گویی گورخرانی وحشی و رمیده اند.»

۴-۴ - روم (۳۰) : ۴۱؛ «در خشکی و دریا به سبب اعمال زشتی که مردم به دست خود مرتکب شدند، فساد و تباهی نمودار شده است.»

۵-۵ - مسد (۱۱۱) : ۱؛ «نابود باد قدرت ابولهب، و نابود باد خودش.»

۶-۶ - انفال (۸) : ۲۲؛ «قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا، کران [از شنیدن حق] و لالان [از گفتن حق] هستند که [کلام حق را] نمی اندیشند!»

۷-۷ - مولوی.

اگر روح را بخواهیم تعریف کنیم - البته ذات روح را نمی توانیم بفهمیم - این است:

« وَ نَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي » (۱)

به کجا وصل است؟ در قرآن چه چیزهایی را با «یاء» نسبت آورده و به خودش نسبت داده است؟

« أَنْ طَهَّرْتُ بَيْتِي » (۲)

خانه ام که چهار دیواری سنگی است نه کاخ سفید آمریکا که میلیاردها دلار خرج ساختن آن شده است و در قرآن اهلش را لعنت می کند و آن خانه و هر کاخی را که برای ظلم ساخته شده باشد خانه لعنت می داند و فردای قیامت هر دینار دینارش را باید جواب بدهند.

اما خانه ای که حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام ساختند، با دستی که به روح خدایی وصل بوده ساختند و روحی که جلوه گاه اسمای خدا بوده، اسمائی که به پروردگار عالم و حتی به ذات پروردگار ربط دارند، آن دست که این خانه را ساخت، خدا آن خانه را می گوید: «بَيْتِي» چون روح حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام در آن تجلی دارد.

ارزش بدن های مسخر روح

بنا به فرموده امام صادق علیه السلام که سفارش کردند: گاهی در نمازها سوره فجر را بخوانید:

ص: ۳۶۸

۱-۱ - حجر (۱۵): ۲۹؛ «و از روح خود در او بدمم».

۲-۲ - بقره (۲): ۱۲۵؛ «که خانه ام را... [از هر آلودگی ظاهری و باطنی] پاکیزه کنید».

حضرت علتش را می فرماید: چون آیه آخرش گفتگوی خدا با امام حسین علیه السلام است و این سوره دو اسم دارد؛ «سوره الفجر» و «سوره الحسین» (۲) آیه آخر را نگاه کنید:

« يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَ ادْخُلِي جَنَّتِي » (۳)

حسین من! نزد خودم بیا.

اضافه کردن به خودش: بندگانم، بهشتم. اینجا بدن ها در تسخیر روح است. آن وقت همین بدن مسخر شده روح را در مملکت ما، در خراسان دفن می کنند، ما که روح ایشان را زیارت نمی کنیم، ما بر سر قبر ایشان می رویم، در آن قبر که روح

ص: ۳۶۹

۱-۱) - فجر (۸۹): ۱ - ۲؛ «سوگند به سپیده دم * و به شب های ده گانه.»

۲-۲) - بحار الانوار: ۹۳/۲۴، باب ۳۴، حدیث ۶؛ «و رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ عَنْ صَنْدَلٍ عَنِ ابْنِ فَرْقَدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقْرَأُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ وَ تَوَافِكُمْ فَإِنَّهَا سُورَةُ الْحُسَيْنِ وَ ارْتَعَبُوا فِيهَا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو أُسَامَةَ وَ كَانَ حَاضِرَ الْمَجْلِسِ كَيْفَ صَارَتْ هَذِهِ السُّورَةُ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاصَّةً فَقَالَ أَلَا تَسْمَعُ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي إِنَّمَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فَهُوَ ذُو النَّفْسِ الْمُطْمَئِنَّةِ الرَّاضِيَةِ بِالْمَرْضِيَّةِ وَ أَصْحَابُهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ الرِّضْوَانِ [هُمُ الرَّاضُونَ] عَنِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ رَاضٍ عَنْهُمْ وَ هَذِهِ السُّورَةُ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شَيْعَتِهِ وَ شَيْعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً فَمَنْ أَدْمَنَ قِرَاءَةَ الْفَجْرِ كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.»

۳-۳) - فجر (۸۹): ۲۷ - ۳۰؛ «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. * پس در میان بندگانم در آی * و در بهشتم وارد شو.»

نیست، بدن است، روح حدود ندارد که در آنجا جا بگیرد.

به امام صادق علیه السلام عرض کرد: ما به کربلا می رویم، قبر را زیارت می کنیم، ایشان نیز در قبر هست، یا بدن ایشان فقط در قبر است؟ امام علیه السلام فرمود: شما بروید زیارت کنید، حسین ما «عِنْدِ اللَّهِ» است. (۱) ما نمی دانیم یعنی چه؟ آن وقت این بدنی از آن بدن ها است که در تسخیر روح است. این را شیخ طوسی نقل می کند. ما وقتی از شیخ طوسی حدیثی می گوئیم؛ یعنی حرف صد در صد صحیح می گوئیم چون علمای بزرگ شیعه صد سال جرأت

ص: ۳۷۰

۱-۱) - الکافی: ۴/۵۷۵ - ۵۷۶، حدیث ۲؛ «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ ثُوَيْرٍ قَالَ كُنْتُ أَنَا وَ يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَ أَبُو سَلَمَةَ السَّرَّاجُ جُلُوسًا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ الْمُتَكَلِّمُ مِنَّا يُونُسُ وَ كَانَ أَكْبَرَنَا سِنًا فَقَالَ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَحْضَرُ مَجْلِسَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ يَعْنِي وُلَدَ الْعَبَّاسِ فَمَا أَقُولُ فَقَالَ إِذَا حَضَرْتَ فَذَكَرْنَا فَقُلِ اللَّهُمَّ أَرِنَا الرَّحَاءَ وَ السُّرُورَ فَإِنَّكَ تَأْتِي عَلَيَّ مَا تُرِيدُ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنِّي كَثِيرًا مَا أَذْكَرُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَيُّ شَيْءٍ أَقُولُ فَقَالَ قُلْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ تُعِيدُ ذَلِكَ ثَلَاثًا فَإِنَّ السَّلَامَ يَصِلُ إِلَيْهِ مِنْ قَرِيبٍ وَ مِنْ بَعِيدٍ ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا قَضَى بَكَتْ عَلَيْهِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَنْقَلِبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَ مَا يَرَى وَ مَا لَأَيْرَى بَكَى عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ لَمْ تَبْكْ عَلَيْهِ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ وَ مَا هَذِهِ الثَّلَاثَةُ الْأَشْيَاءُ قَالَ لَمْ تَبْكْ عَلَيْهِ الْبَصْرَةَ وَ لَادِمَشْقَ وَ لَأَلَّ عَثْمَانَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَزُورَهُ فَكَيْفَ أَقُولُ وَ كَيْفَ أَصْنَعُ قَالَ إِذَا أَتَيْتَ. تَقُولُ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا حُجَّجَةَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَّجَةِ السَّلَامِ عَلَيْكُمْ يَا مَلْعَانِكَ اللَّهُ وَ زُورَ قَبْرِ ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ... أَشْهَدُ أَنَّكَ وَ تَرَى اللَّهُ الْمُؤْتُونَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَ نَصَّحْتَ وَ وَفَيْتَ وَ أَوْفَيْتَ وَ جَاهِدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَضَيْتَ لِلذِّى كُنْتَ عَلَيْهِ شَهِيداً وَ مُشْتَشْهِداً وَ شَاهِداً وَ مَشْهُوداً أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ مَوْلَاكَ وَ فِي طَاعَتِكَ وَ الْوَأْفِدِ إِلَيْكَ أَلْتَمِسُ كَمَالَ الْمُنْزِلَةِ عِنْدَ اللَّهِ وَ ثَبَاتِ الْقَدَمِ فِي الْهَجْرَةِ إِلَيْكَ.» هم چنین قریب به این مضمون آمده: وسائل الشیعه: ۱۴/۵۰۸، باب ۶۶، حدیث ۱۹۷۰۶؛ «عَنِ الْأَصَمِّ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَذْكَرُ فِيهِ حَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَ إِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى مَنْ يَبْكِيهِ فَيَسْتَعْفِرُ لَهُ وَ يَسْأَلُ أَبَاهُ الْإِسْتِغْفَارَ لَهُ وَ يَقُولُ أَيُّهَا الْبَاكِي لَوْ عَلِمْتَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ لَفَرَحْتَ أَكْثَرَ مِمَّا حَزَنْتَ وَ إِنَّهُ لَيَسْتَعْفِرُ لَهُ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَ حَطِيئَةٍ.»

علمی نداشتند که کتاب های شیخ را رد کنند و حرفی بزنند، می گفتند: هر چه شیخ گفته است مورد قبول است.

بها دادن خدا به بدن های مسخر روح

شیخ نقل می کند: راوی به حضرت جواد علیه السلام عرض کرد: چیزی شنیده ام، گفتم خودم بیایم از شما بپرسم؛ چون قبول کردن آن برای من خیلی سنگین است.

فرمودند: چه شنیده ای؟ عرض کرد: از قول شما می گویند: هر کس به مدینه برود و پیغمبر صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا علیها السلام، امام حسن، حضرت سجاد، امام باقر، حضرت صادق علیهم السلام را زیارت کند، بعد به نجف بیاید و حضرت علی علیه السلام را زیارت کند، بعد در کربلا امام حسین علیه السلام، را زیارت کند، بعد در کاظمین حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را زیارت کند، چقدر ثواب در نامه عملش می نویسند، اما هر کس فقط به مشهد بیاید و پدر شما را زیارت کند، ثواب آن از تمام این زیارت ها بالاتر است؟ فرمود: بله، من گفته ام. (۱) خیال می کنید کرم خدا محدود است، یا از خزانه اش کم می شود؟ این بدن امام رضا علیه السلام است. تمام عالم فدای این بدن.

ص: ۳۷۱

۱ - ۱) - الکافی: ۴/۵۸۴، حدیث ۲؛ وسائل الشیعه: ۱۴/۵۶۵، باب ۸۷، حدیث ۱۹۸۳۴؛ «أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَيِّفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُسَيْمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامَ عَنْ رَجُلٍ حَجَّ حَجَّهِ الْإِسْلَامِ فَدَخَلَ مُتَمَتِّعًا بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَأَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى عُمْرَتِهِ وَحَجَّهِ ثُمَّ أَتَى الْمَدِينَةَ فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ أَتَاكَ عَارِفًا بِحَقِّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ حُجَّهَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَبَابُهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ فَسَلَّمَ عَلَيْكَ ثُمَّ أَتَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ ص فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ أَتَى بَعْدَادَ وَسَلَّمَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامَ ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى بِلَادِهِ فَلَمَّا كَانَ فِي وَقْتِ الْحَجِّ رَزَقَهُ اللَّهُ الْحَجَّ فَأَيُّهُمَا أَفْضَلُ هَذَا الَّذِي قَدْ حَجَّ حَجَّهِ الْإِسْلَامِ يَرْجِعُ أَيْضًا فَيَحُجُّ أَوْ يَخْرُجُ إِلَى خُرَاسَانَ إِلَى أَبِيكَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامَ فَيَسَلِّمُ عَلَيْهِ قَالَ لِأَبْلِ يَأْتِي خُرَاسَانَ فَيَسَلِّمُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ أَفْضَلُ وَ لِيَكُنْ ذَلِكَ فِي رَجَبٍ وَ لَا يَتَّبِعِي أَنْ تَفْعَلُوا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَإِنَّ عَلَيْنَا وَ عَلَيْكُمْ مِنَ السُّلْطَانِ شُنْعَهُ.»

جاهل ها می گویند: چه خبر است؟ چرا این همه دارید خرج می کنید؟ تمام عالم را خرج این قبری که این بدن در آن هست، بکنند، کاری نکرده اند. مگر چه کار کرده اند؟ این که چیزی نیست. این ها لایق حریم این بدن است؟ روح که حساب دیگری دارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: شب های جمعه هفتاد بار پروردگار امام حسین علیه السلام را زیارت می کند. روح که جای خود دارد. (۱)

رانده شدن از بهشت به خاطر بدن

ماه رمضان تمام می شود، اگر کسی هنوز اسیر بدن است، کاری کند که زودتر در این زندان را باز کند و این مرغ باغ ملکوت را نجات دهد. طایر گلشن عشقم چه دهم شرح فراق

فقط این شکم، چقدر اصرار کردند که هر چه می خواهی بخور،

« وَ كَلَّا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا » (۲)

هر چه می خواهی، بخور، این هزاران درخت، این آب، این چشمه، اما:

ص: ۳۷۲

۱-۱ - روایت به این کیفیت آمده: کامل الزیارات: ۱۱۲، حدیث ۴؛ بحار الأنوار: ۹۸/۶۰، باب ۹، حدیث ۳۲؛ «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَتَى الْحَيْرَةَ هَبِلَ لِمَكَ فِي قَبْرِ الْحُسَيْنِ قُلْتُ وَ تَزُورُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ وَ كَيْفَ لَأَزُورُهُ وَ اللَّهُ يَزُورُهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمِعَ يَهْبِطُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ إِلَيْهِ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ وَ مُحَمَّدٌ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ نَحْنُ أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ فَقَالَ صَفْوَانُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَتَزُورُهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ حَتَّى نُذْرِكَ زِيَارَةَ الرَّبِّ قَالَ نَعَمْ يَا صَفْوَانُ الزَّمْ تُكْتَبُ لَكَ زِيَارَةُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ.»

۲-۳ - بقره (۲): ۳۵؛ «و از هر جای آنکه خواستید فراوان و گوارا بخورید.»

« وَلَا تَقْرَبُوا لِلَّهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ » (۱)

به این درخت دست نزن. تازه سیر نخورد، تا شروع کرد لقمه اول را بخورد، لباس های آنان کنده شد و خطاب رسید: آنان را بیرون کنید.

اما اگر روح به اسما و اخلاق او وصل شود، بدن را نیز در استخدام بگیرد، در حقیقت روح است که سجده می کند. اگر بدن، پیشانی روی مهر می گذارد، پیشانی روی مهر، در استخدام او است والا این بدن را سال ها در سردخانه بگذارید، سجده نمی کند، یک «یا رب» نمی گوید. بدن بدون روح لال، کور و کر است و می گنجد.

روح است که هر کاری می کند، فقط باید بدن را به استخدام آن درآورد.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۳۷۳

۱-۱) - بقره (۲): ۳۵؛ «و به این درخت نزدیک نشوید که [اگر نزدیک شوید] از ستمکاران خواهید شد.»

تمايلات نفس

تهران، حسينيه همداني ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۳۷۴

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

مبارزه وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام با بانوی کاخ خانم شوهردار جوان، مبارزه روح با بدن و حالات ملکوتی باطن با تمایلات محدود بدن و بی نهایت بزرگ با بی نهایت کوچک بود.

به نظر می رسید که تحلیل بحث در ارتباط با این مبارزه تمام شود، اما مسائل مهمی در آن هست، که باید بحث گردد. به قول سعدی: مجلس تمام گشت و به آخر رسید ما هنوز اندر اول وصف تو مانده ایم

مطالبی باقی مانده است که حاوی لطائف، اشارات و مسائل بسیار مهمی است که در ضمن این برخورد، نه در تفاسیر قرآن می بینید و نه در کتاب هایی که برای این داستان مستقلاً نوشته شده است، بلکه خداوند مهربان توفیقم داد تا در ضمن مطالعات طولانی، به این نکات بسیار باارزش، در سایه خود سوره و نورانیت آن برخورد کردم که فوق العاده مفید، راهگشا و راهنما است.

مجموعه ای از تمایلات، بدن را محاصره کرده اند که این تمایلات طبیعی است.

این تمایلات را حکیمانه به بدن دادند، مانند میل به غذا، خواب، لذت، توانمندی و سلامت، که این تمایلات باید در حدی پاسخ داده شوند که بدن را آماده کنند تا

ص: ۳۷۷

روح بتواند آن را به سوی خدا بکشد.

توان روح در حرکت دادن بدن

البته چراغ معرفت به حضرت حق باید در باطن روشن شود که روح به مقصد خود توجه کند و به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام: (۱) با تغذیه عبادت، حرکت به سوی مقام قرب را شروع کند و با حفظ تعادل در ارضای تمایلات بدن، به وسیله روح به جانب خدا کشیده شود. اگر این تمایلات از

ص: ۳۷۸

۱ - (۱) - الکافی: ۲/۲۸۱ - ۲۸۴، حدیث ۱۶؛ وسائل الشیعه: ۱۵/۳۲۱، باب ۴۶، حدیث ۲۰۶۳۰؛ «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ نَاسًا زَعَمُوا أَنَّ الْعَبْدَ لَا يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَشْرِبُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَأْكُلُ الرِّبَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَشْرِبُ الدَّمَ الْحَرَامَ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَقَدْ ثَقُلَ عَلَيَّ هَذَا وَ حَرَجَ مِنْهُ صَدْرِي حِينَ أَرَعُمُ أَنَّ هَذَا الْعَبْدَ يُصَيِّمِي صِيْلَمَاتِي وَ يَدْعُو دُعَائِي وَ يُنَاكِحُنِي وَ يُنَاكِحُهُ وَ يُوَارِثُنِي وَ أُوَارِثُهُ وَ قَدْ حَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ مِنْ أَجْلِ ذَنْبٍ يَسِيرٍ أَصَابَهُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صِيْدَقَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَقُولُ وَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِ كِتَابُ اللَّهِ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ النَّاسَ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ وَ أَنْزَلَهُمْ ثَلَاثَ مَنَازِلَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْكِتَابِ أَصْحَابُ الْمِيمَنَةِ وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَ السَّابِقُونَ فَأَمَّا مَا ذَكَرَ مِنْ أَمْرِ السَّابِقِينَ فَإِنَّهُمْ أَنْبِيَاءُ مُرْسَلُونَ وَ غَيْرُ مُرْسَلِينَ جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُدُسِ وَ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ فَبَرُوحِ الْقُدُسِ بُعِثُوا أَنْبِيَاءَ مُرْسَلِينَ وَ غَيْرِ مُرْسَلِينَ وَ بِهَا عَلِمُوا الْأَشْيَاءَ وَ بِرُوحِ الْإِيمَانِ عَيَّدُوا اللَّهَ وَ لَمْ يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِرُوحِ الْقُوَّةِ جَاهَدُوا عَدُوَّهُمْ وَ عَالَجُوا مَعَاشَهُمْ وَ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ أَصَابُوا لَذِيذَ الطَّعَامِ وَ نَكَحُوا الْحَلَالَ مِنْ شَبَابِ النِّسَاءِ وَ بِرُوحِ الْبَدَنِ دَبُّوا وَ دَرَجُوا فَهَوْلَاءِ مَغْفُورٌ لَهُمْ مَصِيْفُوحٌ عَنْ ذُنُوبِهِمْ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ آيَاتِنَا بِرُوحِ الْقُدُسِ ثُمَّ قَالَ فِي جَمَاعَتِهِمْ وَ آيَاتِهِمْ بِرُوحٍ مِنْهُ يَقُولُ أَكْرَمَهُمْ بِهَا فَفَضَّلَهُمْ عَلَيَّ مَنْ سِوَاهُمْ فَهَوْلَاءِ مَغْفُورٌ لَهُمْ مَصِيْفُوحٌ عَنْ ذُنُوبِهِمْ ثُمَّ ذَكَرَ أَصْحَابَ الْمِيمَنَةِ وَ هُمْ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا بِأَعْيَانِهِمْ جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ أَرْبَعَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ فَلَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَسْتَكْمِلُ هَذِهِ الْأَرْوَاحَ الْأَرْبَعَةَ حَتَّى تَأْتِيَ عَلَيْهِ حَالَاتٌ.»

تبادل در بیاند و بی مهار شوند، به صورت زنجیرهای سنگین، بدن را به عالم طبیعت می بندند و خط عبادت و بندگی انسان را کور می کنند، بدن از روح جدا می شود و روح در غربت بدن اسیر می شود و نمی تواند بدن را به جانب خدا حرکت دهد.

من در این زمینه چند آیه بیان کنم که در ضمن بدانید این لطایف را از قرآن کریم گرفته ام. خدا در سوره مبارکه اعراف می فرماید:

« وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ» (۱)

اگر آن شخص لیاقت نشان می داد، یعنی به دنبال معرفت نسبت به حضرت حق می رفت - که می توانست برود - و روح را در عبادت قرار می داد، تمایلات بدنی را نیز در حد متعادل نگه می داشت که بدن سبک وزن باشد، روح بتواند او را با خود به معراج قرب پروردگار ببرد، «لَرَفَعْنَاهُ» خودم او را کمک می دادم تا به قرب من برسد.

پابندی روح در تمایلات بدنی

اما داستانش چه شد؟

« وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ»

این تعبیر عجیبی است، «أَخْلَدَ»، اخلاص از خلود است؛ یعنی همیشگی. باید بینم این «أَخْلَدَ» را چه کسی ایجاد کرد؟ متن آیه شریفه دارد: تمایلات بی مهار او،

« وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ» (۲)

ص: ۳۷۹

۱-۱) - اعراف (۷): ۱۷۶؛ «و اگر می خواستیم [درجات و مقاماتش را] به وسیله آن آیات بالا می بردیم.»
۲-۲) - اعراف (۷): ۱۷۶؛ «ولی او به امور ناچیز مادی و لذت های زودگذر دنیای تمایل پیدا کرد و از هوای نفسش پیروی نمود.»

کلمه «هَوَاهُ» (۱) یعنی مجموعه تمایلات بی مهار که این ها به زنجیرهای سنگین تبدیل می شود، انسان را به عالم طبیعت می چسباند و روح، دیگر نمی تواند این بدن به زنجیر کشیده به طبیعت را به جانب خدا حرکت دهد. این شخص، بی دین، بی میل به خدا و از عبادت فراری می شود، اما عجیب همت پیدا می کند که برای بدن بدود.

تمایلات بی مهار است؛ یعنی بدن نه در شکم و نه در شهوت، اصلاً سیری نشان نمی دهد. در پول می گوید: دو، سه، پنج، ده میلیارد. در زن می گوید: دو، سه، چهار، پنج زن، در کتاب ها نوشته اند که گاهی بعضی از شاهان، در حرم سراهای خود با آن خرج گزاف، بالای هزار زن جوان داشتند و چه ظلمی به این زنان جوان می شد. بر فرض که بدن با این تمایلات بی مهارش با هر زنی یک بار بتواند باشد، هزار زن، یعنی هر سه سال یکبار نوبت هر زن می شد، آن هم زن جوان. این جنایت بدن و تمایلات بی مهار است. (۲)

ص: ۳۸۰

۱- ۱) - الخصال: ۱/۲۲۳، حدیث ۵۴؛ بحار الانوار: ۱۰۷/۱۰۱، باب ۳، حدیث ۲؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ سَلِمَ مِنْ أُمَّتِي مِنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ فَلَهُ الْجَنَّةُ مِنَ الدُّخُولِ فِي الدُّنْيَا وَ اتِّبَاعِ الْهَوَى وَ شَهْوَةِ الْبَطْنِ وَ شَهْوَةِ الْفَرْجِ.» هم چنین آمده: الخصال: ۱/۵۱، حدیث ۶۲؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْهَوَى وَ طَوْلُ الْأَمَلِ أَمَّا الْهَوَى فَإِنَّهُ يَصِيدُ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَجْرَهُ.»

۲- ۲) - الکافی: ۵/۵۱۱، حدیث ۵؛ «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَقُّ الْمَرْأَةِ عَلَى زَوْجِهَا قَالَ يَسُدُّ جَوْعَتَهَا وَ يَسْتُرُ عَوْرَتَهَا وَ لَمَّا يَمْبُحُ لَهَا وَجْهًا فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَقَسَدَ وَ اللَّهُ أَدَى حَقِّهَا قُلْتُ فَالِدُّهُنَّ قَالَ غِبًّا يَوْمَ وَ يَوْمَ لَأَقُلْتُ فَاللَّحْمُ قَالَ فِي كُلِّ ثَلَاثَةٍ فَيَكُونُ فِي الشَّهْرِ عَشْرَ مَرَّاتٍ لَأَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ قُلْتُ فَالصَّبْغُ قَالَ وَ الصَّبْغُ فِي كُلِّ سِتَّةِ أَشْهُرٍ وَ يَكْسُوهَا فِي كُلِّ سَنَةٍ أَرْبَعَةَ أَثْوَابٍ ثَوْبَيْنِ لِلشَّتَاءِ وَ ثَوْبَيْنِ لِلصَّيْفِ وَ لَأَيَّبُغِي أَنْ يُفْقِرَ بَيْتُهُ مِنْ ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ دُهْنِ الرَّأْسِ وَ النُّخْلِ وَ الزَّيْتِ وَ يَقُوْنَهُنَّ بِالْمَدِّ فَإِنِّي أَفُوتُ بِهِ نَفْسِي وَ عِيَالِي وَ لَيَقْدِرُ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ قُوَّتُهُ فَإِنْ شَاءَ أَكَلَهُ وَ إِنْ شَاءَ وَهَبَهُ وَ إِنْ شَاءَ تَصَدَّقَ بِهِ وَ لَأَتَكُونُ فَأَكْهَهُ عَامَهُ إِلَّا أَطْعَمَ عِيَالَهُ مِنْهَا وَ لَأَيَدَعُ أَنْ يَكُونَ لِلْعِيْدِ عِنْدَهُمْ فَضْلٌ فِي الطَّعَامِ أَنْ يُسَنِّيَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا لَأَيَسُنِّي لَهُمْ فِي سَائِرِ الْأَيَّامِ.»

یا می گوید:

«لَوْ أَنْفَقْتُ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» (۱)

تمام ثروت روی زمین را به این ها بدهی، دل آنها آرام نمی شود.

طمع و تمایلات بی حد انسان

مرحوم نراقی نقل می کنند: پروردگار می فرماید: اگر من به هر یک از انسان ها بگویم: بنده من! من دو رودخانه دارم که سیل وار طلا- و نقره در دامن تو می ریزند، من نیز به این دو رودخانه می گویم: هزاران سال، هر چه طلا و نقره دارند به تو بدهند.

حساب کنید اگر هزار سال دو رودخانه طلا و نقره بریزند، چقدر طلا و نقره برای او جمع می شود؟ پروردگار می فرماید: بعد از مدت کوتاهی به من می گوید: قدرت تو که محدود نیست، دو رودخانه دیگر نیز برای من درست کن. (۲) بی مروت! برای چه می خواهی؟ شکم تو که با نصف نان و ذره ای پنیر سیر می شود، بدن تو که با دو سه متر پارچه پوشیده می شود و در دو اتاق نیز زندگی تو

ص: ۳۸۱

۱- ۱ - انفال (۸) : ۶۳؛ «اگر همه آنچه را در روی زمین است، هزینه می کردی نمی توانستی میان دل هایشان الفت اندازی.»
۲- ۲ - مجموعه ورام: ۱/۱۶۳؛ روضه الواعظین: ۲/۴۲۹؛ «قال رسول الله صلى الله عليه و آله لو كان لابن آدم واديان من ذهب لابتغى وراءهما ثالثا ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب و يتوب على من تاب.»

به سر می رود، مانند انبیای من که کریم نیستی، هر چه به تو بدهم، به اندازه بدن خود برداری و بقیه را با من معامله کنی. آن اخلاق را که نداری، پس برای چه می خواهی؟

این آیه از نظر روانکاوی خیلی جالب است. قرآن در روانکاوی انسان خیلی عجیب است. من با یک روانشناس بسیار قوی که اسم او نیز خیلی بزرگ است، یک ساعت صحبت کردم، گفتم: آقای روانشناس! شما چه می گوید؟ بیش از دویست کتاب روانشناسی، از روانشناس های بسیار مهم که در آمریکا و اروپا نوشته اند، در کتابخانه ایشان بود.

گفتم: شما درباره این آیه چه می گوید: من آیه بیست سوره حدید را که پروردگار عالم، انسان را در شش دوره روانکاوی کرده است، برای شما بگویم:

« اِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بَبَائِهِ» (۱)

بعد برای او توضیح دادم. گفت: شما روانشناسی کاملی دارید، نمی دانم ما چه می گوئیم.

گفتم: شما با این همه روانکاوی، هر چه دانشمند در دنیا دارید، از مدرسه ها و دانشگاه های درجه اول اروپا و آمریکا و در بعضی از کشورهای مشرق و کشورهای آزاد شده بیرون می دهید، از حیوانات درنده هم درنده تر هستید. شما با انسان چه می کنید؟

آن وقت شما ببینید: رسول خدا صلی الله علیه و آله سیزده سال انواع بلاها را از دست مردم

ص: ۳۸۲

۱-۱) - حدید (۵۷) : ۲۰؛ «بدانید که زندگی دنیا [بی که دارنده اش از ایمان و عمل تهی است،] فقط بازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشیتان به یکدیگر، و افزون خواهی در اموال و اولاد است، [چنین دنیایی] مانند بارانی است که محصول [سبز و خوش منظره اش] کشاورزان را به شگفتی آورد.»

مکه کشید، اما وقتی با صد هزار نیرو وارد مکه شد، طواف و نماز و سعی و صفا و مروه را انجام داد و فرمود تا جارچی جار بزند که تمام اهل مکه به مسجد الحرام بیایند، رنگ ها از ترس پریده بود، در مقابل این قدرت بالا، اما فرمود: ای مردم مکه! من نیامده ام که انتقام سیزده سال کتک هایی که خوردم، افرادم را کشتید، هزار شبانه روز در شعب ابی طالب مرا زندانی کردید را بگیرم و تلافی کنم، بلکه آمده ام به همه شما حرفی که برادرم حضرت یوسف علیه السلام به برادرانش گفت، بگویم:

« لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ » (۱)

هیچ گناهی بر شما بار نمی کنم:

«إِذْهَبُوا أَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ» (۲) بروید! همه شما آزاد هستید. گفتم: حال، شما در این دنیا چه انسان هایی تربیت می کنید؟

پابندی روح در بدن، وابسته به تمایلات نفسی

این آیه عجیب روانکاوی کرده است:

« وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ » (۳)

زنجیرهای تمایلاتِ رها، او را برای ابد به طبیعت عنصری بسته است و یک

ص: ۳۸۳

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۹۲؛ «امروز هیچ ملامت و سرزنشی بر شما نیست.»

۲-۲ - قرب الإسناد: ۱۷۰؛ بحار الانوار: ۵۹/۹۷، باب ۹، حدیث ۶؛ «إِنَّ أَهْلَ الطَّائِفِ اسْلَمُوا فَأَعْتَقَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ جَعَلَ عَلَيْهِمُ الْعُسْرَ وَ نِصْفَ الْعُسْرِ وَ أَهْلُ مَكَّةَ كَانُوا أُسْرَاءَ فَأَعْتَقَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ قَالَ أَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ.»

۳-۳ - اعراف (۷): ۱۷۶؛ «ولی او به امور ناچیز مادی و لذت های زودگذر دنیای تمایل پیدا کرد.»

چشم به هم زدن روح، توان کشیدن این بدن به جانب خدا را ندارد؛ چون خود روح نیز اسیر شده است.

آیه دیگر، خدا در قرآن می فرماید:

﴿ اِنَّا قَلَّوْا۟ اِلٰى الْاَرْضِ ۙ ﴾ (۱)

گفتم: «ثقل» یعنی سنگینی. این آیه در سوره توبه است. یعنی به قدری روی زمین سنگین بار شده اید که فرمان من خدا نیز یک قدم شما را تکان نمی دهد.

می گویم: نماز به نفع خود شما است، می گویید، نماز چیست؟ می گویم: خمس و زکات بده، می گویید: کدام خمس و زکات؟ می گویم: اخلاق را رعایت کنید، می گویید: اخلاق چیست؟ می گویم: قیامت را در نظر داشته باشید، می گویید: چه کسی رفته تا از آنجا خبر بیاورد.

سبک بال شدن برای پرواز

آیه سوم، در سوره مبارکه اعراف است، می فرماید: پیغمبرم را فرستادم تا شش کار کند، یکی این است:

﴿ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ ۙ ﴾ (۲)

بارهای سنگینی که شیطان و تمایلات بر آنان تحمیل کرده است، از دوش وجود آنان بردارد تا برای پرواز سبک بال شوند:

﴿ وَ الْاَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ۙ ﴾

ص: ۳۸۴

۱-۱ - توبه (۹): ۳۸؛ «به سستی و کاهلی می گرایید [و به دنیا و شهواتش میل می کنید؟!].»

۲-۲ - اعراف (۷): ۱۵۷؛ «و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره ها [ی جهل، بی خبری و بدعت را] که بر دوش عقل و جان آنان است برمی دارد.»

غل و زنجیرهایی که از طریق شکم و شهوت شما را به طبیعت بسته است، باز کند که بشود روح شما را نزد من بیاورد.

حضرت یوسف علیه السلام که تمام وجودش به جانب خدا در حرکت بود، پروازش قوی و سریع بود و حتی یک چشم بر هم زدن از این سفر متوقف نمی شد، زلیخا می خواست با تمایلات بدن که این مجموع تمایلات، زلیخا را به:

﴿ اِنَّا قَلَّوْا۟ اِلَيْ الْاَرْضِ ﴾

و به:

﴿ وَ لِكِنَّهُ اَخْلَدَ اِلَى الْاَرْضِ ﴾

و به:

﴿ وَ الْاَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ﴾

تبدیل کرده بود، این مسافر به جانب حضرت حق را که روح و همه موجودیت او به جانب خدا می رفت، به سمت خود و به طرف زمین جذب کند. جاذبه یکی از آن تمایلات را گرفته، در مقابل جاذبه الله، فکر می کند جاذبه شهوت بدنی، جاذبه حضرت حق را خنثی می کند و حضرت یوسف علیه السلام ذلیل شهوت او می شود!

گله و چوپان و سگ گله را دیده اید. طبع سگ این است که اگر غریبه ای به طرف گله بیاید، پارس کند و اگر چوپان اشاره کند، خیز بردارد و شکم بیگانه ای را پاره کند، اما آشنای چوپان می آید، تا سگ پارس کند، بین چوپان و سگ اشاره ای قابل فهم است، با آن اشاره سگ آرام می شود.

خدا می فرماید: درست است که سگ هاری مانند شیطان در کنار زندگی شماست، اما این سگ هار، شکم غریبه ها را پاره می کند، تویی که آشنای من هستی، با یک اشاره، چنان او را از تو دورش می کنم که تو برای همیشه برای من بمانی. اگر ما را ببرند، یعنی هنوز آشنای خدا نشده ایم، به سگ چیزی نمی گوید،

یعنی ای سگک! هر کاری که می خواهی با او بکن، لقمه حرام در شکمش بریز، رابطه با نامحرم برای او برقرار کن، گوش و چشم او را از گناه پر کن.

جاذبه الهی در مبارزه با نفس

اشاره ای به این سگک نفس کرد که هفت سال حضرت یوسف علیه السلام در کمال آرامش به مبارزه اش ادامه داد. هر وقت به او گفت: بیا، گفت: من بیایم؟ یکی دیگر به من گفته است بیا، من مجذوب او شده ام. من در حوزه جاذبه دیگری هستم، تو مگر در مقابل آن جاذبه چقدر جاذبه داری؟ نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چکنم حرف دگر یاد نداد استاد [\(۱\)](#).

خدا می داند اگر خودش را در باطن به ما نشان بدهد، ما چه حالی پیدا می کنیم، اصلاً از همه چیز دل کنده می شویم و به او دل می بندیم و بعد به همه نشان می دهیم که ما داریم به طرف کسی می رویم، که دوست نداریم اصلاً برگردیم. هیچ وقت با کسی دعوا نمی کنیم، اوقات ما هیچ گاه تلخ نمی شود. وقتی ما را به امور غیر خدا دعوت می کنند، خیلی نرم می گوئیم: ما را جذب کرده اند، داریم می رویم، می خواهی بیایی، بیا و محبوب ما را ببین.

اگر به دل تجلی کند، نورانی می شود. دعوا نداریم؛ چون محبوب من اجازه نمی دهد که دعوا کنم، چنانچه به حضرت یوسف علیه السلام اجازه نداد که زلیخا را بزند:

« وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ » [\(۲\)](#)

ص: ۳۸۶

۱-۱ - حافظ.

۲-۲ - یوسف (۱۲): ۲۴؛ «و یوسف هم اگر برهان پروردگارش را [که جلوه ربوبیت و نور عصمت و بصیرت است] ندیده بود [به قصد دفاع از شرف و پاکی اش] به او حمله می کرد.»

من به حضرت یوسف علیه السلام گفتم: اصلاً با او درگیر نشو، بگذار درخواستش را بگویند. تو در جاذبه ای هستی که قدرت جاذبه تاریک او صفر است و نمی تواند تو را به سمت خود بکشد. دلی کو با تو همراه است و همبر چگونه مهر بندد جای دیگر

دلی کو را تو هم جانی و هم هوش از آن دل چون شود یادت فراموش (۱)

نمونه هایی از سبک بالان عالم

۱- حکایت آیت الله حائری و آیت الله حجت

وجود مبارک آیت الله العظمی حائری، وقتی به دعوت بزرگان زمان خود، به خصوص مرحوم شیخ محمد تقی بافقی از اراک به قم آمد و حوزه علمیه را تأسیس کرد، چند مرجع بزرگوار دیگر در آن زمان در قم بودند، مانند آیت الله فیض، آیت الله کبیر، آیت الله سید محمد تقی خوانساری، آیت الله صدر الدین صدر، آیت الله حجت.

ایشان وقتی به قم آمد، محور تمام مراجع شد. تمام پول های وجوهات به جانب ایشان رفت. به شخصیتی مأموریت داد که نزد بزرگان دین برود، بگوید: عبدالکریم با ارادت به شما عرض می کند: شما آنچه نیاز دارید بفرمایید، من با کمال میل انجام می دهم.

نماینده ایشان خدمت آیت الله حجت آمد، گفت: آقا فرمودند به شما عرض کنم که اگر کاری، پولی، مشکلی دارید، بفرمایید. ایشان فرمودند: سلام مرا به ایشان برسانید و بگویید: ما به جای عبدالکریم، نزد خود کریم می رویم. این سیر روح است.

ص: ۳۸۷

صبح بعد آیت الله حجت، داماد خود را صدا زد و گفت: چند نفر از علمای بزرگ قم را بگو بیایند. آمدند، دور اتاق نشستند، مهرش را از گردنش درآورد و گفت:

جلوی چشم من این مهر را بشکنید. گفتند: این مهر را شما به نامه ها و رسیدهای سهم امام می زنید؟ گفت: بشکنید، معطل نکنید. مهر را شکستند.

فرمود: من امروز وقتی به سراغ قرآن رفتم، اول صفحه را باز کردم، آمده بود:

« لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ » (۱)

من تا اذان ظهر می میرم، مرا خواستند و دعوتنامه برای من آمده است. محبوب مرا خواسته است. هر چه آوردند، نخورد. نه چایی، نه نان، نه پنیر.

خودش می فهمید که باید برود، گفت: از کنار قبر حضرت ابی عبدالله علیه السلام تربت آورده ام، آن را بیاورید. ذره ای از آن را در آب ریخت و گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ! که آخرین لقمه من در این دنیا، تربت مولایم ابی عبدالله الحسین علیه السلام بود. بعد «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفت و رفت. نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم (۲)

عجین بودن مبارزه با نفس با انواع بلاها

اشاره

خود را آماده کنید. ای که در کوچه معشوقه ما می گذری برحذر باش که سر می شکنند دیوارش (۳)

آماده باشید. از این حرفها خود من خیلی شنیدم، خیلی شیرین است.

ص: ۳۸۸

۱-۱ - رعد (۱۳): ۱۴؛ «دعوت حق [که اجابتش مایه سعادت دنیا و آخرت است] فقط ویژه خداست.»

۲-۲ - حافظ.

۳-۳ - دیوان اشعار حافظ شیرازی.

آن وقت ها که من می خواستم بروم طلبه بشوم، ثروتمندی نزدیک ما گفتم:

بدبخت! می خواهی بروی گدا شوی؟ او چیز دیگری در ذهنش بود. ای کاش معنی درست این جمله را می فهمید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾ (۱)

البته خودم نیز خوب نمی دانستم که دارم گدای چه کسی می شوم؟ بعد فهمیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«الْفَقْرُ فَخْرِي» (۲) من گدا هستم، اما تو نمی دانی که من گدای چه کسی هستم. من گدای آن کسی هستم که تمام انبیا و ائمه و اولیا علیهم السلام به گدایی در خانه او افتخار می کنند.

به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: «احببک» علی جان! شما را دوست دارم. حضرت نگاهی به او کرد و دید او راست می گوید. فرمود:

«أَعِدَّ لِلْفَقْرِ» (۳) برای انواع مزیقه ها و گرفتاری ها خودت را آماده کن. اگر به تو سنگ بزنند، به تو بدبخت، دیوانه و مجنون بگویند، آماده باش. آن کسی که عاشق ما شده است، باید مانند خود ما بلاکش باشد. البته بلای شما به اندازه بلای ما نیست. ما ظرفیت ائمه علیهم السلام را نداریم. ولی وقتی به ما تهمت می زنند، حرف های بی ربط می گویند، می گوئیم: به موالیان ما خیلی تندتر از این حرفها را گفتند و آنان صبر کردند، ما که خود را عاشق آنان می دانیم نیز صبر می کنیم.

ص: ۳۸۹

۱-۱ - فاطر (۳۵) : ۱۵؛ «ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا.»

۲-۲ - بحار الأنوار: ۶۹/۳۰، باب ۹۴، حدیث ۲۶.

۳-۳ - بحار الأنوار: ۲۷/۸۷، باب ۱، حدیث ۳۳.

به محض این که خبر شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام پخش شد، در بیش از نیمی از مملکت، مردم به هم می گفتند: مگر علی نماز می خواند؟ به مسجد رفته بود که چه کار کند؟ آماده باشید. این درگیری، درگیری روح و بدن، شعله های عشق خدا با تمایلات شهوات، بهشت و جهنم و خدا و ابلیس بود. اما چه کسی در این درگیری برنده شد؟

۲- قطع کردن پا در حین ذکر گفتن

طبق آن چیزی که «روح البیان» نقل می کند: طیب پای او را معاینه کرد، گفت:

سیاه و فاسد شده است، اگر آن را قطع نکنیم، به قلب می زند و می کشد. گفت: قطع کن، محبوب ما خواسته است که من دو پا را با یک پا ببیند. پا که برای ما نیست.

وسایل بریدن آماده شد. طیب گفت: باید بی حسی بزنیم. گفت: برای چه؟ نمی خواهد، قطع کن. گفت: خیلی درد دارد، گفت: من درد نمی کشم. شما تیزی چاقو را گذاشتی، به من خبر بده.

طیب گفت: من آماده ام که ببرم، گفت: من نیز «یا رب یا رب» را شروع می کنم، کار که تمام شد، مرا خبر کن. پا را برید و پانسمان کرد و تمام شد و او هنوز «یا رب یا رب» می گفت. به زحمت او را از بالا برگرداندند، گفتند: جراحی تمام شده است. یار را روی دل به سوی من است

من «یا رب، یا الله، یا ارحم الراحمین» می گویم، او می گوید: «لیبیک» .

کار من جستجوی او دائم کار او نیز جستجوی من است

بنده من! نه فقط تو دنبال من می گردی، من نیز دنبال تو می گردم.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۳۹۱

به کارگیری بدن و مال برای آخرت

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۳۹۲

اهل خدا، بدن را اصل و ریشه نمی دانند، بلکه از بدن به مرکب تعبیر می کنند که با ارزش ترین سوار و سوارکار عالم، یعنی روح که نفخه مستقیم پروردگار است، بر این مرکب سوار است. از بدن به ابزار آن سوار عرشی و ملکوتی تعبیر می کنند. این مرکب و ابزار بدون او میت است و قابل نگهداشتن نیست. باید دفنش کنند تا تجزیه و خاک شود و به مادرش که کره زمین است، برگردد و در قیامت این مرکب را به روح برگردانند، فقط به خاطر این که در همه امور مثبت و منفی روح همکاری کرده است.

هر چه که در قیامت باید به روح برسد، به این مرکب نیز می رسد. اگر بناست بهشت برسد، به هر دو باید برسد و اگر بناست دوزخ برسد، به هر دو باید برسد.

این بدن محدود است و باید به خاک برگردد، اما آنچه که از این خاک، در مدتی که حیات و راکب دارد، به دست می آید و اضافه از نیاز او است، باید برای عالم خاک بگذارد و برود. هر چه می خواهد باشد.

اگر این بدن برای به دست آوردن ثروت دنیا به کار گرفته شود، وقتی روح آن را رها کند، چنان که خودش باید دفن شود و به خاک برگردد، درآمدها را نیز باید برای زمین بگذارد. دیگر مالک عناصری که جمع کرده نیست. به هر نوع، صورت و شکلی، رابطه اش با آن عناصر قطع می شود. فقط فردای قیامت باید جواب بدهد که

این ها را که به دست آورد، از کجا آورد و چرا گذاشت و رفت؟ یعنی چرا با این دارائی ها، کاری نکرد؟ (۱)

جمع آوری خیرات تا هنگام مرگ

امر پروردگار عالم در قرآن است که:

« وَ اِفْعَلُوا الْخَيْرَ » (۲)

تا زمانی که زنده هستید، کارهای خوب و نیک انجام دهید. انباشتن ثروت به نظر خدا بدی است. اگر خودم این جمع کردن را خوب می دانم، اشتباه می کنم؛ چون این خوب دانستن من با امر پروردگار عالم نمی خواند. چرا که او جمع کردن و گذاشتن و رفتن را در صورتی که به کار خیر نبندم، بسیار بد می داند:

« وَ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيمٍ » (۳)

ص: ۳۹۶

۱-۱) - تفسیر القمی: ۲/۲۰؛ بحار الانوار: ۷/۲۵۹، باب ۱۱، حدیث ۳؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَأَتَزُولُ قَدَمًا عَبْدِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ اللَّهِ حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ عُمُرِكَ فِيْمَا أَفْتَيْتَهُ وَ جَسَدِكَ فِيْمَا أَبْلَيْتَهُ وَ مَالِكَ مِنْ أَيْنَ كَسَبْتَهُ وَ أَيْنَ وَضَعْتَهُ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ». هم چنین آمده مستدرک الوسائل: ۷/۱۵۷، باب ۱، حدیث ۷۹۰۴؛ «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا مَاتَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ وَ قَالَتِ النَّاسُ مَا أَخَّرَ فَصَدَّمُوا فَضَلَّ مَا يَكُنْ لَكُمْ وَ لَمَّا تَوَخَّروا كُلًّا يَكُنْ عَلَيْكُمْ فَإِنَّ الْمُخْرُومَ مِنْ حُرْمِ خَيْرِ مَالِهِ وَ الْمَغْبُوطَ مِنْ ثَقَلِ بِالصَّدَقَاتِ وَ الْخَيْرَاتِ مَوَازِينَهُ وَ أَحْسَنَ فِي الْجَنَّةِ بِهَا مَهَادَهُ وَ طَيَّبَ عَلَى الصَّرَاطِ بِهَا مَسْلَكَهُ».

۲-۲) - حج (۲۲): ۷۷؛ «و کار نیک انجام دهید.»

۳-۳) - توبه (۹): ۳۴؛ «کسانی را که طلا و نقره می اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند، به عذاب دردناکی مژده

ده».

یا اگر به خاطر بدن، به سراغ غارت حق دیگران بروم، ممکن است خودم را خوب بدانم، بگویم همه دارند می برند، اقتضا می کند که من نیز ببرم، یا همه دارند می خورند، من نیز باید بخورم. (۱) اما پروردگار عالم این غارتگری را بسیار بد و زشت می داند و به انسان اعلام می کند: (۲) «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (۳)

نمی خواهم ذره ای شر در شما بندگام باشد، چه برسد به این که انسان برای خاطر بدن، غارتگری کند.

« وَ تَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا » (۴)

ارثی که حق دیگران است، با فتنه گری بردارد. برای چه کسی برمی دارد؟ برای بدن. می خواهد برای بدن خانه دویست متری را هزار متر کند، ماشین معمولی را گران قیمت کند، در مراکز خوش آب و هوا ویلای چند میلیارد تومانی بخرد، این بدن را جابجا کند و از تهران به لندن و پاریس ببرد، در آنجا به بدن خوشگذرانی بدهد.

ص: ۳۹۷

-
- ۱-۱ - الکافی: ۲/۱۳۹، حدیث ۹؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ.»
- ۲-۲ - عوالی اللالی: ۱/۳۶۴، حدیث ۵۶؛ وسائل الشیعه: ۱۶/۵۳، باب ۷۸، حدیث ۲۰۹۶۲؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مَنْ افْتَتَحَ مَالَ مُؤْمِنٍ غَضِبًا بِغَيْرِ حَقِّهِ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُعْرِضًا عَنْهُ مَا قَتْنَا لِأَعْمَالِهِ الَّتِي يَعْمَلُهَا مِنَ الْبِرِّ وَ الْخَيْرِ لَا يُثْبِتُهَا فِي حَسَبَاتِهِ حَتَّى يَتُوبَ وَ يَرُدَّ الْمَالَ الَّذِي أَخَذَهُ إِلَى صَاحِبِهِ.» و نیز آمده: وسائل الشیعه: ۱۶/۵۳، باب ۷۸، حدیث ۲۰۹۶۰؛ «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِ أَخِيهِ ظُلْمًا وَ لَمْ يَرُدَّهُ إِلَيْهِ أَكَلَ جَذْوَةً مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»
- ۳-۳ - زلزله (۹۹): ۸؛ «و هر کس هم وزن ذره ای بدی کند، آن بدی را ببیند.»
- ۴-۴ - فجر (۸۹): ۸۹؛ «و میراث خود را [با میراث دیگران بی توجه به حلال و حرام بودنش] یک جا و کامل می خورید.»

این غارت را برای بدن می خواهد، نه برای روح. در این کارها روح به غربت کشیده می شود؛ یعنی وقتی تمام نگاه و توجه انسان به سراغ بدن معطوف باشد و روح فراموش شود، گویا وجود ندارد. آن وقت این نگاه همان نگاه حیوانات است؛ چون افق دید حیوانات بیشتر از بدن نیست. هر کاری می کنند، برای بدن می کنند.

وقتی نگاه کاملاً به بدن معطوف باشد و به روح دیگر نتواند نگاه کند، انسان غاصب، ظالم، فرعون، نمروذ، فتنه گر، گناهکار و معصیت کار به گناهان کبیره می شود.

مقابله با خواسته های نامشروع

همه انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام در این موارد می فرمایند: مگر حق بدن چقدر است و بدن چقدر می ارزد؟ امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: اگر غذایی از گندم و عسل خالص هر روز بخوام برای خود فراهم کنم، امکان دارد، ولی برای چه؟ من که توان بدنم را می توانم با دو لقمه از نان جو و مقداری دوغ، خرما، شیر و این چیزهایی که معمولاً غذای حضرت بود، تأمین کنم، چرا بیش از این مقدار را به بدن بدهم؟

مقدار لباس و کاشانه ای که می خواهم به بدن بدهم، خدا از حلال مقرر کرده است و اضافه تر از حلال را نیز به من اجازه نداده است، چون که اسراف است.

حلال خالص را نیز پروردگار فرموده است: با زکات، خمس و انفاق آن را حرث کن. برای چه بیش از حد به بدن برسم؟ اینجا نقطه جهاد اکبر است.

با بدن درگیر می شود، می گوید: تو بخواه، من که خواسته تو را به غیر از مقدار حلال، آن هم بدون اسراف، جواب نمی دهم. تو زبانت دراز است و اگر تو را رها کنم، حتی در حلال نیز به حدّ معین قناعت نخواهی کرد.

می خواهی هر روز و هر شب بهترین سفره رنگین را برای خود بیاندازی. یا

می خواهی در اتاقی بخوابی که چند میلیون پول دکوربندی آن و تخت خارجی و گچ بری آن باشد، اما بی خود می خواهی، تو چند روز دیگر می خواهی در قبر بروی، این همه گچ کاری و آینه کاری و سالن و تخت های آن چنانی خارجی را چگونه می خواهی ببری؟ مگر بدن چقدر می ارزد که ماشین چند میلیونی به آن می دهی؟

اگر او را رها کنی، تو را گرفتار همه بلاها می کند. بلاهایی که در چهره ظاهری، خوش سیما است.

آن وقت حاضر نیست با کفش روی زمین راه برود. این زمین به این پریمیتی، که خدا از آن، انسان و موجودات را می سازد، حتماً باید سر راهش فرش بیاورند بیاندازند که از روی فرش راه برود که کف کفش او به زمین نخورد.

ای انسان بیچاره! این ها به خاطر نگاه کردن صرف به بدن است که حیات، زندگی، خوشی، لذت بردن، پول، ازدواج، خانه و مرکب برای بدن باشد. لعنت بر این بدن. قدری گوشت و پوست و خون نجسی که می چرخد و هر روز نجاست سازی می کند، مگر چقدر می ارزد که این همه سنگ را به سینه می زنند؟ زیر و بالا پیش و پس و صف تن است بی جهت ها ذات جان روشن است (۱).

هزینه کردن نعمت ها در حد نیاز

اما آن افرادی که به اصل انسان، به سوار این مرکب نگاه دارند، واقعاً وقتی به بدن و به روح نظر می اندازند، روح را مانند حضرت عیسی علیه السلام می بینند و بدن را مانند خر عیسی.

چقدر باید خرج این مرکب کرد؟ چه اندازه برای این مرکب باید کوشید؟ مرکب را باید آب و نان داد که برای روح کار کند. باید تقویتش کرد که روزه بگیرد، نماز

ص: ۳۹۹

واجب را بخواند، صبح برخیزد و صورت روی خاک بگذارد و با پروردگار خود مناجات کند. اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس لذت نخوانی (۱)

عجیب است که این ها طبق آیات قرآن و روایات در خلوت خود، خوبی هایی که از بدن می کشند، حرف اول را می زنند. به قدری خالص هستند که ابداً در مسیر گوش دادن به قضاوت مردم نیستند که چه نوع قضاوتی می کنند. مردم آزادند که هر قضاوتی می خواهند بکنند.

مخفی بودن اولیا در قالب بدن

مدرسه ای که درش درون صحن حضرت رضا علیه السلام باز می شود و تقریباً رو به روی پنجره فولاد قدیم و صحن کهنه است، صحن معروف به سقاخانه اسماعیل طلا. اسم این مدرسه، مدرسه میرزا جعفر است که به دانشگاه رضوی تبدیل شده است. قبلاً حوزه علمیه پانصد ساله بود. حیاتش باغچه، درخت و سنگ فرش بود و در دو طبقه نیز حجره داشت و خیلی کهنه بود.

سازنده مدرسه در وقفنامه اش نوشته بود که چه نوع طلبه ای را در اینجا قبول کنید و آن طلبه چگونه باید درس بخواند و اگر طلبه ای در ایام طلبگی در اینجا مرد، پای همان حجره دفنش کنید.

در بیست قدمی حرم حضرت رضا علیه السلام، من مدرسه قدیمی و قبرها را دیده بودم.

بیشتر نماز مغرب و عشاء را در سفرهای مشهد به آنجا می رفتم که یکی از اولیای خدا آنجا نماز می خواند. چقدر زندگی با خدا لذت دارد. خدا اهل افراد بدنی نیست. خدا آب و نان بدن را می دهد، اما بدنی نیست.

ص: ۴۰۰

نگاه خدا به روح شما است:

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ» (۱) تمام نگاه خدا به باطن شما است؛ چون باطن، جای ایمان، عشق و علاقه به خدا، انبیا و ائمه علیهم السلام است، جای محبت به اولیای خدا است. باطن ما جهانی عجیب و خارق العاده است. حد و مرز ندارد. خیلی روشن و صاف است. اما بدن روی آن سایه می اندازد و آن را مانند دیو می کند، باطن حسود، ریاکار، طمع کار، حریص و متکبر می شود. (۲) این حالات روح آلوده است که بدن آن را آلوده کرده است و الا حسد برای روح امر اصیلی نیست، بلکه به روح عارض می شود.

چند نفر طلبه در آنجا درس می خواندند. به یکی از این چند نفر بدبین بودند که در عبادت خیلی سستی می کند.

عبادات مخفیانه اولیا به دور از طعن مردم

خیلی جالب است که کسی بدنش را نیز در پنهان کاری ببرد و وقتی در مقابل مردم می آورد، ظاهرش را بیاورد. مردم هر چه می خواهند بگویند، بگویند.

نمی دانند که این بدن دیشب با محبوب چه برنامه هایی داشته است که حالا مانند بیمار یا خسته به نظر می رسد.

ص: ۴۰۱

۱- ۱ - بحار الأنوار: ۶۷/۲۴۸، باب ۵۴، ذیل حدیث ۲۱.

۲- ۲ - بحار الانوار: ۲۴/۲۷۶، باب ۶۳، حدیث ۶۲؛ «امام باقر علیه السلام می فرماید: شِيعَتَنَا فِي بَاطِنِ السُّورِ الَّذِي فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ التُّورُ وَ يُصَيِّرُ عَدُوَّنَا وَ الْكُفَّارَ فِي ظَاهِرِ السُّورِ الَّذِي فِيهِ الظُّلْمَةُ فَيُنَادِيكُمْ عَدُوَّنَا وَ عَدُوَّكُمْ مِنَ الْبَابِ الَّذِي فِي السُّورِ مِنْ ظَاهِرِهِ.»

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«فَيَحْسِبُهُمْ مَرَضِيٌّ وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ» (۱) مردم می گویند: حتماً معتاد است. معلوم نیست بیچاره چه کاره است.

روزی، همدرسی هایش به او گفتند: پنج شنبه و جمعه که درس تعطیل است، ما نان و پنیر و سبزی آماده کرده ایم، می خواهیم کنار رودخانه طرجه و باغ های بیرون از مشهد برویم، شما می آید برویم؟ گفت: دعوت مؤمن را باید اجابت کرد. می آیم.

شب جمعه بود. شام خوردند و مقداری نشستند و حرف زدند، بعد گفتند: بخوابیم.

او نیز کنار درختی خوابید. همه خوابیدند فقط در آن تاریکی یکی از آنان بی خوابی به سرش زده، ولی نشان نمی دهد که خواب نیست. نصف شب بود. آهسته برخاست. از لای درخت ها به طرف آب پیچید.

حسن ظن به مردم

این طلبه ای که بی خوابی به سرش زده بود، با خود گفت: او این وقت شب کجا می رود؟ پابرنه، آرام، پشت سرش آمد و دید او وضو گرفت، چه وضویی. نه آب مالیدن به صورت و دست. من هماندم که وضو ساختم از چشمه عشق چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست (۲)

وضوی او تمام شد. به گوشه ای آمد و یازده رکعت نماز شب را خواند که عبادات شب امیرالمؤمنین و امام زین العابدین علیه السلام را به ذهن می انداخت. بعد تا به ستاره ها نگاه کرد، دید صبح صادق شده است، نماز صبح را خواند، بعد سریع آمد، روی آن تشکچه رفت و رواندازش را روی خود کشید و خوابید. بقیه یکی یکی بیدار شدند و نمازها را خواندند و به یکدیگر گفتند: او را ببین، مانند جنازه افتاده است، ای بدبخت! شب جمعه و صبح جمعه است.

به ما که نگفته است بیدارش کنیم، ما نیز وظیفه نداریم او را بیدار کنیم. خوابید تا آفتاب زد. آنها گفتند: ای بدبخت! تو طلبه هستی؟ آمدی درس بخوانی و بعد بروی مردم را نماز خوان کنی، آن وقت خودت نماز صبح را نخواندی؟

عصر جمعه برگشتند. آنها که به حجره های خود رفتند، این کسی که در شب او را دیده بود، بعد از نماز مغرب و عشا آمد، با دنیایی از ادب رو به روی او نشست. او گفت: ای شیخ! چرا راحت نمی نشینی؟ گفت: من وظیفه ندارم راحت بنشینم، من آمده ام تا تو مرا به غلامی قبول کنی. گفت: مگر دیوانه شده ای؟ من هم مانند تو طلبه ام، غلامی چیست؟

گفت: خیال می کنی ما در حق تو کم گناه کرده ایم؟ ما در حق تو بدبین بودیم. ما را ببخش. ما خیال می کردیم که تو حتی نماز صبح را نیز نمی خوانی. من دیشب بیدار بودم. پشت سر تو آمدم و خیلی گریه کردم. من می خواهم غلام تو باشم.

گفت: باشد، بنشین تا بیایم. پشت پنجره فولاد آمد و گفت: یا بن رسول الله! سر ما روی آب افتاد، تا همین جا کافی است. دعوتی کن از من تا بیایم. برگشت، خوابید و بعد هم مرد.

١-١) - نهج البلاغه: خطبه ١٨٤ (همام) ؛ «قَدْ بَرَّاهُمْ الْخَوْفُ بَرَى الْقَدَاحِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسِبُهُمْ مَرَضَى وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ وَ يَقُولُ لَقَدْ حُولُوا وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ لَا يَرْضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ وَ لَا يَسْتَكْتِرُونَ الْكَثِيرَ فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ.»

٢-٢) - حافظ شیرازی.

شب مردان خدا روز جهان افروز است روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست (۱)

اولیا در غربت دنیا

ما همانی را می گوئیم که امام زین العابدین علیه السلام در دعای ابو حمزه می فرماید:

«فَارْحَمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غُرْبَتِي» (۲) خدایا به غربتم در این دنیا رحم کن.

ما می خواهیم با تو باشیم، یار نداریم، بیشتر مردم به دنبال غیر خدا، بدن، زمین و ملک و پول هستند، بر ما عیب می کنند: ای بیچاره ها! قدیمی ها! هر چه می خواهند بگویند، مگر به پیغمبر صلی الله علیه و آله مجنون، کذاب و ساحر نمی گفتند.

(۳) والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۴۰۴

۱-۱ - مواظ، سعدی شیرازی.

۲-۲ - إقبال الأعمال: ۷۳؛ «إلهی إن عفوت فمن أولى منك بالغفران [بالعفو] و إن عذبت فمن أعدل منك فی الحكم اللهم فارحم فی هذه الدنيا غربتی و عند الموت کربتی و فی القبر وحدتی و فی اللحد وحشتی و إذا نشرت للحساب بین یدیك ذل موقفی و اغفر لی ما خفی علی الآدمیین من عملی و آدم لی ما به سترتني.»

۳-۳ - در آیات متعدد سوره های زیر نسبت مجنون و ساحر به وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله می دادند: صفات: ۳۶ « وَ يَقُولُونَ أَإِذَا تَارَكُوا آلَهُنَا لِنُشَاعِرِ مَجْنُونٍ » دخان: ۱۴ « ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ » ذاریات: ۵۲ « كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ » ذاریات: ۳۹ « فَتَوَلَّى بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ »

تفاوت روحیه یوسف علیه السلام و زلیخا

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۸۵

ص: ۴۰۵

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

تفاوت بسیار مهمی که بین وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام و زلیخا بود، این است که تمایلات مربوط به بدن، در حضرت یوسف علیه السلام به طور کامل کنترل شده بود و هیچ گاه میل، غریزه و خواسته مربوط به بدن در ایشان رها و بی مهار نبود. این تمایلات به وسیله روح حضرت، که غرق در معرفت و به حضرت حق و عشق به پروردگار و نگاه به قیامت بود، در کنترل کامل بود، لذا تمام حرکات اعضا و جوارح بدن ایشان در اوج عبادت و بندگی بود.

در حقیقت روح او که از طریق نور معرفت و عشق به عبادت به حضرت حق وصل بود، این توان را داشت که بدن را در حرکت به سوی پروردگار سیر دهد، اما بانوی کاخ که روحش مرده بود، آنچه در وجود او فعال بود، تمایلات بی مهار مربوط به بدن بود که آنها را آزاد کرده بود.

در آیات قرآن می بینید که تمایلات رهای این زن، هیچ احترامی به حق شوهر نداشت و زشتی را با همه وجودش خریده و قبول کرده بود. خیانت به شوهر را راحت پذیرفته بود و آنچه که برای او مهم بود، این بود که این بدن، به آن لذتی که می خواهد، برسد.

ص: ۴۰۷

زیاده خواهی تمایلات بی مهار انسان

در اینجا باید مسأله ای را همه ما توجه کنیم که تمایلات بی مهار در ارتباط با بدن، زیاده خواه است و زیاده خواهی آن نیز مرزی ندارد.

به عبارت حکیمان الهی، تمایلات مربوط به بدن در این دنیا، بی نهایت خواه است، اما مایه ای که معده این بی نهایت خواهی را سیر کند، هرگز فراهم شدنی نیست. علت آن نیز این است که محل زندگی بشر در کره زمین است.

آنچه که در ارتباط با تمایلات بدنی می خواهد، پول، مسکن، زمین، مقام و ارضای غریزه شهوت است و در اینجا هم زمین محدود است، هم خواسته ها.

زمان ارضای غریزه شهوت نیز کوتاه است. این شعله ای است که اولاً: هر دری را به روی آدم باز نمی کند، ثانیاً: بعد از مدتی خاموش می شود و این گونه نبوده است که هر مرد و زنی نسبت به شهوت جنسی، بتواند زیاده خواه باشد و به آنچه که می خواهد برسد.

این مقدار محدودیت جنسی از پول، زمین، مسکن، خوراک، مرکب و لباس نیز بین شش میلیارد نفر جمعیت جهان تقسیم شده است. این طور نیست که همه درهای امیال را باز بگذارند و به هر نفر از افراد زیاده خواه بگویند: تشریف بیاورید و هر چه میل دارید، بردارید و ببرید. اصلاً چنین حکمی را هیچ کس علیه خودش صادر نمی کند.

در تمایلات بی مهار، اجناس مقابلش نیز فوق العاده محدود است که یا در حدّ کوشش پاک نصیب شخص می شود که حلال است، یا نه، او با ارتباط برقرار کردن با معصیت، فتنه، فساد و تقلّب به مقداری از آن می رسد که آنها نیز خیلی محدود هستند.

امیرالمؤمنین علیه السلام جمله جالبی دارند که خیلی قابل دقت است. این جمله از پربهاترین جملات حضرت است که می فرماید: ثروت به دست آورده که در کنار آن ثروت، عمر شما تمام می شود، یا وارثی ندارید، که دولت این مال را می برد، چه سودی برای تو دارد؟ (۱) و یا وارث داری و وارث، ثروت را مالک می شود و آن چه برای تو می ماند این است که در قیامت در دادگاه تو را نگهدارند و به تو بگویند:

«مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبْتَ مَالَكَ» (۲) آن ثروت را از کجا به دست آوردی؟ آیا حلال بود، یا حرام؟ این پولی که از تو ماند، دلیل بر بخل تو بوده و بخیل باید به جهنم برود:

« وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ » (۳)

ص: ۴۰۹

۱-۱) - نهج البلاغه: حکمت ۱۹۱ و ۱۹۲؛ «امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا الْمَرْءُ فِي الدُّنْيَا غَرَضٌ تَنْتَضِعُ لِي فِيهِ الْمَنَائِبُ وَ نَهَبُ تُبَادِرُهُ الْمَصَائِبُ وَ مَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ وَ فِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَصِيصٌ وَ لَا يَبْتَالُ الْعَبْدُ نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ أُخْرَى وَ لَا يَسِيءُ تَقْبِيلُ يَوْمًا مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا بِفِرَاقِ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ فَحُجْنُ أَعْوَانِ الْمُؤْمِنِ وَ أَنْفُسِنَا نَضَبُ الْحُتُوفِ فَمَنْ أَيْنَ نَزَجُو الْبَقَاءَ وَ هَذَا اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ لَمْ يَوْفَعَا مِنْ شَيْءٍ شَرَفًا إِلَّا أَسْرَعَا الْكُرَّةَ فِي هَدْمِ مَا بَنَيْتَا وَ تَفْرِيقِ مَا جَمَعْنَا.» و نیز می فرماید: «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ آدَمَ مَا كَسَبْتَ فَوْقَ قُوَّتِكَ فَأَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِعَيْرِكَ.»

۲-۲) - الکافی: ۴/۳۹، حدیث ۴؛ «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ مَنْ أَخْرَجَ مِنْ مَالِهِ الزَّكَاةَ تَامَةً فَوَضَعَهَا فِي مَوْضِعِهَا لَمْ يُسْأَلْ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبْتَ مَالَكَ.»

۳-۳) - توبه (۹): ۳۴؛ «و کسانی را که طلا و نقره می اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند، به عذاب دردناکی مژده

این حکم قطعی پروردگار است. پس اگر در حلال بخیل بودی، باید به جهنم بروی، در حرام که جهنمی شدن تو حتمی است.

یا بی وارثی که دو صورت داشت و در هر دو صورت باید به جهنم بروی، چه حلال باشد و در آن بخیل باشی، چه حرام.

و یا وارث داری که می پرسند: وارث تو کیست؟ اگر وارثان باادب و با تربیت و اهل خدا باشند، بعد از مردن تو به آنها رسیده است، می گویند: ما که بار این پول ها را نمی خواهیم به دوش بکشیم. به اندازه عادی، زندگی خود را اداره می کنیم و بقیه اش را نیز خرج خدا می کنیم. پول چه کسی را خرج خدا می کند؟ پول کس دیگر را، نه پول خودش را.

سود بردن دیگران از ارث

در شهری منبر می رفتم، بعد از تمام شدن سخنرانی، حوزه علمیه آنجا را به من نشان دادند. حدود پنج هزار متر زمین و چهارده هزار متر ساختمان بود. ساختمانی که برای اهل علم و درس خواندن بود و خیلی هزینه شده بود. چند هزار متر ساختمان، با تمام لوازم آن زمان.

گفتند: تمام این مدرسه را خانمی ساخته است که این ثروت از پدرش به او ارث رسیده است. گفته من مگر دیوانه ام که مانند پدرم پول ها را نگهدارم و بعد از من به دیگران برسد؟ تمام این پول ها را در راه خدا هزینه می کنم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: یا آن وارث، چنین وارثی است، که در این صورت در قیامت جلوی چشم تو، وارث تو را که با پول تو رضای خدا را جلب کرده است، به بهشت می برند و حضرتعالی را جلوی چشم وارث به عنوان بخیل به جهنم می برند.

یا نه، وارثان افراد بی تربیت، بی دین و فتنه گری هستند که بعد از مردن تو، با

پول تو لذت می برند و تو در برزخ عذاب و درد بخت را می چشی و وارثانت با رفقا در دنیا به خوش گذرانی و معصیت و در جلسات شبانه شرکت می کنند و پول تو را خرج این شکم نجس و شهوت نجس تر می کند، آن گاه تو را در قیامت دو برابر عذاب می کنند، عذاب اول برای بخل تو است، عذاب دوم این که با پول خود، به گناه کمک کردی. (۱) این آخر و عاقبت تمایلات است. گرچه بی مهار می شود، ولی این تمایلات بی مهار، در مقابل خودش جنسی به اندازه معده خودش را ندارد.

بصیرت بزرگان در برخورد با تمایلات دنیوی

حضرت یوسف علیه السلام همه این ها را می دانست و می دید. او عاقل، منصف و با وجدان و بیدار بود، لذا تمام تمایلات بدن را به برنامه های الهی محدود کرد. پنجاه سال نیز در این دنیا صبر کرد و بعد او را از این دنیا به آن دنیا بردند، در آن دنیا چون حدود و مرز وجود ندارد، کمربندهای تمایلات را در آنجا باز می کنند، کمربندهای تمایلات همین دین است.

این تمایلات مربوط به بدن است. تمایلات مربوط به بدن کمربندهایشان را که باز کردند، بی نهایت می شود، مطابق این معده بی نهایت، جنس بی نهایت وجود

ص: ۴۱۱

۱- ۱) - نهج البلاغه: حکمت ۴۱۶؛ «وَقَالَ لِإِنِّهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَأَتُخَلَّفَنَّ وَرَاءَكَ شَيْئًا مِنَ الدُّنْيَا فَإِنَّكَ تَخَلَّفُهُ لِأَحَدِ رَجُلَيْنِ إِذَا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيَتْ بِهِ وَإِذَا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعَتْ لَهُ فَكُنْتَ عَوْنًا لَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ وَ لَيْسَ أَحَدٌ هَدَيْنَ حَقِيقًا أَنْ تُؤْتِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ قَالَ الرَّضِيُّ وَيُرْوَى هَذَا الْكَلَامُ عَلَى وَجْهِ آخَرَ وَهُوَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الَّذِي فِي يَدِكَ مِنَ الدُّنْيَا قَدْ كَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَكَ وَهُوَ صَائِرٌ إِلَى أَهْلِ بَعْدِكَ وَإِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدِ رَجُلَيْنِ رَجُلٌ عَمِلَ فِيهَا جَمَعَتْهُ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيَتْ بِهِ أَوْ رَجُلٌ عَمِلَ فِيهَا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعَتْ لَهُ وَ لَيْسَ أَحَدٌ هَدَيْنَ أَهْلًا أَنْ تُؤْتِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ وَ لَا أَنْ تَحْمِلَ لَهُ عَلَى ظَهْرِكَ فَارْجُ لِمَنْ مَضَى رَحْمَةَ اللَّهِ وَ لِمَنْ بَقِيَ رِزْقَ اللَّهِ.»

دارد. روح که دیگر خودش بی نهایت هست:

« وَعِدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ » (۱)

برای تمایلات بی نهایت شما، نعمت بی نهایت وجود دارد،

« فِيهَا مَا تَشْتَهُهُ الْأَنْفُسُ وَتَلذُّ الْأَعْيُنُ » (۲)

و برای تمایلات چشمی شما، برای لذت بردن از مناظر، مناظر بی نهایت زیبا وجود دارد. این طور نیست که من خدا در اینجا به شما بگویم: خود را محدود کنید، در قیامت نیز بگویم محدود کنید. قیامت که دار تکلیف و جای حرام و حلال نیست.

« إِنَّكُمْ الْيَوْمَ فِي دَارِ عَمَلٍ وَ لِحِسَابٍ وَ أَنْتُمْ غَدًا فِي دَارِ حِسَابٍ وَ لَاعْمَلٍ » (۳) امروز روز عمل است نه حساب و فردا روز حساب است نه عمل.

تمام این ها برای حضرت یوسف علیه السلام مانند آفتاب روشن بود و باور داشت، لذا در اوج جوانی و لذت خواهی، دعوت به گناه را پاسخ مثبت نداد. آیا می شود ما نیز خود را کاملاً عاقلانه به قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام محدود کنیم؟

ص: ۴۱۲

۱- ۱) - توبه (۹) : ۷۲؛ «خدا به مردان و زنان با ایمان بهشت هایی را وعده داده که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است؟ در آن جاودانه اند، و نیز سراهای پاکیزه ای را در بهشت های ابدی [وعده فرموده] و هم چنین خشنودی و رضایتی از سوی خدا [که از همه آن نعمت ها] بزرگ تر است.»

۲- ۲) - زخرف (۴۳) : ۷۱؛ «در آنجا آنچه دل ها می خواهد و چشم ها از آن لذت می برد، آماده است.»

۳- ۳) - بحار الأنوار: ۷۰/۹۱، باب ۱۲۲، حدیث ۶۳.

اولیای الهی گاهی برای محدود کردن خود، چه می کردند! که وقتی داستان آنها را می خوانیم، بهت زده می شویم. من در این قضیه ای که می خواهم نقل کنم، واسطه سوم هستم؛ چون نبیره دختری مرحوم حاج ملاهادی سبزواری برای خودم تعریف کرد و با دست خودش نیز نوشته بود و لطف کرد و به من داد.

گفت: حاجی از فروش زمین های پدرش واجب الحج می شود. به همسر بزرگوارش که از او دارای یک پسر چهار ساله به نام ملامحمد بود، می گوید: این بچه را در سبزواری بگذاریم و به حج برویم. از کویر سبزواری به بندرعباس می آیند. حج در آن زمان حداقل هشت ماه طول می کشید.

در بندر سوار کشتی می شوند، دو ماه روی آب بودند تا به جده می روند و به مکه می آیند. اعمال حج را انجام می دهند. زمانی که در مکه نه برقی بوده و نه آبی، و تعداد حجاج بسیار کم بود.

اعمال حج تمام می شود، همان راه را می آیند که برگردند، در مسیر برگشت همسرش مریض می شود و می میرد. همانجا در بیابان، با کمک زنانی که در سفر بودند، غسل می دهند، کفن و دفن می کنند.

حاجی تا بندرعباس می آید، پیاده می شود، تمام بار او نیز یک بقچه بود. اولیای خدا همیشه سبک بار و سبک بال بودند. به این خاطر مردن آنان نیز خیلی راحت بود؛ چون چیزی نبود که از آن دل بکنند. خانه و زندگی شان خیلی معمولی بود و هرگز دلبستگی ایجاد نمی کرد.

حاجی هر هشت سالی یک عبا عوض می کرد. چیزی نبود که دل آنان را ببرد.

تنها چیزی که دل آنان را برده بود، خدا بود. دیگر دلی نداشتند که جای دیگری ببرند. از بندر به کرمان می آید که از راه کویر به سبزواری بیاید. حدود عصر به کرمان

می رسد. عمامه حاجی مانند روحانیون دیگر نبود، بلکه شبیه عمامه روستایی های سبزوار، حالت عادی داشت.

با همین بقیچه به مدرسه طلبه ها می آید، به خادم می گوید: به من جا بده. خادم نگاهی به او می کند و می گوید: جا نداریم، چون در وقفنامه این مدرسه نوشته شده بود که فقط اهل علم و طلبه ها می توانند در اینجا بخوابند.

خدمتگزاری حاجی سبزواری در حوزه علمیه کرمان

حاجی، کشتی علم، حکمت و عرفان بود، به او می گوید: ای خادم! من به تو راه شرعی نشان می دهم که مرا راه بدهی و آن این است که چند روزی که اینجا می مانم، برای کمک تو جارو می کشم و لباس طلبه ها را می شویم و دستشویی ها را تمیز می کنم. خادم قبول می کند.

چنان تمایلات را محدود می کردند، گویا اصلاً تمایلاتی نداشتند. او می توانست نزد مرجع تقلید شهر برود، بگوید که من چه کسی هستم، کسی که در تمام ایران کتاب منظومه حکمت و منطق و حاشیه های او بر اسفار صدرالمتألهین را درس می دهند، تا آن مرجع کرمانی، خاک کف پای او را روی چشمش بگذارد؛ چون حاجی اهل کرامت بود و با خدا خوب زندگی و رفتار کرده بود.

حاجی از آنهایی بود که راحت می توانست به خدا بگوید: من شصت سال است که حرف تو را گوش دادم، یک بار تو حرفم را گوش بده، خدا نیز قبول کند.

«عَبْدِي أَطْعَنِي أَجْعَلْكَ مِثْلِي» (۱)

ص: ۴۱۴

۱-۱) - شجره طوبی: ۱/۳۳، مجلس ۱۲؛ الجواهر السنیه، کلیات حدیث قدسی: ۷۰۹؛ «ورد فی الحدیث القدسی عن الربّ العلیّ أنّه یقول: عبدي أطعني أجعلك مثلي، أنا حیّ لا- اموت اجعلك حیّا لا تموت، أنا غنی لا أفقر أجعلك غنیّا لا تفتقر، أنا مهما أشاء یكون أجعلك مهما تشاء یكون.»

بنده من، با من باش، تا من تو را نمونه خودم قرار دهم. من به موجودی می گویم، باش، می شود، تو هم بگو باش، می شود.

خادم قبول کرد. چند روز در مدرسه جارو می کشد، لباس طلبه ها را می شوید، می بیند باید بیشتر بماند تا این نفس بیشتر ادب شده، محدودتر شود. سه سال در کرمان، خادم آن مدرسه بود. حیاط و اتاق طلبه ها را جارو می کرد، گاهی طلبه ها می گفتند: برو نانی برای من بگیر و بیاور، لباس های ما را شستشو کن، می گفت:

چشم.

روزی خادم به او گفت: اهل کجا هستی؟ گفت: آدرس ما را قرآن داده است:

« مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ » (۱)

اهل خاک هستیم. گفت: آیا زن داری؟ گفت: همسر مرده است. گفت:

نمی خواهی ازدواج کنی؟ گفت: فکر نمی کنم کسی با این وضع به ما زن بدهد. گفت:

من دختری دارم، دم بخت است، ولی چون زشت است، در خانه مانده است و کسی او را نمی برد. تو بیا با او ازدواج کن.

حاجی می بیند این شهوت «الله» است، قبول می کند. حاجی بعدها از این دختر، دو پسر و دو دختر پیدا کرد: نوریه و حوریه خانم، عبدالقیوم و یک پسر دیگر که هر چهار نفر فیلسوف، عارف، حکیم و مفسر قرآن شدند.

پاسخ آیت الله کرمانی توسط حاجی سبزواری

بعد از سه سال، روزی حیاط را جارو می کرد، دید آیت الله سید جواد کرمانی (۲)، برای طلبه ها کتاب «منظومه حکمت» خود حاجی را می گوید: چون

ص: ۴۱۵

۱- ۱ - طه (۲۰): ۵۵؛ «شما را از زمین آفریدیم.»

۲- ۲ - السید جواد الکرمانی: من فحول العلماء المتبحرین کان من المروجین للیدین و الذابین عن حیاضه و الداحضین لبدع المبطلین اظهر قبائح الحاج کریم خان ترجمه فی «المآثر و الآثار» صفحه ۱۵۳ و وصفه بقوله عالم ربانی و اوحدی بلاثانی و ذکر ان السلطان بنی لاصحابه. مدرسه فی کرمان و قال سیدنا فی «التکمله» انه من ارحام سیدنا الاستاذ المیرزا محمد حسن الشیرازی و له مصنفات و له ابن عم انعم فی علوم الحکمه و توفی بعد التلمائه. (طبقات اعلام الشیعه: ۱/۳۱۷، شماره ۶۵۱)

کتابش، کتاب درسی بود. همان طور که جارو می کرد، به درس استاد گوش داد، ببیند استاد کتاب او را که در سبزواری نوشته است، چگونه درس می دهد.

اشکال درسی به وجود آمد، حل نشد، درس تمام شد، آیت الله سید جواد از مدرسه بیرون آمد که به خانه برود. حاجی به دنبالش تا کوچه آمد، گفت: آیت الله! درست است که من خادم مدرسه و جارو کش هستم، توالت ها را تمیز می کنم و لباس طلبه ها را می شویم، این اشکالی که در درس، در این کتابی که درس می دادی پدید آمد، من خادم هستم، ممکن است قبول نکنید، اما فکر می کنم جوابش این باشد.

گفت: برو آقا، برو جارو بکش. خادم را به علم فلسفه و حکمت متعالیه چه کار؟ بعد به خانه می رود و در مورد آن جواب فکر می کند، می بیند این جواب، جواب ملاصدرا است. با خود می گوید: آیا سواد این خادم به اندازه ملاصدرا و حاج ملاهادی سبزواری است؟

از آن طرف، حاجی آمد و به خادم گفت: من می خواهم با همسر به شهر سبزواری بروم. بار را بست و رفت. آیت الله سید جواد، خادم خود را فرستاد، گفت: سریع به مدرسه برو و این خادم را بردار و بیاور، ببینم او کجا درس خوانده است. خادم آیت الله سید جواد آمد و به خادم مدرسه گفت: آن خادمی که به تو کمک می کرد کجاست؟ گفت: همسرش را برداشت و رفت.

سه سال بعد، دو تن از طلبه های همان مدرسه درسشان در کرمان تمام می شود، با هم قرا می گذارند که به سبزواری بیایند و ادامه درس را در خدمت حاج ملاهادی سبزواری بخوانند. روزی که وارد سبزواری می شوند و به مدرسه آنجا می روند، می بینند عجب شور و نشاطی بین طلبه هاست، حاجی نشسته و دارد درس می دهد. نگاه می کنند، می بینند این همانی است که سه سال در مدرسه آنها توالی ها را می شست و جارو می کرد و آنها به او می گفتند: برو نان بگیر و بیاور.

حاجی پشت به دیوار نشسته بود. طلبه های سبزواری هم رو به حاجی بودند، آن دو نفر را نمی دیدند. حاجی به آنها اشاره کرد که همانجا بنشینید. درس که تمام شد، آمد و هر دوی آنها را در آغوش گرفت و احوال همه طلبه ها را پرسید. بعد به آنها گفت: تا زنده ام، راضی نیستم که از قضیه کرمان به احدی حرفی بزنید. من آنجا ایستادم تا این نفس سرکش را ادب کنم. این کار من نیز تعریف کردن ندارد. به چه کسی می خواهید بگویید؟

این بدن، با این روح، از سرعت نور نیز سریع تر به طرف خدا می رود. من ده روز، هر روز از صبح تا اذان ظهر بر سر قبرش می رفتم، می دیدم از روستاهای دور سبزواری، خانم ها بچه های مریض خود را کنار قبر حاجی می آورند، با انگشت، گرد و غبار روی قبر حاجی را برمی داشتند و به مریض خود می مالیدند. به خدا قسم! می گفتند:

تا به روستا برویم، مریض ما خوب شده است و خوب هم می شد. آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند (۱)

ما مانند فلز مس هستیم، که نظری کیمیایی می خواهیم که ما را طلا کند.

ص: ۴۱۷

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: دشمن ترین دشمنان خدا، ابلیس است.

می فرماید: خدا در قرآن فرموده: ابلیس دست خود را دراز کرد و گفت: من خواسته ای از تو دارم، دعا کرد، گفت:

« أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُعْتَبُونَ » (۱)

عمر مرا تا قیامت ادامه بده، من نمیرم، خطاب رسید: دعای تو را مستجاب کردم، عمر تو طولانی شد. بعد امام علیه السلام می فرماید: تو که دعای دشمن ترین دشمنان را مستجاب کردی، دعای ما را مستجاب نمی کنی؟ (۲) والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۴۱۸

۱- ۱) - اعراف (۷) : ۱۴؛ «مرا تا روزی که [مردگان] برانگیخته شوند، مهلت ده.»

۲- ۲) - بحار الانوار: ۷۴/۲۰۵، باب ۸، حدیث ۱؛ «امام علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام سفارش می کند: وَ اعْلَمْ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ مَلَكُوتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ قَدْ أَذِنَ لِإِدْعَائِكَ وَ تَكْفُلَ لِإِجَابَتِكَ وَ أَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيكَ وَ هُوَ رَحِيمٌ كَرِيمٌ لَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُكَ عَنْهُ وَ لَمْ يُلْجِئِكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ وَ لَمْ يَمْنَعَكَ أَنْ أَسْأَلَ مِنَ التَّوْبَةِ وَ لَمْ يُعَيِّرْكَ بِالْإِنَابَةِ وَ لَمْ يُعَاجِلْكَ بِالْتِقَمِهِ وَ لَمْ يَفْضَحْكَ حَيْثُ تَعَرَّضْتَ لِلْفَضِيحَةِ وَ لَمْ يُنَاقِشْكَ بِالْجَرِيمَةِ وَ لَمْ يُؤَيِّسِكَ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ لَمْ يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي التَّوْبَةِ فَجَعَلَ تَوْبَتَكَ التَّوْرِعَ عَنِ الذُّنْبِ وَ حَسَبَ سَيِّئَتِكَ وَاحِدَةً وَ حَسَبَتَكَ عَشْرًا وَ فَتَحَ لَكَ بَابَ الْمَتَابِ وَ الْإِسْتِعَابِ فَمَتَى شِئْتُمْ سَمِعَ نِدَاكَ وَ نَجَوَاكَ فَأَفْضَيْتَ إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ.» و نیز امام صادق علیه السلام می فرماید: الکافی: ۲/۴۶۶، حدیث ۳؛ «عَنْ مُيَسَّرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لِي يَا مُيَسَّرُ ادْعُ وَ لَا تَقُلْ إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْرَلَهُ لَا تَنْتَالُ إِلَّا بِمَسْأَلِهِ وَ لَوْ أَنَّ عَبْدًا سَدَّ فَاهُ وَ لَمْ يَسْأَلْ لَمْ يُعْطَ شَيْئًا فَسَلْ تُعْطَ يَا مُيَسَّرُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابِ يُفْرَعُ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ.» و هم چنین آمده: الکافی: ۲/۴۶۸، حدیث ۵؛ «عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ عَلَيْكُمْ بِسَلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ فَقِيلَ وَ مَا سِلَاحُ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ الدُّعَاءُ.»

فهرست ها

اشاره

ص: ۴۱۹

فهرست آیات

آیه

شماره آیه صفحه

. فاتحه (۱)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

۱

۳۴۷

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»

۵

۳۴۷

. بقره (۲)

«جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»

۲۵

۲۴۸

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»

۳۰

۳۵۹، ۱۱۲

«عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»

۳۱

۳۶۰، ۳۶۱

« أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ »

٣٣

٣٦٢

« وَكُلًّا مِنْهَا رَعَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا »

٣٥

٣٧٢

« وَلا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ »

٣٥

٣٧٣

« فَأَمَّا يَا بَنِيَّ كُفَّيْنِي هُدَى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ »

٣٨

١١٥

« فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ »

١١٥

٣٥١

« أَنْ طَهَّرْنَا بَيْتِي »

١٢٥

٣٦٨، ١١٣

« فَادْكُرُونِي أذكُرْكُمْ »

١٥٢

« إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ »

« وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ »

« وَلا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ »

« إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ »

١٩٠

٣١١

« إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ »

١٩٥

٣١١، ٣١٢

« تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ »

٢٥٣

٣٤١

« وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا »

٢٤٩

٢٢٧

. آل عمران (٣)

« إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ »

٩

١٩٢

□
« إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ »

١٩

٢٠١

« بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ »

« قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ »

« عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ »

« إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ »

. نساء (٤)

« إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا »

« وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ . . . »

« الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ »

« وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ . . . »

٦٩

٢٣٣

« وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ . . . »

١٢٥

٣٥٣

« خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا »

١٦٩

٦٥

. مائده (٥)

« ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ »

٥٤

٣٤٥

. انعام (٦)

« قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرُهُمْ »

٩١

١٦١

ص: ٤٢٢

« إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى »

٩٥

١١٠

« إِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُوحِىَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ »

١٢١

١٣٣

« لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ »

١٢٧

٢٣٩

« إِنَّهُ لَأَيُّبُ الْمُسْرِفِينَ »

١٤١

٣١٢

. اعراف (٧)

« أَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ »

١٤

٤١٨

« وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًّا »

٥٨

٢٩٤

« لَاتَبَخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ »

« وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ »

« وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ »

« فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ »

« أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ »

« إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ »

« لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ »

. توبه (٩)

« وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ »

٣٤

٣٩٦، ٤٠٩

« اتَّقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ »

٣٨

٣٨٤، ٣٨٥

« وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ... ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ »

٧٢

٤١٢، ٣٤٥

ص: ٤٢٣

. هود (١١)

«لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ»

١٠٦

٢٠٩

. يوسف (١٢)

«كَمَا أْتَمَّهَا عَلَيَّ أَبُوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ»

٦

١٢٢

«نَحْنُ عَصَبُهُ»

٨

٣٠١

«فَأَكَلَهُ الذُّنْبُ»

١٧

١٤٣

«بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ»

١٨

١٤٤

«وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ»

٢١

١٩٨، ٢٢١

« أَتَيْنَهُ حُكْمًا وَعِلْمًا »

٢٢

٢٢٤

« مَعَاذَ اللَّهِ »

٢٣

٢٤٣

« وَ لَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ »

٢٤

٣٨٤، ٩٨، ٥٤

« إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ »

٢٤

١٥٢، ٥٥

« وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا »

٢٤

٣٤٤

« إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ »

٢٨

٢٤٠، ٢٣٧

« يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا »

٢٩

« رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ »

٣٣

١٢٣، ١٨٠

« وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ »

٣٨

١٢٢، ٣١٦، ٣٥٠، ٣٥١

« مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ »

٣٨

٣٥١

« ذَلِكُمْ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ »

٣٨

٣٥٢

« مَا خَطْبُكُمْ »

٥١

١٥٣

« النَّ حَصَّصَ الْحَقُّ »

٥١

١٥٣

« إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي »

« اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ »

« مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ »

﴿يَبِيئًا أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَ لَاتَأْيُسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْيِسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾

٨٧

٣٠١

﴿يَأْيِهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضْعِهِ مُرْجِيهِ﴾

٨٨

٢٩٧، ٢٩٨، ٣٠١

﴿تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾

٨٨

٣٠١، ٣٠٤

﴿هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾

٨٩

٣٠٥

﴿أَأَنْتَكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ... فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾

٩٠

٣٠٥

﴿لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ﴾

٩٢

٣٨٣

﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾

٩٧

« قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ »

٩٨

٢٧٤

« رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ... وَالْحَفْنَى بِالصَّالِحِينَ »

١٠١

٣١٩، ١٥٥، ١٥٤

« لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ »

١١١

٣٢

. رعد (١٣)

« لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ »

١٤

٣٨٨

« وَالْمَلِكُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ »

٢٣

١٥٠

« سَلِّمْ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ »

٢٤

١٥٠

. ابراهيم (١٤)

« أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ »

٢٤

١١٧

. حجر (١٥)

« فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي »

٢٩

١٠٣، ٣٦٨

« فَفَعَّوْا لَهُ [□] سَجِدِينَ »

٢٩

١٠٣

ص: ٤٢٥

« وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ »

١٢

١١٢، ٣٣١

« مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ »

٢٦

٢٩٩

« لَبْنَا خَالِصًا سَاءَ غَاً »

٦٦

١٢٨

« وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ »

٦٨

١٣٢

« ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ »

٦٩

١٣٢ - ١٣٤

« إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً »

١٢٠

٢٩

« وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي »

٨٥

١٤٧

« قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا... » ٨٨

٤٨

. كهف (١٨)

□
« وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ »

٨٢

٣٦٠

« قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا »

١٠٣

١٤٤

« الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا »

١٠٤

١٤٤

« وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا »

١٠٤

١٤٥

« فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا »

١٠٥

« قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ . . . فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا »

١١٠

١٢٧، ١٢٨، ٩٠

طه (٢٠)

« إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى »

١٢

٢٥٢

« وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ »

١٣

٢٥٢

ص: ٤٢٦

« إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي »

١٤

٢٥٢

« إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا يُتَجَرَّى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى »

١٥

٢٥٢

« وَمَا تَلَكَ بِيَمِينِكَ يَمُوسَى »

١٧

٢٥٣

« قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَأَهشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى »

١٨

٢٥٣

« قَالَ أَلْفِهَا يَمُوسَى »

١٩

٢٥٤

« فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى »

٢٠

٢٣٧، ٢٥٤

« مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ »

٥٥

« أَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ »

٦٩

١٣٧

. انبياء (٢١)

« فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ »

٨٧

٣٠٣

« فَاسْتَجَبْنَا لَهُ »

٨٨

٣٠٣

« وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ »

٨٨

١٨٩، ٣٠٤

« وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ »

١٠٥

٧١

« وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ »

١٠٧

٣٣٤

. حج (٢٢)

« إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا »

٣٨

٣٠٠

« وَافْعَلُوا الْخَيْرَ »

٧٧

٣٩٦

. نور (٢٤)

« قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ... »

٣٠

٣٦

ص: ٤٢٧

« وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ »

٣١

٣٦

« كَسْرَابٍ بِقِيَعِهِ يَحْسِبُهُ الظَّمَانُ مَاءً »

٣٩

١٤٤

. فرقان (٢٥)

« وَعِبَادِ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا »

٤٣

٣٧، ٣٤

« وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا »

٤٨

٣٨

« يُضَعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ »

٤٩

٣٨

« وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا »

٧٢

٣٨

. شعراء (٢٤)

« رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ »

٨٣

٨٠

. قصص (٢٨)

« خَائِفًا يَتَرَقَّبُ »

١٨

٢٥١

« إِنِّي ءَانَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي ءَاتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ . . . »

٢٩

٢٥٢

. عنكبوت (٢٩)

« أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ »

٢

٢٩٦

« وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا »

٦٩

٢٢٠، ٢٢٦

. روم (٣٠)

« ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ »

٤١

. لقمان (٣١)

« إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ »

١٩

٢٥٥

ص: ٤٢٨

« وَ مَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ »

٢٢

٣٥١

. سجده (٣٢)

« أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا »

١٨

١٣٨

. احزاب (٣٣)

« إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ . . . »

٣٥

٢٣٨

« إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا »

٤٥

١١٧، ١١٨

« وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا »

٤٦

١١٧، ١١٨، ١٢٠

« إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ »

٥٦

٢٣٦

. سبأ (٣٤)

« قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ »

١٣

٨٢

« مَا سَأَلْتُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ »

٤٧

١٢٠

. فاطر (٣٥)

« مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا. . . وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ »

١٠

٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ »

١٥

٣٨٩

. يس (٣٦)

« سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ »

٥٨

١٥١

. ص (٣٨)

« فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي »

٧٢

١٤٨

« فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَاجِعٌ »

٧٧

١١٦

« وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ »

٧٨

١١٦

ص: ٤٢٩

« قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ »

٨٢

٥٦

« إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ »

٨٣

٥٦

. زمر (٣٩)

« هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَغْلُمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَغْلُمُونَ »

٩

١٣٩

« أَشْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ »

٥٣

٣١٢

. غافر (٤٠)

« تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ »

١٧

٢٥٣

« ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ »

٦٠

١٦٩

. فصلت (٤١)

« تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا. . »

٣٠

٨٧

« نَحْنُ أَوْلِيَاكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا »

٣١

١٨٥

. شوری (٤٢)

« لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى »

٢٣

١٢٠، ١١٩

. زخرف (٤٣)

« فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ »

٧١

٤١٢

. ق (٥٠)

« هَلِ امْتَلَأْتِ »

٣٠

٤٦

« هَلْ مِنْ مَزِيدٍ »

٣٠

٤٤

. نجم (٥٣)

« وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى »

٤٣

١٧٩

ص: ٤٣٠

. الرحمن (٥٥)

« كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ »

٢٦

١٦٤

« وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ »

٢٧

١٦٤

. واقعه (٥٦)

« لَأَكْلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِّنْ زُقُومٍ »

٥٢

١٣٠

. حديد (٥٧)

« يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ... جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ »

١٢

٣٤٤، ٣٤٥

« أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ »

١٦

٢٨٨

« اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ... »

٢٠

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ . . . يَعْفِرْ لَكُمْ ﴾

٢٨

١٢١

. حشر (٥٩)

﴿ يُخْرِبُونَ مَبُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ ﴾

٢

٣٣١

. صف (٤١)

﴿ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ . . . ﴾

٨

٢٠٢

﴿ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ﴾

٩

٢٠٢

. جمعه (٤٢)

﴿ يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ﴾

١

١١٠

﴿ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ ﴾

. منافقون (٦٣)

« وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُوْلِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ »

ص: ٤٣١

. تحريم (٦٦)

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا ﴾

٨

٢٨١

﴿ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ ﴾

٨

٢٨٤

. ملك (٦٧)

﴿ لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴾

١٠

٢١٠

. قلم (٦٨)

﴿ أَفَتَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ﴾

٣٥

١٣٨

. حاقه (٦٩)

﴿ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ﴾

٣٠

٦٥

﴿ تَمَّ الْجَجِيمُ صَلْوَهُ ﴾

٣١

٤٥

. مدثر (٧٤)

« كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ »

٣٨

٢٣٦

« إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِيْنِ »

٣٩

٢٣٦

« كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ »

٥٠

٢٠٩، ٣٦٧

. قيامت (٧٥)

« وَلَا أَلْقِسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ »

٢

١٠١

. انسان (٧٤)

« عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا »

٤

١٣٠

نبا (٧٨)

« وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا »

١٣

١١٤

ص: ٤٣٢

« إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا »

٢١

٧٠، ٦٤

□
« لِلطَّغِينِ مَأْبَأٌ »

٢٢

٧٠، ٦٤

□
« لَيْسَ فِيهَا أَحْقَابًا »

٢٣

٧٠، ٦٧، ٦٤

« لَيَأْتِيهِمْ فِيهَا بَرْدٌ وَ لَأَشْرَابٌ »

٢٤

٧٠، ٦٧

« إِلَّا حَمِيمًا وَ عَسَاقًا »

٢٥

٧٠، ٦٧

« جَزَاءٌ وَفَاقًا »

٢٦

٦٨، ٦٧

« إِنَّهُمْ كَانُوا لَآيِرْجُونَ حِسَابًا »

٢٧

« وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا »

« يَلِيَّنِي كُنْتُ تُرَابًا »

. نازعات (٧٩)

« وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ »

« فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ »

. تكوير (٨١)

« فَأَيُّنَ تَذَهَبُونَ »

« لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ »

. مَطْفَيْنِ (٨٣)

« إِنَّهُمْ عَنِ رَبِّهِمْ يَوْمئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ »

١٥

٣٣٠

. غَاشِيَهُ (٨٨)

« لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ »

٩

١٨٠

. فَجْرٍ (٨٩)

« وَ الْفَجْرِ »

١

٣٦٩

« وَ لَيَالٍ عَشْرٍ »

٢

٣٦٩

ص: ٤٣٣

لِقَائِهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»

٢٧

٣٦٩

« اَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»

٢٨

٣٦٩

« فَادْخُلِي فِي عِبَادِي»

٢٩

٣٦٩

« وَادْخُلِي جَنَّتِي»

٣٠

٣٦٩

« وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا»

٨٩

٣٩٧

. بلد (٩٠)

« لَأُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ»

١

١١٣

« وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ»

. شمس (٩١)

« وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا »

. قدر (٩٧)

« لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ »

. زلزله (٩٩)

« وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ »

. قارعه (١٠١)

« فَهُوَ فِي عِيشِهِ رَاضِيَةٌ »

. مسد (١١١)

« تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ »

. فلق (١١٣)

« وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ »

فهرست روایات

روایت

معصوم

صفحه

« أَتَدْرُونَ مَنْ التَّائِبِ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا. قَالَ: إِذَا تَابَ الْعَبْدُ وَ لَمْ يَرْضَ الْخُصْمَاءَ . . . »

رسول الله صلى الله عليه و آله

« أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي ثَلَاثًا ضَلَالَةَ الْأَهْوَاءِ وَ اتِّبَاعَ الشَّهَوَاتِ فِي الْبُطُونِ وَ الْفُرُوجِ وَ الْعَفْلَةَ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ »

امیرالمؤمنین علیه السلام

« إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى الْعَبْدِ الْاِسْتِغَالُ بِي . . . عَشَقْنِي وَ عَشَقْتُهُ »

حدیث قدسی

« إِذْهَبُوا أَنْتُمْ الطَّلَاقَ »

رسول الله صلى الله عليه و آله

«أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَقُدْسِكَ وَأَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَأَسْمَائِكَ»

دعای کمیل

«أَعِدَّ لِلْفَقْرِ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

«أَفِي سَلَامِهِ مِنْ دِينِي؟»

امیرالمؤمنین علیه السلام

«الهي لا تؤدبني بعقوبتك»

دعای سحر ماه رمضان

«أَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمَ جَنَائِي فَأَحْيِهِ بِتَوْبِهِ مِنْكَ»

امام زین العابدین علیه السلام

«أَنْتَ حُرٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»

امام حسین علیه السلام

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ وَإِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ»

رسول الله صلى الله عليه وآله

٤٠١

«إِنَّكُمْ الْيَوْمَ فِي دَارِ عَمَلٍ وَلاَ حِسَابٍ وَأَنْتُمْ غَدًا فِي دَارِ حِسَابٍ وَلاَ عَمَلٍ»

رسول الله صلى الله عليه وآله

٤١٢

«إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ وَنَوَاقِصُ الْحِظْوِظِ وَنَوَاقِصُ الْعَقْلِ»

امير المؤمنين عليه السلام

٢٤١

ص: ٤٣٤

«أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ دَاوُدَ النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا دَاوُدُ! إِنَّ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا . . . وَلَا أُبَالِي وَ أَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»

امام صادق عليه السلام

٢٧٥، ٢٧٣-٢٧٢

«إِيَّاكُمْ وَالْهَوَىٰ فَإِنَّ الْهَوَىٰ يُصِمْ وَيُعْمِي»

رسول الله صلى الله عليه وآله

٥٠، ٥١

«بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الْكُفْرِ كُلِّهِ»

رسول الله صلى الله عليه وآله

٢٣٣

«تَهَدَّمَتْ وَ اللَّهُ أَرْكَانُ الْهُدَى»

امير المؤمنين عليه السلام

٢٤١

«جعلته للمسلمين عيداً»

دعای عید فطر

٣٥٣

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي جَاحِدًا لِّشَيْءٍ مِنْ كِتَابِهِ . . .»

حضرت زهرا عليها السلام

٢٠٥

«ذِكْرُ عَلِيِّ عِبَادِهِ»

رسول الله صلى الله عليه وآله

«رُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ»

رسول الله صلى الله عليه وآله

٣٠٠

«صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ وَ لَأَمْعُبُودَ سِوَاكَ»

امام حسين عليه السلام

٢٥٧

«الصلوة نور»

رسول الله صلى الله عليه وآله

٣١٧

«عَبْدِي أَطْعِنِي أَجْعَلْكَ مِثْلِي»

حديث قدسي

٤١٤

«عَظْمٌ فِيمَا عِنْدَكَ رَعْبَتُهُ»

دعوى كميل

٢٤٣

«عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ يَنْزِلُ الرَّحْمَةُ»

رسول الله صلى الله عليه وآله

«فَإِنَّ النُّورَ إِذَا وَقَعَ فِي القَلْبِ انشَرَحَ وَ انْفَسَحَ . . . وَ الاستعداد لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِ الفَوْتِ»

رسول الله صلى الله عليه وآله

٣١٨ - ٣٢٣

«فإنه شافع مشفع»

رسول الله صلى الله عليه وآله

٢٨٠

«فأجعل رُوحى فى الأرواحِ الرابعه»

حضرت زهرا عليها السلام

١٥١

«فأرحم فى هذه الدنيا عُزبتى»

دعاى ابو حمزه ثمالى

٤٠٤

«فالصورة صورة إنسانٍ و القلب قلب حيوان»

امير المؤمنين عليه السلام

٣٣٢

«ألفقر فخرى»

رسول الله صلى الله عليه وآله

٣٨٩

«فلئن صيرتني للعقوباتِ مع أعدائك و جمعت بينى و بين أهل بلائك و فرقت . . .»

دعاى كميل

٦٥

«فَيَحْسِبُهُمْ مَرْضَىٰ وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرْضٍ»

امير المؤمنين عليه السلام

٤٠٢

«قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

٢٢٣

«القلب حرم الله فلا تسكن حرم الله غير الله»

امام صادق عليه السلام

٢٤٣

«قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ»

امير المؤمنين عليه السلام

٤٩

ص: ٤٣٤

«كان رسول الله صلى الله عليه وآله أشجع الناس»

امير المؤمنين عليه السلام

٤٩

«كُنْتُ سَمِعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ... وَ يَدُهُ الَّتِي يَنْطِشُ بِهَا»

حديث قدسى

١٦٦ - ١٦٧

«كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟ قَالَ: أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا..»

هذا عَبْدُ نَوْرِ اللَّهِ قَلْبُهُ بِالْإِيمَانِ»

رسول الله صلى الله عليه وآله

٢٠٤ - ٢٠٦

«لَا أَدَبَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَلَا مُرُوءَةَ لِمَنْ لَا هِمَّةَ لَهُ... وَ مَنْ حَرَّمَ عَنِ الْعَقْلِ حَرْمَهُمَا جَمِيعًا»

امام حسن عليه السلام

٢١٤، ٢١٢-٢٠٧

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُبُودِيَّةً وَ رِقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَ صِدْقًا»

دعاى

امام زين العابدين عليه السلام

٢١٤

«الشفيع أنجح من التوبه»

امير المؤمنين عليه السلام

٢٨١

«لا يفك أسيرها»

امير المؤمنين عليه السلام

٦٥

«لَنْ يَعْمَلَ ابْنُ آدَمَ عَمَلًا أَكْبَرَ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ رَجُلٍ قَتَلَ نَبِيًّا وَ إِمَامًا . . .»

رسول الله صلى الله عليه وآله

٧٣

«مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرَّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ»

رسول الله صلى الله عليه وآله

٧٢

«ما رأيت إلا جميلاً»

حضرت زينب عليها السلام

٨٦

«مَا الْعُقْلُ؟ قَالَ: مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»

امام صادق عليه السلام

٢١٣ - ٢١٤

«مَحْبُوبَةٌ فِي أَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ»

زيارت امين الله

٨٨

«مَنْ أَيْنَ اكْتَسَبَتْ مَالَكَ»

امام رضا عليه السلام

«مَنْ عَشَقَ شَيْئًا أَعَشَى بِصَرِّهِ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ. . . وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ»

امير المؤمنين عليه السلام

٥٢ - ٥٣

«مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْمَوْلَى وَ أَنَا الْعَبْدُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْعَبْدَ إِلَّا الْمَوْلَى»

امير المؤمنين عليه السلام

٧٧

«نَوْمُ الْعَالِمِ عِبَادَةٌ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

٨٤

«وَ أَخَذَتْ لِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةً»

رسول الله صلى الله عليه و آله

٢٨٧

«وَ إِذَا اسْتَقَامَ عَلَيَّ هَذِهِ الْخِصَالِ فَذَاكَ تَائِبٌ»

دعاى سحر ماه رمضان

٢٧٠

«وَ أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ الْحَقِيرُ الْمِسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ»

دعاى كميل

١٨٤

«وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا»

دعای کمیل

۲۵۵

ص: ۴۳۷

«و احفظنى برحمتك»

دعاى كميل

٤٠

«الوضوء نور»

امام صادق عليه السلام

٣١٧

«وَ طَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ»

زيارت امام حسين عليه السلام

٣٣٠

«هَلْ لِي مِنْ تُوْبِهِ نَعْمَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ»

امام حسين عليه السلام

٢٨٧ - ٢٨٨

«يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ»

امير المؤمنين عليه السلام

١٦٩

«يَا بَنِيَّ امشِ خَلْفَ الْأَسَدِ وَالْأَسْوَدِ وَلَا تَمْشِ خَلْفَ الْمَرْأَةِ»

داود عليه السلام

٧١

«يَا سَيِّدِي يَا مَنْ إِلَيْهِ مُعْوَلِي وَيَا مَنْ إِلَيْهِ شَكْوَتُ أَحْوَالِي»

دعاى كميل

«یا عُدَّتِي فِي كُرْبَتِي وَ يَا صَاحِبِي فِي شِدَّتِي وَ يَا وَلِيَّتِي فِي نِعْمَتِي»

دعای سحر ماه رمضان

۱۰۴

«یا غِیَاثَ الْمُسْتَغِیْثِینَ»

دعای کمیل

۲۵۸

«يَا لَطِيفُ اِرْحَمْ عَبْدَكَ الضَّعِيفَ»

حدیث قدسی

۷۶

«يَا مَشْكُورَ الشَّاكِرِینَ يَا جَلِيسَ . . .»

زیارت امام رضا علیه السلام

۱۶۸

«يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ»

دعای نافله شب

۱۸۴

«يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَ يَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ»

؟

۲۷۰

مصرع اول

سراینده

صفحه

آب خضر گرچه ز جان خوشتر است

؟

۸۹

آتش زدم آن خرقه پشمینه سالوس

فیض کاشانی

۲۴۲

آدمی کو می نگنجد در جهان

مولوی

۳۴۸

آفتاب آمد دلیل آفتاب

مولوی

۲۲۰

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

حافظ شیرازی

۴۱۷

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند

مولوی

۳۰۷

احرام گرفته ام به کویت

نظامی گنجوی

۲۲۳

از آن روزی که ما را آفریدی

باباطاهر عریان

۱۳۹

از خدا جویم توفیق ادب

مولوی

۲۱۶

از دگر خوبان فزون تر نیستی

مولوی

۱۴۵

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای

؟

۲۹۹

اگر لذت ترک لذت بدانی

سعدی شیرازی

۴۰۰

ای کوی تو قبله روانم

؟

۹۱

ای که در کوچه معشوقه ما می گذری

حافظ شیرازی

۳۸۸

این ذوق و سماع ما مجازی نبود

؟

۱۰۲

بر در کعبه سائلی دیدم

سعدی شیرازی

۵۶

بود درد مو و درمونم از دوست

باباطاهر عریان

۱۶۹

پرده به عراقی بساز یا به حجازی نواز

؟

۱۶۵

تا که از جانب معشوق نباشد کششی

؟

۸۶

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

حافظ شیرازی

۲۹۸

ص: ۴۳۸

تو مگو ما را به آن شه بار نیست

مولوی

۲۷۱

جان لقمان که گلستان خداست

مولوی

۲۴۹

جمله معشوق است و عاشق پرده ای

مولوی

۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۷

چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی

باباطاهر عریان

۷۶

خدا خوان، با خدا دان فرق دارد

فروغی بسطامی

۱۳۹

دانه ای در صیدگاه عشق بی رخصت مچین

صائب تبریزی

۱۱۴

دلی کو با تو همراهست و همبر

فخرالدین

اسعد گرگانی

۳۸۷

رقص آنجا کن که خود را بشکنی

مولوی

۱۸۴، ۱۸۱

رقص و جولان بر سر میدان کنند

مولوی

۱۸۵

زیر و بالا، پیش و پس وصف تن است

مولوی

۳۹۹، ۳۶۷، ۳۶۳

شاهد این مدعا خواهی اگر

؟

۱۶۸

شب تاریک و سنگستان و من مست

باباطاهر عریان

۲۹۹

شب مردان خدا روز جهان افروز است

سعدی شیرازی

۴۰۴

طایر گلشن عشقم چه دهم شرح فراق

حافظ شیرازی

۳۷۲

عالمی خواهم از این عالم بدر

شیخ بهایی

۱۹۷

عشق از معشوق اول سر زند

؟

۸۵

عشق که بازار بتان جای اوست

جامی

۸۸

عشق هایی کز پی رنگی بود

مولوی

۱۲۲

کار من جستجوی او دائم

؟

۳۹۱

گر تو در این مرحله آسوده ای

؟

۱۶۰

گر که از جانب معشوق نباشد کششی

؟

۱۵۶

گفت لیلی را خلیفه کان تویی

؟

۱۴۵

گیتی و خوبان آن در نظر آینه ای است

؟

۳۵۲

ما از تو نداریم به غیر از تو تمنا

سعدی شیرازی

۳۳۳

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم

حافظ شیرازی

۳۳۳

مجلس تمام گشت و به آخر رسید

سعدی شیرازی

۳۷۷

ص: ۴۴۰

مطربانش از درون دف می زنند

مولوی

۱۸۶

من خسته و ناتوان و زارم

؟

۱۰۵

من هماندم که وضو ساختم از چشمه عشق

حافظ شیرازی

۴۰۲

نالم به کویت حالی از درد جدایی

؟

۱۲۳

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار

حافظ شیرازی

۳۸۸، ۳۸۶

نیست در این پرده به جز عشق کس

جامی

۸۹

هر چه بر تو آید از ظلمات و غم

مولوی

هر که را جامه ز عشقی چاک شد

مولوی

۹۶

هر که کند روی طلب سوی او

؟

۸۸، ۸۶

هرگز وجود حاضر و غایب شنیده ای

سعدی شیرازی

۲۲۴

هر گیاهی که از زمین روید

؟

۱۱۰

هزار مرتبه شستم دهان به مشک و گلاب

؟

۲۵۶

یار را روی دل به سوی من است

فیض کاشانی

۳۹۰

ص: ۴۴۱

فهرست اعلام

آدم عليه السلام ۲۰۱، ۳۶۱

آل محمد، اهل بيت، ائمه معصومين عليهم السلام ۲۷، ۳۴، ۴۵، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۶۱، ۶۸، ۷۱، ۸۰، ۸۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۹۳، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۳۹، ۳۵۹، ۳۷۷، ۳۸۹، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۷، ۴۱۲

آل ياسين، شيخ محمد حسن ۱۹۷

ابراهيم عليه السلام ۲۸، ۲۹، ۵۵، ۸۰، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۷۴، ۲۶۱، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۸

ابن ابى عمير ۲۰۳

ابن عباس ۶۲، ۶۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۵۱

ابوبصير ۲۷۲

ابوبكر بن ابى قحافه ۱۹۵

ابوجهل ۲۶۱، ۲۶۲

ابوحمز ه ۷۵

ابوحيان اندلسى ۲۷، ۲۸

ابوذر ۳۴۱

ابوسعيد ۸۹

ابوطالب عليه السلام ۱۵۲

ابولهب ۲۶۱، ۲۶۲

اسحاق عليه السلام ۱۲۲، ۳۱۶، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲

اسرائيلى ها ۴۹

اسماعيل عليه السلام ۳۶۸

امام جواد عليه السلام ٣٧١

امام حسن عسكري عليه السلام ١٩٣، ٢٠٤

امام حسن مجتبي عليه السلام ١٩٦، ٢٠٧، ٢١١، ٢١٢، ٢١٤، ٢٣٨، ٢٣٩، ٣٢٠، ٣٧١

امام حسين، سيد الشهداء، ابا عبدالله عليه السلام ٨٧، ١٣٩، ١٦٨، ١٩٦، ٢١٤، ٢١٥، ٢٢٤، ٢٤١، ٢٤١، ٢٧١، ٢٧٥، ٢٨٧، ٣٢٠،
٣٢٢، ٣٣٠، ٣٤٨، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧٢، ٣٨٨

امام رضا عليه السلام ١٣٦، ٢٧١، ٣٤٩، ٣٦٢، ٣٧١، ٤٠٠

امام زين العابدين، امام سجاد عليه السلام ٧٥، ٨٨، ١٨٢، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢٧٣، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٥٤، ٣٧١، ٤٠٣، ٤٠٤، ٤١٨

امام صادق عليه السلام ٤٨، ٥٦، ٢٠٨، ٢١٣، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٢، ٢٧٢، ٣٢١، ٣٤٧، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧٢

امام علی، امیرالمؤمنین علیه السلام ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۸۱، ۸۹، ۹۷، ۱۱۵، ۱۲۹،
۱۳۷، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۱،
۲۷۴، ۲۸۱، ۲۸۸، ۳۳۲، ۳۴۸، ۳۷۱، ۳۷۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۹، ۴۱۰

امام کاظم، موسی بن جعفر علیه السلام ۱۵۴، ۱۹۳، ۱۹۷، ۳۱۴، ۳۷۱

امام محمدباقر علیه السلام ۳۷۱

امام مهدی، امام دوازدهم، امام عصر، امام زمان علیه السلام ۷۱، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۳، ۳۱۵

امت پیغمبر صلی الله علیه و آله ۲۲۰

انبیاء، پیامبران علیهم السلام ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۶۸، ۷۵، ۸۰، ۸۰، ۱۰۱، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۲۳، ۲۵۴، ۲۶۴،
۲۶۸، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۵۱، ۳۸۲، ۳۸۹، ۳۹۸، ۴۰۱

اهل سنت ۲۲۴

بافقی، آیت الله شیخ محمدتقی ۳۸۷

بانوی کاخ زلیخا

باباطاهر عریان ۲۹۹

بروجردی، آیت الله ۲۳۸

بغدادی، حاج علی ۱۹۳

بنی عامر ۱۴۵

بی بی شطیبه (خانم چرخریس) ۳۱۴

پیامبر اسلام، محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله ۲۷، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۶۱، ۶۲، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۸۰، ۸۱،
۸۴، ۹۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۴،
۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۷، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹،
۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۱۱، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۷۱،
۳۷۷، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۹، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۷

حائری، آیت الله شیخ عبدالکریم ۳۸۷

حارثه بن نعمان ۲۰۴، ۲۰۵

حافظ ۲۹۸

حجت، آیت الله ۳۸۷، ۳۸۸

حزّانی، حسن بن شعبه ۳۲۰

حر بن یزید ریاحی ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۸۷

حسنین علیهما السلام ۱۳۸، ۲۳۸، ۳۲۳

حلی، علامه ۲۳۸

حواریون ۲۱۳

حوریه دختر ملاحادی سبزواری ۴۱۵

[حضرت] خدیجه علیها السلام ۱۰۱، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۳۵۵

خوانساری، آیت الله سید محمدتقی ۳۸۷

داود علیه السلام ۷۱، ۲۷۲

زلیخا ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۱، ۶۳، ۷۵، ۸۲، ۸۳، ۹۰، ۹۳، ۹۵

ص: ۴۴۴

۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۵،
۱۷۶، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۷۷، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۰۵، ۴۰۷

زینب کبری علیها السلام ۸۶، ۱۰۱، ۱۴۶، ۲۱۵

زینبین علیهما السلام ۱۳۸

سبزواری، ملا هادی ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷

سعدی ۵۶

سلمان فارسی ۹۰، ۲۶۳، ۳۴۱

سلیمان علیه السلام ۱۷۴، ۳۱۹

شعیب علیه السلام ۲۵۱

شمر ۱۶۸

شوهر زلیخا ۹۹

شیخ انصاری ۲۳۸

شیخ بهایی ۳۱۵

شیخ طوسی ۳۷۰، ۳۷۱

صدر، آیت الله سید صدر الدین ۳۸۷

صدرالمتألهین ۴۱۴، ۴۱۶

صد و بیست و چهار هزار پیامبر انبیا، پیامبران علیهم السلام

صفوان بن یحیی ۲۰۲، ۲۰۳

صهیونیسم ۴۹

عبدالقیوم فرزند ملا هادی سبزواری ۴۱۵

عبدالله بن ابى قحافه ۱۹۵، ۱۹۶

عزيز مصر (پادشاه مصر) ۴۵، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۵، ۱۹۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۴۲، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۴۵، ۳۴۶

على اصغر عليه السلام ۲۵۷

على اكبر عليه السلام ۹۰، ۲۵۷

عمر بن خطاب ۲۲۴

عمرو بن عبدود ۲۳۳

عيسى عليه السلام ۵۵، ۱۴۶، ۱۷۴، ۲۱۳، ۲۶۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۹۹

[حضرت] فاطمه زهرا عليها السلام ۶۶، ۸۳، ۱۰۱، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۰۵، ۳۲۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۷۱

فرزندان ملا هادى سبزوارى ۴۱۵

فرزندان يعقوب عليه السلام (برادران يوسف عليه السلام) ۲۷۴، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۸۳

فرعون ۵۳، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۹، ۲۵۴، ۲۶۲، ۳۹۸

فضيل عياض ۲۸۷، ۲۸۸

فلوطين ۲۹۷

فيض، آيت الله ۳۸۷

فيض كاشانى ۲۲۳، ۳۳۵

قارون ۵۳

قمر بنى هاشم عليه السلام ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۵۷

كارل ۲۴۱

كبير، آيت الله ۳۸۷

كرمانى، آيت الله سيدجواد ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶

كليم الله موسى عليه السلام

كلىنى، ثقہ الاسلام ٢٠٤

لقمان ٢٤٩

لىلى ١٤٥

مجنون ١٤٥

ص: ٤٤٥

محمد، فرزند ملا هادی سبزواری ۴۱۳

[حضرت] مریم علیها السلام ۱۰۱، ۱۳۹، ۱۴۶، ۲۱۳

مسیح علیه السلام عیسی علیه السلام

معاویه ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹

ملا صدرا صدرالمتألهین

موسی بن عمران علیه السلام ۵۳، ۵۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۷۴، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۱، ۳۲۳، ۳۶۰، ۳۶۳

میثم تمار ۲۰۲

نراقی ۳۸۱

نقیسه، سیده (عروس امام صادق علیه السلام) ۲۳۸

نمرود ۱۲۹، ۲۶۲، ۳۹۸

نمرودیان ۱۷۴

نوح علیه السلام ۵۵

نوریه دختر ملا هادی سبزواری ۴۱۵

یزید ۱۳۹

یعقوب علیه السلام ۸۷، ۱۲۲، ۱۴۴، ۱۷۶، ۲۷۴، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲

یوسف علیه السلام ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۹۵

۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱

۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶

۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۷۴، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۳۹، ۳۴۵

۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۷۷، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۱۲

یونس علیه السلام ۱۸۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴

یهودا ۳۰۵

فهرست جاها

آمریکا ۴۹، ۱۳۵، ۳۶۸، ۳۸۲

اراک ۳۸۷

اروپا ۴۹، ۱۳۵، ۳۶۶، ۳۸۲

اسکندریه ۲۹۷

ایران ۴۹، ۱۸۳، ۲۸۶، ۳۵۰

بغداد ۱۹۵، ۱۹۷

بلخ ۲۸۴

بندر عباس ۴۱۳

پاریس ۳۹۷

پنجره فولاد - مشهد ۴۰۰، ۴۰۳

تهران ۲۵، ۴۳، ۵۹، ۷۹، ۹۳، ۱۰۷، ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۱۷، ۲۲۹، ۲۴۵، ۲۵۹، ۲۷۷، ۲۹۱، ۳۰۹، ۳۲۵

۳۳۷، ۳۵۷، ۳۷۵، ۳۹۳، ۳۹۷، ۴۰۵

جده ۴۱۳

چین ۳۶۶

حسینیة همدانی ها - تهران ۲۵، ۴۳، ۵۹، ۷۹، ۹۳، ۱۰۷، ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۱۷، ۲۲۹، ۲۴۵، ۲۵۹، ۲۷۷، ۲۹۱

۳۰۹، ۳۲۵، ۳۳۷، ۳۵۷، ۳۷۵، ۳۹۳، ۴۰۵

خیبر ۱۹۳، ۱۹۵

دامغان ۱۳۵

دانشگاه رضوی - مشهد ۴۰۰

سبزوار ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷

سقاخانه اسماعیل طلا - مشهد ۴۰۰

صفا ۳۸۳

طرقه ۴۰۲

قاهره ۲۳۹

قم ۳۸۷، ۳۸۸

کاظمین ۱۹۷، ۳۷۱

کربلا ۱۸۵، ۳۳۰، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۹

کرمان ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۷

کعبه ۵۶، ۵۷، ۷۳، ۷۴، ۱۱۳، ۲۲۴

کنعان ۲۹۴

کوفه ۶۵، ۷۷

لندن ۳۹۷

مدرسه میرزا جعفر - مشهد ۴۰۰

مدین ۲۵۱

مدینه ۶۵، ۷۷، ۱۹۳، ۲۳۹، ۳۷۱

مروه ۳۸۳

مسجد الحرام ۱۱۳، ۲۲۴، ۳۸۳

مشهد ۱۸۵، ۳۷۱، ۴۰۰، ۴۰۲

مصر ۴۵، ۶۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۳۹

۲۴۲، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۷۴، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۰

مکه ۱۱۳، ۳۸۳، ۴۱۳

منی ۳۱۳

نجف ۱۹۳، ۱۹۸، ۳۷۱

نیشابور ۸۹، ۱۳۶، ۳۴۹

کتابنامه

۱. قرآن، ترجمه استاد انصاریان
۲. الإختصاص، شیخ مفید، ۱ جلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ه. ق
۳. الإرشاد، شیخ مفید، ۲ جلد در یک مجلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ه. ق
۴. إرشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی، دو جلد در یک مجلد، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ ه. ق
۵. الأمالی، شیخ صدوق، ۱ جلد، انتشارات کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲ ه. ش
۶. الأمالی، شیخ طوسی، ۱ جلد، انتشارات دارالثقافه، قم، ۱۴۱۴ ه. ق
۷. أعلام الدین، شمسى حسن بن ابی الحسن دیلمی، ۱ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۰۸ ه. ق
۸. إعلام الوری، امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، ۱ جلد، دارالکتب الإسلامیه، تهران
۹. إقبال الأعمال، سید علی بن موسی بن طاوس، ۱ جلد، دارالکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ ه. ش
۱۰. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۱۱۰ جلد، مؤسسه الوفاء بیروت، لبنان، ۱۴۰۴ ه. ق
۱۱. بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن فروخ صفار، ۱ جلد، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ ه. ق
۱۲. تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، ۱ جلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ ه. ق
۱۳. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، ناشر: انتشارات فراهانی، تهران، ۱۳۶۰ ه. ش
۱۴. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ۲ جلد، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ ه. ق

١٥. تفسير قمى، على بن ابراهيم بن هاشم قمى، ٢ جلد، مؤسسه دارالكتاب، قم، ١٤٠٤ هـ. ق
١٦. تفسير نمونه، مكارم شيرازى، ناصر، ناشر: دار الكتب الإسلاميه، تهران، ١٣٧٤ هـ. ش
١٧. ثواب الأعمال، شيخ صدوق، ١ جلد، انتشارات شريف رضى، قم، ١٣٦٤ هـ. ش
١٨. جامع الأخبار، تاج الدين شعيرى، ١ جلد، انتشارات رضى، قم، ١٣٦٣ هـ. ق
١٩. الجواهر السنيه - كليات حديث قدسى، محدث عاملى - زين العابدين كاظمى خلخالى، ناشر:

انتشارات دهقان

ص: ٤٤٨

۲۰. الخرائج و الجرائح، قطب الدين راوندى، ۳ جلد، مؤسسه امام مهدي عليه السلام، قم، ۱۴۰۹ ه. ق
۲۱. الخصال، شيخ صدوق، دو جلد در يك مجلد، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ۱۴۰۳ ه. ق
۲۲. درخشان پرتوى از اصول كافى، سيد محمد حسيني همدانى، ۶ جلد، ناشر: چاپخانه علميه، قم
۲۳. روضه الواعظين، محمد بن حسن فتال نيشابورى، ۱ جلد، انتشارات رضى، قم
۲۴. شجره طوبى، الشيخ محمد مهدي الحائرى، ناشر: منشورات المكتبه الحيدريه و مطبعتها النجف الأشرف، ۱۳۸۵ ه. ش
۲۵. شرح الأسماء الحسنى، الملا هادى السبزوارى، ناشر: منشورات مكتبه بصيرتى، قم، ايران
۲۶. شرح فصوص الحكم، مؤيد الدين جندى
۲۷. صحيفه سجديه، ترجمه استاد انصاريان
۲۸. علل الشرائع، شيخ صدوق، ۱ جلد، انتشارات مكتبه الداورى، قم
۲۹. عوالى اللآلى، ابن ابى جمهور احسائى، ۴ جلد، انتشارات سيد الشهداء عليه السلام، قم، ۱۴۰۵ ه. ق
۳۰. عيون أخبار الرضا عليه السلام، شيخ صدوق، ۲ جلد در يك مجلد، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ه. ق
۳۱. غرر الحكم و درر الكلم، عبدالواحد بن محمد تيمى آمدى، ۱ جلد، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، قم، ۱۳۶۶ ه. ش
۳۲. فلاح السائل، سيد على بن موسى بن طاوس، ۱ جلد، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، قم
۳۳. قصص الأنبياء عليهم السلام، سيد نعمت الله جزائرى، ۱ جلد، انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى، قم، ۱۴۰۴ ه. ق
۳۴. الكافى، ثقة الاسلام كلينى، ۸ جلد، دار الكتب الإسلاميه، تهران، ۱۳۶۵ ه. ش
۳۵. كامل الزيارات، ابن قولويه قمى، ۱ جلد، انتشارات مرتضويه، نجف اشرف، ۱۳۵۶ ه. ق
۳۶. كتاب سليم بن قيس، سليم بن قيس هلالى كوفى، ۱ جلد، انتشارات الهادى، قم، ۱۴۱۵ ه. ق
۳۷. كشف الغمه، على بن عيسى إربلى، ۲ جلد، چاپ مكتبه بنى هاشمى، تبريز، ۱۳۸۱ ه. ق
۳۸. كنز العمال، المتقى الهندى، ۱۶ جلد، مصادر عامه، نشر مؤسسه الرساله، بيروت، ۱۴۰۹ ه. ق
۳۹. لسان العرب، ابن منظور، ناشر: نشر أدب الحوزه، قم، ۱۴۰۵ ه. ق

۴۰. اللهوف، سيد على بن موسى بن طاوس، ۱ جلد، انتشارات جهان، تهران، ۱۳۴۸ ه. ش
۴۱. مجمع البحرين، الشيخ الطريحي، ناشر: مكتب النشر الثقافه الإسلاميه، ۱۴۰۸ ه. ق
۴۲. مجموعه ورام، ورام بن ابى فراس، ۲ جلد در يك مجلد، انتشارات مكتبه الفقيه، قم
۴۳. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقى، ۱ جلد، دار الكتب الإسلاميه، قم، ۱۳۷۱ ه. ق
۴۴. مستدرک الوسائل، محدث نوری، ۱۸ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۰۸ ه. ق

۴۵. المصباح، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، ۱ جلد، انتشارات رضی، قم، ۱۴۰۵ ه. ق
۴۶. مصباح الشریعه، امام صادق علیه السلام، ۱ جلد، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ ه. ق
۴۷. مصباح المتهدج، شیخ طوسی، ۱ جلد، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، ۱۴۱۱ ه. ق
۴۸. معارف و معاریف، حسینی دشتی، مصطفی، مؤسسه فرهنگی آرایه
۴۹. معانی الأخبار، شیخ صدوق، ۱ جلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۱ ه. ش
۵۰. مفاتیح الجنان، ترجمه استاد انصاریان
۵۱. مکارم الأخلاق، رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، ۱ جلد، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۴۱۲ ه. ق
۵۲. مناقب آل أبی طالب علیه السلام، ابن شهر آشوب مازندرانی، ۴ جلد، مؤسسه انتشارات علامه، قم، ۱۳۷۹ ه. ق
۵۳. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ۴ جلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳ ه. ق
۵۴. نور الأفهام فی علم الکلام، السید حسن الحسینی اللواسانی، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین، قم، ۱۴۲۵ ه. ق
۵۵. نهج البلاغه، ترجمه استاد انصاریان
۵۶. نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ابوالقاسم پاینده (معاصر)، ناشر: دنیای دانش
۵۷. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ۲۹ جلد، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۹ ه. ق
۵۸. ینایع الموده لذوی القربی، القندوزی، انتشارات دار الاسوه، ۱۴۱۶ ه. ق

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

